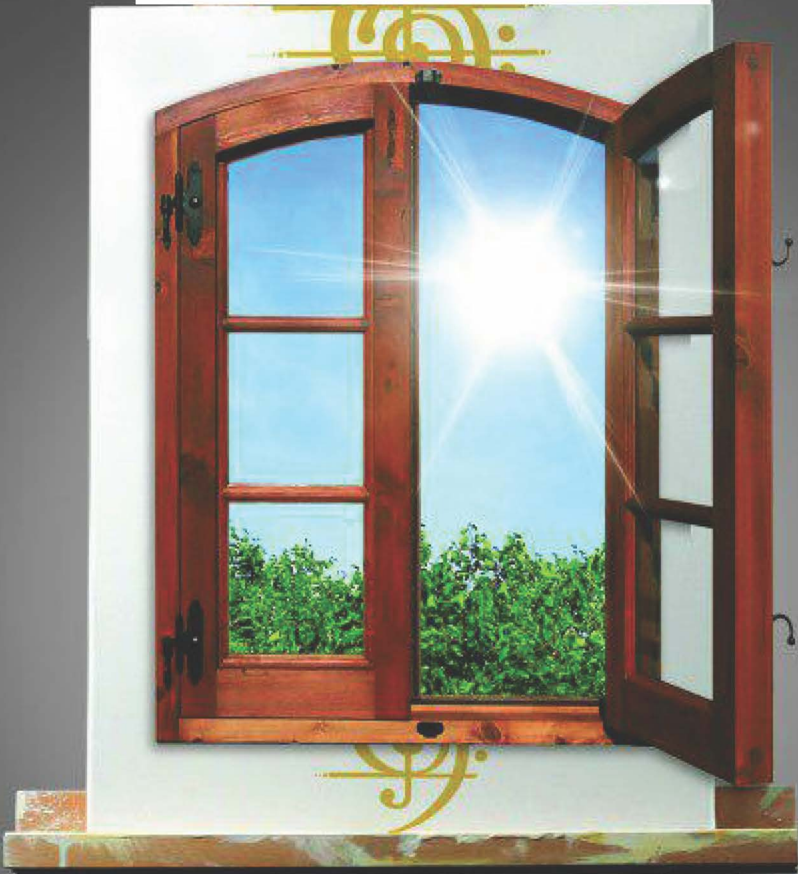


بررسی

چند مسئله‌ی هنری

از دیدگاه قرآن و سنّت

تألیف: علی باپیر
ترجمه: ادریس بیواره
مقدمه و تصحیح: بهزاد مولایی

براساس منابع اهل‌سنّت

بررسی چند مسئله‌ی
هنری از دیدگاه قرآن و سنت

«سرود، آواز، موسیقی، عکس گرفتن و نقاشی کردن، مجسمه‌سازی، بازیگری، انواع بازی و ورزش، شادی و سرود و رقص و کف زدن و سوت کشیدن، خنده و لطیفه و جوک و شوخی و سخنان طنزآمیز»

مؤلف:

استاد علی باپیر

مترجم:

ادریس بیواره

مقدمه، بازخوانی و تصحیح:

بهزاد مولایی

سرشناسه	:	باپیر، علی، ۱۹۶۱ - م.
عنوان قراردادی	:	جه‌ند با به‌تیکی هونه ربی .فارسی
عنوان و نام پدیدآور	:	بررسی چند مسئله‌ی هنری از دیدگاه قرآن و سنت.../ مولف علی باپیر؛ مترجم ادریس بیواره؛مقدمه و بازخوانی و تصحیح بهزاد مولایی.
مشخصات نشر	:	سنندج: ئالای رووناکی،۱۳۹۳.
مشخصات ظاهری	:	۳۶۵ص.
شابک	:	۹۷۸-٦۰۰-۹٥۱۰٤-۱-۲
وضعیت فهرست نویسی	:	فیپا
موضوع	:	اسلام و هنر
موضوع	:	اسلام -- مطالب گونه‌گون
شناسه افزوده	:	بیواره، ادریس، ۱۳۶۸ - ، مترجم
شناسه افزوده	:	مولائی، بهزاد، ۱۳۶۵ -، مصحح
رده بندی کنگره	:	BP۲۳۲/۸/ب۱۵ج۹۰۴۷ ۱۳۹۳
رده بندی دیویی	:	۲۹۷/۴۸۷
شماره کتابشناسی ملی	:	۳۷۴۰۱۵۵

بررسی چند مسئله‌ی هنری از دیدگاه قرآن و سنت

تألیف: استاد علی باپیر

ترجمه: ادریس بیواره

ویراستار: اسماعیل کس‌نزانی – بهزاد مولایی

طراح جلد: شعیب مکتب‌داری

ناشر: ئالای رووناکی

نوبت چاپ: اول، زمستان ۱۳۹۴

تیراژ: ۱۰۰۰

قیمت: ۱۳۰۰۰ تومان

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۹۵۱۰۴-۱-۲

مرکز پخش: سنندج پاساژ عزتی انتشارات آراس

تلفن: ۰۸۷-۳۳۱۲۸۳۴۱

ایمیل: arasbooks73@gmail.com

وبلاگ: arasku.blogfa.com

فهرست

عنوان صفحه

فصل چهارم: عکس گرفتن، نقاشی کردن و مجسمه‌سازی

فصل پنجم: بازیگری

فصل ششم: ورزش و بازی

فصل هفتم: رقصیدن، کف زدن و سوت کشیدن

فصل هشتم: لطیفه، شوخی، نکات خنده آور و خندیدن

مقدمه بهزاد مولایی

به نام آن خدایی که در کتابش خود را محصور علیم خوانده و مخلوقات دقیق و عتریش دال بر این مدعا است.

سپاس آن خدایی را به جای می‌آوریم که با ارسال دین به سوی بشریت چهارچوب و قواعدی را ترسیم نمود که بشریت از آگاه‌ترین تا دنی‌ترین و از پیامبران تا عوام و از دانشمندان تا جاهلان کسی نتوانسته به آن برنامه و علوم خاص دست یابد و خداوند خطاب به پیامبرش و تمام بشریت به صراحت می‌فرمایند: ﴿وَيُعَلِّمُكُم مَّا لَمْ تَكُونُوا تَعْلَمُونَ﴾.

درود و سلام خداوند متعال و تمام بندگان مخلص و فرشتگان مقرب درگاهش بر اشرف و افضل و اکمل و اجمل و أفصح و ابلغ و انور و اطهر و أسلم و ارحم و اعدل بندگانش، سرور و سالار و امام و رهبر اسوه‌مان محمد مصطفی ﷺ باد.

برای معرفی کتاب حاضر چند نکته حائز اهمیت است که لازم دانستم آن‌ها را اندکی توضیح دهم.

۱. اگر به دیدگاه‌های متکلمین و فلاسفه و بزرگان علوم انسانی با دقت و ژرف‌اندیشی بنگریم در خواهیم یافت که انتظار بشر از دین در حوزه‌های مختلفی تجلی می‌یابد و برخی‌ها آن را گسترش داده و انتظارات جزئی و فوق‌العاده شخصی را هم از دین متوقعند

و برخی‌ها هم انتظارات بشر از دین را به حدی کم دامنه کرده‌اند که بشر را در سرگردانی و بلوای زمان و عقل حیرت‌زده وا می‌گذارنـد؛ اما به راستی که انسان با دقت نظر و فهم عمیـق از نـصوص شـرع، کار کردها و انتظارات و اهداف و مقاصد شرع را سـنجیده و آن‌گـاه با آگاهی وافر می‌تواند نیازها و مـشکلات زنـدگی را حـل و فـصل نماید و این گونه سـعادت ابـدی دو سـرا را کـه مهـم‌تـرین هـدف دینداری است، برآورده می‌کند.

هر چند بیان تفصیلی این موضوع مکان و پژوهش دقیق دیگـری را می‌طلبد اما به ناچار باید اندکی بدین موضوع بپـردازیم تـا شـاید این توضیحات چراغی بر فراز راه و روش افـراد محقـق و جویـای حقیقت و تشنه‌ی شریعت واقع گرداند.

اعم و اهم انتظار یـک متـدین از دیـن در جامعـه‌ی انـسانی مـا دستیابی به هدایت سرمدی و سعادت ابدی و تکامل واقعـی اسـت، تا بهداشت روان فرد و خانواده و اجتماع با تمام نظام‌های سیاسی و اخلاقی و اجتماعی و اقتصادی و.... تحقق یابد و یکی از مهـم‌تـرین کارکردهای دین، پشتیبانی از اخلاق انسانی و اسلامی بشریت بـوده و دارای برنامه‌ای می‌باشد که تحول آینـده نزدیـک جهـان را در بـر دارد و هیچ‌گاه در پی محدود کردن و یا در تنگنا قرار دادن بـشریت نیست، بلکه با تنظیم قواعدی کلی از ثوابت و متغیرات و دادن ایـده به پیروانش، اهـداف والای خـویش را محقـق و انتظـارات بـشر را برآورد می‌نماید.

خداوند باری تعالی برای هدایت و نیل بشریت به سوی سعادت و سرافرازی و دنیایی ایده‌آل، امکانات را برای او در وجود و دنیای پیرامونش به ودیعت نهاده که دستیابی به این مسائل قدری آسان و ممکن گردیده است.

ایشان در وجود انسان چند نیروی مهم و کاربردی سمع، بصر، فؤاد و عقل را قرار داده تا با اتخاذ توانایی‌های آن‌ها بتواند به اهداف والا نایل گردد؛ سمع را جهت فراگیری آموزه‌هایی قرار داده که انسان به خودی خود توانایی دستیابی به آن‌ها را ندارد.

بصر را جهت نظاره کردن دنیایی سرشار از علم و نظم و نظام و قانون و قاعده‌ی عالمانه و دقیق قرار داده است تا انسان بتواند به کمک آن‌ها و کشف قوانین و قاعده‌های موجود در هستی، امکانات زندگی مورد نیاز را برای خویش فراهم کند؛ چون خداوند متعال بسیاری از امکانات موجود هستی را فقط به صورت قانون و مواد اولیه قرار داده تا انسان با فعال‌سازی نیروی خدادادیش بتواند آن‌هایی را که خداوند برای انسان مسخر نموده به تسخیر درآورد.

فؤاد و به عباراتی دیگر قلب و یا دل را در وجود انسان جهت رهبریت درونی و معنوی انسان به ودیعت نهاده که مأمن و آرامش و نیروگاه قدرت واقعی انسان است و انسان با وجود این نعمت بزرگ خدادادی، زندگیش معنای دیگر و مسیری متفاوت از بی‌دلان خواهد داشت. عقل را جهت فرماندهی نسبی سایر قوا قرار داده تا با ارتقای آن به وسیله‌ی سمع و بصر و فؤاد کاربردی فعال در نقش

خویش ایفا کند.

سمع فرامین خویش را هم‌چنان که قبلاً بحث نمودیم از دو راه به دست می‌آورد: یکی فراگیری آن چه را که انسان می‌تواند بیاموزد و به دست بیاورد و دیگری از طریق همنوعان خویش که هر کدام در رشته‌ای تجربه و علم به دست آورده و آن را به همدیگر منتقل می‌کنند، اما این فرامین و آموزه‌ها نمی‌تواند انسان را به طور کامل فعال و او را به سعادت ابدی و سرمدی برساند، بلکه نیازمند آموزه‌های دیگری بوده که خارج از حوزه‌ی علم بشری است و این بخش توسط وحی از سوی خداوند متعال به سوی پیامبران نازل شده و انسان‌ها نیز آن را با ندای [سمعنا و اطعنا] در زندگی به کار می‌برند و خداوند متعال نیز می‌فرمایند: ﴿وَيُعَلِّمُكُمْ مَا لَمْ تَكُونُوا تَعْلَمُونَ﴾. این وحی همراه با عقل و علم به دست آمده از طریق سمع و بصر، چهارچوب و قواعدی ضابطه‌مند طراحی می‌کنند تا عقل و قلب آدمی که مأمن اوست در سرگردانی و تحیر غرق نشوند و از این باب است که انسان باید برای رسیدن به اهدافی که قبلاً ذکر نمودیم از تمام نیروها کمک بجوید تا بتواند به مقصد نهایی برسد؛ پس بایستی انسان نیازمند وحی و علوم دنیوی از هر دو ارمغان، کمال استفاده را ببرد و با کمک وحی و آموزه‌های آسمانی دنیای خویش را مدیریت کند.

هر چند بحث نمودن موضوع فوق اندکی ثقیل و فلسفی و کلامی به نظر می‌رسد اما فهم آن در این باب لازم و ضروری است.

۲. یکی دیگر از مواردی که مقدمتاً برای مباحث جدید فقهی با رویکردی دو سویه مطرح می‌باشد «مقاصد شریعت» است که خوشبختانه امروز قدری بیشتر بدان اهمیت و توجه می‌شود.

اگر در این موضوع هم به کتاب‌های متخصصین حوزه‌ی مقاصدی بنگریم در می‌یابیم که دانشمندان مقاصد و ضوابطی مربوط بدان طراحی کرده‌اند که بیان همه‌ی آن‌ها در این جا بحث را به اطاله می‌کشد، به همین دلیل مهم‌ترین آن‌ها را بیان نموده و اساس کار خویش را بر آن طراحی می‌نمایم.

علمای مقاصدی امور مردم را به سه دسته‌ی ضروریات، حاجیات و تحسینات تقسیم می‌کنند و هر کدام از این‌ها را با ضروریات پنج‌گانه تطبیق داده و اهمیت آن را مشخص نموده و طراحی‌های جدید فقهی را بر اساس زمان و مکان و حتی اشخاص انجام می‌دهند که آن ضروریات پنج‌گانه عبارتند از حفظ: دین، نفس، مال، عقل و عرض (آبرو و ناموس) که هر چیزی به این پنج امر ضروری آسیب رساند بنا به شدت آسیب‌رسانی آن‌ها یا حرام است و یا مکروه؛ و هر آن چه که به این پنج امر خدمت کند و آن‌ها را رشد و ترقی دهد بنا به میزان رشد و ترقی آن‌ها در حفظ و نگهداری آن امور یا مستحب است و یا واجب؛ و هر آن چه که بر این امور نه خدمت کند و نه ضرر و زیانی در پی داشته باشد، مباح خواهد بود ـ هر چند اگر با دیدگاه مقاصدی فرا اخلاقی به امور زندگی بیندیشیم دایره و حوزه‌ی مباحات تنگ‌تر می‌شود ـ اما اگر

با دقت و ژرف‌اندیشی به مسائل فقهی و اصولی با اتکا به حفظ اصالت و اصول و مبانی کلی و الزامی فقهی و مباحث جدید و تجددگرایی بنگریم، می‌دانیم که افراط و تفریط در مبحث مقاصد الشریعه ضرر و زیان‌هایی در پی خواهد داشت که جبران آن در پویایی فقه و وضع و حال مسلمانان نسبت به جهان و انتظارات دین از بشر خیلی سخت و مشکل به نظر خواهد رسید.

برای نمونه اگر ما به دیدگاه کسانی بنگریم که فارغ از مقاصد به مسائل و مباحث دینی مستحدث می‌نگرند مشاهده خواهیم کرد که چیزی از اصالت دین آسمانی تحریف نشده را باقی نمی‌گذارند و گاهی مجبورند برای تکامل اندیشه‌های خویش چند گامی از شارع جلوتر باشند و از خدا و رسول پیشی بگیرند و این امر در دین اسلام هیچ جایگاهی نداشته و نخواهد داشت چون به راستی که ما از خدا و رسولش آگاه‌تر و دلسوزتر و مهربان‌تر و آینده‌نگرتر نیستیم و چنین فعالیت‌هایی در حوزه‌ی دین اسلام نیست و ابطال آن در زمان رسالت با آیه‌ی اول سوره‌ی الحجرات اعلام گشته است: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لا تُقَدِّمُوا بَيْنَ يَدَيِ اللهِ وَرَسُولِهِ وَاتَّقُوا اللهَ إِنَّ اللهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ﴾.

و همان‌طور که قبلاً هم ذکر نمودیم عقل بشر تا اندازه‌ای کارا است که توانایی در اختیار داشته باشد، اما مجموعه‌ای از مسائل هست که فقط ذات علیم خداوند آن را می‌داند و به مقتضای نیاز بشر و حکمت ذاتش اندکی از آن را توسط وحی برای ما اعلام

داشته و پرده‌ی جهل را از آن کنار زده و بشریت را از ابهام و هبوط نجات داده است.

و نباید ما در پی آن باشیم که برای امروزی کردن دین خویش و پویایی آن، از اصل دین بکاهیم و خود را دچار تناقضات متفاوتی بکنیم؛ بلکه دین در ذات خویش پتانسیل‌های زیادی دارد که پویایی خویش را ظاهر کند و از سوی دیگر مجموعه‌ای قرار دارند که به هیچ وجهی مقاصد شریعت را مد نظر نداشته و دارای جمود فکری هستند و دین اسلام را با دیدگاهی دُگماتیسم مآبانه به عرضه در می‌آورند و مقتضیات زمان و مکان را مد نظر نمی‌گیرند و با نظراتی متحجرانه می‌خواهند دین را به جامعه‌ی امروزی عرضه دارند و انتظار هم دارند که با استقبال بی‌شائبه‌ای روبرو شوند و اگر عکس این مورد را که نشان از ضعف ایده و نظراتشان دارد مشاهده کنند آن را با «اکثرهم لا یؤمنون ـ اکثرهم لا یعقلون ...» توجیه می‌کنند و اصل دین را همان فهم دُگم خویش دانسته و اجازه‌ی نو اندیشی را به کسی نداده و به صراحت نه فقط باب اجتهاد بلکه باب تعقل انسان و پیشرفت و ترقی دین را نیز مسدود می‌کنند!!

۳. امروزه متدولوژی یا روشمند بودن در هر کاری از اهمیت خاصی برخوردار است و هر علم و آموزه و دینی که میزان قاعده‌مندیش در سطح بالا باشد به آن اندازه روشمند و سربلند خواهد بود هر چند که ما مسلمانان در آغاز ظهور اسلام از این موضوع برخوردار بوده و متدولوژی و قاعده‌مند بودن ما یکی از

مهم‌ترین ارکان موفقیت‌مان بوده است، اما به مرور با در میان نبودن رسوا اکرمﷺ و کبار تابعین و امامان مجتهد با مشکلات زیادی روبرو شدیم و قواعد و ضابطه و روش کاریمان اندکی به هم ریخت که خوشبختانه امروز در عصر بیداری و شکوفایی مسلمانان در بیشتر کتاب‌های فقهی معاصر و حوزه‌ی دانشگاه‌های فقه و حقوق کتاب‌های قواعد فقهی مهمی به چشم می‌خورد که جای خرسندی است؛ اما هنوز ما نتوانسته‌ایم ضابطه‌مند بودن و قاعده‌مند کردن دین را به قاعده‌ای کلی و عام تبدیل کنیم و خود را از بسیاری از مشکلات معاصر نجات دهیم.

با اتکا و نظر داشتن به اصول و قواعد کلی و جزئی در کتاب‌های فقهی معاصر حفظ اصالت و تجدد را به وضوح شاهد هستیم چون به حقیقت ما قواعد و ضوابطی عقیدتی، عبادی، فقهی، اخلاقی، سیاسی، اقتصادی، فردی، خانوادگی و اجتماعی و... داریم که اگر آن‌ها را شناخته و به کار گیریم بخش اعظم مشکلات جوامع اسلامی حل شده و پویایی و ترقی فقه و حقوق اسلامی را شاهد خواهیم شد و عزت و شکوه از دست رفته‌یمان باز خواهد گشت و محل استفاده و الگوی جهانیان خواهیم شد و اگر ما به قواعد فقهی پایبند باشیم و اهمیت آن را درک کرده و قواعد کلی فقه و سایر علوم اسلامی را استخراج نمائیم خیلی از اختلافات و تفرقه‌های ناخواسته‌ی جوامع اسلامی برطرف شده و نوعی وحدت رویه در مسائل فقهی پیش می‌آید و اگر در تطبیق قواعد هم مشکلاتی بروز

کند باید آن را به سعه‌ی صدر پذیرفت تا آزادی رأی و نظر پابرجا بماند که اساس پویایی و ترقی فقه و حقوق اسلامی است و باید نظر داشت این اختلاف رأی که منشأ آن آزادی رأی بوده از آغاز اسلام در میان مسلمانان عامل بزرگی در پیشرفت و گسترش این دین بوده است.

٤. مسأله‌ی مهم دیگری که جای بحث مختصری در این مقدمه دارد بحث تجددگرایی و یا امروزی کردن فقه اسلامی است.

این واژه‌ها امروز در بسیاری از محافل علمی و دانشگاهی و حتی در بین عامه‌ی مردم به کار برده می‌شود که برخی‌ها در این باب هم متأسفانه دچار افراط و تفریط گشته‌اند یعنی عده‌ای به حدی دین را امروزی کرده‌اند که وقتی از زاویه‌ی دید آن‌ها به دین اسلام می‌نگری دنیایی متفاوت با تناقضات و رنگ و بوی تصنع بشری را مشاهده خواهی نمود که هیچ گونه احساس نیازی به این دین مصنوعی نمی‌کنید؛ از سوی دیگر مجموعه‌ای دین را آن چنان بسته و قدیمی تصور می‌کنند که انگار این دین در این زمان هیچ جایگاهی ندارد و نمی‌تواند حلّال هیچ گونه مشکلاتی باشد و یا برای امروز و دنیای مدرن هیچ برنامه‌ای از این دین به ظاهر باستانی انتظار نمی‌رود و علت پیروی کردن از آن را تنها و تنها باید از ترس جهنم و واویلای روز حشر دانست، در حالی که دین اسلام که آخرین و کامل‌ترین دین و راهنما و برنامه‌ی بشریت است می‌تواند او را سعادتمند کند و حلّال مشکلات کلی زندگی در هر برهه‌ای از

زمان باشد.

و باید به خوبی و با روشی علمی به این مسأله جواب داد که آیا ما باید فقه را امروزی کنیم و پایه‌های آن را بر اساس زمان و مکان طراحی نمائیم؟ یا این که باید جامعه را بر اساس فقه اسلامی تنظیم کنیم؟ و یا قائل به ثوابت و متغیراتی در فقه باشیم و هر دو را با هم تطبیق دهیم؟

برای تفهیم و تبیین این موضوع باید مسیرهای زیادی پیمود و تحقیقات علمی زیادی انجام داد تا بتوان دین را به همان حالت الهی و آسمانی بودن خویش در میان مردم و جوامع مختلف بشری به جریان انداخت و زندگی را مطابق دین اسلام طراحی کرد تا مشکلات بی‌جواب و غیرقابل حل عصر کنونی را به یاری دین اسلام برطرف سازیم و برای این کار اقداماتی علمی و عملی لازم است که مختصراً بدان اشاره خواهیم کرد:

الف) معین کردن ثوابت و متغیرات قطعی دین.

ب) استخراج قواعد کلی و همه ـ علمای مذاهب ـ پسند دین که دارای چهارچوب و ضوابط خاص باشد.

ج) کم رنگ کردن رنگ و بوی مذهب‌های فقهی و گام پیمودن علمی به سوی فقه مقارن (تطبیقی) در جهان اسلام و رسیدن به فقهی جامع در میان مذاهب اسلامی.

د) حقوقی کردن فقه به صورت‌های نوین و کاربردی؛ یعنی تلفیق فقه و حقوق.

ه)تشکیل مجامع حل مشکلات توسط فقیهان و متخصصان متفاوت و کاربردی کردن فقه در زندگی و حیات اجتماعی.

و) بازشناسی نواندیشانه به تاریخ تمدن اسلامی به ویژه عصر رسالت و دو قرن پس از آن.

ز) ایجاد تشکیل اجلاس علمی بدون مرز و تداخل سیاسی و فرقه‌گرایی.

به حقیقت اجرایی کردن این هفت طرح و برنامه سبب می‌شود که ما از افراط و تفریط در زمینه‌ی آبدیت کردن فقه اسلامی جلوگیری کنیم و سبب عقب ماندن و انحطاط جوامع اسلامی نشویم.

کتاب حاضر کار تحقیقی و مهمی در این زمینه است که نویسنده‌ی محترم آن یعنی جناب استاد علی باپیر با متدولوژی خاص خویش در مسیری که بیان کردیم گام‌های مهمی نهاده است و ایشان که غالب بر ۷۰ مجلد کتاب و رساله‌ی مختلف دارد، دیدگاهی نو و متفاوت با حفظ اقوال و ضوابطی که عرض نمودیم به رشته‌ی تحریر درآورده‌اند که به راستی حداقل در کردستان اثرات مثبتی داشته و خواهد داشت، هر چند که کارهای ایشان هم عاری از عیب و نقص نبوده که در پایان مقدمه ما پیشنهادهایی را در این راستا تقدیم حضور ایشان و تمام محققین و دلسوزان واقعی بشریت می‌کنیم، اما به حقیقت کتابی جالب و مفید و حائز اهمیت است و با توجه به تسلط و احاطه‌ی خاصی که ایشان بر قرآن و

سنت دارند ـ به واسطه‌ی حافظ بودن قرآن و بیشتر متون حدیث ـ کتابی اصولی و مبنایی و در عین حال واقعی و دقیق نگاشته که می‌توان گفت به راستی ایشان با دیدگاه و متولوژی خاص خویش فقه را به حیات اجتماعی معاصر می‌کشاند.

در مورد روش کار ایشان در این کتاب لازم است به اختصار اشاره نمائیم:

الف) فصل‌بندی کتاب در موضوعات و بخش‌های متفاوتی که خود بر روش‌مند بودن کتاب افزوده است.

ایشان کتاب را در هشت فصل و هر فصل را در بخش‌های متفاوتی بررسی نموده است که مجموعاً دارای ٤١ بخش می‌باشد.

ب) نتیجه‌گیری کردن به صورت جداگانه از هر فصل و موضوع بر مزیت کار ایشان افزوده است.

ج) بررسی لغوی سر فصل‌ها و واژه‌های اصلی کار ارزشمند و روش‌مندی است و ایشان از این باب به خوبی وارد مباحث می‌شود.

د) استفاده‌ی مستقیم از منابع اصیل و دست اول مثل قرآن، و سنت و آراء مذاهب فقها.

ه) ایشان دارای دیدگاهی مقاصدی و ژرف‌اندیشند که با حفظ اصول به مقاصد تشریع هم در دور فتوا توجه ویژه‌ای دارند.

و) استفاده از قواعد فقهی در استنباط‌های خویش که به راستی ارزش ویژه‌ای به کار ایشان داده و ایشان در این کتاب حدود ۱۲

قاعده را اصل و مبنای کار خویش قرار داده‌اند.

ز) نقد و بررسی آراء علما با ذکر دلائل موافقین و مخالفین و نتیجه‌گیری از بحث اختلافی با ذکر دلیل.

ح) با اتکا به اصول ثابت و مبنا و ضابطه قرار دادن برای متغیرات، فقه را حیاتی نو بخشیده‌اند.

ط) ضابطه قرار دادن و هدف‌مند کردن امورات دنیایی توسط این که ایشان با این کار از تداخل بی‌جای فقه به مسائل روز جلوگیری کرده از اطرف دیگر نقش رهبریت دین در زندگی بشری را نیز به خوبی ترسیم کرده است.

این موارد ۹ گانه اصول و روش کار مؤلف می‌باشد که بنده از متن کتاب ایشان استنباط نمودم اما با وجود تمام خوبی‌ها و اتکا بر اصل معصوم نبودن غیر رسول خدا و کامل نبودن هر کتابی غیر از کتاب خدا پیشنهاد و انتقاداتی را از این کتاب مطرح نموده تا شاید برای کتاب‌های آینده‌ی ایشان و سایر مؤلفین مفید واقع گردد:

الف) بنا بر تخصصی شدن تمام علوم و فنون در زمان کنونی لازم است که در هر بابی که کار تحقیقی صورت می‌گیرد باید عنوان و متن کتاب جامع و مانع باشد و تا حد امکان یک یا چند متغیر مشخص داشته باشد تا بتواند گره‌گشای جامعه باشد؛ برای نمونه در این کتاب برخی از موضوعات بررسی شده هنری نیستند یا بهتر است بگوئیم بیشتر در حوزه‌ی ادبی جای دارند تا هنری اما عنوان کتاب مسائل هنری است و برخی موضوعات هنری که جای

داشت بحث شود در آن بحث نشده است.

ب) در کتاب به برخی از فصول بیشتر اهتمام داده شده و در برخی موارد که انتظار می‌رود تعمق بیشتری وجود داشته باشد انتظار برآورده نمی‌شود.

ج) گاهی اوقات لازم است برای تفهیم بیشتر برخی موارد به کتاب‌های فرهنگ و تمدن اسلامی و یا تاریخ مثلاً موسیقی در جهان و یا در میان عرب رجوع شود تا مطلب دقیق‌تر و مثمر ثمرتر واقع گردد.

هر چند که بنده از جناب استاد علی باپیر اجازه‌ی ترجمه‌ی تمام آثارشان را دارم اما بنا بر مشغله‌ی کاری خویش و درایت و دقت نظر مترجم جناب آقای ادریس بیواره، ترجمه‌ی کتاب را به ایشان واگذار کردم اما توفیق بازخوانی و تصحیح و مقدمه و پاورقی کتاب را داشتم که سعی بر آن شده تمام متن ترجمه با اصل کتاب مطابقت داده شود و هم چنین آیات و احادیث را از اصل منابع اخذ نمایم و هم چنین در مواردی که لازم به توضیح و یا تبیین بیشتری داشته تحت علامت اختصاری [ب.م] بر آن پاورقی زده‌ام.

در پایان پس از سپاس مجدد خداوند متعال و درود و سلام فرستادن بر رسول خاتم، طول عمر و توفیق روز افزون جناب استاد علی باپیر را از خداوند متعال خواهانم و از برادر عزیز و خوش ذوق و ادیبم آقای ادریس بیواره تشکر و قدرنمائی می‌کنم که به راستی زحمات زیادی را متحمل شدند و هم چنین عرض تبریک

دارم که اولین کار ایشان به چاپ رسیده و امید است که آخرین اقدام علمی ایشان نباشد و هم چنین از برادر بزرگوارم اسماعیل کمی‌نژادی تقدیر و تشکر می‌نمایم که کتاب حاضر را پس از پایان بازخوانی و پاورقی و تغییرات ویراستاری نمودند که به راستی ایشان در بیشتر کارهای علمی بنده همکار و حامی خوب و دلسوزی بوده‌اند و هم چنین از خواهر بزرگوار خانم محمّدی سپاسگزاری می‌کنم که با سعه‌ی صدر مسئولیت تایپ و صفحه‌آرایی کتاب حاضر را به عهده گرفتند.

و از تمام خوانندگان محترم تقاضا داریم که تمام نقص‌ها و معایب کار ما را با دیده‌ی عفو بررسی نموده و با کمال دلسوزی نکات سازنده‌ی خویش را به ما منتقل نمایند تا در مسیر، راه را بر ما هموارتر گردانند.

بهزاد مولائی

تهران ـ ۹۱/۱۲/۱۸

mavlaeebehzad@yahoo.com

ameer.maktab@yahoo.com

مقدمه

الحمد لله ذي الجلال و الجمال المتسمّي بكلّ الأسماء الحسني و المتّصف بجميع صفات الكمال، والصلاة والسلام والبركات علي أحسن الناس خُلُقاً وأزكاهم نفساً وآله المهتدين بهداهُ الی يوم المآل.

با استعانت از خداوند بخشنده، در این زنجیره مباحث که نخست در چند شماره از هفته‌نامه‌ی (جماعت اسلامی) و سپس در این کتاب انتشار یافته است، سعی و تلاشمان بر این بوده که پیرامون مسئله‌ی مهم (هنر) پژوهش نموده و آن را در پرتو قرآن و سنت بررسی کنیم، زیرا به طور عموم در میان مسلمانان و به طور خصوص در میان قشر علما، محل نزاع و اختلاف بوده‌اند!

هنر موضوعی مهم و تأثیرگذار در زندگی انسان بوده و برای خیر و شر همانند تیغ دو لبه است! واضح است که هم حالت افراط و به کار بردن هنر در مسیر شر و منحرف نمودن جامعه به ویژه قشر جوان و هم تفریط و به کار نبردن هنر و بهره نگرفتن از آن برای پیشرفت و توسعه‌ی مسیر خیر و ارزش‌های نیکو و مورد پسند جامعه، اشتباه بوده و نیازمند چاره‌اندیشی و راه‌حلی مناسب می‌باشد. من نیز این کتاب را به همین نیت نوشته‌ام که جامعه هر دو حالت افراط و تفریط را در زمینه‌ی تعامل با هنر کنار گذاشته و هرچه بیشتر راه توازن و تعادل را در پیش بگیرد، زیرا بدون شک

یافتن مسیر مستقیم و رسیدن به هدف در همه‌ی زمینه‌ها به خصوص هنر که احساس و عاطفه نقش مهمی در آن دارد، آسان نخواهد بود.

مسائلی را که ضرورت دیدیم در حوزه‌ی پژوهش هنر قرار دهیم عبارتند از:

۱. آواز، سرود و موسیقی.

۲. عکس گرفتن، نقاشی کردن و مجسمه‌سازی.

۳. بازیگری

٤. ورزش و بازی کردن.

٥. شادی کردن و رقصیدن، کف زدن و سوت کشیدن.

٦. لطیفه، شوخی، نکات خنده‌آور، قهقهه و خندیدن.

برای منابع این نوشته، همراه با تفکر و تعمق خود در قرآن و سنت، از شمار زیادی از کتب و تحقیقات و پژوهش‌های علما و دانشمندان اسلامی گذشته و معاصر بهره جسته‌ایم که موارد زیر از مهم‌ترین آن‌ها می‌باشند:

۱. رسالة فی الغناءِ المُلهِی: أمباحٌ هوأم محظور؟! ابن‌حزم اندلسی.

۲. المحلی بالآثار فی شرح المجلّی بالاختصار، مسألة: ۵۵۳ ابن‌حزم اندلسی.

۳. احیاءُ علوم الدین: کتاب آداب السَّماع، ابوحامد غزالی.

۴. إیضاحُ الدِّلالات فی سماع الآلات، عبدالغنی نابلسی.

۵. إبطال دعوی الإجماع فی تحریم مطلق السَّماع، محمدبن علی شوکانی.

۶. نظـــام الحکومـــة النبَّویـــة، المـــسّمی: التراتیـــب الاداریـــة، محمدعبدالحی کتانی.

۷. الموســیقی و الغنــاء فــی میــزان الاســلام، عبــدالله‌بــن یوســف الجدیع.

۸. فقه الغناء و الموسیقی فی ضوء القرآن و السنة، دکتــر یوســف قرضاوی.

۹. الاسلام و الفن. دکتر یوسف قرضاوی.

۱۰. الشریعة الاسلامیة و الفنون، احمدمصطفی علی القضاة.

۱۱. الاسلام و الفنون الجمیلة، دکتر محمد عمارة.

۱۲. الغناء و المعازف فی الإعلام المعاصر و حکمهـا فـی الاسـلام، دکترمحمد عبدالرحمن المرعشلی.

از ابتدا می‌بایست یادآور شد اگر چه هر آن‌چـه را کـه در تـوانم بوده و قادر به انجام آن بودم دریغ نکرده‌ام و پیرامون مسائل هنـری که می‌خواهیم به تبیین آن‌ها بپردازیم، تمام تلاشم بر آن بوده نظـری را بیان کنم که به صحت و صواب نزدیک‌تر و یا حداقل صـحیح‌تـر باشد و طبق عادت خود نیز خواسته‌ام که غیر از ادله‌ی نقلی و عقلی بر هیچ چیز دیگری اتکا نکنم و هر آن‌چه را که با نصوص قـرآن و سنت و روح شریعت منطبق است، بر زبان آورم؛ اما بی‌شک نه ایـن اثر و نه آثار دیگرم را با دید حق و صواب مطلق نمـی‌نگـرم و قلبـاً هم خواهان این هستم که اگر کسی پیشنهاد و یا انتقادی از مسأله‌ای داشته باشد با گفتن آن، مرا بهره‌مند سازد. امیدوارم همه‌ی ما چنـین توانی داشته باشیم کـه در هـیچ موضـوعی قبـل از تفکـر، تعمـق و

شنیدن بر اساس دانسته‌های قبلی نظر نداده و موضع‌گیری نکنیم و هرگاه حق و حقیقت را دیده و شنیدیم، اگر چه مخالف و در تعارض با دانسته‌ها و عقاید قبلی‌مان باشد، بدون هیچ تردیدی آن را بپذیریم.

سبحانك اللهم و بحمدك اشهد الا اله الا انت استغفرك و اتوب اليك.

علی باپیر

۲۸ صفر ۱٤۲۹ هـ.ق

٦ مارس ۲۰۰۸م - اربیل

تبیین کردن چند مسأله‌ی ضروری

اولاً: همان‌طور که در ابتدا و انتهای این کتـاب بیـان نمـوده‌ام در این پژوهش تلاش بر این بوده است رأی و نظری را کـه صـحیح و یا أصح بوده و ادلـه‌ی بیـشتری آن را تقویـت مـی‌کنـد، برگـزینم و تصورم بر این است که تلاشم در این راستا به نتیجه‌ی خوبی رسیده باشد، اما بی‌شک در مورد مسائل اختلافـی، کـسی نمـی‌توانـد ادعـا نماید که من حرف نهایی را زده‌ام و دیگر مجالی برای بحث بر سـر آن باقی نمانده است! اما امیدوارم:

۱. هر کس که می‌خواهد پیرامون موضوعات این کتاب بحـث و گفتگو کند، نخست باید این پژوهش را بـه صـورت کامـل مطالعـه کرده و آن را فهم کند و همیشه نیز متوجه دوازده اصـل و قاعـده‌ی شرعی باشد که در فصل دوم کتاب آمـده اسـت ، زیـرا بـسیاری از مباحث دیگر این کتاب به سان دیواری هستند که بر روی شالوده و اساس آن اصول بنا شده‌اند.

۲. هنگامی که می‌گویم موضوعات و مـسائل اختلافـی، مباحـث فراوان و متفاوتی پیرامون آن‌ها شـده و مـی‌شـود، از کتـب و منـابع بسیاری که مباحث متمایزی نسبت به آراء بنده در آن‌ها وجود دارد، بی‌اطلاع نیستم اما مهم این است که بدانیم آن مباحث و گفته‌ها نیـز

رأی و نظر بوده و هیچ‌کدام نمی‌توانند بـه ماننـد خـود اسـلام قابـل اعتماد باشند، و یا در میان آراء ضعیف و قوی و یا صحیح و أصـح، تنها دلیل و سند است که مورد توجه قرار می‌گیرد و نه هیچ اعتبـار دیگری.

پس اگر کسی به عنوان انتقاد گرفتن و آزمودن می‌نویسد، نبایـد تنها به این کفایت کند که مباحث و آراء متمـایز را کنـار هـم قـرار دهد، بلکه بایستی پاسخ ادله‌ای را بدهد که بنده در آراء خود بـر آن تکیه نموده‌ام، وگرنه آوردن مباحـث متمـایز و ردیـف کـردن آن‌هـا منفعتی برای او نداشته و شـاهکاری هـم در آن نیـست و مـن قـبلاً گفته‌ام و الان هم می‌گویم که در این راستا مباحث و گفتگوها زیـاد است! لازم به یادآوری بوده که درست نیست با مباحث و آراء علما بسان خود اسلام تعامل شود وگرنه اسلام زیاد می‌شـود و بـه هـیچ عالمی نیز حق وتویی در برابر افراد دیگر داده نشده و قبلاً هم گفتم که اتمام حجت با مسائل و موضوعات اختلافی، غیر از دلیل و سند چیز دیگری نمی‌تواند باشد.

۳. کنار گذاشتن عقاید و باورهایی که فرد زمان زیـادی بـا آن‌هـا زیسته دشوار است، اما ضروریست همه‌ی ما این قابلیـت را داشـته باشیم کـه تعـصب، مـانع از تغییـر مـسیر و کنـار گذاشـتن بـاور و عقیده‌ای نشود که با دلیل و مدرک نادرستی آن اثبات می‌شـود و بـه نظر می‌رسد همیشه کنار گذاشتن یـک فکـر غلـط و موضـع‌گیـری درباره‌ی اشتباه خـویش، مخـارج و هزینـه‌ی کمتـری از ادامـه‌ی آن

داشته باشد! در هر صورت مهم این است که شخص مسلمان آگاه بوده و مسائل و موضوعات اختلافی را از حدود خود خارج نساخته و آن را بهانه و دستاویزی برای توهین به مردم و ایجاد انزجار در میان آن‌ها و ... قرار ندهد. بلکه ضروریست همه‌ی ما ضمن حق آزادی عقاید و باورهای خود، متوجه ضرورت حفظ اخوت و ایجاد اتحاد میان مؤمنان باشیم و به خاطر تفاوت آراء درباره‌ی چند مسأله‌ی اختلافی، حق اخوت و برادری را در قبال همدیگر از بین نبریم.

ثانیاً: هم چنان که در چندین جای دیگر این کتاب آمده است، نباید فراموش نمود که دینداری و تقواپیشگی همیشه در مشقت و قرار گرفتن در سختی نیست، بلکه در آسان‌گیری، گشایش و راحتی نیز، چنین امری قابل تصور است، هم چنان که پیامبر ﷺ می‌فرماید: «مَابَالُ رِجَالٍ بَلَغَهُمْ عَنِّي أَمْرٌ تَرَخَّصْتُ فِيهِ فَكَرِهُوهُ وَ تَنَزَّهُوا عَنْهُ! فَوَاللهِ لَأَنَا أَعْلَمَهُمْ بِاللهِ وَ أَشَدُّهُمْ لَهُ خَشْيَةً».[1] «افرادی را چه شده است وقتی چیزی از من به آن‌ها رسیده است که در آن رخصت قرار داده‌ام، برایشان ناخوشایند بوده و از آن دوری می‌گزینند؟ به خدا سوگند که از همه‌ی آن‌ها به خدا عالم‌تر و بیشتر از همه‌ی آن‌ها از خداوند خشیت دارم!».

واضح است که شریعت خداوند هر امری را که در آن مفسده‌ای

---

۱. رواه بخاری به رقم: ۶۱۰۱، و مسلم به رقم: ۲۳۵۶ عن عائشة رضی‌الله‌عنها.

باشد، حرام نموده است؛ حال آیا بهتر است محرمات را در چهارچوب زندگی مردم مشخص نموده تا بتوانند آزادانه عمل کنند یا این که به بهانه‌ی تقوا و دوری از معصیت، حیطه‌ی امور مباح را بر آن‌ها تنگ سازیم و امورات حلال را بر آن‌ها حرام گردانیم؟!

ثالثاً: بدون شک در عصر ما بیشتر زمینه‌ها و موضوعات هنری، از جانب افرادی بی‌مبالات و بی‌بند و بار برای انتشار و گسترش فساد اختصاص یافته‌اند، مخصوصاً هنر آوازخوانی و موسیقی، اما بدون شک چاره‌ی این حالت به این صورت حاصل نمی‌شود که ما به خاطر خشم و نفرت ناشی از حاصل کار، در برابر هنر و هنرمندان به طور عموم حساسیت پیدا کنیم و به خاطر به کار بردن هنر ناروا و هنرمندان منحرف و مخرب، در برابر هنر و عموم هنرمندان سنگر بگیریم! بلکه ضرویست بر اساس بنیان شریعت و دایره‌ی وسیع آن، تلاش کنیم هنر اصیل را احیاء و هنرمندان واقعی و پاک را در همه‌ی عرصه‌ها و میادین، جایگزین آن‌هایی قرار دهیم که در دید ما مضر و بی‌سود هستند؛ در این صورت است که محارم برای همه مشخص شده و آن‌ها می‌توانند در دایره‌ی وسیع امور مباح آزادانه عمل کنند!

رابعاً: خداوند را شاکرم و او را می‌ستایم که به خاطر اشتغال به امور اسلامی، فرصت گوش کردن به آواز، موسیقی، نگاه کردن به فیلم، تئاتر و ... را ندارم، اما به این اندازه قرآن، سنت، دین و زندگی را فهم کرده‌ام که قابل تصور نیست مردم، مانند من زندگی

کرده و همیشه این‌گونه به سر ببرند! آری! آیین و برنامه‌ی جامع و همه جانبه‌ی خداوند برای عموم مردم از همه‌ی نسل‌ها، گروه‌ها و طبقات مختلف آمده است و کسی هم که گمان کند اسلام، برنامه و منهج قشری خاص یا سلیقه و مشربی مخصوص است، سخت در اشتباه است و لازم و ضروریست که بازخوانی مجددی بر شیوه‌ی فهمش از قرآن داشته باشد و برنامه‌ی وسیع رحمت خداوند را از مردم تنگ نسازد؛ به مانند صحابه‌ای که گفته بود: «اَللّٰهُمَّ ارْحَمْنِي وَ مُحَمّداً وَ لاَ تَرحَمْ مَعَنا أَحَداً»، «خداوندا به من و محمدﷺ رحم فرما، و با ما به کس دیگری رحم نکن!». پیغمبرﷺ هم فرمود: «لَقَدْ حَجَّرْتَ واسِعاً». «همانا چیز وسیعی را تنگ کردی!».

شایسته است که بدانیم در نظر گرفتن آسانی، گشایش، عدم تحمیل بار سنگین بر دوش مردم و عدم تحمیل مشقت در دین، امری ثابت و ریشه‌ای در آیین و برنامه‌ی خداوند است، برای مثال خداوند عزوجل فرموده است: ﴿يُرِيدُ اللهُ بِكُمُ الْيُسْرَ وَ لا يُرِيدُ بِكُمُ الْعُسْرَ﴾.[1] «خداوند برای شما آسان خواسته و سخت نگرفته است (و نمی‌خواهد)».

هم چنین پیامبرخداﷺ فرموده است: «بَشِّروا و لاتُنَفِّروا و يَسِّرُوا وَ لاَ تُعَسِّرُوا».[2] «مردم را بشارت دهید و آن‌ها را متنفر نسازید، دین را

۱. بقره/۱۸۵.

۲. متفق علیه.

بر ایشان آسان بگیرید، آن‌ها را در سختی و مشقت قرار ندهید».
چنین به نظر می‌رسد که پیامبرﷺ همیشه جانب آسانی را گرفته و ام‌المؤمنین عایشه‌رضی‌الله‌عنها در این باره نقل کرده است: «مَا خُيِّرَ رَسُولُ اللهِﷺ بَيْنَ أَمْرَيْنِ قَطُّ إِلاَّ أَخَذَ أَيْسَرَهُمَا مَا لَمْ يَكُنْ إِثْماً». «هرگز پیامبرﷺ میان دو چیز مخیّر نشد مگر این که آسانی را برگزید به شرطی که گناهی در آن نبوده باشد».

خامساً: هدف نخست بنده در این کتاب آن است که بر اساس شریعت و در پرتو قرآن و سنت[1] چهارچوبی وسیع را برای همه‌ی آن‌هایی که می‌خواهند هنر اصیل و پایبند به شریعت را در جامعه رشد و ترقی دهند، در نظر بگیریم تا مسلمانان ناچار نشوند برای اشباع جوانب هنری، به هنرهای بی‌بند و بار و منحرف روی بیاورند، یا خود را دچار انزوا و خشکی طبع نمایند و سپس برای توجیه آن حالت مریض و غیرقابل تصور، به بهانه‌ی تقوا و دینداری نسبت به همه‌ی جوانب هنری و عموم هنرمندان سنگر بگیرند!

زیرا بدون شک هیچ کدام از اموری همانند تسلیم شدن در برابر

---

۱. منظور بنده از (شریعت) و (قرآن و سنت) یک چیز واحد است که (اسلام) می‌باشد، به همین خاطر هم تلاش بنده بر این است که با تکیه بر قرآن و سنت پیرامون هر موضوعی سخن بر زبان آورم خواه عقیده، عبادت، هنر حکم و یا سیاست و ... باشد، زیرا بدون شک اسلام در قرآن و سنت خلاصه شده و جز وحی خداوند در کتاب و سنت، هر آن‌چه از جانب علما و پیشوایان و صحابهﷺ گفته شده است. (با آن همه علمی که از اسلام داشته‌اند و از هر کس دیگری که باشد خصوصاً در زمینه‌ی تعاملات که خلأ زیادی در آن به جای گذاشته شده است) مُهر آن زمان و مکان و جامعه‌ای بر آن می‌باشد که صاحب آن در آن به سر برده است، بدین‌خاطر طبیعی است که برای زمان و مکان و محیط و جامعه‌ی دیگر قابل انطباق نباشد!

واقعه‌ای اشتباه، مطیع شدن برای آن امور و پنهان شدن و فرار کردن از واقعیت موجود شایسته‌ی شخص مسلمان نیست و حق و حقیقت این است که وضعیت موجود از همه‌ی امور بی‌نفع و مضرت‌بخش، پاکسازی و اصلاح شده و چیزهای سالم و مفید را به مردم تقدیم کنیم و مکرراً نگوییم این یکی را انجام ندهید و از دیگری دوری گزینید! بلکه این را هم بگوییم که این را انجام بدهید و آن را انجام بدهید![1]

در پایان نیز امیدوارم این پژوهش و تحقیق آن‌گونه که خود در نظر داشته و بیان کرده‌ام، درک و فهمیده شود و خوانندگان آن از دو درد افراط و تفریط محفوظ باشند و در نتیجه‌ی عدم درک گفته‌هایم و یا بریدن آن‌ها چیزی را که نگفته‌ام به من نسبت ندهند.

۱. چون در واقع اگر ما به هر برنامه و ایدئولوژی بنگریم اگر چنین آن مردم را از امور زندگی باز دارد و هیچ برنامه‌ی جایگزینی برای آن امور در بر نداشته باشد، پویایی خود را از دست داده و عملاً شمولیت خود را از دست می‌دهد، به راستی مفتی واقعی و فقیه واقع‌نگر بایستی ویژگی‌ها و مقاصد اسلام را در نظر گرفته و بر اساس آن فتوا صادر نماید و در غیر این صورت تنگ‌نظری و قشری‌گری پرده‌ی چرکین تعصب و بدبینی را بر وجوه همه‌جانبه‌ی اسلام می‌کشاند و جز افرادی اندک نمی‌توانند پیرو اسلام گردند در حالی که اسلام دین و برنامه‌ی بزرگ و کوچک، فقیر و غنی، شاه و رعیت، حاکم و محکوم، زن و مرد و ازمنه‌ی مختلف و حالات مختلف حرج و فرج است و برای عموم قابل اجرا است. [ب. م]

ameer.maktab@yahoo.com

/AliBapir /AliBapir /MediaAmeerOffice

www.alibapir.net

پیش گفتار

خوانندەی گرامی! این کتاب مجموعاً در هشت فصل پدید آمده است:

فصل اول: تعریف هنر و چهار واقعیت مهم! این فصل به تبیین معنا و مفهوم واژەی هنر و مطرح ساختن چند واقعیت دربارەی هنر اختصاص یافته است، قابل ذکر است که فصل اول بسان دروازەای برای وارد شدن به مباحث آتی می‌باشد.

فصل دوم: چند اصل و قاعدەی شرعی برای تعامل با مسائل هنری! این دوازده اصل و قاعدەی مهم شرعی برای چگونگی تعامل با هنر به طور خصوصی و همەی موضوعات و مسائل در زمینەی تعامل و رفتار با مسائل مختلف به طور عموم، مطرح شده است، آری! این فصل نقش اصلی و اساسی را ایفا می‌کند و بنای عامه موضوعات و مباحث آتی بر آن می‌باشد.

فصل سوم: آواز، سرود و موسیقی! که به صورت کلی از شُه مبحث مقدماتی تشکیل می‌شود و بیشترین گسترەی این کتاب را شامل شده که به تحقیق و پژوهش پیرامون آواز، سرود و موسیقی اختصاص داده شده است، زیرا واژەی آواز (غناء) سرود را نیز در برمی‌گیرد و مفهوم واژەی موسیقی سازهای موسیقی را نیز شامل

می‌شود، چنان‌چه در بخش اول به تبیین آن پرداخته‌ایم.

فصل چهارم: عکس گرفتن، نقاشی کردن و مجسمه‌سازی؛ که به پژوهش درباره‌ی عکس (صورة) خواه دست‌ساز و یا این که با دوربین گرفته شده باشد، خواه ثابت و یا این که متحرک باشد و خواه سایه‌دار و یا این‌که بی‌سایه و ... باشد، اختصاص یافته است.

فصل پنجم: بازیگری؛ این فصل هم به پژوهش درباره‌ی بازیگری اختصاص یافته و تبیین شده است که چه زمانی جایز است و شروط آن چیست؟!

فصل ششم: ورزش و بازی؛ این دو موضوع در مقارن هم مورد بحث قرار گرفته‌اند، هم به صورت کلی و هم به صورت جزئی درباره‌ی انواع و مقدمات آن بحث شده است، به صورتی که پاک و غیرپاک و مباح و غیرمباح آن به سان دانه و کاه از هم جدا شده‌اند.

فصل هفتم: رقصیدن، کف زدن و سوت کشیدن؛ در این فصل نیز تبیین گشته که این امور نیز مانند هر رفتار و تعامل دیگری، با نص قرآن و سنت منع نشده و در اصل مباح می‌باشند، اما اگر برای اهداف بد و ناروا به کار روند منع می‌شوند.

فصل هشتم: لطیفه، شوخی، نکات خنده‌آور، قهقهه و خندیدن؛ این فصل هم به پژوهش در این راستا اختصاص یافته است و در پرتو برخی از نصوص قرآن و سنت به مانند همه‌ی موضوعات دیگر پیرامون این موضوع نیز سخن به میان آمده است و علاوه بر مطرح ساختن اباحه و جواز ریشه‌ای هر کدام از لطیفه، نکات

خنده‌آور و خندیدن، چند آداب و قواعدی هم بیان شده است که برای این گونه تعامل، چهارچوب و محدوده‌ای قرار می‌دهد که نباید از آن‌ها پا فراتر گذاشته شود، اگر خواسته شود که اباحه و جایز بودن آن‌ها را از دست نداده و غیرمباح شمرده نشوند.

ameer.maktab@yaho-o.com

/AliBapir /AliBapir /MediaAmeerOffice

www.alibapir.net

فصل اول:
تعریف هنر و چهار واقعیت مهم

تعریف هنر

برای این‌که معنا و مفهوم واژه‌ی هنر (فن) برایمان تبیین گردد، بایستی به سخنان کارشناسان و متخصصان این زمینه گوش فرا دهیم.

الف) از لحاظ لغوی: واضح و روشن است که واژه‌ی «هنر» ترجمه‌ی واژه‌ی «فن» در عربی می‌باشد، که متخصصان و عالمان ادبیات عرب پیرامون واژه‌ی مذکور گفته‌اند:

«فَنَّ فلانٌ: كَثُرَ تَفَنُّنُه في الأمُورِ، و فَنَّ الرجُلَ: أتعَبَه وَ مَطَلَه وَ فَنَّ فُلانٌ فُلاناً في البيعِ: غَبَنَه وَ فَنَّ الشيءَ: زَيَّنَه وَ فَنَّ الشيءَ: جَعَلَه فنوناً و أنواعاً و فَنَّنَ الكلامَ أو الرأيَ: تَقَلَّبَ فيه و لم يَثبُتْ، وَ تَفَنَّنَ الشيءُ: تنوَّعَتْ فُنونُه و تفنَّنَ في الامرِ: مَهَرَ فيه، و تفنَّنَ في السَّيرِ اضطَرَبَ و تمايلَ».[1]

ملاحظه می‌کنیم که واژه‌ی «فن» با دو شیوه‌ی لازم و متعدی به کار رفته است و همه‌ی معانی آن بر اساس ترتیب فوق به شرح زیر

۱. المعجم الوسیط، ص ۷۰۳

می‌باشد.

۱. در امورش دقت و ریزبینی به خرج داد.

۲. غیرخودش را خسته و سرگرم ساخت.

۳. حیله کرد یا در خرید و فروش ضرر رساند.

٤. آراست.

٥. متنوع ساخت.

٦. در آن مردد بود.

۷. تنوع داشت.

۸. در آن مهارت و سلیقه داشت.

۹. در راه رفتن ناجور و نامرتب رفت و به این طرف و آن طرف افتاد.

چنین به نظر می‌رسد که معنای اصطلاحی واژه‌ی «فَنّ» از معنای شماره هشت گرفته شده باشد که «انجام دادن کاری با کارآمدی، و با مهارت و سلیقه می‌باشد» که بعداً توضیح داده خواهد شد.

ب) از لحاظ اصطلاحی: کارشناسان و متخصصان زمینه‌ی هنر تعاریف متفاوتی بیان کرده‌اند که ما سه نمونه از آن‌ها را ذکر خواهیم نمود.

«الفَنُّ: هو التطبيقُ العمليُّ لِلنظَّرياتِ العلمية بالوسائل الَّتي تُحَقِّقُها و يُكتَسبُ بالدِّارَسةِ و المِرَانةِ وَ الفَنُّ هُوَ جملةُ القَواعِد الخَاصَّة بِحِرْفَةٍ أَوصَنَاعَةٍ، و هُوَ جملةُ الوَسائِل التَّي يَسْتَعْمِلُهَا الانسانُ لِأثارة المشَاعِرِ وَ الْعَوَاطِفِ وَ بِخَاصَّةٍ عَاطِفَةُ الجَمالِ كالتَّصويرِ وَ المُوسِيقي و الشِّعر، وَ هُوَ

مَهارةٌ يَحْكُمُها الذَّوقُ وَ المَواهِبُ .... وَ الفَنَّانُ: هُو صَاحِبُ المَوْهِبَةِ الفَنِّيَةِ كَالشَّاعِرِ وَ الْكَاتِبِ وَ المُوسِيقيِّ و المُصَوِّر و المَمَثِّل ...».[1] «هنر عبارت است از آزمودن و تطبیق عملی نظریات علمی با وسایلی که آن را تحقق می‌بخشد و به واسطه‌ی پژوهش، ممارست و تعلیم حاصل می‌شود، هنر، قواعد اختصاصی هر حرفه یا هر صنعتی بوده و همه‌ی ابزار و وسایلی را شامل می‌شود که بشر برای برانگیختن احساس و عاطفه به کار می‌برد، خصوصاً عواطف جمال و زیبایی؛ مانند: عکس انداختن، موسیقی و شعر، هنر توانمندی و مهارتی است که سلایق و مواهب در آن نقش ایفا می‌کند... و هنرمند کسی است که صاحب بهره و مواهب هنری باشد، مانند شاعر، نویسنده، نوازنده، عکاس و بازیگر....».

«محمد قطب» درباره‌ی تعریف هنر گفته است: «الفَنُّ في أَشكالِهِ المُخْتَلِفةِ هُوَ مُحَاوَلَةُ البَشَر لِتَصْويرِ الإِيقَاعِ الذَّي يَتَلَقَّونَـهُ فِي حِسِّهِمْ مِـنْ حَقَائِقِ الوُجُودِ، فِي صُورَةٍ جَميلةٍ مُوحِيَةٍ مُؤَثِّرةٍ وَ الفَنَّانُ شَخْصٌ مَوْهُوبٌ ذُوحَسَاسِيَّةٍ خَاصَّةٍ تَسطِيعُ اَنْ تَلْتَقِطَ الإيقَاعَاتِ الخَفِيَّةَ اللَّطِيفَةَ التَّي لَاتُدرِكُهَا الأَجْهِزَةُ الأُخْرَي في النَّاسِ العَادَيّينَ، وَ ذُوقُدْرَةٍ تَعْبيرِيّةٍ خَاصَّةٍ تَسْتَطِيعُ أَنْ تُحَوِّلُ هَذه الإِيْقَاعَاتُ التَّي يَتَلَقَّاهَا حِسُّهُ مُكَبِّرَةٌ مُضَخَّمةٌ إِلى لَوْنٍ منِ الأَداءِ الجميلِ يُثيرُ في النَّفْسِ الإِنْفِعالُ وَ يُحَرِّكُ فِيهَا

۱. المعجم الوسیط، ص۷۰۳.

حاسَّة الجمال».[1] «هنر در اشکال مختلف عبارت است از کوشش و تلاش بشر برای به تصویر کشیدن آوازها و صداهایی که با احساساتشان از حقایق هستی در تصویری زیبا، معنابخش و مؤثر دریافت می‌کنند و هنرمند شخصی است بهره‌مند و دارای احساس خاص که قادر است صداهای پنهان و خاموش را درک نماید که احساس افراد عادی توانایی درک آن را ندارد و دارای قدرت ابراز و بازگویی خاصی است که قادر است آواهایی را که احساس می‌کند، به تصویری زیبا و بزرگ تغییر دهد که شور و عاطفه، احساس و درک زیبایی را در درون تحریک نماید».

محمد قطب در جای دیگری پیرامون هنر به صورت مختصر گفته است: «الفن صورة من الحیاة».[2] «هنر، تصویری از زندگی است».

چگونگی ایجاد ـ هر کدام از انواع و گونه‌های مختلف هنر ـ و حصول مراحل آن به صورت مختصر چنین است که محمد قطب گفته است:

۱. الإنْفِعالُ النَّفْسِيُّ بِالتَّجْرِبَةِ الجَدیدَةِ. انفعال درونی (تحت تأثیر قرار گرفتن) به واسطه‌ی تجربه‌ای نو.

۲. اسْتبِطانُ هَذا الإنفِعالِ فِي دَاخِلِ النَّفْس حَتَّـي یَمْتَزِجَ بِأَعْماقِهَا وَ

---

۱. منهج الفن الاسلامی، ص۱۱.

۲. جاهلیة القرن العشرین، ص۱۶۷.

يُعْطِيها مِن لَوْنِهِ وَ يَأْخُذُ مِنْ أَلْوانِهَا. پنهان ساختن این انفعال و اثربخشی در درون، تا این که با درونش آمیخته شده و از رنگ خود به درون می‌بخشد و از رنگ‌های او هم اخذ می‌کند.

۳. إِرْتِدَادُ التَّجرِبَةَ إلَيَ الخَارِجِ فِي صُورَةِ إِفرازٍ اَوْ تَعْبِيرٍ.[۱] برگشت آن تجربه به خارج از درون، به صورت نمایان شدن یا نمایاندن.

حال در پرتو مسائلی که گذشت می‌توانیم این‌گونه به تعریف «هنر اسلامی» بپردازیم و بگوییم: «الفَنُّ الإِسْلامِيُّ هُوَ: الَّذِي يَرْسُمُ صُورةَ الوُجُودِ مِنْ زاوِيَةِ التَّصَوُّرِ الإِسلامِيِّ لِهٰذَا الوُجُودِ وَ هُوَ التَّعبِيرُ الجَميلُ عَنِ الْكَوْنِ وَ الحَيَاةِ و الإِنْسَانِ مِنْ خِلالِ تَصَوُّرِ الإِسْلَامِ لِلْكَوْنِ وَ الحَيَاةِ وَ الإِنسَانِ».[۲] «هنر اسلامی هنری است که هستی و وجود را از زاویه‌ی تصور و دید اسلامی ترسیم می‌کند و یا می‌توان گفت عبارت است از تعبیر و بیان زیبایی از هستی، حیات و انسان در خلال تصور و دید اسلام از هستی، حیات و بشر».

هم‌چنین می‌توان گفت: «هُوَ التَّعبِيرُ عَنِ تَصَوُّرِ الاِسْلامِ لِلْوُجُودِ وَ ذَلِكَ ضِمْنَ قَواعِدِ الاِسْلامِ الخَاصَّةِ لِيُؤَدِّيَ هَدَفاً شَرْعِيّاً وَ يُثِيرُ انْفِعَالاً مُعَيَّناً يَتَّفِقُ مَعَ تَصَوُّرِ الإِسْلامِ لِلْكَوْنِ وَ الحَيَاةِ وَ الإِنْسَانِ».[۳] «عبارت است از بیان تصور و دیدگاه اسلام از هستی و آن هم در حیطه‌ی

---

۱. منهج الفن الأسلامی، ص۶.

۲. منهج الفن الاسلامی، ص۶.

۳. الشریعة الاسلامیة و الفنون، أحمد مصطفی علی القضاة، ص۳۱.

قواعد خاص اسلام، برای این که هـدفی شـرعی را محقـق سـازد و اثرگذاری خاصی را برانگیزد که با تـصور و دیـد اسـلام از هـستی، حیات و انسان قابل تصور باشد».

واقعیت اول: هنر هر جامعه‌ای نشأت گرفته از وضعیت فکـری، فرهنگی و تمدنی آن‌جامعه است.

هنر هر ملت و جامعه‌ای به سـان آینـه‌ای اسـت کـه حقیقـت و هویت آن جامعه را نشان می‌دهد و پیشینیان چـه زیبـا گفتـه‌انـد «از کوزه همان برون تراود، که در اوست». ایـن واقعیـت یـک قاعـده‌ی عمومی بوده و هیچ چیزی از آن مستثناء نمی‌شود و بـه هـر یـک از انواع و شیوه‌های مختلف هنر توجـه گـردد، بـه همـین نتیجـه پـی خواهد برد، برای نمونه اگر به شعر و ادب توجهی بیافکنیم می‌بینیم که: شعر و ادب عربی پیش از اسلام ـ که به عصر جاهلیت مـشهور است ـ با شعر و ادبی که پس از اسلام در میان جوامع عربی حاصل شده بسیار متفـاوت اسـت، اشـعار عـصر جـاهلی غالبـاً از جنـگ، می‌خواری، عریانی، تفاخر و این گونه مسائل بحث می‌کند، اما شعر و ادب دوره‌ی اسلامی از ایمان و اسلام، جنگ و جهاد، خداپرسـتی و تبلیغ برای فضائل و نیکی و... سخن می‌گوید.

مسأله‌ی مجسمه‌سازی «النَّحت» نیز که در میان اکثر ملت‌ها رایج بوده است و آثار آن‌ها دلیل و شاهد بر این مدعاست، بـه خـصوص اغریقی‌ها و رومانی‌ها کـه در مـوزه‌خانـه‌هـای دنیـا صـدها پیکـر و

مجسمه‌ی متفاوت از آن‌ها به یادگار مانده است، اما به دلیل این که مسأله‌ی نقاشی کردن به عموم و مجسمه‌سازی به خصوص در طول تاریخ بشر دروازه‌ای بزرگ برای بت‌پرستی و شریک قائل شدن (الوثنیه و الشرک) بوده است، می‌بینیم که در جوامع اسلامی مگر به ندرت؛ وگرنه اثری از مجسمه‌سازی مشاهده نمی‌شود و هنرمندان مسلمان در این حوزه به سمت هنر معماری روی‌گردان شده و نقش و نگارهای زیادی در زمینه‌ی معماری، ساخت گنبد، مناره و زیباکاری‌های در و دیوار به جای گذاشته‌اند. حال بر هنرمندان مسلمان در همه‌ی زمینه‌ها و میادین هنر واجب است که خصوصیات و ویژگی‌های هنر اسلامی را در نظر گرفته و هر اثر و هنری که خلق می‌شود، بایستی مهر و نشان اصالت اسلامی بر آن موجود باشد و به اهداف والایی خدمت کند که شریعت اسلام خواستار تحقق آن در حیات بشری می‌باشد؛ مثلاً شخص مسلمانی که شعر یا نثری می‌نویسد، آهنگ و سرودی می‌سراید، داستان و رمانی می‌نویسد، یا نمایش و تئاتری می‌سازد و ... ضروریست که با دقت، دانایی و آگاهی، حدود و مرز ادب و اهداف شرعی را در نظر داشته باشد؛ خلاصه‌ی مبحث این که هنر بایستی آغشته گردد و اگر این امر تحقق یافت، لازم نیست که در این آثار حتماً آیه یا حدیثی ذکر گردد، چون این نوع هنر هیچ ضرری به اهداف و مقاصد شرع نمی‌رساند.[1]

---

۱. لازم به یادآوری است اگر هنرمند در هنرش با اهداف و مقاصد شرع مقابله نکرد و

واقعیت دوم: امروزه اکثر مسلمانان در زمینه‌ی هنر دچار افراط و تفریط شده‌اند؛

افراط و تفریط در بیشتر زمینه‌ها پدیده‌ای کهن از تاریخ بشریت می‌باشد، قابل توجه است که پدیده افراط و تفریط بیشتر در مسائلی رخ می‌دهد که با درون و جوانب احساسی و عاطفی مرتبط است و به دلیل این که هنر نیز با تمام تنوع و شیوه‌های مختلفش با دل و درون و عاطفه مرتبط است، به همین خاطر مزرعه‌ی مستعدی برای روییدن تخم پدیده‌ی افراط و تفریط است.

پس بسیاری از موضع‌گیری‌های غلط و اختلافات غیرقابل تصور درباره‌ی هنر، ثمره‌ی حالت‌های افراط و تفریط می‌باشد. امروزه مسلمانان به طور عموم درباره‌ی موضوعات و مسائل هنری به دو دسته‌ی مختلف تقسیم شده‌اند، دسته‌ای از آن‌ها تمام مسائل هنری را با تمام وجود و بدون در نظر گرفتن حدود، ادب و مقاصد شرعی آن قبول دارند و از محدوده و شیرازه‌ی آن پا فراتر گذاشته‌اند و دسته‌ی دیگر نیز در نتیجه‌ی این افراط و تضییع ساختن حدود، دچار سهل‌انگاری، کوچک شمردن و تفریط شده و در مقابل همه‌ی مسائل هنری و همه‌ی هنرمندان بدون هیچ تمایزی میان خوب و بد، پاک و ناپاک حساسیت پیدا کرده‌اند! و سرانجام

چهارچوب شرعی را رعایت نمود امری مباح و دور از کراهت انجام داده است، اما اگر هدفش از هنر متحقق ساختن یکی از ضروریات دین بود، بنا بر حدیث شریعت «انما الاعمال بالنیات» مأجور خواهد بود. الله اعلم [ب. م]

بعضی از مسلمانان نیز تحت تأثیر هنرمندان بی‌بند و بار و ناشایست دچار بسیاری از اشتباهات و انحرافات شده‌اند، که نه تنها اصالت اسلامی، بلکه بعضی از آن‌ها شخصیت عادی اسلامی خود را نیز از دست داده‌اند و در مقابل هم برخی دیگر، خود و اطرافیانشان را دچار خشکی طبع و محدودیت غیرقابل تصوری ساخته‌اند که اگر دسته‌ی قبلی زندگی را تنها در بزم و رقص و شادی می‌بینند، آنان نیز حیات را تنها در خون و اندوه و گریه و زاری و ماتم خلاصه کرده‌اند!

اما بدون شک افراط و تفریط هر دو اشتباه و ناروا بوده و توازن و تعادل دین و دنیا را از بین می‌برند و فرد، خانواده و جامعه را نیز دچار نتایجی شوم می‌کنند و به همین خاطر خدای عزوجل به مسلمانان فرمان داده که راه مستقیم را دنبال کرده و خود را از هر دو حالت افراط و تفریط به دور گیرند، چنان‌چه فرموده است: ﴿فَاسْتَقِمْ كَمَا أُمِرْتَ وَمَنْ تَابَ مَعَكَ وَلا تَطْغَوْا إِنَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ﴾.[1] «پس همان‌گونه که فرمان یافته‌ای استقامت و پایداری کن همراه کسانی که با همراهی تو به خدا رجوع کرده‌اند و هیچ از حدود الهی تجاوز نکنید (و افراط و تفریط در پیش نگیرید) که خدا به هر چه شما می‌کنید بیناست». هم چنین از زبان مسلمانان فرموده است: ﴿اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ﴾.[2] «خدایا! راه راست را به ما نشان بده و ما

---

۱. هود/۱۱۲.

۲. فاتحه/۶.

را بر آن راه پایدار کن».

واضح و روشن است که توازن، تعادل، خط میانه گرفتن و عدم انحراف از راه، اساس دینداری و دنیاداری شایسته‌ی اسلام و مسلمانان است، و هیچ چیز دیگری به مانند توازن و تعادل، زیبایی و رونق برنامه‌ی همه‌جانبه خداوند را روشن و تبیین نمی‌سازد و همیشه هم رفتار مبتنی بر تفکرِ افراطی، عمرش کم و نتایجش نیز بی‌بهره می‌باشد و تنها امور حق و قابل تطبیق با شریعت و فطرتِ سالم است که می‌تواند پایدار بماند.

واقعیت سوم: اسلام برخوردی واقع‌بینانه با انسان نموده و هر یک از جوانب جسم، روح، عقل و وجدان را در نظر گرفته است؛

اسلام برگرفته از قرآن و سنت به صورت واقع‌بینانه به بشر نگریسته و با او رفتار نموده است و در یک زمان تمام چیزهایی را که برایش به وقوع می‌پیوندد در نظر گرفته است، هیچ جنبه‌ای از او را فراموش نکرده و هیچ جنبه‌ای را به حساب جنبه‌های دیگرش بالاتر قرار نداده، بلکه بر اساس واقعیت و حقیقت انسان با او تعامل کرده است. جسم به خوراک، تحرک و ورزش نیاز دارد و به وسیله‌ی آن‌ها نیز رشد می‌کند، روح با پرستش خداوند و یاد او آرام گرفته و آرامش پیدا می‌کند، عقل و هوش با تفکر و تعمق تقدم یافته و تقویت می‌گردد و جنبه‌ی عاطفی و احساسات نیز به

واسطه‌ی هنرهای متنوع و متفاوت سیر شده و به رشد دست می‌یابد. حال به آیات قرآن و احادیث پیامبرﷺ توجهی می‌افکنیم، تا برایمان تبیین گردد که چگونه آخرین آیین و برنامه‌ی خداوند، همه‌ی جنبه‌ها و همه‌ی وقایعی را که برای بشر اتفاق می‌افتد، مشاهده و در نظر می‌گیرد.

﴿يَا بَنِي آدَمَ خُذُوا زِينَتَكُمْ عِنْدَ كُلِّ مَسْجِدٍ وَكُلُوا وَاشْرَبُوا وَلا تُسْرِفُوا إِنَّهُ لا يُحِبُّ الْمُسْرِفِينَ﴾.[1] «ای فرزندان آدم، در هر مسجدی خود را بیارایید؛ و بخورید و بیاشامید و اسراف نکنید که او خداوند مسرفان را دوست نمی‌دارد».

﴿الَّذِينَ آمَنُوا وَتَطْمَئِنُّ قُلُوبُهُمْ بِذِكْرِ اللهِ أَلا بِذِكْرِ اللهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ﴾.[2] «آن‌ها که به خدا ایمان آورده و دل‌هایشان به یاد خدا آرام می‌گیرد، آگاه باشید که تنها یاد خدا آرامبخش دل‌هاست».

﴿إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالأَرْضِ وَاخْتِلافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ لآيَاتٍ لأُولِي الأَلْبَابِ * الَّذِينَ يَذْكُرُونَ اللهَ قِيَامًا وَقُعُودًا وَعَلَى جُنُوبِهِمْ وَيَتَفَكَّرُونَ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالأَرْضِ رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هَذَا بَاطِلا سُبْحَانَكَ فَقِنَا عَذَابَ النَّارِ﴾.[3] «محققاً در خلقت آسمان‌ها و زمین و رفت و آمد شب و روز دلائل روشنی است برای خردمندان عالم.

---

۱. اعراف/۳۱.

۲. رعد/۲۸.

۳. آل‌عمران/۱۹۱ـ۱۹۰.

آن‌ها که در هر حالت ایستاده و نشسته و خفته خدا را یاد کنند و دائم در آفرینش آسمان و زمین بیندیشند».

﴿ وَالأَنْعَامَ خَلَقَهَا لَكُمْ فِيهَا دِفْءٌ وَمَنَافِعُ وَمِنْهَا تَأْكُلُونَ * وَلَكُمْ فِيهَا جَمَالٌ حِينَ تُرِيحُونَ وَحِينَ تَسْرَحُونَ﴾.[1] «و چهارپایان را آفریده است که به (موی و پشم) آن‌ها گرم می‌شوید و از آن‌ها فواید بسیار دیگری برده و از شیر و گوشت آن‌ها غذای مأکول می‌سازید و برایتان در آن‌ها زیبایی است هنگامی که آن‌ها را (شبانگاه از چرا) برمی‌گردانید یا صبح‌گاه (به چرا) بیرون می‌برید».

ملاحظه می‌کنیم که خداوند عزوجل در آیات (۵و٦) سوره‌ی نحل، ضمن بیان سود و منافع بسیار متنوع حیوانات، توجه ما را به مسأله‌ی جمال و زیبایی، خصوصاً در صحنه‌ی به چراگاه بردن و آوردن از چراگاه در شامگاه و صبح‌گاه جلب می‌نماید و جای بسی دقت است که خداوند عالم در این آیه آوردن شامگاه را پیش از صبح‌گاه ذکر کرده است! چنین به نظر می‌رسد حکمتش این باشد که صحنه‌ی آوردن حیوانات در شامگاه با حالت سیری و شیر فراوان در پستان، از صحنه‌ی بردن صبح‌گاهان برای چرا زیباتر باشد!.

سه نفر از اصحاب از عبادت پیامبر ﷺ سؤال کردند، یکی از آن‌ها تصمیم گرفت همیشه روزه باشد و در انجام آن کوتاهی نکند، دیگری تصمیم گرفته بود تمام شب را به نماز خواندن سپری کند و

---

۱. نحل/٦ـ۵.

نخوابد و سومی نیز تصمیم گرفته بود که هیچ وقت ازدواج نکند! پیامبرﷺ به آنان فرمودند: «أَمَا وَاللهِ إِنِّي لَأَخْشَاكُم للهِ وَ أَتْقَاكُمْ لَهُ لَكِنِّي أَصُومُ وَ أُفْطِرُ و أُصلِّي وأَرْقُدُ وَ أَتزَوَّجُ النِّساءَ فَمَنْ رَغِبَ عَنْ سُنَّتِي فَلَيْسَ مِنِّي».[1] «به خدا سوگند بدانید که بیشتر از همه‌ی شما از خداوند خشیت دارم و از همه‌ی شما باتقواتر هستم، اما هم روزه می‌گیرم و هم افطار می‌کنم ـ یعنی روزه‌ی سنت ـ هم نماز شب به پای می‌دارم و هم می‌خوابم و با زنان هم ازدواج می‌کنم، پس هر کسی از سنت من روی‌گردان شود از من نیست».

این روایت نیز که گفتگوی میان سلمان فارسی و ابودرداء می‌باشد، به خوبی توازن و تعادلی را که اسلام در زندگی بشر خواهان آن است برایمان تبیین می‌کند: «عَنْ أَبِي جُحَيْفَةَ وَهَبِ بْنِ عَبْدِالله قَالَ: «آخَى النَّبِيُّﷺ بَيْنَ سَلْمانَ وَ أَبِيالدَّرْدَاء فَرأي أُمَّ الدَّرْدَاء مُتَبَذِّلَةً فَقَالَ: مَا شأْنُكِ؟ قَالَتْ: أَخُوكَ ابُوالدَّرْدَاء لَيْسَ لَهُ حَاجَةٌ فِي الدُّنيَا! فَجَاءَ أَبُوالدَّرداءِ فَصَنعَ لهُ طعاماً، فقَالَ لَهُ: كُلْ، فَإِنِّى صَائمٌ، قَالَ: مَا أَنَا بِآكُلٍ حَتَّى تَأْكُلَ، فَأَكَلَ.

فَلَمَّا كَانَ اللّيْلُ ذَهَبَ أَبُوالدَّرْداءِ يَقُومُ، فَقَالَ لَهُ: نَمْ فَنَامَ. ثُمَّ ذَهَبَ يَقُومُ، فَقَالَ لَهُ: نَمْ! فَلَمّا آخِرُ الَّليلِ، قَالَ سَلْمانُ: قُم الآنَ فَصَلَّيَا جَميعِاً. فَقَالَ لَهُ سلمانُ: اِنَّ لِربِّكَ عليكَ حَقّاً وَ اِنَّ لِنَفْسُكَ عَلَيْكَ حَقّاً، وَ لِأَهْلِكَ

---

۱. رواه مسلم عن انس.

عَلَيْكَ حَقّاً، فَأَعْطِ كُلَّ ذِي حَقٍّ حَقَّهُ.

فَأَتَى النَّبِيَّ ﷺ فَذَكَرَ ذَلِكَ لَهُ، فَقَالَ النَّبِيُّ: صَدَقَ سَلْمَانُ».[۱]

«پیامبر ﷺ میان سلمان و ابودرداء رابطه‌ی برادری و اخوت ایجاد کرد، به همین خاطر سلمان به ابودرداء سر می‌زد. یک روز سلمان، همسر ابودرداء (ام‌درداء) را به گونه‌ای دید که به سر و وضعش نرسیده بود، از او پرسید: چرا این گونه هستی؟ ـ بدین‌معنا که چرا خود را برای شوهرت نیاراستی ـ او هم جواب داد: برادرت ابودرداء به دنیا توجهی ندارد (یعنی به خاطر پرستش و عبادت خداوند فرصتی برای رسیدن به زن و بچه‌اش ندارد!) سپس ابودرداء به خانه بازگشت و غذایی را برای سلمان آماده کرد و به او گفت: شما بخورید، من روزه‌ام! سلمان گفت: تا از این غذا نخوری من هم نمی‌خورم، بالاخره او هم همراه سلمان غذا می‌خورد و هنگامی که شب فرا رسید، ابودرداء به پا خواست که نماز بگذارد، سلمان به او گفت: فعلاً بخواب، او هم خوابید. سپس دوباره به پا خواست که نماز شب را به پای دارد، باز به او گفت که بخواب. سپس هنگامی که نزدیک بود شب به اتمام برسد سلمان به او گفت: اکنون به پا خیز و با هم نماز شب را به جای آوردند. سپس سلمان به او گفت: بی‌گمان پروردگارت بر تو حق دارد، و بدون شک نفست و همسرت نیز بر تو حق دارند، پس در برابر هر صاحب حقی، حق خود را ادا کن. سپس ابودرداء پیش پیامبر ﷺ رفت و این

---

۱. رواه بخاری.

جریان را برایش تعریف نمود، پیامبرﷺ هم فرمودند: سلمان راست گفته است».

این مبحث را با این آیه‌ی از خداوند عزوجل به اتمام می‌رسانیم که به وصف بنده‌های خوب و پسندیده‌ی خود می‌پردازد: ﴿وَالَّذِينَ إِذَا أَنْفَقُوا لَمْ يُسْرِفُوا وَلَمْ يَقْتُرُوا وَكَانَ بَيْنَ ذَٰلِكَ قَوَامًا﴾.[۱] «و آنان هستند که هنگام انفاق به مسکینان اسراف نکرده و بخل هم نورزند، بلکه احسان آن‌ها در حد میانه و اعتدال باشد». به نظر می‌رسد اعتدال و میانه‌روی در همه‌ی امور صفتی ریشه‌ای و اساسی برای شخص مسلمان می‌باشد.[۲]

واقعیت چهارم: قرآن و سنت در همه‌ی امورات زندگی به زیبایی و جمال اهمیت داده‌اند؛

همان‌طور که در تعریف هنر گفتیم: اهمیت دادن به زیبایی امور، دقت نمودن، لذت بردن، برجسته‌سازی و تشریح هر چیزی، اساس و بنیان هنر را تشکیل می‌دهد. حال اگر در این مورد به کتاب خدا و سنت پیامبرﷺ نظر افکنیم ملاحظه می‌کنیم که به وضوح اهمیت دادن به زیبایی و جمال در آن تجلی یافته است، برای مثال به آیات

---

۱. فرقان/۶۷.

۲. به راستی اعتدال و میانه‌روی در تمام امور شرعاً و عقلاً پسندیده است و اهتمام بدان به معنای پیروزی است، چون بنابر تایید شارع بهترین کار با دوام‌ترین آن‌ها است و شاعر فارسی هم می‌گوید: رهرو آن نیست که گهی تند و گهی خسته رود/ رهرو آن است که آهسته و پیوسته رود. [ب. م]

زیر دقت کنیم:

﴿إِنَّا زَيَّنَّا السَّمَاءَ الدُّنْيَا بِزِينَةٍ الْكَوَاكِبِ﴾ [1] «ما نزدیک‌ترین آسمان را به زیور ستارگان بیاراستیم».

﴿وَلَقَدْ جَعَلْنَا فِي السَّمَاءِ بُرُوجًا وَزَيَّنَّاهَا لِلنَّاظِرِينَ﴾ [2] «و همانا ما در آسمان کاخ‌هایی بلند برافراشتیم و بر چشم بینایان عالم آن‌ها را به زیب و زیور بیاراستیم».

﴿وَهُوَ الَّذِي أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَخْرَجْنَا بِهِ نَبَاتَ كُلِّ شَيْءٍ فَأَخْرَجْنَا مِنْهُ خَضِرًا نُخْرِجُ مِنْهُ حَبًّا مُتَرَاكِبًا وَمِنَ النَّخْلِ مِنْ طَلْعِهَا قِنْوَانٌ دَانِيَةٌ وَجَنَّاتٍ مِنْ أَعْنَابٍ وَالزَّيْتُونَ وَالرُّمَّانَ مُشْتَبِهًا وَغَيْرَ مُتَشَابِهٍ انْظُرُوا إِلَى ثَمَرِهِ إِذَا أَثْمَرَ وَيَنْعِهِ إِنَّ فِي ذَلِكُمْ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ﴾ [3] «و هم اوست خدایی که از آسمان آبی فرو می‌فرستد و پس هر نبات را بدان رویاندیم و سبزه‌ها را از آن و از آن سبزه‌ها دانه‌هایی که بر روی هم چسبیده شده بیرون آوردیم و از شکوفه‌های خرما خوشه‌هایی به هم پیوسته و باغ‌های انگور و زیتون و انار که برخی شبیه و برخی نامشابه به هم است پدید می‌سازیم، بنگرید به میوه‌ی نارس و رسیده‌ی یکایک آن‌ها، آن‌گاه که میوه دادند، بی‌گمان در این نشانه‌هایی است برای کسانی که ایمان می‌آورند».

---

۱. صافات/۶.
۲. حجر/۱۶.
۳. انعام/۹۹.

﴿وَالأَنْعَامَ خَلَقَهَا لَكُمْ فِيهَا دِفْءٌ وَمَنَافِعُ وَمِنْهَا تَأْكُلُونَ * وَلَكُمْ فِيهَا جَمَالٌ حِينَ تُرِيحُونَ وَحِينَ تَسْرَحُونَ * وَالْخَيْلَ وَالْبِغَالَ وَالْحَمِيرَ لِتَرْكَبُوهَا وَزِينَةً وَيَخْلُقُ مَا لا تَعْلَمُونَ﴾.[1] «و چهارپایان را آفریده است که به موی و پشم آن‌ها گرم شوید و از آن‌ها فواید بسیار دیگر برده و از شیر و گوشت آن‌ها می‌خورید و در آن‌ها زیبایی است هنگامی که آن‌ها را شبانگاه از چرا برمی‌گردانید و صبح‌گاه به چرا بیرون می‌برید، و اسبان و شتران و الاغ‌ها را برای سواری و تجمل شما آفرید و چیز دیگری هم که شما هنوز نمی‌دانید برای سواری شما خواهد آفرید». [که احتمالاً منظورش ماشین و هواپیما و قطار و...]

﴿وَهُوَ الَّذِي سَخَّرَ الْبَحْرَ لِتَأْكُلُوا مِنْهُ لَحْمًا طَرِيًّا وَتَسْتَخْرِجُوا مِنْهُ حِلْيَةً تَلْبَسُونَهَا وَتَرَى الْفُلْكَ مَوَاخِرَ فِيهِ وَلِتَبْتَغُوا مِن فَضْلِهِ وَلَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ﴾.[2] «و هم او خدایی است که دریا را برای شما مسخر کرد تا از گوشت تر و تازه ماهیان حلال آن تغذیه کنید و از زیورهای آن استخراج کرده و تن را بیارایید و کشتی‌ها را در آن روان بینی که سینه‌ی آب را می‌شکافند تا به تجارت و سفر رفته و تا فضل خدا را بجویید و باشد که شکر خدا به جای آرید».

پیامبرخدا ﷺ در این رابطه سخنان پرباری دارند، برای مثال چند روایت را بیان نموده‌ایم.

---

۱. نحل/۵-۸.
۲. نحل/۱۴.

«عَنْ ابْنِ مَسْعُودٍ أَنَّ رَسُولَ اللهِ ﷺ قَالَ: لاَ يَدْخُلُ الْجَنَّةَ مَنْ كَانَ فِي قَلْبِهِ مِثْقَالُ ذَرَّةٍ مِنْ كِبْرٍ، فَقَالَ رَجُلٌ: إِنَّ الرَّجُلَ يُحِبُّ أَنْ يَكُونَ ثَوْبُهُ حَسَناً وَ نَعْلُهُ حَسَناً؟ قَالَ: إِنَّ اللهَ جَمِيلٌ يُحِبُّ الْجَمَالَ، الْكِبْرُ بَطَرُ الْحَقِّ وَ غَمْطُ النَّاسِ». [1] «پیامبر ﷺ فرمود: کسی که به اندازه‌ی ذره‌ای کبر و بزرگبینی در قلبش باشد به بهشت نمی‌رود، مردی گفت: بدون شک انسان دوست دارد پوشاک و کفشش زیبا و خوب باشد؟ فرمود: خداوند زیباست و زیبایی را دوست دارد، کبر طغیان در برابر حق و حقیر شمردن مردم است».

«مَا أَذِنَ اللهُ لِشَيْءٍ مَا أَذِنَ لِنَبِيٍّ حَسَنِ الصَّوْتِ يَتَغَنَّى بِالْقُرْآنِ يَجْهَرُ بِهِ». [2] «خداوند شنیدن هیچ چیزی را به اندازه‌ی این دوست نداشته که پیامبر خوش صدایی، با صدای زیبا و بلند قرآن بخواند».

«حَسِّنُوا الْقُرْآنَ بِأَصْوَاتِكُمْ فَإِنَّ الصَّوْتَ الْحَسَنَ يَزِيدُ الْقُرْآنَ حُسْناً». [3] «با صدای زیبا قرآن را زیبایی دهید، زیرا صدای زیبا، بر زیبایی قرآن می‌افزاید».

«قَالَ رَسُولُ اللهِ ﷺ لِأَبِي مُوسَى الأَشْعَرِيِّ: لَوْ رَأَيْتَنِي وَ أَنَا أَسْتَمِعُ لِقِرَاءَتِكَ الْبَارِحَةَ، لَقَدْ أُوتِيتَ مِزْمَاراً مِنْ مَزَامِيرِ آلِ دَاوُدَ! فَقَالَ

۱. رواه مسلم.
۲. متفق علیه عن ابی‌هریرة.
۳. اخرجه الدارمی والحاکم والبیهقی و هو حسن.

أَبُومُوسَى: لَوْ عَلِمْتُ ذَلِكَ لَحَبَّرْتُهُ لَكَ تَحْبِيراً»[1] پيامبر خدا ﷺ به ابوموسى اشعرى فرمود: اگر من را مى‌ديدى كه ديشب به قرائت تو گوش مى‌دادم! بدون شك آوازى از آوازهاى خانواده‌ى داود به تو عطا شده است! ابوموسى هم گفت: اگر اين را مى‌دانستم صداى خود را برايت زيباتر مى‌نمودم».

«إِنَّ مِنَ الْبَيَانِ سِحْراً وَإِنَّ مِنَ الشِّعْرِ حِكَماً»[2] «بدون شك بعضى از بيان‌ها جادو و بعضى از شعرها حكمت است».

«كان رسول الله ﷺ يتفاءل و لا يتطير و يُعْجِبُهُ الاسم الحسن»[3] «پيامبر خدا ﷺ خوش‌بينى و حسن‌ظن داشت بدبينى نمى‌كرد و از اسم‌هاى زيبا نيز خوشش مى‌آمد».

«إِنَّ اللهَ يُحِبُّ أَنْ يَرَى أَثَرَ نِعْمَتِهِ عَلَى عَبْدِهِ»[4] «بى‌شك خداوند دوست دارد آثار نعمتش را بر بندگانش ببيند».

به عبارتى ديگر هرگاه خداوند كسى را مال و ثروت و نعمت بخشيد از آن بهره‌مند شود و آثارش بر او نمايان باشد. [خداوند بدان خوشحال مى‌گردد]

«عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ: مَا شَمَمْتُ عَنْبَراً قَطُّ وَلَا مِسْكاً وَلَا شَيْئاً أَطْيَبَ مِنْ رِيحِ رَسُولِ اللهِ ﷺ»[5] «هرگز عنبر، مسك و هيچ چيز

---

۱. متفق عليه.
۲. رواه احمد و ابوداود عن ابن عباس.
۳. رواه احمد عن ابن‌عباس.
۴. رواه ترمذى.
۵ رواه احمد و مسلم.

دیگری را ننوییدم که از بوی پیامبر ﷺ خوش‌بوتر باشد».

«عَنْ عَائِشَةَ قَالَتْ: أَمَرَ رَسُولُ اللهِ ﷺ بِبِنَاءِ الْمَسَاجِدِ فِي الدُّورِ وَأَنْ تُطَيَّبَ وَتُنَظَّفَ».[1] «رسول‌خدا ﷺ به ساختن مساجد در محله‌ها، معطر نمودن و پاکیزه نگهداری آن‌ها امر فرموده است».

«عَشْرٌ مِنَ الْفِطْرَةِ قَصُّ الشَّارِبِ وَإِعْفَاءُ اللِّحْيَةِ وَالسِّوَاكُ وَاسْتِنْشَاقُ الْمَاءِ وَقَصُّ الأَظْفَارِ وَغَسْلُ الْبَرَاجِمِ وَنَتْفُ الإِبْطِ وَحَلْقُ الْعَانَةِ وَانْتِقَاصُ الْمَاءِ قَالَ زَكَرِيَّا قَالَ مُصْعَبٌ: وَنَسِيتُ الْعَاشِرَةَ إِلاَّ أَنْ تَكُونَ الْمَضْمَضَةُ».[2] «ده چیز از فطرت است: کوتاه کردن سبیل و گذاشتن ریش، سواک زدن، استنشاق (آب به بینی زدن)، گرفتن ناخن‌ها، غسل میان انگشتان، گرفتن موهای زیر بغل و هم چنین موهای ازار (شرمگاه) و طهارت کردن با آب، زکریا نقل کرده که مصعب گفته است: مورد دهم را فراموش کرده‌ام مگر این که مضمضمه «آب در گلو دادن و غرغره کردن» باشد».

در این آیات و احادیث به وضوح اهمیت اسلام به زیبایی و نیکی در همه‌ی امور و همه‌ی جوانب حیات نبیین و روشن می‌گردد، البته برنامه و آیینی که از جانب خداوند باشد و کامل و جامع شناخته شود جز این چیز دیگری از آن قابل انتظار نیست.

---

۱. رواه ابوداود واحمد وابن‌ماجه وابن خزیمة.

۲. رواه مسلم.

فصل دوم:
چند قاعده‌ی شرعی برای تعامل با هنر

بعد از این که در فصل اول به معنا و مفهوم واژه‌ی «هنر» و دیدگاه کلی شریعت درباره‌ی آن پرداختیم، با استعانت از خداوند در فصل دوم چند اصل و قاعده‌ی شرعی را مطرح خواهیم کرد که ضروریست براساس آن‌ها با موضوعات هنری و هر موضوع و مسئله‌ی مشابه تعامل شود، تا دچار اشتباه و انحراف خصوصاً در دو حالت کشنده‌ی افراط و تفریط نشویم. این قواعد را در دوازده مورد مطرح نموده و به صورت مختصر نیز به تعریف آن‌ها می‌پردازیم:

۱.اصل در اشیاء بر مباح بودن است.

«الأَصْلُ فِي الأَشْيَاءِ الإِبَاحَةُ».

منظور از این قاعده‌ی شرعی این است که بشر می‌تواند هر آن‌چه را که در آسمان‌ها و زمین وجود دارد به کار گرفته و از آن‌ها بهره‌مند شود، مگر چیزهایی که با نص قرآن و سنت به صراحت حرام و از این قاعده‌ی کلی استثنا شده باشد؛ این اصل شرعی که علما بر آن اتفاق‌نظر دارند برگرفته از مجموعه‌ای از آیات قرآن کریم است؛ برای نمونه خداوند متعال می‌فرماید: ﴿هُوَ الَّذِي خَلَقَ

لَكُمْ مَا فِي الأَرْضِ جَمِيعًا﴾[1] «او خدایی است که همه‌ی موجودات زمین را برای شما خلق کرده».

﴿أَلَمْ تَرَوْا أَنَّ اللهَ سَخَّرَ لَكُمْ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الأَرْضِ وَأَسْبَغَ عَلَيْكُمْ نِعَمَهُ ظَاهِرَةً وَبَاطِنَةً﴾[2] «آیا شما مشاهده نمی‌کنید که خدا انواع موجودات را که در آسمان و زمین است برای شما مسخر کرده و نعمت‌های ظاهر و باطن خود را برای شما فراوان داشته است».

﴿هُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ الأَرْضَ ذَلُولًا فَامْشُوا فِي مَنَاكِبِهَا وَكُلُوا مِن رِّزْقِهِ وَإِلَيْهِ النُّشُورُ﴾[3] «او خدایی است که زمین را برای شما نرم و هموار گردانیده پس شما در پستی و بلندی‌های آن حرکت کنید و از روزی او بخورید و بدانید که بازگشت همه‌ی خلایق به سوی اوست».

۴. اصل در عبادات ممنوع بودن و در تعاملات و رفتارها گشایش و عفو است.

«الأَصْلُ فِي العِبَادَاتِ الحَظْرُ وَ الأَصْلُ فِي المُعَامَلاتِ العَفْوُ».

احکام شریعت اسلام به طور عام به دو بخش تقسیم می‌شود:

الف) عبادات ب) تعاملات

---

۱. بقره/۲۹.

۲. لقمان/۲۰.

۳. ملک/۱۵.

منظور از عبادات اموری می‌باشد که به ارتباط میان بنده و خداوند برمی‌گردد و منظور از تعاملات (عادات) امور و رفتارهایی است که انسان‌ها به آن عمل نموده و در روابط و ارتباط میان خود در نظر می‌گیرند؛ و علمای اسلام نیز بر این اتفاق‌نظر دارند که اصل در عبادت ممنوعیت (حظر) است، مگر مواردی که شریعت اجازه داده باشد و اصل در تعاملات نیز اباحه و گشایش (عفو) است، مگر آن چیزی که شریعت مجاز ندانسته و ممنوع کرده باشد. در این مسأله قاعده‌ی شرعی زیر را بیان نموده‌اند «الأَصْلُ فِي الْعِبَادَاتِ الحَظْرُ اِلاَّ مَا وَرَد عَنِ الشَّارِعِ تَشْرِيعُهُ وَ الأَصْلُ فِي الْعَادَاتِ الإِبَاحَةُ اِلاَّ مَا وَرَدَ عَنِ الشَّارِعِ تَحْرِيمُهُ».[1] «اصل در عبادات ممنوعیت است، غیر از چیزهایی که شارع خود اجازه داده است و اصل در عادات و رفتار اباحه است، غیر از چیزهایی که شارع برحذر داشته است».

«ابن‌تیمیه»[2] نیز در این باره طبق عادت خویش نظر خود را با صراحت ابراز نموده و گفته است: «تَصَرُّفَاتُ العِبَادِ مِنَ الأَقْوَالِ وَ الأَفعالِ نَوْعَانِ: عِبَادَاتٌ يَصلُحُ بِهَادِينُهُمْ وَ عَادَاتٌ يَحْتَاجُونَ اِلَيْهَا فِي دُنْياهُمْ، فَبِاسْتِقْراءِ أُصُولِ الشَّرِيعةِ نَعْلَمُ أَنَّ العِبَاداتِ الَّتي أَوَجَبَهَا اللهُ تَعَالَي أَوْ أَحَبَّها لا يَثْبُتُ الأمرُ بِها اِلاّ بِالشَّرْعِ وَ أَمَّا الْعَاداتُ فَهِيَ مَا اعْتَادَهُ النَّاسُ فِي دُنْيَاهُمْ مِمَّا يَحْتاجُونَ اِليهِ وَالأَصْلُ فِيه عَدَمُ الحَظْرِ، فَلاَ يُحْظَر اِلاَّ

---

۱. به «اصول الفقه المهمة» عبدالرحمن ناصر السعدی، ص ۱۰۵ و ۱۰۶ مراجعه شود.

۲. به «القواعد النورانیة الفقهیة»، ص۱۱۲ مراجعه شود.

مَا حَظَرَهُ اللهُ سُبْحَانَهُ وَ تَعَالَي... إِنَّ الأَصْلَ فِي الْعِبَادَاتِ التَّوْفِيقُ فَلاَ يُشْرَعُ مِنْهَا إِلاَّ مَا شَرَعَهُ اللهُ وَإِلاَّ دَخَلْنَا فِي مَعْنَي قَوْلِهِ تَعَالَي: ﴿أَمْ لَهُمْ شُرَكَاءُ شَرَعُوا لَهُمْ مِنَ الدِّينِ مَا لَمْ يَأْذَنْ بِهِ اللهُ﴾[1] وَالْعَادَاتُ الأَصْلُ فِيهَا الْعَفْوُ فَلاَ يُحْظَرُ مِنْهَا إِلاَّ مَا حَرَّمَهُ اللهُ، وَإِلاَّ دَخَلْنَا فِي مَعْنَي قَوْلِهِ: ﴿قُلْ أَرَأَيْتُمْ مَا أَنْزَلَ اللهُ لَكُمْ مِنْ رِزْقٍ فَجَعَلْتُمْ مِنْهُ حَرَامًا وَحَلاَلاً﴾.[2]

«تصرفات بندگان از اقوال و افعال دو نوع می‌باشد. عباداتی که دینشان با آن اصلاح می‌شود و عادات و تعاملاتی که برای دنیایشان ضروری می‌باشند. با نگاهی کلی به اصول و قواعد شرعی متوجه می‌شویم عباداتی را که خداوند واجب یا مستحب می‌شمارد، جز از راه شرع، اثبات نمی‌شود و اما عادات؛ اموری است که مردم در افعال دنیایی خود به آن عادت کرده‌اند و اصل در آن‌ها عدم حظر و عدم ممنوعیت است و به همین دلیل در این زمینه جز آن چیزهایی که خدا ممنوع کرده است چیز دیگری ممنوع نیست... آری، اصل در عبادات تعبّد و توقیف است و غیر از آن چیزهایی که خداوند تشریع کرده نباید تشریع شود وگرنه شامل حکم این فرموده‌ی خداوندی می‌شویم: «آیا آنان خدایان و معبودانی دارند که برای آن‌ها شرع و احکامی پدید آورده‌اند که خدا اجازه‌ی آن را نفرموده است». اما اصل در عادات و تعاملات اباحه و گشایش است و غیر

---

۱. شوری/ ۲۱.

۲. یونس/ ۵۹.

از چیزی که خداوند برحذر داشته، ممنوع نمی‌باشد، وگرنه مشمول این حکم خداوند می‌شویم: «بگو: با من بگویید آیا رزقی را که خدا برای شما فرو فرستاده است (خودسرانه) بعضی را حرام و بعضی را حلال می‌کنید».

لازم به ذکر است برای اثبات این واقعیت که اصل در عادات و تعاملات اباحه و گشایش است، ضمن نتایجی که از نظر «استقراء» به شریعت فهمیده می‌شود، دلایل بسیاری هم موجود می‌باشد؛ برای مثال خداوند متعال فرموده است: ﴿وَسَخَّرَ لَكُمْ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الأَرْضِ جَمِيعًا مِنْهُ﴾.[1] «هر آن‌چه را که در آسمان و زمین است، همه‌ی آن را برای شما مسخر گردانیده است».

﴿وَقَدْ فَصَّلَ لَكُمْ مَا حَرَّمَ عَلَيْكُمْ﴾.[2] «بی‌شک ـ خداوند ـ هر آن‌چه را که بر شما حرام کرده به وضوح برایتان بیان نموده است».

پیامبرﷺ نیز در این باره میفرماید: «مَا أَحَلَّ اللهُ فِي كِتابِهِ فَهُوَ حَلَالٌ وَ مَا حَرَّمَ فَهُوَ حَرَامٌ وَ مَا سَكَتَ عَنْهُ فَهُوَ عَفْوٌ، فَاقْبَلُوا مِنَ الله عَافِيَتُه فَإِنَّ اللهَ لَمْ يَكُنْ لِيَنْسىَ شَيْئاً».[3] «هر آن‌چه را که خداوند در کتابش حلال نموده، حلال و آن‌چه را که حرام کرده، حرام است و از آن‌چه سکوت کرده، عفو و بخشش در آن قرار داده است، پس آن چه را

---

۱. جاثیه/۱۳.

۲. انعام/۱۱۹.

۳. رواه الحكام عن أبی الدرداء و صححه و وافقه الذهبی و رواه البزاز و الطبرانی و اسناده حسن و رجاله موثوقون كما قال الهيثمی.

خداوند مباح داشته است بگیرید، زیرا غیر قابل تصور است که خداوند چیزی را فراموش کند».

۳. هر چیزی که پاک «طیبات» باشد، حلال است.

این قاعده نیز که به وضوح از چند آیه‌ی قرآن گرفته شده یکی دیگر از اصول بزرگ و مهم شریعت می‌باشد؛ همه‌ی اموری که در دایره‌ی «طیبات» قرار می‌گیرند حلال و مباح بوده و کسی نمی‌تواند با هیچ بهانه و توجیهی آن‌ها را بر مردم حرام گرداند. واژه‌ی «طیب» به معنی امور لذت بخش «مُسْتَلَذ» می‌باشد، اگر چه به معنای پاک «طاهر» هم می‌آید؛ «شوکانی» در این رابطه گفته است:[1] «وَقَدْ صَرَّحَ ابْنُ عَبْدِالسَّلام فِي (دَلائِلِ الأَحكَامِ) أَنَّ الْمُرادَ بِالطَّيِّبَاتِ فِي الآيَةِ (الْمُسْتَلَذَّاتُ)». «ابن‌عبدالسلام» در کتاب «دلائل الاحکام» گفته است: منظور از «طیبات» در آیه اموری است که از آن‌ها لذت برده می‌شود». سپس «جرجانی» این‌گونه به تعریف «لذت» پرداخته است:[2] «إِدْرَاكُ الْمُلائِمِ مِنْ حَيثُ أَنَّهُ مُلائِمٌ، كَطَعْمِ الْحَلاوةِ عِندَ حَاسَّةِ الذَّوْقِ وَالنُّورِ عِنْدَالْبَصَرِ». «درک اموری که به خودی خود شایسته و منطبق با فطرت و طبیعت است، مانند طعم شیرینی برای حس چشایی و روشنایی برای حس بینایی».

۱. نیل‌الاوطار، ج ۸، ص ۴۲
۲. به التعریفات، ص ۲۴۵ مراجعه شود.

به عبارت دیگر همه‌ی اموری که بشر می‌تواند از آن‌ها بهره و نفع ببرد، حلال و مباح هستند از جمله: شنیدنی‌ها، دیدنی‌ها، چشیدنی‌ها، بوییدنی‌ها، پوشیدنی‌ها و ...

اگر کسی هم از شراب، قمار، زنا و گوشت خوک و ... بحث کند، و بگوید که این‌ها هم لذت بخشند، به او گفته می‌شود:

اولاً: حکم هر کدام از آن امور با نص شرعی صریح تعیین شده، که حرام می‌باشند.

ثانیاً: در واقع هیچ کدام از آن‌ها شامل طیبات نمی‌شوند، زیرا ناپاک و مضر هستند، بلکه همه‌ی آن‌ها در خانه‌ی (خبائث) جای گرفته و حکم حرمت (تحریم) شامل آن‌ها می‌شود؛ خداوند متعال فرموده است: ﴿وَيُحِلُّ لَهُمُ الطَّيِّبَاتِ وَيُحَرِّمُ عَلَيْهِمُ الْخَبَائِثَ﴾[1] (پاکیزه‌ها را برایشان حلال می‌نماید و ناپاک‌ها را بر آنان حرام می‌سازد).

آیات زیر نیز در رابطه با صحت این قاعده‌ی شرعی می‌باشند:

﴿يَسْأَلُونَكَ مَاذَا أُحِلَّ لَهُمْ قُلْ أُحِلَّ لَكُمُ الطَّيِّبَاتُ﴾[2] (از تو می‌پرسند چه چیزهایی برایشان حلال شده است؟ بگو: چیزهای خوب و پاکیزه برای شما حلال شده است).

﴿قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ اللهِ الَّتِي أَخْرَجَ لِعِبَادِهِ وَالطَّيِّبَاتِ مِنَ الرِّزْقِ﴾[3] (بگو چه کسی زینت‌های خدا را که برای بندگان خود آفریده، حرام

---

۱. اعراف/۱۵۷.

۲. مائده/۴.

۳. اعراف/۳۲.

کرده و رزق حلال و پاکیزه را منع کرده است؟».

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تُحَرِّمُوا طَيِّبَاتِ مَا أَحَلَّ اللَّهُ لَكُمْ وَلَا تَعْتَدُوا إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ﴾[1] «ای مؤمنان! چیزهای پاکیزه را که خدا برای شما حلال کرده حرام نکنید و از حد مگذرید که خداوند متجاوزان را دوست نمی‌دارد».

﴿الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِيَّ الْأُمِّيَّ الَّذِي يَجِدُونَهُ مَكْتُوبًا عِنْدَهُمْ فِي التَّوْرَاةِ وَالْإِنْجِيلِ يَأْمُرُهُمْ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَاهُمْ عَنِ الْمُنْكَرِ وَيُحِلُّ لَهُمُ الطَّيِّبَاتِ وَيُحَرِّمُ عَلَيْهِمُ الْخَبَائِثَ﴾[2] «همان کسانی که از این رسول، پیامبر درس ناخوانده پیروی می‌کنند که [وصف] او را نزد خویش در تورات و انجیل مکتوب می‌یابند که آن‌ها را به کار پسندیده فرمان می‌دهد و از کار ناپسند منع می‌کند و پاکیزه‌ها را برایشان حلال و پلیدی‌ها را بر آنان حرام می‌کند...».

۴. اصل در تعاملات و عادات توجه به حکمت‌ها و اسرار و در عبادات تسلیم شدن و تعبد می‌باشد.

این قاعده نیز یکی دیگر از قواعد و اصول شرعی می‌باشد که در نظر گرفتن آن به منظور جلوگیری از انحراف در زمینه‌ی تعاملات و رفتارها ضروری و لازم می‌باشد. قابل توجه است که «شاطبی» در

---

۱. مائده/۸۷.

۲. اعراف/۱۵۷.

کتاب «موافقاتش»[1] این قاعده را تحت عنوان: «الأصل في العبادات التّعبد و الأصل في المعاملات و العادات الإلتفات الي المعاني و المقاصد» ذکر و دلایل زیادی نیز برای آن آورده است؛ خلاصه‌ی سخنانش بدین‌گونه است: اگر به همه‌ی نصوص شریعت توجهی بیافکنیم به این نتیجه می‌رسیم که اصل در عبادات، تسلیم در مقابل خداوند، او را بزرگ پنداشتن، به او روی آوردن و به یقین رساندن [تبعیت] خود برای او می‌باشد؛ اما اصل در تعاملات، عادات و رفتارها تحقق مصالحی است که در دفع مضرات و جلب منافع تعریف می‌شود. اما ضروریست بدانیم که نباید از این قواعد چنین برداشت شود که عبادات از حکمت‌ها و فواید بارز و آشکار تهی هستند! بلکه همه‌ی احکام شرعی سرشار از حکمت و منافع دنیوی و اخروی است و این نکته را هم بایستی متذکر شد که عبادات مگر به طور کلی وگرنه شرط نیست که حکمت‌ها و دلیل جزئیات آن‌ها دانسته شود؛ برای نمونه: تعداد رکعات نماز، اوقات نمازها، مناسک حج و عمره، بدل بودن تیمم با خاک برای وضو و غسل، قضای روزه برای زنان حامله و حائض و عدم قضای نماز برای آن‌ها....

روشن است با علم به این واقعیت، که اصل در تعاملات و عادات توجه به حکمت‌ها و اسرار می‌باشد، به حکمت بسیاری از احکام و آراء سیاست شرعی پی می‌بریم؛ برای مثال منع پیامبرﷺ از قطع دست سارق در زمان جنگ، چنان‌چه «ابوداود» هم نقل نموده

۱. ج۲، ص ۳۰۷_۳۰۰.

است، بدین‌خاطر است که در آن شرایط چنین ظنی وجود دارد که [سارقان] به صف دشمنان درآیند، هم‌چنین قطع اعطای سهم به کسانی که امید به اسلام آوردن آن‌ها وجود دارد («سهم مؤلفة القلوب») توسط عمربن خطاب رضی الله عنه و توجیه آن با جمله‌ی «إنّ الله أَعزَّ الاسلامَ و أَغني عنكم».[1] نمونه‌ای دیگر برای این مطلب است، «خداوند اسلام را عزت داده است و ما را از شما بی‌نیاز کرده است». بدین‌معنا که توجیهی برای اعطای سهم به آن‌ها وجود ندارد، یا منع قطع دست سارق در سال قحطی «عام‌المجاعة»[2] توسط حضرت عمر رضی الله عنه بدین دلیل بوده است .... زیرا تا زمانی که سیر کردن مردم ممکن نباشد، شایسته نیست افرادی که به خاطر گرسنگی اقدام به دزدی کرده‌اند، حکم داده شوند!

آری! مادامی که مقاصد شریعت در راستای تحقیق و پیگیری مصالح مردم بوده و اصل در قوانین مربوط به تعاملات، توجه به حکمت‌ها و اسرار باشد، هرگاه به دلیل رعایت حکمی شرعی در زمینه‌ی تعاملات و عادات، به جای منافع و مصالح، ضرر و زیانی متوجه مردم گردد، ضروری و لازم است حکم شرعی در آن زمان و مکان و شرایط بازبینی گردد.[3]

---

۱. السیاسة الشرعیة فی ضوء النصوص الشریعة و مقاصدها، دکتر یوسف قرضاوی، ص۱۷۶.

۲. منبع پیش، ص۲۰۷ـ۲۰۲

۳. اگر با دقت به این قاعده و مطالب پیرامونی آن بنگریم و تقسیم‌بندی امور مسلمین به عبادات و معاملات را قاعده‌ی کلی احکام نماییم و مطالب استاد را با دقت بسنجیم به راستی بیشتر مشکلات فقهی و گروهی موجود در بین مسلمین قابل حل و فصل است. [ب. م]

۵. «تحریم» نیازمند نص شرعی صحیح و صریح است.

آری! بدون وجود نص شرعی صحیح و صریح از قرآن و سنت، جایز نیست که حکم تحریم و ممنوعیت را به چیزی نسبت دهیم، آیات و روایت زیر بر این نکته دلالت و تأکید می‌کنند.

﴿وَلَا تَقُولُوا لِمَا تَصِفُ أَلْسِنَتُكُمُ الْكَذِبَ هَٰذَا حَلَالٌ وَهَٰذَا حَرَامٌ لِّتَفْتَرُوا عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ إِنَّ الَّذِينَ يَفْتَرُونَ عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ لَا يُفْلِحُونَ﴾[1] «و درباره‌ی آن چه زبانتان به دروغ و بی‌سند توصیف می‌کند، نگویید این حلال است و آن حرام، تا بر خدا دروغ بسته باشید. زیرا کسانی که بر خدا دروغ می‌بندند رستگار نمی‌شوند».

﴿قُلْ أَرَأَيْتُم مَّا أَنزَلَ اللَّهُ لَكُم مِّن رِّزْقٍ فَجَعَلْتُم مِّنْهُ حَرَامًا وَحَلَالًا قُلْ آللَّهُ أَذِنَ لَكُمْ أَمْ عَلَى اللَّهِ تَفْتَرُونَ﴾[2] «بگو با من بگویید که آیا رزقی که خدا برای شما نازل کرده و روزی شما کرده است و شما برخی از آن‌ها را حرام و برخی را حلال قرار داده‌اید آیا خدا به شما اجازه داده است یا بر خدا دروغ می‌بندید؟».

﴿قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ اللَّهِ الَّتِي أَخْرَجَ لِعِبَادِهِ وَالطَّيِّبَاتِ مِنَ الرِّزْقِ﴾[3] «بگو چه کسی زینت الهی را که خدا برای بندگانش پدید آورد و روزی‌های پاکیزه و مطبوع را حرام کرده است؟».

پیامبر ﷺ نیز می‌فرماید: «إِنَّ اللهَ فَرَضَ فَرَائِضَ فَلَا تُضَيِّعُوهَا، وَحَدَّ

---

۱. نحل/۱۱۶.

۲. یونس/۵۹.

۳. اعراف/۳۲.

حُدُوداً فَلَا تَعْتَدُوهَا وَ حَرَّم أَشْيَاءَ فَلَا تَنْتَهِكُوهَا، وَسَكَتَ عَنْ أَشْيَاءَ رَحْمَةً بِكُمْ غَيْرَ نِسيَانٍ فَلَا تَبْحَثُوا عَنْهَا».[۱] «بدون شک خداوند چیزهایی را واجب کرده است پس شما هم آن‌ها را ضایع نسازید و حدود و مرزهایی را گذاشته است، پس از آن حدود و مرزها تجاوز نکنید و چیزهایی را حرام و ممنوع کرده است، پس آن ممنوعیت را نشکنید و در برخی چیزها هم از روی رحمت و مهربانی و نه از روی فراموشی، سکوت کرده است پس شما هم درباره‌ی آن‌ها بحث و جستجو نکنید!».

سپس به سبب این که تعداد محظورات و محارم کم و دارای حد و مرز خاصی هستند، خداوند عزوجل آن‌ها را تعیین و مشخص نموده است، زیرا غیر از آن‌هایی که تعیین شده و مورد بحث قرار گرفته‌اند، مابقی به حالت روایی و اباحه‌ی خود باقی هستند، خداوند عزوجل فرموده است: ﴿وَمَا لَكُمْ أَلا تَأْكُلُوا مِمَّا ذُكِرَ اسْمُ الله عَلَيْهِ وَقَدْ فَصَّلَ لَكُمْ مَا حَرَّمَ عَلَيْكُمْ إِلاّ مَا اضْطُرِرْتُمْ إِلَيْهِ وَإِنَّ كَثِيرًا لَيُضِلُّونَ بِأَهْوَائِهِمْ بِغَيْرِ عِلْمٍ إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ بِالْمُعْتَدِينَ﴾.[۲] «و شما را چه شده است که از ذبحی که نام خدا بر آن یاد شده است نمی‌خورید؟ در حالی که خدا آن‌چه را که بر شما حرام است برایتان شرح داده است، جز آن‌چه [به خوردن آن] ناچار شدید و

---

۱. اخرجه الدار قطنی و الطبرانی فی الکبیر و الخطیب فی (الفقیه و المتفقه) و البیهقی فی السنن و ابونعیم فی الحلیه عن أبی ثعلبة الخشنی و حسنه النووی فی (الاربعین)».
۲. انعام/۱۱۹.

به راستی بسیاری با هوس‌های خویش بدون آگاهی مردم را گمراه می‌کنند، آری! پروردگارت به [حال] متجاوزان آگاه‌تر است!».

بدین‌معنا که غیر از آن چه خداوند و سنت پیامبرﷺ به صراحت و آشکارا حرام کرده‌اند، سایر موارد حلال و مباح به شمار می‌آیند و جایز نیست کسی بدون دلیل و سند شرعی چیزی را از مردم و به نام خداوند و آیین او حرام کند، بلکه چنین کاری عادت و پیشه‌ی کافران و کسانی بوده است که برای خدا شریک قائل می‌شدند، خداوند عزوجل نیز به خاطر این رفتارشان ذم و سرزنش بسیار تندی از آن‌ها کرده است، چنان‌چه در آیات قرآن ملاحظه می‌شود.

۶. غیرقابل تصور است حکم چیزهایی که مردم در زمان نزول شریعت به طور عموم با آن‌ها سر و کار داشته‌اند، واضح و آشکار نباشد.

«مَاتَعُمُّ بِهِ الْبَلْوي فِي عَهْدِ التَّنْزِيلِ لاَ يَصِحُّ تَصُورُ خِفَاءِ حُكْمِ الشَّرْعِ فِيهِ».

منظور از این قاعده‌ی شرعی نیز این است که هر چیزی یا هر تعامل و رفتاری که در زمان پیامبرﷺ و نزول شریعت در میان مردم به طور عموم وجود داشته است،[1] شایسته نیست که نیازمند حکم و آراء خاصی ـ مانند تحریم ـ بوده باشند، اما شریعت در باره‌ی آن

۱. مانند آوازخوانی، دف، طبل و نی‌زنی، شادی کردن و بازی کردن و تعریف حکایات و حرف‌های زیبا.

هیچ رأی و نظری نداده باشد.[1] یعنی هر کدام از چیزهایی که شریعت حکم خاصی در رابطه با آن نداشته باشد، به این معناست که بر حالت اصلی خود که اباحه (مباح بودن) بوده، باقی مانده است؛ چنان‌چه قبلاً نیز گفتیم اباحه، حکم اصلی اشیاء می‌باشد تا زمانی که نص صریح شرعی آن‌ها را از حالت اصلی به یکی از چهار حکم وجوب، استحباب، حرمت و کراهت انتقال دهد.

قابل توجه است که علما این قاعده‌ی شرعی را به دلیل و سندی برای اثبات و یا ترجیح چند مسئله‌ی شرعی تبدیل کرده‌اند که عبارت است از:[2]

۱. چشم‌پوشی و اغماض از نجاست کم.

۲. عدم وجوب زکات در اسب‌ها «الخَیْل».

۳. مشروط قرار ندادن کلمه «ایجاب و قبول». به عنوان پایه و مبنایی برای صحت خرید و فروش. [بیع]

٤. پاک بودن «منی و مذی».

٥. عدم ابطال وضو به واسطه‌ی لمس کردن با زن. [غیر از مواضعی که قطعاً وضو را باطل می‌گرداند]

٦. عدم ابطال روزه با بلعیدن خلط دهان.

---

۱. لازم به ذکر است اگر خواننده بگوید؛ این ادعا باطل است، چون احادیث و آیاتی دال بر تحریم موارد مذکور در کتاب حاضر، وجود دارد پس این قاعده قابل تطبیق با این موضوع نیست؛ در جواب می‌گوییم که مؤلف در ادامه‌ی کتاب تمام دلائل را بررسی نموده و هیچ کدام از آن‌ها را صحیح یا صریح نمی‌داند. [ب. م]

۲. به (الموسیقی و الغناء فی میزان الاسلام) عبدالله‌بن یوسف الجدیع ص۳۹ـ۳۸ مراجعه شود.

۷. جواز مسح بر خف پاره شده.

حتی حنفیه یکی قواعدی شرعی موضوعه خویش را چنین قرار داده‌اند: رَدُّ خَبَرِ الْوَاحِدِ وَإِنْ صَحَّ ظَاهِراً إِذَا رُوِيَ فِي مَسْأَلَةٍ تَعُمُّ فِيهَا الْبَلْوَى حُكْماً لَا يَرْوِيهِ غَيْرُهُ، لِأَنَّ عُمُومَ الْبَلْوَى مُوجِبٌ لِشُيُوعِ الْعِلْمِ بِحُكْمِ الشَّرْعِ لِمَسِيسِ الْحَاجَةِ. «رد حدیث آحاد اگر چه در ظاهر صحیح باشد؛ هرگاه در مسأله‌ای که مردم به صورت عموم به آن مبتلا هستند، حکمی بیان شود و جز آن شخص کس دیگری آن را نقل نکرده باشد، [قابل اعتماد نیست] زیرا مبتلا بودن عموم مردم [بدان عمل] سبب آگاهی به حکم شرعی به دلیل نیاز به آن می‌باشد».[1]

---

۱. برای تفهیم بیشتر حدیث لازم به ذکر است که منظور از متن فوق این است که حنفیه در موارد‌ی مشهور و زیاد الوقوع؛ مثل وضو، نماز، نشستن و راه رفتن پیامبر ﷺ حدیث احاد را قبول نمی‌کنند زیرا می‌گویند: این فعل، عملی نیست که فقط یک یا چند نفر محدود آن را دیده باشند بلکه بیشتر صحابه آن را دیده‌اند چرا آن‌ها نقل نکرده‌اند تا به تواتر برسد و برای امور عرفی نیز منظور اصولیین و فقها، عرف متشرعین است نه عرف عوام و جامعه فاسق، یعنی اگر در جامعه اسلامی که مردم پایبند امور شرعی بودند مثل جامعه صحابه و تابعین؛ اگر اکثریت مبتلا به فعلی بودند دال بر این است که آن فعل مباح می‌باشد والا بیشتر تابعین و اصحاب آن را انجام نمی‌دادند و اگر حکمی تعریفی و صریح و صحیح موجود بود قطعاً آن حکم هم عمومیت پیدا می‌کرد چون برخی از احکام نیاز و حاجت حکم آن را تعیین می‌کند. [ب. م]

۷. بستن مسیر گناه (سد الذريعة) نباید به توجیهی برای حرام نمودن امور مباح تبدیل شود؛ هر آن‌چه که در زمان نزول شریعت مباح بوده، هم چنان مباح است؛[۱]

منظور از این قاعده‌ی شرعی این است که جایز نیست هیچ کس به بهانه‌ی سد طرق منتهی به گناه از مردم، دلسوزی و غم‌خواری برای آنان، چیزهایی را بر آن‌ها تحریم کند که در زمان پیامبر خداﷺ شایع و مباح بوده است، زیرا حکم خلاف شرع، به سبب نیت خوب شرعی نشده و هم‌چنان غیرصحیح می‌باشد، و بدون شک تحریم امور حلال و مباح، مخالف نص شرعی خداوند است که می‌فرماید: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لا تُحَرِّمُوا طَيِّبَاتِ مَا أَحَلَّ اللهُ لَكُمْ وَلا تَعْتَدُوا إِنَّ اللهَ لا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ﴾.[۲] «ای مؤمنان چیزهای پاکیزه‌ای را که خداوند برای شما حلال کرده است بر خود حرام مکنید و تجاوز ننمایید زیرا خداوند متجاوزان را دوست نمی‌دارد».

هیچ تردیدی هم در آن نیست که هرگاه راه‌های شرعی و مباح از مردم گرفته شود، برای اشباع غرایز و آمال، به راه‌های نامشروع روی می‌آورند، مگر در موارد استثنایی؛ و واقعیت کنونی مسلمانان به عموم بهترین دلیل و شاهد بر این مدعاست. خصوصاً در زمینه‌ی تعامل و رفتار با زنان که متأسفانه بر مبنای قاعده‌ی «سدالذريعة» در

---

۱. مگر آن که مصالح امت و یا حکومت اسلامی را به خطر بندازد یا در تعارض با واجب دیگری قرار گیرد و بیشتر این امور در دایره‌ی فتاوای حکومتی [سیاست شرعی] قرار می‌گیرد. [ب. م]

۲. مائده/۸۷.

میان بیشتر جوامع اسلامی؛ زنان از مقدماتی‌ترین تا مهم‌ترین حقوق شرعیشان مانند یادگیری علم، کار کردن، فعالیت‌های اجتماعی، سیاسی و ... محروم هستند، حتی در برخی کشورها به زنان اجازه‌ی رانندگی و بلکه شرکت در انتخابات به عنوان رأی‌دهنده نیز داده نمی‌شود! برخی از فقها ـ اما از دین و زندگی بی‌خبر نیز ـ صدای زنان را جزو عورت تلقی نموده و اجازه‌ی حرف زدن به آن‌ها را هم نداده‌اند!! حال برای آشکار شدن نادرستی این‌گونه افکار، دو نمونه از موضع‌گیری‌های یاران پیامبرﷺ را بیان می‌کنیم:

«عَنْ سَالِمِ بِن عَبدالله بِنْ عُمَرَ أَنَّ عَبدَالله بْنَ عُمَرَ قَالَ: سَمِعتُ رسولَ اللهﷺ يقولُ: لاَ تَمْنَعُوا نِسَاءَكُمْ الْمَسَاجِدَ اِذَا اسْتَأْذَنَّكُمْ اِلَيْهَا قَالَ: فَقَالَ بِلالُ بْنُ عَبْدِالله: وَالله لَنَمْنَعُهُنَّ، قَالَ: فَأَقْبَلَ عليه عبدُالله فَسَبَّهُ سَبّاً سَيِّئاً، ما سَمِعْتُهُ سَبَّهُ مِثْلَهُ قَطُّ، وَ قَال: أُخْبِرُك عَنْ رسولِ اللهﷺ و تقولُ: وَالله لَنَمْنَعُهُنَّ (و في روايةٍ أُخْرَي مِنْ طريق مُجاهدٍ عَنِ ابنِ عُمَرَ: قَالَ بِلالُ بنُ عبدِالله: لا نَدَعُهُنَّ يَخْرُجْنَ فَيَتَّخِذْنَهُ دَغَلاً)». «سالم‌بن عبدالله بن‌عمر نقل کرده است که عبدالله‌بن عمر گفته است: از پیامبرﷺ شنیدم که می‌گفت: هرگاه زنان شما اجازه‌ی رفتن به مسجد را خواستند، مانع نشوید می‌گوید بلال‌بن عبدالله نیز گفت: به خدا سوگند که مانع آن‌ها می‌شویم! می‌گوید عبدالله روی به او کرد و چنان سبّ و فحش زشتی به او داد که هرگز چنان سبّ و فحشی از او نشنیده بودم و گفت: من از پیامبر خداﷺ به تو خبری می‌دهم [از رسول

خدا] و تو می‌گویی: به خدا سوگند مانع‌شان می‌شویم! (و در روایت دیگری آمده است که بلال‌بن عبدالله گفته است: اجازه نمی‌دهیم که (برای مسجد) بیرون رفته و آن را بهانه و توجیهی برای انجام کارهای بد قرار دهند)».

«عَنْ عَائِشَةَ أَنَّها قَالَتْ: لَوْ رَأَى رسولُ الله ﷺ مَا أَحْدَثَ النِّساءُ بَعْدَهُ لَمَنَعَهُنَّ المساجِدَ كما مُنِعَتْ نِساءُ بَني اسرائيلَ».[1] «عائشه رضی‌الله‌عنها گفته است: اگر پیامبر ﷺ چیزهایی را می‌دید که زنان پس از وی به وجود آورده‌اند (از قبیل رفتار و تعاملات بد و ناروا) به مانند آن که زنان بنی‌اسرائیل از رفتن به مسجد ممنوع شدند، او هم زنان را از رفتن به مسجد ممنوع می‌کرد».

اگر چه این نظر و رأی ام‌المؤمنین عائشه بوده است، اما هیچ‌کدام از یاران پیامبر ﷺ به آن عمل نکرده و زنان را از رفتن به مسجد به بهانه‌ی دور ساختن آن‌ها از خطا و گناه ممنوع نکرده‌اند! و این یعنی صحیح و شایسته نیست که با هیچ توجیهی امور حلال و مباح از مردم، حرام و ممنوع گردد و هر آن چه را که پیامبر خدا ﷺ مباح دانسته باشد، هما مانند خود باقی مانده و به بهانه‌ی «سد الذریعة» از مردم ممنوع نگردد، اما تلاش شود که چهارچوب و کیفیتی شرعی برای آن ایجاد شود.

---

۱. رواه مالک و بخاری و مسلم و ابوداود.

۸. بر اساس احادیث ضعیف، حکم شرعی صادر نمی‌گردد؛

این قاعده نیز یکی دیگر از قواعد شرعی می‌باشد که علما و پیشوایان اسلام بر آن اتفاق‌نظر دارند و در نظر گرفتن آن هم بسیاری از دردها و مشکلات مسلمانان را از بین می‌برد؛ که آن هم به واسطه‌ی احادیثی تحت عنوان احادیث «موضوع» و حدیث ضعیف برایشان ایجاد شده است. «ابن‌تیمیه» درباره‌ی این قاعده گفته است: «لَمْ يَقُلْ أحدٌ مِنَ الأَئمةِ أنّه يَجُوزُ أَنْ يُجْعَلَ الشيءُ واجِباً أو مُستَحبّاً بِحَدِيثٍ ضعَيفٍ وَ مَنْ قَالَ هَذا فَقَدْ خَالَفَ الإِجمَاعَ».[1] «هیچ یک از پیشوایان اسلام نگفته‌اند که صحیح است بر اساس حدیث ضعیف چیزی را واجب و یا مستحب تلقی کرد و هر کس این را بگوید با اجماع مخالفت کرده است». چنین به نظر می‌رسد که قرار دادن امور مباح در دایره‌ی حرام یا مکروه بر اساس حدیث ضعیف، [به طریق اولی] از آن هم بدتر است![2]

پیامبرخدا ﷺ هم که شایسته نیست جدا از امور حق و حقیقت به نام ایشان گفته شود، فرموده است: «يَا أيُّها الناسُ! إِيَّاكُم وَ كَثْرةَ الحديثِ عَنِّي، مَنْ قَالَ عَلَيَّ فَلَا يَقُولَنَّ اِلاَّ حَقّاً أو صِدْقاً، فَمَنْ قَالَ عَلَيَّ مالَمْ أَقُلْ فَلْيَتَبَوّأ مَقْعَدَهُ مِنَ النَّارِ».[3] «ای مردم شما را از بسیار سخن

---

۱. قاعدة جليلة في التوسل و الوسيلة، ص۱۶۲.

۲. منظور این است که حلال را حرام کردن بدتر از مباح را واجب یا مستحب پنداشتن است. [ب. م] و قسمت پایانی حدیث که می‌فرماید: «فمن قال علی ما لم أقل فلیتنبوا مقعده من النار» در صحیح بخاری و مسلم با الفاظی مختلف و مفهومی متواتر نقل شده است. [ب. م]

۳. رواه احمد و ابن‌ماجه و غیرهما عن أبی قتاده و هو صحیح.

گفتن به اسم من برحذر می‌دارم و هر کس هم که به اسم من سخن گفت، جز به حق و راستی چیز دیگری نگوید، زیرا کسی که سخنی به نام من بگوید که آن را نگفته باشم، جایگاه خود را در آتش ـ دوزخ ـ ببیند».

پس بدون شک کسی که بر اساس سخنان منتسب (منسوب) به پیامبرخداﷺ چیزی را حرام معرفی کند، خود را دچار دو گناه بزرگ کرده است که عبارتست از:

الف) دروغ گفتن به اسم پیامبرخداﷺ.

ب) حرام کردن چیزهایی که خدا و پیامبرخداﷺ آن را حرام و ممنوع ندانسته‌اند، که این هم پیشه‌ی کافران است، آن‌گونه که خداوند عزوجل درباره‌ی آن‌ها فرموده است: ﴿وَحَرَّمُوا مَا رَزَقَهُمُ اللهُ افْتِرَاءً عَلَى اللهِ﴾.[1] «و آنچه را خدا روزیشان کرده بود با دروغ گفتن از زبان خدا حرام کرده‌اند».

۹. نصوصی که از آینده خبر می‌دهند، به تنهایی نمی‌توانند دلیلی برای صدور حکم شرعی قرار گیرند؛

«لاَ تَدُلُّ النُّصوصُ الْمُخْبِرَةُ مِن أمْرٍ مُسْتَقْبِلٍ بِمُفْرَدِها عَلَى حُكْمٍ شَرْعيٍّ».

این قاعده نیز یکی از قواعد شرعی مهم می‌باشد که عدم آگاهی نسبت به آن سبب انحرف از فهم آن نصوص شرعی می‌شود که از وقایع و رویدادهای آینده سخن می‌گویند. پس قابل تصور نیست

---

۱. انعام/۱۴۰.

که چنین نصوصی به تنهایی، دلیل و سندی برای صدور حکم شرعی قرار گیرند زیرا:

الف) ممکن است چنین نصوصی خبر از تغییر و تحولاتی باشد که در آن زمان رخ می‌دهد.

ب) ممکن است از به وجود آمدن علامت و نشانه‌ای خبر دهند که دلیلی بر حقانیت پیامبر خداﷺ در آن زمان باشد.

ج) ممکن است خبر از به وجود آمدن مژده و بشارتی مانند انتشار وسیع‌تر اسلام باشد.

د) ممکن است چنین خبری برای انذار، ترساندن، بیدارگری و آگاهی دادن باشد، مانند از بین رفتن علوم نقلی، افزایش جهالت و نادانی، گسترش قتل و کشتار و ... برای مثال خبر دادن پیامبرخداﷺ از این که در آخر زمان قتل و زنا زیاد می‌شود، اگر چه از آن سخن فهمیده می‌شود که قتل و زنا بد هستند، اما ما فقط به سبب نصی که این خبر را در بردارد، حکم قتل و زنا را برداشت نکرده‌ایم، بلکه به سبب نصوص دیگری که با صیغه‌های خاص خود برای افاده‌ی احکام شرعی آمده‌اند، حکم را برداشت می‌کنیم.

حال برای تبیین و روشن شدن منظورمان دو مثال دیگر می‌آوریم:

پیامبرخداﷺ فرموده است: «وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ لَيُوشِكَنَّ أَنْ يَنْزِلَ فِيكُمُ ابْنُ مَرْيَمَ حَكَماً مُقْسِطاً فَيَكْسِرُ الصَّلِيبَ وَيَقْتُلُ الخِنْزِيرَ وَيَضَعُ

الجِزيَةَ وَ يَفيِضُ اَلمالُ حَتَّى لاَيَقْبَلهُ أحَدٌ».[۱] «سوگند به کسی که جانم در دست اوست نزدیک است پسر مریم در میان شما نزول کند که حکمرانی عادل می‌باشد، صلیب را می‌شکند، خوک را می‌کشد، جزیه و سرانه را هم برمی‌دارد و مال و ثروت آن‌قدر زیاد می‌شود که کسی نیست آن‌ها را جمع‌آوری کند». حال چنین به نظر می‌رسد اگر قاعده‌ی مذکور را در نظر نگیریم، باید به حکم این فرموده گفت: مادامی که عیسی‌عليه السلام در زمان نزولش از آسمان، آن کارها را انجام می‌دهد و چون حکمرانی دادگر بوده و جز کارهای عادلانه انجام نمی‌دهد، پس لازم است کارهایی را که او انجام می‌دهد ما نیز انجام دهیم! اما در حقیقت چنین نیست و آن چه از این حدیث برداشت می‌شود همین است که عیسی‌عليه السلام در زمان نزولش از آسمان، آن کارها را انجام داده و در آن زمان برای او جایز می‌باشد، اما هرگز چنین برداشتی نمی‌شود که آن کارها برای ما و زمان ما نیز روا و صحیح باشند و هیچ عالمی نیز با استناد به آن قاعده‌ی شرعی چنین چیزی را نگفته است.

«عن عَديٍّ بنِ حَاتمٍ قَالَ: بَيْنا أَنَا عِندَ النَّبِيِّ ﷺ إذْ أتاهُ رَجُلٌ فَشَكَا اِلَيْهِ الْفَاقَةَ، ثُمَّ أتاهُ آخَرُ فَشكَا اِليه قَطْعَ السَّبيل، فَقَالَ: يَا عَديُّ! هَلْ رَأَيْتَ الحِيْرةَ؟ قلتُ: لَمْ أرَها وَ قَدْ أُنْبِئْتُ عَنْهَا، قَالَ: فإنْ طَالَتْ بِكَ حَياةٌ لَتَرَينَّ الظَّعِينَةَ تَرْتحِلُ مِن الحِيَرةِ حَتَّي تَطوُفَ بِالكعبةِ، لاتَخافُ أَحَداً اِلاَّ اللهَ،

---

۱. متفق علیه عن‌ابی هریرة.

قُلْتُ فِيمَا بَيْنِي وَبَيْنَ نَفْسِي: فَأَيْنَ دُعَّارُ طَيِّئٍ الَّذِينَ قَدْ سَعَّرُوا الْبِلاَدَ!... قَالَ عَدِيٌّ: فَرَأَيْتُ الظَّعِينَةَ تَرْتَحِلُ مِنَ الْحِيرَةِ حَتَّى تَطُوفَ بِالْكَعْبَةِ، لاَ تَخَافُ إِلاَّ اللَّهَ».[1] «عدی‌بن حاتم طائی گفته است: زمانی که نزد پیامبر ﷺ بودم، مردی به نزد ایشان آمد و از فقر و ندارپش شکایت کرد، سپس دیگری آمد و از راه‌زنی نزد ایشان شکایت کرد! فرمود: ای عدی! آیا حیره را دیده‌ای؟ گفتم ندیده‌ام اما درباره‌ی آن خبرهایی شنیده‌ام، فرمود: اگر طول عمری داشته باشی زنان مسافری را می‌بینی که از حیره می‌آیند تا به طواف کعبه بپردازند، و غیر از هیچ خداوند از کس دیگری خوف و هراسی به دل ندارند، من هم با خود گفتم: پس راه‌زنان و غارت‌گران طایی کجا هستند که همه جا را به آتش کشیده‌اند!... عدی گفته است: بعداً زنانی را دیدم که از حیره سواره می‌آمدند، تا این که به مکه رسیده و طواف کعبه را انجام می‌دادند و غیر از خدا هم از هیچ کس ترسی به دل نداشتند».
به همین خاطر تعدادی از علما با استناد به این حدیث به عنوان دلیل و سندی، معتقدند که اگر راه امن باشد، صحیح است زن به تنهایی به سفر دور رود، اما نه به خاطر این که این حدیث از سفر تنهایی زن بحث می‌کند، بلکه بدین‌خاطر که به واسطه‌ی مهم مقاصد شریعت (فقه مقاصد الشریعة) علت منع سفر دور برای زن تنها از منظر شارع وجود آزار و ناراحتی راه است و هرگاه این خطر رفع

---

۱. رواه البخاری.

شود، حکم به حالت عادی خود که اباحه است، برمی‌گردد!
پس از این حدیث حکمی گرفته نشد که مفظ در آن آمده باشد.

۱۰. دیدگاه و نظرات یاران پیامبر ﷺ به طور کلی از افراد دیگر مقدم‌تر است، اما هیچ رأی و نظری، به خاطر جایگاه صاحب رأی به دلیل شرعی تبدیل نمی‌گردد؛

خداوند عزوجل اعلان داشته است از یاران پیامبر خدا ﷺ راضی می‌باشد، چنان‌چه می‌فرماید: ﴿وَالسَّابِقُونَ الأَوَّلُونَ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَالأَنصَارِ وَالَّذِينَ اتَّبَعُوهُم بِإِحْسَانٍ رَّضِيَ اللّهُ عَنْهُمْ وَرَضُواْ عَنْهُ﴾[1] «و پیشگامان نخستین از مهاجران و انصار و کسانی که با نیکوکاری از آنان پیروی کردند خدا از ایشان خشنود و آنان [نیز] از او خشنودند».

به طور کلی فهم و پایبندی اصحاب به امور شرعی دیگر از افراد بهتر و عالمانه‌تر و دقیق‌تر است، اما در مسائلی که با هم اختلاف‌نظر داشته، یا رأی متفاوت و مخالفی از ایشان نقل شده است، اگر چه شایسته است در صورت امکان از گستره ی سخنان و نظرات ایشان خارج نشویم، اما بدون شک چنین امری ضروری نیست، زیرا غیر از قرآن و سنت هیچ چیز دیگری برای مسلمانان

---
۱. توبه/ ۱۰۰.

دین به شمار نیامده[۱] و هیچ الزامی نیز در آن برای آن‌ها وجود ندارد و هم‌چنین پایبندی و تبعیت بی چون و چرا و مطلق از آن بر آن‌ها واجب نیست.

۱۱. نظرات علما به عنوان دلیل و سند نمی‌آیند، بلکه بر آن‌ها دلیل و سند آورده می‌شود؛

«اَقْوَالُ الْعُلَمَاءِ وَ آراؤُهُمْ يُسْتَدَلُّ لَهَا وَ لا يُسْتدلُّ بِها». این هم یکی دیگر از قواعد شرعی است که علما بر آن اتفاق‌نظر دارند و بیان می‌کند که هیچ کس چنین اجازه‌ای ندارد که آراء و اجتهاد هیچ عالم و پیشوایی را در رابطه با مسأله‌ای به عنوان دلیل و سند شرعی به شمار آورد، زیرا دین (که این‌جا منظور اسلام است) در قرآن و سنت خلاصه شده و غیر از آن‌ها آراء و دیدگاه هر شخصی تنها به عنوان فهم و درکی از دین و نه خود دین به آن نگریسته می‌شود و برای اثبات صحت آن رأی مجتهد نیازمند دلیلی از قرآن و سنت است.

سپس برای تعامل با آثار و آراء علما و پیشوایان در ضمن واقعیتی که گفته شد، ضروریست دو مسأله‌ی دیگر را نیز در نظر

۱. لازم به ذکر است که خواننده‌ی گرامی در این جمله دقت فرماید که منظور نگارنده از این که رأی اصحاب، دین نیست بدان معنا نیست که رأی آن‌ها خارج از دین است، بلکه منظور مؤلف این است که دین کامل ما عبارت است از قرآن و سنت رسول و اگر اصحاب یا هر کس دیگر اجتهاد کرد در زمانی که اگر در آن مورد نصی وجود نداشت، آن رأی اجتهادی قابل رد و تایید است چون نه قرآن است و نه سنت. [ب. م]

بگیریم:

الف) هر سخنی که به عالمی نسبت داده می‌شود، باید اطمینان پیدا کرد که آن سخن به او نسبت دارد و از آن هم پشیمان نشده است، مانند امام شافعی(رح) که بعد از رفتن به مصر بعضی از آرای ایشان تغییر می‌یابد!

ب) ضروری و واجب است که از واژه‌ها و تعبیراتی که استفاده نموده است مطمئن شویم، زیرا بسیار اتفاق افتاده که به خاطر تحریک حس تعصب نسبت به یک رأی و اجتهاد، سخن عالمی تغییر یافته و دست کاری شده است که در مباحث آتی به چند نمونه از آن‌ها اشاره خواهیم کرد.

۱۲. وسایل و ابزار، حکم مقاصد و اهدافشان را دارند؛

«لِلْوَسائِلِ حُكمُ الْمَقَاصِدِ»؛ منظور از این قاعده نیز این چنین است که:

الف) اگر هدف واجبی نیازمند وسیله‌ای باشد به گونه‌ای که بدون وجود آن تحقق نمی‌یابد، در این حالت اگر آن وسیله به خودی خود نیز مباح باشند، واجب می‌شوند زیرا قاعده‌ی شرعی دیگری می‌گوید: «مَالاَ يَتِمُّ الوَاجِبُ اِلاَّ بِهِ فَهُوَ وَاجِبٌ».[1] «هر چیزی که واجبی به آن نیازمند باشد، آن چیز هم واجب می‌شود».

۱. مانند وضو، یعنی شرط صحت نماز وجود وضو است و نماز هم واجب است پس وضو هم واجب است [هر چند که وجوب آن با قرآن و سنت هم ثابت است]. [ب. م]

ب) هر آن چه را که به وسیله‌ای برای ایجاد امر حرام تبدیل شود، آن امر اگر به خودی خود نیز مباح باشد، در آن حالت حرام می‌شود و این قاعده‌ی شرعی نیز بر آن دلالت می‌کند: «الوَسِيلَةُ اِلَي الْمُحَرَّمِ مُحَرَّمَةٌ». «وسایلی که سبب به وجود آمدن حرامی می‌شوند آن وسایل هم حرام هستند».[1]

خواننده‌ی گرامی در این فصل و در فصل قبل نیز تا اندازه‌ای از هنر به صورت عام سخن به میام آوردیم و آن قواعد شرعی را نیز مطرح نمودیم که برای تعامل با هنر و مسائل مشابه آن ضروری است، تا این که از خطا و انحراف افراط و تفریط به دور باشیم، و با استعانت از خداوند متعال وارد فصول دیگر این زنجیره مباحث و طرح مواضع شریعت راجع به چند مسأله‌ی هنری می‌شویم به گونه‌ای که کم و بیش به زندگی روزمره‌ی فرد، خانواده و جامعه‌ی ما مرتبط است؛ مسائلی که در میان مسلمانان نیز جای بحث و اختلافات شدید می‌باشد. مواضع افراط‌گرانه‌ی برخی از مسلمانان در مقابل هنر، که در نتیجه‌ی فعالیت هنر و هنرمندان بی‌بند و بار، وجود آمده است، به اهرم و بهانه‌ای غیرواقعی، ناروا و شایع در دست دشمنان اسلام و مسلمانان قرار گرفته است برای این که شهرت و هویت آن‌ها را از بین ببرند و مردم را نسبت به آن بیزار و به انتشار تبلیغات منفی و زهرآلود خود بپردازند، مانند:

---

۱. مثلاً اگر انگور فروشی یقین داشته باشد که فلانی انگور او را جهت ساخت مشروبات الکلی می‌خرد، حق ندارد انگور خویش را به او بفروشد. [ب. م]

۱. اسلام و مسلمانان مخالف زیبایی، شادی و خوش‌حالی هستند!

۲. اسلام‌گراها مخالف هنر و هنرمندانند!

۳. زیر سایه‌ی اسلام و مسلمانان گشت و گذار و گردش و تفریح و رفاه منع می‌شود!

٤. اگر اسلام بر جامعه حکم کند، آن جامعه به مجلس ترحیم و تعزیه تبدیل می‌شود.

اما پیشینیان چه خوب گفته‌اند که «میدان دروغ خیلی کوچک است».[1]

۱. منظور این است که گفته‌های فوق دروغی بیش نیست، که به اسلام و مسلمانان نسبت داده شده است و قطعاً دروغ زود آشکار می‌شود و واقعیت و حقیقت پنهان ماندنی نیست هم چنان که گفته‌اند: «ماه برای همیشه پشت ابر باقی نمی‌ماند». و احتمالاً منظور دیگر نگارنده هم این باشد که به زودی ما حقیقت اسلام را در این کتاب با اندازه‌ای رونمایی می‌کنیم و دروغ دشمنان هم برملا می‌گردد. [پ. م]

فصل سوم:
آوازخوانی، سرود و موسیقی

خواننده‌ی گرامی فصل سوم که بیشترین گستره‌ی این کتاب را شامل می‌شود، از هشت بخش تشکیل شده که به شرح ذیل آن‌ها را بررسی می‌نمائیم.

بخش اول: بیان معنا و مفهوم واژه‌های لهو، لغو، غناء، معازف، مزامیر و موسیقی

واضح است که همه‌ی این واژه‌ها عربی بوده و در نصوص شرعی به کار رفته‌اند و به همین دلیل ضروریست برای دانستن معنای حقیقی و واقعی این کلمات به متخصصان زبان عربی مراجعه نمائیم:

۱. لهو

الف) راغب اصفهانی در تعریف «لهو» گفته است[۱]: «اَللَّهْوُ مَا يَشْغَلُ الإِنسَانَ عَمَّا يَعنِيهِ و يُهِمُّهُ، يُقالُ: لَهَوتُ بِكَذَا و لَهَيتُ عَن كَذَا:

---

۱. مفردات الفاظ قرآن، ص ۷۴۸.

اشْتَغَلْتُ عَنْهُ بِلَهْوٍ، قال تعالى: ﴿إِنَّمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا لَعِبٌ وَلَهْوٌ﴾.[1] ﴿وَمَا هَذِهِ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلا لَهْوٌ وَلَعِبٌ﴾.[2] وَ يُعَبَّرُ كُلُّ ما بِهِ اسْتِمْتَاعٌ بِاللَّهْوِ، قال تعالى: ﴿لَوْ أَرَدْنَا أَنْ نَتَّخِذَ لَهْوًا﴾.[3] وَ مَنْ قَالَ: أَرَادَ بِاللَّهْوِ: الْمَرْأَةُ وَ الْوَلَدُ، فَتَخْصِيصٌ لِبَعْضِ مَا هُوَ مِنْ زِينَةِ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا الَّتِي جُعِلَ لَهْوًا وَ لَعِبًا، وَ يُقَالُ: أَلْهَاهُ كَذَا، أَيْ: شَغَلَهُ عَمَّا هو أهمُّ اليه، قال تعالى: ﴿أَلْهَاكُمُ التَّكَاثُرُ﴾.[4] «لهو به چیزی گفته می‌شود که بشر را مشغول و غافل کند از اهداف و چیزهایی که برایش حائز اهمیت است. گفته می‌شود: [لهو بکذا و لهیت عن کذا] به سبب اشتغال به آن سرگرم شدم، خداوند متعال فرموده است: «بی‌گمان زندگی دنیا تنها بازی و سرگرمی می‌باشد» و فرموده است «و این زندگی دنیوی جز سرگرمی و بازی، چیز دیگری نیست». بنابراین به همه‌ی چیزهایی که سبب غفلت وقت گذرانی[5] هستند لهو گفته می‌شود، خداوند متعال فرموده است: «اگر می‌خواستیم لهوی برای خودمان پیدا کنیم» و آن‌هایی که گفته‌اند منظور از «لهو» زن و بچه است، معنا و مفهوم عام زیبایی حیات دنیوی را که به «لهو و لعب» تعریف شده،

۱. محمد/۳۶.

۲. عنکبوت/۶۴.

۳. انبیاء/۱۷.

۴. تکاثر/۱.

۵. منظور از وقت گذرانی - که عبارت ترجمه است - وقت را بیهوده سپری کردن است وگرنه هر کاری که وقت می‌خواهد نوعی وقت گذراندن است [ب. م]

تخصیص داده است و گفته می‌شود: «او را مشغول و بی‌خبر کرد، از آن چه که نزدش اهمیت داشت»، خداوند متعال فرموده است: «افتخار کردن به زیادی مال و ثروت (یا خویشان) شما را غافل و بی‌خبر کرده است».

ب) (ابن فارس) نیز گفته است: «كُلُّ شَيْءٍ شَغَلَكَ عَنْ شَيْءٍ فَقَدْ أَلْهَاكَ».[1] «هر چیزی که سبب غفلت و بی‌خبری تو از چیز دیگری شد، آن چیز برای تو به لهو تبدیل شده است».

ج) (جوهری) هم گفته است: «اللَّهو = اللَّعِبُ». «لهو، بازی و سرگرمی است».

د) (خلیل‌بن احمد) نیز گفته است: «اَلَّلهْوُ: ما شَغَلَكَ مِنَ هَوَىً وَ طَرَبٍ». «هر آن چه که به آرزو، (هوای نفسانی) آهنگ و آواز سرگرمت کند». از مجموعه‌ی این تعاریف پیرامون «لهو» به این نتیجه می‌رسیم که لهو عبارت است از هرگونه سرگرمی و اشتغالی که فرد را از امور مهم و جدی غافل و دور کند، که گاهی اوقات واژه‌ی «لهو» برای اشتغال و سرگرمی و گاهی نیز برای وسایلی که سبب اشتغال و سرگرمی می‌شوند، به کار می‌رود حال چه آلاتی مانند دف، طبل و نی باشد و یا هرگونه بازی و سرگرمی دیگری باشد؛ سپس با دقت و توجه به احادیث زیر معنا و مفهوم واژه‌ی (لهو) بیشتر برایمان تبیین می‌گردد:

---

۱. معجم مقاییس اللغة، ج۵، ص۲۱۳.

۱. «عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللهُ عَنهَا أَنَّها زَفَّتْ امْرأَةً الي رَجُلٍ مِنَ الأَنْصَارِ، فَقَالَ نَبِيُّ اللهِﷺ يا عَائِشَةُ مَا كانَ مَعَكَمْ لَهوٌ؟ فَإِنَّ الأنْصَارَ يُعْجِبُهُم اللَّهوُ».[1] «عائشه رضی‌الله‌عنها زنی را برای مردی انصاری به ازدواج در آورد، [و مراسم عروسی بر پا شد] پیامبرخداﷺ هم فرمود: ای عائشه آیا با خود لهو نداشت؟ زیرا انصار به لهو علاقه دارند و بدان شاد می‌شوند». منظور از لهو در این‌جا آواز و دف زنی می‌باشد که از سیاق حدیث چنین به نظر می‌رسد و علما نیز بر آن اتفاق‌نظر دارند و حدیث بعدی هم دلیل بر آن است.

۲. «فَصْلُ مَا بينَ الحَلاَلِ وَ الْحَرامِ الدُّفُ و الصَّوْتُ فِي النَّكَاحِ».[2] «جداکننده‌ی حلال و حرام در نکاح، دف‌زنی و صدای آوازخوانی می‌باشد».[3]

۳. «كُلُّ شَيْء يَلهُو بِهِ ابنُ آدَمَ فَهُوَ بَاطِلٌ اِلاَّ ثَلاَثاً، رَمْيهُ عَنْ قَوْسِهِ و تَأديبُهُ فَرَسَهُ و ملَاعَبتهُ أهْلَهُ، فَإِنَّهُنَّ مِنَ الحَقِّ».[4] «هر آن‌چه که آدمیزاد به آن سرگرم می‌شود باطل است، جز سه چیز: ۱. پرتاب تیر به وسیله‌ی تیر و کمانش ۲. تمرین کردن با اسبش ۳. بازی و ملاعبت

---

۱. رواه البخاری و الحاکم و البیهقی.

۲. أخرجه أحمد و ابن‌ماجه و الطبرانی و الحاکم و غیرهم و هو حسن.

۳. منظور اصلی از این دف و صدای آوازخوانی این است که جدا کننده‌ی نکاح حلال و حرام آشکار کردن نکاح و ازدواج است که یکی از راه‌های آن ابراز شادی و سرور کردن است به شیوه‌ای مشروع. [ب. م]

۴. رواه احمد و ترمذی و ابن‌ماجه و الدارمی و هو حسن.

با همسرش، که این‌ها از حق می‌باشند».

۴. «سَتُفْتَحُ عَلَيْكُمْ أَرضُونَ وَ يَكْفِيكُم اللهُ فَلَا يَعْجِزْ أَحدكُمْ أَن يَلْهُـوَ بِأَسْهُمِهِ».[۱] «سرزمین‌هایی بر شما گشوده و فتح خواهد شد، و الله شما را از جنگ و ستیز کفایت خواهد کرد».

حال در پرتو تعاریف متخصصان زبان و احادیث ذکر شده، در باب لهو می‌توان به یقین گفت: صدور حکم شرعی وجوب، استحباب حرمت، کراهت و اباحه را به مسئله‌ی اشتغال و سرگرمی (لهو) قابل تطبیق است؛ به قصد مثال تیراندازی و تمرین برای هدف‌گیری «الرِّماية» در زمانی که جنگ و جهاد بر مسلمانان واجب است، واجب می‌شود، بر اساس قاعده‌ی: «مالا يتم الواجبُ الاّ به فهو واجبٌ». «هر آن‌چه را که واجبی به آن نیازمند باشد واجب است». هم چنین آوازخوانی و دف‌زنی در زمان عروسی و ازدواج امری پسندیده و خوب می‌باشد، زیرا پیامبرخداﷺ آن را جدا کننده‌ی حلال و حرام در نکاح قرار داده و مسلمانان را نیز به انجام آن تشویق نموده است، چنان‌چه در فرموده‌هایش این‌گونه به نظر می‌رسد؛ حدیث زیر نیز در این رابطه می‌باشد: «عن عائشة قالت: كَانَ فِي حِجْرِى جَارِيةٌ مِنَ الانصارِ فَزَوَّجْتُها فَدَخَلَ عَلَيَّ رسولُ اللهﷺ يَوْمَ عُرْسِهَا فَلَمْ يَسْمَعْ غِناءً وَ لاَ لهواً، فَقَالَ: يَا عَائِشَةُ هَلْ غَنَّيْتُمْ عَلَيْهَا،

---

۱. رواه مسلم عن عقبة‌بن عامر.

أَوْلَا تُغنُّونَ عَلَيْهَا؟ اِنَّ هَذَا الحَيَّ مِنَ الاَنْـصَارِ يُحِبُّـونَ الغِنَـاءَ».[1] «عائـشه می‌گوید: دختری از انصار تحت سرپرستی مـن بـود او را بـه عقـد (مردی از انصار) درآوردم و پیامبرخداﷺ نیز روز عروسیش نزد مـن آمد و هیچ دف‌زنی و آوازی را نشنید، فرمود: ای عائـشه آیـا بـر او آوازخوانی کرده‌اید، چرا بر او آوازخوانی نمی‌کنیـد؟ سـپس فرمـود: مردمان انصاری غنا و آوازخوانی را دوست می‌دارند».

اما بدون شک هرگاه آن سرگرمی سبب شکستن حریم یا تضییع واجبی گردد، در آن هنگام حرام تلقی می‌شـود و اگـر آن سـرگرمی سبب تضییع عملی مستحب و یا سبب انجام فعلی ناپسند و مکـروه گردد، در آن زمان مکروه به شمار می‌آید.

بنابراین اکنون پی می‌بریم که بد پنداشتن و منفور بـودن لهـو بـه طور مطلق، قول و رأی عقیده‌ای اشتباهی بـوده و هـیچ ارتبـاطی بـا شریعت ندارد و برخاسته از مزاج و طبع اشـخاص مـی‌باشـد! و در این‌جا نیز روشن می‌شود جواب صحیح سوالی که می‌گوید: «آیا لهو در ترازوی نیکی‌ها قرار می‌گیرد یا در ترازوی بدی‌ها؟!». این اسـت که باید گفت: به نسبت نوع، کیفیت، چگونگی، نیاز و اهدافی که در پس آن بوده و آثار و نتایجی که از آن به وجود می‌آیـد، در مکـان و زمان خود حکم آن مشخص بوده [قابل خلط با مسائل دیگر نیست و حکم آن واضح و هویدا است].

---

۱. رواه ابن‌حِبّان و رواية ثقات و رواه ابن‌ماجه بلفظ ترتيب منه عن ابن‌عباس.

۲. لغو

«راغب اصفهانی» در تعریف «لغو»[1] گفته است: «اَللَّغْوُ مِنَ الْكَلَامِ مَا لاَ يُعْتَدُّ بِهِ وَ هُوَ الَّذِي يُوْرَدُ لاَ عَنْ رَوِيَّةٍ، فَيَجْرِي مَجْرَى اللَّغَا وَ هُوَ مِن صَوْتِ الْعَصَافِيرِ وَ نَحْوِهَا مِنَ الطُّيُورِ ... وَ قَدْ يُسَمَّي كُلُّ كَلاَمٍ قَبِيحٍ لَغواً، قال تعالي: ﴿لاَ يَسْمَعُونَ فِيهَا لَغْوًا وَلاَ كِذَّابًا﴾.[2] و قال: ﴿وَإِذَا سَمِعُوا اللَّغْوَ أَعْرَضُوا عَنْهُ﴾.[3] وَ يُسْتَعْمَلُ اللَّغْوُ فِيمَا لاَ يُعْتَدُّ بِهِ، وَمِنهُ: اَللَّغْوُ فِي الأَيْمَانِ، أَيْ مَا لاَ عَقْدَ عَلَيْهِ ... قال تعالي: ﴿لاَ يُؤَاخِذُكُمُ اللهُ بِاللَّغْوِ فِي أَيْمَانِكُمْ﴾.[4] «لغو آن است که اهمیتی به آن داده نشود و یا آن است که بدون تفکر و تعمق بر زبان جاری شود و به همین خاطر است که در ردیف (لَغا) قرار می‌گیرد که صدای گنجشکان و پرندگان امثال آن و ... می‌باشد و گاهی نیز همه‌ی حرف‌های بد و ناروا لغو به شمار می‌آید، خداوند متعال فرموده است: «در آن‌جا ـ بهشت ـ نه لغوی و نه دروغی می‌شنوند» و فرموده است: «و هرگاه لغو را شنیدی از آن روی گردان شو» و واژه‌ی لغو برای آن اموری به کار می‌رود که ارزشی برای آن گذاشته نشود مانند این که خداوند متعال فرموده است: «خداوند به خاطر لغو در سوگندهایتان شما را مجازات نمی‌کند».

---

۱. مفردات الفاظ قرآن، ص ۷۴۲.

۲. نبأ/۳۵.

۳. قصص/۵۵.

۴. بقره/۲۲۵.

بر این اساس واژه‌ی لغو به طور کلی دارای دو معناست، یا این که می‌توان گفت لغو دو نوع است:

الف) سخنان سر زبانی و ساده‌ای که سود و منفعت دنیوی و اخروی در آن‌ها وجود ندارد.

ب) حرف‌های بد و ناروا که حرام و یا حداقل مکروه به شمار می‌آیند.

نمونه‌ی نوع اول سوگند زبانی می‌باشد که بشر قلبش با آن همراه نیست، خداوند عزوجل فرموده است: ﴿لَا يُؤَاخِذُكُمُ اللَّهُ بِاللَّغْوِ فِي أَيْمَانِكُمْ وَلَكِن يُؤَاخِذُكُم بِمَا عَقَّدتُّمُ الْأَيْمَانَ﴾.[1] «خداوند شما را به خاطر سوگندهای بیهوده و بی‌اراده مؤاخذه نمی‌کند، اما شما در برابر سوگندهایی که از روی قصد و اراده خورده‌اید مؤاخذه می‌کند».

مثال نوع دوم جنجال‌ها و داد و فریادهای کافران است که خداوند به مدح کسانی می‌پردازد که از آن‌ها دوری می‌گزینند چنان‌چه فرموده است: ﴿قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ * وَالَّذِينَ هُمْ عَنِ اللَّغْوِ مُعْرِضُونَ﴾.[2] «مسلماً مؤمنان رستگارند. آنان کسانی‌اند که از لغو و یاوه روی گردانند». و فرموده است: ﴿وَإِذَا سَمِعُوا اللَّغْوَ أَعْرَضُوا عَنْهُ وَقَالُوا لَنَا أَعْمَالُنَا وَلَكُمْ أَعْمَالُكُمْ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ لَا نَبْتَغِي الْجَاهِلِينَ﴾.[3] «و

---

۱. مائده/۸۹

۲. مؤمنون/۱ و ۳.

۳. قصص/۵۵

هنگامی که یاوه بشنوند از آن روی می‌گردانند، می‌گویند اعمال ما از آن ما و اعمال شما از آن شماست، بدرودتان باد. ما خواهان نادانان نیستیم». و فرموده است: ﴿وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَا تَسْمَعُوا لِهَٰذَا الْقُرْآنِ وَالْغَوْا فِيهِ لَعَلَّكُمْ تَغْلِبُونَ﴾.[۱] «کافران می‌گویند به این قرآن گوش فرا ندهید و در (هنگام تلاوت) آن یاوه‌سرایی کنید تا شما پیروز گردید».

زیرا واژه‌ی لغو در همه‌ی این آیات و آیه‌های مشابه به معنای سخنان زشت و ناروا مانند کفر، شرک، دشنام، دروغ، افترا و ... است و دلیل ما هم بر این ادعا دو چیز است:

الف) چنین است که در «کوزه همان برون تراود که در اوست» و اهل کفر و شرک نیز جز کفر، سخنان بد، دروغ و ناحق مگر به ندرت و گرنه چیز دیگری ندارند که بگویند.[۲]

ب) خداوند به مدح مؤمنانی پرداخته است که از لغو کافران روی گردانند و در آن مشارکت نمی‌کنند، واضح است که خداوند متعال فقط مشارکت در امور ناروای آنان را از مسلمانان منع کرده، اما مشارکت و همکاری در امورات مفید آن‌ها، پسندیده و شاید هم ضروری باشد، مانند این که فرموده است: ﴿وَتَعَاوَنُوا عَلَى الْبِرِّ

۱. فصلت/۲۶.

۲. معلوم است که منظور از این جملات سخنان کافران در باب ایمان و عقیده است والا نمی‌توان به طور عموم گفت که کافران هر چه می‌گویند باطل است و دروغ، در حالی که می‌بینیم آن‌ها بسیاری از مسائل علمی را تبیین نمایند و کاملاً درست است. [ب. م]

وَالتَّقْـوَى﴾.[1] «در راه نیکـی و پرهیزکـاری همـدیگر را یـاری و پشتیبانی کنید».

لذو مسلمانان به خودی خود گناه نیست، اگر چه سوگند به اسم خدا باشد، اما هرگاه آن لغوی که به خودی خود مباح می‌باشد به سببی برای گناه و معصیت تبدیل شد، در این حالت به دلیل تضییع عمل واجب گناه به شمار می‌آید و هم چنین اگر سنت و یا امر خیری به واسطه‌ی آن تضییع گردد، ناپسند و مکروه به شمار می‌آید اما اگر سبب گناه یا از دست رفتن خیر و نیکی نشود، در آن حالت بر اصل خود که اباحه است باقی می‌ماند.[2]

۳. غناء

الف) کتاب «المعجم الوسیط» این‌گونه به تعریف واژه‌ی «غناء» پرداخته است.[3] «الغِنَاءُ: التَّطْرِيبُ وَالتَّرَنُّمُ بِالكَلَامِ المَوْزُونِ وَ غَيْرِهِ، يَكُونُ مَصْحُوباً بِالمُوسِيقَي وَ غَيْرِ مَصْحُوبٍ.

المُغَنِّي: مُحْتَرِفُ الغِنَاءِ يُقَالُ: غَنَّى الحَمَامُ: صَوَّتَ، و غَنَّى فلانٌ بفلانٍ: مَدَحَه وَ هَجَاهُ و غنّي بِالمرأة: تغزّل بِهَا، و الأُغْنِيَةُ، الجمعُ: أَغَانٍ، وَ

---

۱. مائده/۲

۲. همانند حرف زدن هنگام خطبه‌ی نماز جمعه، چون گـوش فـرا دادن بـه سـخنان خطیـب واجب است پس حرف زدن عادی و مباح چون سبب تضییع واجبی می‌گردد حرام است وگرنـه در اصل حرف زدن مباح است.

۳. به ص ۶۶۵-۶۶۴ مراجعه شود.

أَغَانِيّ....».

«غناء آوازخوانی و ترنم صدا، با کلامی موزون یا غیر آن، همراه با موسیقی یا بدون موسیقی می‌باشد. آوازخوان (مُغَنّی) کسی که آوازخوانی را پیشه‌ی خود قرار داده است، گفته می‌شود: کبوتر آواز خواند، یعنی صدایی از او شنیده شد، واژه‌ی (غَنّی) هم برای مدح، هم برای هجو و هم برای مغازله‌ی زنان[1] به کار می‌رود و واژه‌ی (أغنیة) که به معنای غناء و آواز می‌آید با (اغان) و (اغانیّ) هم جمع می‌شود».

ب) «الخطابی» نیز در این باره گفته است:[2] «كُلُّ مَنْ رَفَعَ صَوْتَهُ بِشَيءٍ وَ وَالى بِهِ مَرَّةً بَعْدَ أُخْرى فَصَوْتُهُ عِندَالعَرَبِ غِناءٌ وَ أَكْثَرُهُ فِيما شَاقَ مِنْ صوتٍ أَوشَجا مِن نَغْمَةٍ و لَحْنٍ و لِذَلك قِيلَ: غَنَّتِ الحَمامَةُ وَ تَغَنَّي الطَّائِرُ، قَالَ المُجْنُونُ: أَلاَ قَاتَلَ اللهُ الحَمامَةَ غَدْوةً عَلَيَ الغُصْنِ ماذا هَيّجتْ حين غَنَّتِ». «هر کس که صدایش را به وسیله‌ی چیزی بالا ببرد و چندین بار پیاپی به چهچهه و ترنم آن بپردازد، به این صدا نزد عرب‌ها (غناء) گفته می‌شود و این عبارت اغلب برای صدا و آوازهایی به کار می‌رود که زیبا و دل‌انگیز هستند، برای همین گفته شده است: کبوتر آوازخوانی کرد و پرنده آواز خوانی کرد، مجنون هم گفته است: خداوند آن کبوتری را بکشد که صبحگاه روی

---

۱. معازله به معنای وصف زنان در آواز است که آوازخوان به وصف و تعریف جسم و اندام زنان یا زن خاصی بپردازد. [ب. م]

۲. به (غریب الحدیث) ج۱، ص۶۵۶ مراجعه شود.

شاعر آوازخوانی می‌کرد و چه حس و عاطفه‌ای را برانگیخت».

ح) «ابن سیده» نیز در بحث انواع آوازها گفته است:[۱] «وَ هُوَ أنْواعٌ بِحَسَبِ أثَرِهِ فِي السّامِعِ: فمِنْهُ ما يُبْكي وَ يُرَقِّقُ... وَ مِنْهُ ما يُطْرِبُ ... وَ مِنْهُ ما يُشَوِّقُ وَ تَرْتاحُ لَه النَّفْسُ ... وَ مِنْهُ مَا يَسُرُّ وَ يُفْرِحُ وَ يَحُثُّ عَلَى الْكَرَمِ ... وَ مِنْهُ ما يُشَجِّعُ ...». «و آواز بر حسب آثاری که در شنونده بر جای می‌گذارد انواعی دارد: بعضی از آن‌ها انسان را می‌گریانند و قلبش را نرم می‌کنند.... و بعضی از آن‌ها شاد و طرب‌آور هستند ... و بعضی از آن‌ها مرد را تحریک و نفس به وسیله‌ی آن‌ها آسوده و آرامش می‌یابد ... بعضی از آن‌ها سبب شادی و خوشحالی انسان بوده و وی را برای بخشش و کرم تحریک می‌کنند .... بعضی هم سبب آزار و تشجیع کردن انسان می‌شوند...».

قابل ذکر است که برخی از علماء مبنی بر اشارات احادیث پیامبرخدا ﷺ بر این نظرند که معنا و مفهوم «غناء» همه‌ی آن اصوات و آوازهایی را شامل می‌شود که از ابزار و آلات موسیقی (آلات الغناء) به وجود می‌آیند و «النووی»[۲]، «ابن حجر عسقلانی»[۳]، «شوکانی»[۴] و «عبدالله بن یوسف الجدیع»[۵] این رأی را اتخاذ

۱. به (المخصص) ج ۴، ص ۹ مراجعه شود.
۲. شرح صحیح و مسلم، ج ۶، ص ۱۸۴.
۳. فتح‌الباری، ج ۲، ص ۴۴۲.
۴. نیل‌الاوطار، ج ۸، ص ۲۶۱.
۵. الموسیقی والغناء فی میزان الاسلام، ص ۲۴.

نموده‌اند.

بدین‌معنا که غناء یا آواز عبارت است از بالا بردن صدا و چهچه دادن به آن با شعر یا غیرشعر، به گونه‌ای که سبب برانگیختن احساس و عواطف گوناگونی مانند شادی، حزن، ترحم و غم‌انگیزی، حماسه و دلیری ... شود.

هم چنین معنا و مفهوم غناء همه‌ی صداها و آوازهای زیبا و حس برانگیز دیگر را شامل می‌شود، خواه از پرنده باشد و خواه آلات موسیقی.

لازم به ذکر است که در کتاب‌های فقهی واژه‌ی «سماع» نیز که به معنای «غناء» می باشد، بسیار وارد است.[1]

۴. معازف

الف) کتاب «المعجم الوسیط» درباره‌ی ریشه و اساس واژه‌ی «معازف» گفته است:[2] «عَزَفَتْ نَفْسُهُ عَنِ الشَّيْءِ عُزُوفاً: انْصَرَفَتْ عنه وَ زَهِدَتْ فِيه، يُقَالُ: هُوَ عَزُوفٌ عَنِ اللَّهوِ: لاَيَشْتَهِيه وَ عَزَفَ فُلاَنٌ عَزْفاً وَ عَزِيفاً: لَعِبَ بِالْمَعْزَفِ و غَنَّي، يُقَالُ: عَزَفَ عَلَى العُودِ و عَزَفَ الشَّيءُ: صَوَّت ... يُقَالُ: عَزَفَتِ الرِّيحُ ... و المِعزَفُ: آلَةُ الطَّرَبِ كَالْعُودِ وَ الطَّنْبُورِ، جَمْعُهُ: مَعَازِفَ و المعزِفَة: المِعْزَفُ و الْمَعْزُوفَةُ: قِطَعَةٌ مُوسِيقِيَّةٌ».

۱. المعجم الوسیط، واژه‌ی (سماع)، ص۴۴۹.
۲. همان، ص ۵۹۹ـ۵۹۸.

ب) «جوهری» نیز گفته است:[۱] «وَالْمُعَازِفُ: المَلاهِي وَ العازِفُ: اللاَّعِبُ بِهَا وَ الْمُغَنِّي».

«ابن‌فارس» هم گفته است:[۲] «وَاُشْتُقَّ مِن هَذا: العَزْفُ في اللَّعِبِ و المَلاهِي».

(معازف) که جمع (مِعْزَفَة و مِعْزَف) می‌باشد، از ریشه‌ی (عَزَفَ) است که دو معنا از آن برداشت می‌شود:

الف) (صَوَّت): به صدا در آورد، که منظور از به صدا درآوردن آلات صوتی می‌باشد.

ب) (انصرف عنه) از آن روی‌گردان شد، دست برداشت و مانند این که گفته می‌شود: «عَزَفَ عن الدنیا». «از دنیا روی‌گردان شد». و (مِعْزَفْ) و (مِعْزَفَة) که جمع آن‌ها (مَعازِف) می‌باشد به هر وسیله‌ای گفته می‌شود که قابلیت ایجاد صدا را داشته و به هنگام سرودن «غناء» به کار رود، مانند: دف، طبل، نی، نی‌لبک و پیانو و ... بدین خاطر می‌گوییم (مَعازِف) به عموم آلات موسیقی و آواز خواندن را شامل می‌شود. و واضح است که در ضمن آن دلالت دستوری و ادبی که بیان گردید مبنی بر این که واژه‌ی معازف عموم آلات بزم و غناء (آلات‌الغناء و الطرب) را شامل می‌شود و (دف) نیز در میان آن‌ها قرار می‌گیرد و این حدیث پیامبرﷺ نیز دلیل بر این ادعا است

---

۱. مختار الصماح، ج۴، ص۱۴۰۳.

۲. معجم مقیاس اللغة، ج۴، ص۳۰۶.

که می‌فرماید: «سَمِعتُ عَزْفاً بِغَرابِیلَ وَ مَزَامِیرَ». «نواختن دف و سرنا را شنیدم».[۱] به این معنا که دف «مِعْزَفَة» به شمار آمده و برای دف‌زنی هم «عَزْف» استعمال می‌شود.

۵. مزامیر

کتاب «المعجم الوسیط» درباره‌ی معنا و ریشه‌ی «مزامیر» گفته است:[۲] «زَمَرَ یَزْمِرُ زَمْراً و زَمیراً و زَمَرانـاً: صـوَّت بالزِّمـارِ، اَوْ غَنَّـی في القَصَبِ، یُقال: زَمَرَ بالمِزْمَارِ و فیه و زَمِرَ الشيءُ: قَلَّ یُقـالُ: زَمِـرَ صُـوفُهُ أوشَعْرُهُ او ریشُهُ و زَمِرَ فلانٌ: قَلَّتْ مرؤتُهُ ... و زَمِرَ: حَسُنَ، یقال: زَمِرَ فلانٌ فَهو زَمِرٌ وَ زمیرٌ ... وَ زمَّرَ بالمِزمارِ: نَفَخَ فیـه مُطرِّبـاً ... و الزّامِـرُ: النّافِخُ بالمِزمارِ أو القَصَبِ ... و الزَمّار: الزّامِرُ و الزّمّارةُ: مونث الزّمـار و الزّمارة: آلة الزَّمر.

و المِزمَارُ: آلةٌ مِنَ الخَشَبِ أو مَعْدِنٌ تَنْتَهي قَصَبَتُها بِبوُقٍ صَغیر، جَمْعُـهُ مَـزَامِیر وَ مَـزَامیر دَاودَ: مَـا کَـانَ یَـترنَّمُ بِـهِ مِـنَ الأَناشِـیدِ وَ الأَدْعِیَـةِ». «(مزامیر) جمع (مزمار) می‌باشد که به آن سرنا و گاهی اوقـات نـی هم گفته می‌شود و ریشه‌ی آن هم (زمر) می‌باشد که سه معنـا از آن

---

۱. این حدیث را که بعداً به صورت کامل خواهیم آورد و هر کـدام از ابـن‌اسـحاق، ابـن‌حبـان، حاکم، بیهقی، بخاری فی التاریخ و فاکهی فـی «أخبـار مکـة» و ابـونعیم فـی «دلائـل النبـوة» آورده‌اند.

۲. همان، ص ۴۰۰ـ۳۹۹.

برداشت می‌شود:

زَمَرَ: صَوَّتَ: به صدا درآورد، به صدا درآمد.

زَمِرَ: قَلَّ: کم شد.

زَمِرَ: حَسُنَ: خوب شد، زیبا شد. پس (زامِر، زمّار، و زمّاره) نیز هر سه به معنای کسی است که سرنا را می‌نوازد و (زمّارة) به معنای نی و سرنا هم می‌آید. حال برای این که معنا و مفهوم (مزامیر و مزمار) بهتر برایمان تبیین شود به احادیثی از پیامبر ﷺ توجه می‌کنیم:

الف) قبلاً هم به این حدیث استناد کردیم که پیامبر ﷺ به ابوموسی اشعری فرمود: «لَقَد أُوتِيتَ مِزماراً مِن مَزامِيرِ آلِ داود».[1] واضح است که منظور پیامبر ﷺ از واژه‌ی (مزمار) در این حدیث، صدا و آواز زیبا می‌باشد.

ب) «عَنْ عائِشَةَ قالَتْ: دَخَلَ عَلَيَّ رَسُولُ اللهِ ﷺ وَ عِنْدِي جارِيَتانِ تُغَنِّيانِ بِغِناءِ بُعاثٍ، فَاضْطَجَعَ عَلَى الْفِراشِ وَ حَوَّلَ وَجْهَهُ وَ دَخَلَ أَبُوبَكرٍ فَانْتَهَرَنِي وَ قالَ: مِزمارَةُ (وَفي لَفْظٍ: مِزمارُ) الشَّيطانِ عِندَ النَّبِيِّ ﷺ فَأَقْبَلَ عَلَيهِ رَسُولُ اللهِ فَقالَ: دَعْهُما فَلَمّا غَفَلَ غَمَزْتُهُما فَخَرَجَتا».[2] «عائشه رضی‌الله‌عنها می‌گوید: پیامبر خدا ﷺ بر من وارد شد و نزد من هم دو دختر (دو جاریه) بودند که آهنگ روز (بعاث) را می‌خواندند، او هم در رخت و خوابش دراز کشید و رویش را برگرداند، ابوبکر هم

---

۱. متفق علیه.

۲. متفق علیه.

در آن هنگام وارد و بر من عصبانی شد و گفت: چه طور ممکن است نزد پیامبرﷺ مزمارة (و در لفظی دیگر مزمار) شیطانی وجود داشته باشد؟! پیامبرخداﷺ هم به او روی کرد و فرمود: آن‌ها را رها کن! پس هنگامی که پیامبرﷺ از آن موضوع غافل شد به آن‌ها اشاره کردم و آن‌ها هم بیرون رفتند».

واضح است که منظور ابوبکرؓ از «مزمار الشیطان» صدای چهچه دو زن آوازخوان بوده است بدین‌معنا که واژه‌ی مزمار برای هر صدای زیبایی به کار می‌رود، خواه آلاتی مانند دف و سرنا و یا آواز و صدای انسان باشد.

ج) «عَنْ نَافِعٍ مَوْلَى ابْنِ عُمَرَ أَنَّ ابْنَ عُمَرَ رَضِيَ‌الله عَنْهُمَا سَمِعَ صَوْتَ زَمَّارَةٍ راعٍ فَوَضَعَ أَصْبُعَيْهِ في أُذُنَيهِ ....».[1] «نافع می‌گوید: عبدالله‌بن عمرؓ صدای نی چوپانی را شنید، پس دو انگشتش را در گوش‌هایش گذاشت». بنابراین واژه‌ی «زَمّارة» به معنای نی چوپان هم می‌باشد.

خلاصه‌ی مقصود مد نظر از احادیث مذکور این است که واژه‌ی «مزمار» که جمع آن «مزامیر» می‌باشد، هم برای اصوات زیبا به عموم کاربرد دارد، خواه این اصوات متعلق به انسان و یا از آلات صوتی، خواه برای ذکر و قرائت قرآن و یا برای بزم و طرب، خواه برای کار نیک و پسندیده به کار رود و یا برای عمل ناروا و ناپسند

۱. رواه احمد ابوداود و ابن‌حبان و الطبرانی و غیرهم.

به کار رود، و هم این که اسمی است برای هر وسیله‌ای که صدای زیبا از آن تولید می‌شود، مانند دف، نی و سرنا.

۶. موسیقی

کتاب «المعجم الوسیط» بدین‌گونه به تعریف موسیقی پرداخته است:[۱] «الموسیقي: «تُذَكَّرُ وَ تُؤَنَّثُ، لَفظٌ یُونَانِيٌّ یُطلَقُ عَلَى فُنُونِ العَزفِ وَ عَلَى آلاتِ الطَّرَبِ، وَ عِلمُ المُوسِیقَى: عِلمٌ یُبحَثُ فِیهِ عَن أُصُولِ النَّغَمِ مِن حَیثُ تَأتَلِفُ أو تَتَنَافَرُ، وَ أحوالُ الأزمِنَةِ المُتَخَلِّلَةِ بَینَهَا لِیُعلَمَ کَیفَ یُؤَلَّفُ اللَّحنُ ... و الموسیقار من حِرفَته الموسیقي». «واژه‌ی موسیقی در زبان عربی هم به صورت مذکر و هم به صورت مونث وارد شده است، واژه‌ای یونانی بوده که برای هنرِ به کارگیری و نواختن آلات طرب و آواز خواندن به کار می‌رود و علم موسیقی نیز علمی است که در آن از اصول و قواعد غنا و آواز از جهت همخوانی داشتن و عدم همخوانی ساز و آواز تحقیق و آن خلأ و فاصله‌هایی که باید میان آوازها قرار داده شود تحقیق و پژوهش می‌کند، برای این که معلوم شود لحن‌ها و آوازها چگونه با هم دیگر همخوانی دارند... «موسیقی دان یا نوازنده» هم کسی است که پیشه‌اش موسیقی باشد». قابل توجه است که واژه‌ی موسیقی در اصل یونانی بوده و از دو واژه‌ی (موسا) و (قی) تشکیل شده است،

---

۱. ص ۸۹۱

که اولی به معنای چیزی است که دل را فرو می‌ریزد (و احساسات را تحریک می‌کند) و (فن) هم واژه‌ایی است که معنای واژه‌ی اول را تقویت و بلکه مشمول‌تر است، برای این که انواع هنر را در برگیرد.[1]

پس موسیقی عنوانی عام است که هنر به کارگیری عموم آلات موسیقی (آلات الغناء) را در برمی‌گیرد و علم موسیقی نیز علمی است که در آن باره پژوهش می‌کند.

یعنی چنان‌چه واژه‌های (معازف، مزامیر و ملاهی) آواز و صدای زیبای انسان و عموم آلات صوتی را در برمی‌گیرند، واژه‌ی موسیقی نیز به همان صورت و شاید به شکل کامل‌تر آن‌ها را شامل می‌شود.[2]

۱. الشریعة الاسلامیة والفنون، ص ۱۸۱.

۲. نگارنده بدین علت در ریشه‌یابی لغات کلیدی بحث تأکید و توضیح بیشتر داده تا این موضوع را تبیین نماید که به کارگیری برخی از واژه‌ها در نصوص مختلف با معانی متفاوتی همراه است و در نتیجه نمی‌تواند حکم واحدی برای همه‌ی امور صادر کرد. [ب. م]

بخش دوم: آلات موسیقی و انواع آن

تعداد آلات موسیقی در این عصر، بسیار زیاد و به دلیل پیشرفت تکنولوژی نیز هم‌چنان در حال افزایش می‌باشند، به همین دلیل ذکر اسامی آن‌ها بسیار دشوار است، به ویژه که نام و انواع آن‌ها، در میان بیشتر ملت‌ها و جوامع مختلف متفاوت است.

آلات موسیقی به طور کلی سه گونه هستند:

۱. آن‌هایی که به واسطه‌ی ضربه زدن به آن‌ها ایجاد صدا می‌کنند «ذوات الضَّرْب»؛

که منظور از آن‌ها آلاتی می‌باشد که به واسطه‌ی ضربه زدن ایجاد صدا می‌کنند، خواه به وسیله‌ی انگشت و دست به آن‌ها زده شود و خواه چوب و یا هر چیز دیگری، که باشد، و این‌گونه سازها نیز انواعی دارد مانند: دف حلقه‌دار یا بدون حلقه، طبل، تنبک، دهل.

۲. آن‌هایی که دارای زه و تارهایی از سیم هستند «ذوات الأوتار»؛

آلاتی وجود دارد که با تعدادی زه و تار سیمی به هم متصل می‌باشند و به واسطه‌ی تحریک آن تارها به صدا در می‌آیند، خواه به واسطه‌ی انگشتان دست و یا هر وسیله‌ی دیگری که باشد، و این‌ها نیز انواع و اقسام بسیار زیادی دارند، مانند عود، کمانچه، ساز،

سنتور، گیتار، تار، فلوت و ...

۳. آن‌هایی که به واسطه‌ی دمیدن ایجاد صدا می‌کنند «ذوات النفخ»:

آلات و وسایلی هستند که به واسطه‌ی دمیدن، ایجاد صدا کرده و عناوین و تعداد بسیاری هم دارند، مانند نی، سرنا، نی‌لبک، فلوت و ...

البته امروزه برخی ابزارآلات الکترونیکی ساخته شده، که به واسطه‌ی جریان الکتریکی و با زدن دکمه عمل نموده و نقش چندین ساز را در یک زمان ایفا می‌کنند مانند: ارگ و پیانو.

همان‌طور که گفته شد هر کدام از واژه‌های «معازف» و «مزامیر» همه‌ی آلات موسیقی را شامل می‌شوند، زیرا هم واژه‌ی «عَزف» و هم واژه‌ی «زمَرَ» به معنای «صَوَّتَ» ـ به صدا درآورد ـ می‌آیند، یعنی هر چیزی که اصوات زیبا از آن ایجاد شود، خواه به واسطه‌ی ضربه زدن باشد یا دارای زه و تارهای سیم بوده و خواه به واسطه‌ی دمیدن ایجاد صدا کند، معازف و مزامیر به شمار می‌آیند و به این دلیل بر این حقیقت همکی جزو اصرار داشتیم که دانسته شود هر حکمی که برای معازف و مزامیر ثابت شود، همه‌ی آلات و موسیقی را نیز بدون هیچ تمایزی در بر می‌گیرد که در مباحث آینده بیشتر بر این موضوع بحث خواهیم داشت.

بخش سوم: علما درباره‌ی آواز و موسیقی اختلاف‌نظر دارند و ادعای اجماع بر تحریم آن‌هاادعایی بی‌اساس است.

مسئله‌ی آواز و موسیقی یکی از آن مسائلی می‌باشد که در میان عالمان شرع دارای بیشترین اختلافات را داشته و سخنان و مباحث فراوانی بر آن صورت گرفته به گونه‌ای که تا به حال نیز ادامه دارد و بیشتر طرفداران رأی تحریم به واسطه‌ی تقلید و تعصب بر این امر اصرار دارند که علما بر تحریم «آواز و موسیقی» یا حداقل «موسیقی» اجماع دارند! اکنون برای مخالفت و رد این سخن و اثبات این حقیقت که آواز و موسیقی مسأله‌ای اختلافی می‌باشد، از میان دلایل بسیاری که وجود دارد به سه دلیل از آن‌ها اکتفا می‌کنیم:

دلیل اول: از «بدرالدین‌بن جماعة» درباره‌ی حکم آواز سوال شد که او هم در پاسخ گفته است:[۱] «هَـذِهِ مَسْأَلَةٌ اخْتِلَافِيَّةٌ تَبَايَنَتْ فِيهَا الطُّرُقُ تَبايُناً لايُوجَدُ في غَيْرِهَا ... و مُلَخَّص القَوْل: أَنَّ النَّاسَ عَلَى أَرْبَعِةِ أَقْسَامٍ: فِرْقَةٌ اسْتَحْسَنَتْ أَيْ اسْتَحَبَّتْ، وَ فِرقةٌ أَبَاحَتْ، وَ فِرقَةٌ كَرِهَتْ، و فِرْقَةٌ حرَّمَتْ وَ كُلُّ وَاحِدَةٍ مِنْ هَذَهِ الفِرَقِ عَلَي قِسْمَيْنِ: فَمِنْهُمْ مَنْ أَطْلَقَ الْقَوْلَ وَ مِنْهُمْ مَنْ قَيَّدَهُ بشرطٍ». «این مسأله‌ای اختلافی می‌باشد، به گونه‌ای که آراء و دیدگاه‌ها در آن متفاوت بوده و [تا به

---

۱. اتحاف السادة المتقين: شرح احياء علوم‌الدين، للزبيدی، ج۷، ص۷.

حال در بین اهل علم] هیچ مسأله‌ی دیگری بدین شکل نبوده است... خلاصه‌ی سخن این است که مردم در آن مسأله به چهار دسته تقسیم شده‌اند: دسته‌ای از آن‌ها آن را مباح و گروهی آن را مکروه و تعدادی از آن‌ها، آن را روا و مباح دانسته و گروهی از آن‌ها، آن را ناپسند و مکروه دانسته و تعدادی از آن‌ها نیز آن را حرام می‌دانند و هر کدام از این چهار دسته نیز به دو گروه تقسیم می‌شوند: گروهی از آن‌ها به صورت مطلق و بدون هیچ شرطی سخن گفته‌اند و گروه دیگر آن را مشروط کرده‌اند». پس درباره‌ی آواز و غناء هشت دیدگاه وجود دارد:

۱. پسندیده شمردن آن به صورت مطلق.
۲. پسندیده شمردن آن با شروط و شرایط خاص.
۳. مباح دانستن آن به صورت مطلق و بدون هیچ شرطی.
٤. مباح دانستن آن با شروط خاص.
٥. مکروه دانستن آن به صورت مطلق.
٦. مکروه دانستن آن با شروط خاص.
۷. حرام دانستن آن به صورت مطلق.
۸. حرام دانستن آن با شروط خاص.

«ابن‌حجر هیثمی» نیز یازده رأی را در این باره در کتاب «کَفُّ الرِّعَاعِ عَنْ مُحَرَّمَاتِ اللَّهْوِ وَ السَّمَاعِ» آورده است.[۱]

---

۱. حاشیه‌ی «الزواجر عن اقتراف الکبائر» ج۲، ص۲۷۸ـ۲۷۷.

دلیل دوم: «شوکانی» هم کتاب مخصوصی پیرامون این موضوع به اسم «اِبْطَالُ دَعْوَیَ الإِجْماع عَلَی تَحْرِیمِ مُطْلَقِ السَّمَاعِ».[1] دارد که در آن آمده است: «اِذَا تَقَرَّر هَذَا تَبَیَّنَ لِلْمُنْصِف الْعَارف بِکَیْفِیَّةِ الأسْتِدْلاَل، الْعَالِمِ بِصِفَةِ الْمُنَاظَرَةِ وَ الْجِدَال، أَنَّ «السَّمَاعَ» بِألَـةٍ وَ بِغَیْرِهَا مِنْ مَوَاطِنِ الْخِلاَفِ بَیْنَ ائِمَّةِ الْعِلْمِ وَ مِنَ الْمَسَائِلِ الَّتی لاَیَنْبَغِی التَّشْدِید فِي النَّکِیرِ عَلَي فَاعِلِها وَ هَذَا الغَرَضُ هُوَ الذَّي حَمَلنَا عَلَي جَمْع هَذِه الرِّسَالَةِ، لِأَنَّ فِي النَّاس مَنْ یَزْعُمُ لِقِلَّةِ عِرْفانِهِ بِعُلومِ الإِسْتِدْلالِ وَ تَعَطُّلِ جَوَابِهِ عَنِ الدِّرَایة بِالْأَقْوَالِ، أَنَّ تَحرِیمَ الغِنَاء بِالآلةِ وَ غَیْرَها مِنَ الْقَطْعِیَّاتِ الْمُجْمَعِ عَلَیْهَا! وَ قَدْ عُلِمَتْ أَنَّ هَذِه فَرِّیةٌ ما فِیهَا مِرْیَةٌ وَ جَهالَةٌ بُلَا حَالة، وَ قَصْرِ بَاعٍ بِغَیْرِ نِزَاعٍ، لِمَا لایَخْفَی عَلَی عَارِفَ انَّ رَمْيَ مَنْ ذَکَرْنَا «مِنَ الْمُبِیحِینَ لِلغِنَاءِ» مِنَ الصَّحابة وَ التَّابِعینَ وَ تَابِعیِهِمْ وَ جَمَاعَةٍ مِنْ أَئِمَةِ الْمُسْلِمینَ بِارْتِکَابِ مُحَرَّمٍ قَطْعاً: مِنْ اَشْنَعِ الشَّنَعِ وَ أَبْدَعِ وَ أَوْحَشِ الْجَهَالاَتِ وَ أَفْحَشِ الضَّلاَلاَتِ، فَقَصْدُنا الذَّبُّ عَنْ أَعْرَاضِهِمُ الشَّرِیفَةِ وَ الدَّفْعِ عَنْ هَذَا الْجَانِبِ لِلْمَقُولَةِ السَّخِیفَةِ».[2] «بعد از آنچه گفته شد برای هر شخص مُنصف، آگاه به چگونگی استناد به ادله و آگاه به چگونگی مناظره، تبیین و روشن شد که آوازخوانی با ساز یا بدون ساز، از مسائل اختلافی میان پیشوایان علم می‌باشد و از مسائلی است که

---

۱. ابطال ادعای وجود اجماع بر تحریم مطلق آواز و موسیقی.

۲. همان، ص۱۸.

نباید با فاعل آن سخت‌گیری شود و همین هدف بود که به محـرک ما برای تدوین این رساله تبدیل شد، زیرا برخـی از افـراد بـه دلیـل کمبود فهم از علم استناد به ادله و عـدم علـم بـه آراء و دیـدگاه‌هـا چنین می‌پندارند که تحریم آوازخوانی با آلت موسـیقی و یـا بـدون آن، از مسائلی است که بر آن اجماع وجود دارد! اما معلوم شـد کـه (اجماع بر تحریم موسیقی) دروغی است که شکی در آن نمی‌باشـد و جهالتی فاحش و فقری واضـح و آشـکار اسـت، زیـرا نـزد هـیچ عالمی پنهان نیست که اتهام زدن به کسانی که از آن‌ها بحث کـردیم (افرادی که غناء را مباح می‌شمارند) یعنی از صحابه، تابعین و تـابع تابعین، به این که حرام واضحی را انجام داده یا حـلال دانـسته‌انـد، شنیع‌ترین چیز، بدترین بدعت، واضح‌ترین جهالـت و فـاحش‌تـرین گمراهی است، که هـدف مـا نیـز در ایـن‌جـا دفـاع از شخـصیت و شهرت والای آن‌ها و ردّ آن سخن باطل بود».

«ابن‌حجر هیثمی» نیز اگر چـه رأیـش دربـاره‌ی آواز و موسـیقی بسیار تند و شدید می‌باشد، اما در این باره گفته است: «وَقَـعَ لِمَـنْ لاَ تَحْقِيقَ لَهُ أَنْ أَنْكَرَ سَمَاعَ الغِنَاءِ مِنَ غَيْرِ تَفْصِيلٍ، وَ لَـيْسَ كَـمَا زَعَـمَ وَ لهـذَا قَالُ اَبُوطَالِبِ المَكيُّ: مَنْ اَنْكَـرَ أَنْكَـرَ عَلَـى سَـبْعِينَ صِـدِّيقاً! قَـالَ «ابْـنُ حَجَرِ» وَ اَرَادَ بِالسَّبعِينَ الكَثْرَةُ وَ اِلاَّ فَالصِّدِّيقُونَ ـ وَ هُمُ الْعُلَماءُ المُبِيحُونَ لهُ بِشَرْطِهِ ـ لاَ يَنْحَصِرونَ.

وَ قَالَ الإِمَامُ السُّهْرَوَردِيُّ هُنَا: الْـمُنْكِرُ إِمَّا جَاهِلٌ بِالسُّنَن وَ الآثَارِ أَوْ

جَامِدُ الطَّبْعِ لا ذَوْقَ لَهُ».[۱] «افرادی که اهل تحقیق نیستند، آواز و غنا را به طور کلی بد قلمداد کرده‌اند، اما آن‌گونه که گمان می‌کنند نیست و به همین دلیل «ابوطالب مکی» گفته است: کسی که آواز و غنا را کریه شمارد بدین‌معناست که از هفتاد صدیق انتقاد کرده است، ابن‌حجر هم می‌گوید: منظور از عدد هفتاد، زیادی و کثرت می‌باشد وگرنه صدیقان ـ علمایانی هستند که با شروطی آن را اباحه دانسته‌اند ـ قابل شمارش نیستند.

سهروردی نیز گفته است: منکر اباحه‌ی غناء و آواز یا از سنت و آثار و منابع بی‌اطلاع است و یا این که دارای طبعی جامد و بی‌سلیقه می‌باشد!».

دلیل سوم: صاحب کتاب «الغِنَاءُ و الْمَعَازِفُ فی الإِعلاَمِ الْمُعَاصِر» بعد از این که می‌گوید صاحب کتاب «التَّرَاتِیبُ الإِدَارِیَة الْمُسَمَّي: نِظَامُ الحُکُومَةِ النبَّوِیَّةِ» عناوین بیست کتاب از اهل علم را ذکر نموده که تحریم آواز و موسیقی را انکار کرده‌اند، می‌گوید: بنده نیز بعد از پژوهش، اسم آن علما و کتاب‌هایشان را به چهل و شش عدد رسانده‌ام که بر اساس ترتیب تاریخ وفاتشان اسامی آن‌ها را ذکر کرده‌ام:[۲]

۱. الزبیربن بکار الأسدي، ٢٥٦هـ.ق، کتاب (الموفقیات).

---

۱. «کفّ الرّعاع عن محرمات اللّهو و السّماع» علی هامش «الزاوجر»، ج۲، ص۲۷۴.

۲. الغناء و المعازف فی الإعلام المعاصر، ۲۷۵ـ۲۷۱.

٢. الفاكهي، محمدبن اسحاق‌بن العباس، ٢٧٢ ه.ق، كتاب (تاريخ مكه).

٣. الإمام ابن قتيبه الدينوري، عبدالله‌بن مسلم، ٢٧٦ ه.ق، كتاب (الرخصة في السّماع).

٤. زكريا‌ابن يحيي‌بن عبدالرحمن السّاجي، ٣٠٧ه.ق، كتاب (الخلاف).

٥. ابوبكربن المنذر، محمدبن ابراهيم النيسابوري الشافعي، ٣١٨ه.ق، كتاب (الاشراف على مذهب الأشراف).

٦. ابوطالب المكي، ٣٨٦ه.ق، كتاب (قوت القلوب).

٧. الطوسي، عبدالله‌بن علي السراج، ابونصير، ٣٧٨ه.ق، كتاب (اللُّمع).

٨. محمد الأدفوي الشافعي، ابوبكر، ٣٨٨ه.ق، كتاب (الاقناع في احكام السماع).

٩. عطية‌بن سعيد بن‌عبدالله الاندلسي، ابومحمد القفصى، ٤٠٧ه.ق، كتاب (تجويز السماع)

١٠. الامام ابومنصور البغدادي، ٤٢٩ه.ق، كتاب (السماع).

١١. الماوردي، ابوالحسن القاضي، ٤٥٠ه.ق، كتاب (الحاوي الكبير في الفروع).

١٢. الحافظ ابن حزم الاندلسي الظاهري، ٤٥٦ ه.ق، كتاب

(رسالة في أحكام السماع و الغناء).

١٣. الامام القشيري، أبوالقاسم، ٤٥٦ هـ.ق، كتاب (أحكام السَّماع).

١٤. الامام الغزالي، ابوحامد، ٥٠٥ هـ.ق، كتاب (آداب الوجد و السماع) در (احياء علوم‌الدين).

١٥. الامام الحافظ ابن‌القيْسراني، محمدبن طاهر المقدسي، ٥٠٧ هـ.ق، كتاب (السَّماع).

١٦. ابوالوفاءابن عقيل، شيخ الحنابلة، ٥١٣ هـ.ق، كتاب (الفصول).

١٧. الغزالي (أبوالفتوح) اخو صاحب الاحياء ٥٢٠ هـ.ق، كتاب (بوارق الإلماع في تكفير من تحرم مطلق السماع).

١٨. القاضي ابوبكرابن العربي المالكي، ٥٤٣ هـ.ق، كتاب (احكام القرآن).

١٩. ابن‌السّمعاني، ٥٦٢ هـ.ق، كتاب (ذيل تاريخ بغداد).

٢٠. ابن‌حمدون، محمدبن الحسن البغدادي، ابوالمعالي، ٥٦٢ هـ.ق، كتاب (التذكرة الحمدونية).

٢١. السهروردي، عمربن محمد، ٦٣٢ هـ.ق، كتاب (عوارف المعارف).

٢٢. محمدبن عمر الحضرمي، جمال‌الدين، ٦٣٠ هـ.ق، كتاب (المتعه

في السماع).

۲۳. عبدالواحدبن علي التميمي المراكشي، ٦٤٧ هـ.ق، كتاب (المُعْجِب في اخبار المغْرِب).

۲٤. محمدبن عمر محمدالسَّبْتي، المعروف بالدرّاج، ۷۲۱ هـ.ق، كتاب (الكفاية و الغناء في احكام الغناء).

۲۵. الامام شمس‌الدين ذهبي، ۷٤۸ هـ.ق، كتاب (الرخصة في الغناء و الطَّرب بشرطه).

۲٦. الامام كمال‌الدين الادفوي، ۷٤۹ هـ.ق، كتاب (الآمتاع بأحكام السماع).

در کتاب خودش که «شوکانی» درباره‌ی آن گفته است: «در این موضوع کتابی به مانند آن تألیف نشده است» اباحه‌ی غناء و موسیقی را به هر یک از افراد زیر نسبت داده است:

۲۷. الشيخ أبوالقاسم القشيري.

۲۸. الشيخ تابع الدين‌الفزاري.

۲۹. الشيخ عزالدين‌بن عبدالسلام سلطان العلماء.

۳۰. الشيخ تقي‌الدين ابن‌دقيق العيد، و می‌گويد کتابی در اين باره به نام «اقتباس السوانح» دارد.

۳۱. الامام الصفدي، خليل‌بن أيْبَك، صلاح‌الدين، ۷٦٤ هـ.ق، (رسالة في علم الموسيقي).

٣٢. بدرالدين حسن‌بن علاءالدين القونوي المصري، ٧٧٦ هـ.ق، (بُدوِّ الشّعاع في احكام السَّماع).

٣٣. ابن‌رجب الحنبلي، ٧٩٥ هـ.ق، كتاب (نُزهة الأَسْماع في مسألة السَّماع).

٣٤. الكَجراتي، عبدالرحيم، ابوعيسي القاضي، كتاب (السَّماع).

٣٥. ابوالمواهب التونسي، ٨٥٠ هـ.ق، (فرح الأسّماع برخص السَّماع).

٣٦. بحرق الحضرمي، محمدبن عمر، علاّمة اليمن، ٩٣٠ هـ.ق، (متعة الاسماع بأحكام السّماع).

٣٧. ملاّعلي القادري، ١٠١٤ هـ.ق، (الاعتناء بالغناء و في احكام السماع).

٣٨. عبدالقادربن محمدبن محمد القادري، (إمْتاعُ الأَسماع الجواز الأستماع).

٣٩. محمدبن الخفيري الدمشقي، (الأمتاع بحكم السَّماع).

٤٠. شهاب‌الدين الحديدي (السَّماع).

٤١. عبدالغني النابلسي، ١١٤٣ هـ.ق، (ايضاح الدلات في سَماع الآلات).

٤٢. محمدالمرعشي المعروف بساچقلي‌زاده الحنفي، ١١٤٥ هـ.ق، (رسالة في حكم الغناء و الموسيقي).

٤٣. العلامة عبدالرحمن بن مصطفي العَيْدروسي اليمني المصري، ١١٩٢ هـ.ق، (تشنيف الأسماع ببعض أسرار السّماع).

٤٤. العلامة الشوكاني، ١٢٥٠ هـ.ق، كتاب (إبطال دعوي الاجماع في تحريم مطلق السّماع).

٤٥. جعفر بن ادريس الكتّاني، ١٣٢٢ هـ.ق، (مواهب الآداب المبرأة من الجرَب في السّماع و الآلات و الطَّرَب).

٤٦. ابن خياط الذكاري (من اعيان القرن العشرين)، (إختصار مواهب الأدب في الأغاني و السّماع).

آری، همه‌ی این عالمان به شکلی از مباح بودن آواز و آلت‌های آن حمایت کرده‌اند.

بخش چهارم: اگر چه اساس تعامل با مسائل اختلافی گشایش و آسان‌گیری است، اما برخی از علما درباره‌ی آواز و موسیقی به سبب تعصب، دچار افراط و تفریط شده‌اند.

همیشه تعصب و نتیجه‌ی حالات عاطفی و احساسی به افراط و تفریط می‌گراید و قابل ذکر است که در برخورد با آواز و موسیقی، برخی از علما دچار دو حالت مذکور شده‌اند و این هم سبب آشفتگی، تفرقه و دور افتادن مسلمانان از همدیگر در دو جهت و سرانجام نزاع و اختلافات بسیاری در میان هر دو طرف از کسانی که آن را تحریم و از کسانی که آن را مباح می‌شمارند ـ به وجود آمده است.

حال برای تبیین منظور دو مثال می‌آوریم:

الف) «ابن‌قیم» در کتاب (اِغَاثَةُ اللَّهْفَانِ مِنْ مَصایِدِ الشَّیْطَانِ)[1] که در آن سخت‌گیرانه بر آواز و موسیقی می‌تازد، برای ترجیح رأی خویش سخنی از «ابن‌صلاح شهرزوری» را از کتاب فتاواس او به عنوان دلیل و سندی ذکر می‌کند که شخصی درباره‌ی نوعی از آواز که با دف و نی همراه باشد از او سوال کرد، او هم گفته است: «... وَ الإِجماعُ عَلَی تَحرِیمِ ذَلِكَ». «بر تحریم آن اجماع و صورت گرفتند».

حال اگر کسی فقط کتاب ابن‌قیم را بخواند، تصور می‌کند که

۱. ج۱، ص۲۲۸.

ابن‌صلاح انواع غناء را حرام می‌داند! اما اگر به اصل فتوای ابن‌صلاح بنگریم، تفاوت زیادی میان فتوای ابن‌صلاح و آن سخنی که ابن‌قیم به او نسبت می‌دهد، وجود دارد! زیرا جواب ابن‌سلاح خاص آن مورد و سؤالی است که از او پرسیده شده و تعمیم دادن آن به سایر مواد صحیح نمی‌باشد و اصل فتوای ابن صلاح این بوده که ابن قیم آن را نقل کرده: «غِناء أمْرَدٍ دلق بحضور نساءٍ اجنبیّاتٍ تُخالطُ الرِّجال مع رقصٍ و تصفیقٍ و تصویب الرؤس نحو النساء و الأمرد».[1] «آوازخوانی جوان بی موی در شُرف بلوغ، با حضور زنان بیگانه‌ی مختلط با مردان، همراه با رقص و کف زدن و حرکات سر به سوی زنان و آن جوان بی‌مو».

واضح است که پاسخ این سؤال نزد همه‌ی علما همان است که ابن‌صلاح گفته است، اما بدون شک آن‌چه ابن‌قیم آورده در قالب سؤالی بوده و با آن چه به ابن‌صلاح نسبت دارد بسیار متفاوت است و شکی در آن نیست که عالم والامقام، ابن قیم با تحریک حس تعصب و سوار شدن بر مرکب احساسات ـ در این مسأله ـ دچار این موضع اشتباه شده و آن را به این شیوه خلط مبحث نموده دست‌کاری کرده است.[2]

ب) «غزالی ابوالفتوح، احمدبن محمدبن محمد، مجدالدین»، که برادر ابوحامد غزالی می‌باشد در نتیجه‌ی سخت‌گیری، جمود و

---

۱. فتاوی ابن‌الصلاح الشهرزوری، ج۲، ص ۵۰۰ به رقم: ۴۸۸.

۲. الغناء و المعارف فی الأعلام المعاصر، ص۲۴۴.

تفریط کسانی چون ابن‌قیم، او نیز خود را دچار افراط کرده و کتابی تحت عنوان «همه‌ی کسانی که به صورت مطلق آواز و موسیقی را حرام می‌دانند، کافر هستند».[1] در ردّ چنین کسانی نوشته است، که بدون شک این موضع‌گیری نیز نشأت گرفته از تعصب و حاصل موضع طرف مقابل است و چنین تصور می‌شود که این قانون فیزیک که برای هر عملی، عکس‌العملی وجود دارد و به هر اندازه بر چیزی نیرو وارد شود، به همان اندازه در جهت مخالف نیرو وارد می‌شود در حیات بشری هم واقعیت دارد!

بی‌تردید تعصب و سخت‌گیری در تعامل با مسائل اختلافی، خطا و اشتباه می‌باشد و علما و پیشوایان معتقد اسلام، متفق‌اند که مسائل و موضوعاتی که اختلافی است و نص صریحی از قرآن و سنت در رابطه با آن‌ها موجود نباشد، بدین‌گونه که دیگر مجالی برای اختلاف باقی نماند، صحیح نیست که شخص به دیگری انتقاد کرده و او را ردّ کند، بلکه باید با سعه‌ی صدر و با سازش با هم تعامل نموده و هیچ‌کدام از طرفین، دیگری را به خاطر تفاوت دیدگاهش متهم به کفر و فسق نکند.

اکنون در این باره آراء و دیدگاه‌های برخی از دانشمندان را بیان می‌کنیم:

۱. امام غزالی در بحث امر به معروف و نهی از منکر در کتاب «احیاء علوم‌الدین» درباره‌ی یکی از پایه‌های (الحسبة) که به معنای

---

۱. بوارق الألماع فی تکفیر من یحرم مطلق السماع»

(امر به معروف و نهی از منکر) می‌آید، گفته است:[۱] «أَنْ يَكُونَ الْمُنْكَرُ الْمحتَسَبُ فِيه مُنْكراً مَعْلُوماً بِغَيْرِ اجْتِهَادٍ، فَكُلُّ مَا هُوَ مَحَلُّ الاِجْتِهـادِ فَـلاَ حِسْبَةَ فِيهِ، فَلَيْسَ لِلْحَنِفِيِّ أَنْ يُنْكِرَ عَلي الشَّافعيِّ أَكْلَـهُ الـضِّبْعَ وَ مَـتْرُوكَ التَّسمِيَة، وَ لاَ لِلشَّافِعِيِّ أَنْ يُنْكِرَ عَـلَي الحَنَفِـيِّ نكاحَـهُ بِغَـير وَلِيٍّ وَ شُرْبَـهُ النَّبِيذَ الذَّي لَيْسَ بِمُسْكرٍ وَ جُلُوسَها فِي دارٍ أَخَذَهَا بِشُفعَةِ الجِوَار وَ نَحْـوِ ذَلِكَ». «منکری که امر به معروف و منع از منکر شامل آن شود بایـد منکری معلوم و آشکار و بدون نیاز به اجتهاد باشد، زیرا هر چیـزی که مجال اجتهاد در آن باشد امر به معـروف و نهـی از منکـر در آن وجود ندارد، برای مثال شخص حنفی حق ندارد از شخص شـافعی به خاطر خوردن ذبائحی که بر آن تسمیه نشده است انتقـاد بگیـرد، هم چنین شخص شافعی حـق نـدارد از شـخص حنفـی بـه سـبب ازدواج بدون ولی و نوشیدن شرابی که مسکر نبوده و مسکن گزیدن در خانه‌ای که به سبب (شفعةالجوار)[۲] أخذ کرده، انتقاد بگیرد».

۲. امام نووی هم در این باره گفته است: «أَمَّـا الْمُخْتَلَـفُ فِيـهِ فَـلاَ إِنْكَارَ فِيهِ، لِأَنَّ عَلَى أَحَدِ الْمَذْهَبَيْنِ: كُلُّ مجتهدٍ مصُيبٌ، وَ هَذَا هُوُ الْمُخْتَـارُ عِنْدَ كَثِيرٍ مِنَ الْــمُحَقِّقِينَ أَوْ أَكْثَـرِهِمْ وَ عَـلَي المَـذْهَبِ الآخَـرِ: الْمُصِيبُ

---

۱. ج ۲، ص ۳۲۴.

۲. (شفعةالجوار) عبارتست از آن که شریکی که به حکم همسایه بودنش حق بیـشتری از افـراد دیگر برای خرید خانه‌ی همسایه‌ی شریکش دارد زمانی که نیت فروش آن خانه را داشت.

وَاحِدٌ وَ الْمُخْطِيءُ غَيْرَ متعَيِّنٍ لَنَا وَ الأثمُ مَرْفُوعٌ عَنْهُ».[1] «اما چیزی که بر آن اختلاف وجود دارد انتقادی بر آن نیست، زیرا بر اساس یکی از اقوال‌ها همه‌ی مجتهدان مصیب (صاحب حق) هستند و این هم رأی منتخب بسیاری از محققین یا اکثر ایشان است و بر اساس رأی دیگر، مصیب (صاحب حق) یکی می‌باشد، اما مخطیء (به خطا رفته) برای ما نامشخص و گناهی هم بر او نیست».

۳. ابن‌رجب حنبلی نیز گفته است: «وَالْمُنْكَرُ الَّذِي يَجِبُ إِنْكَارُهُ: مَا كَانَ مُجْمَعاً عَلَيْه فَأَمَّا الْـمُخْتَلَفُ فِيهِ، فَمِنَ أَصحابِنَا مَنْ قَالَ: لاَ يَجِبُ إِنْكَارهُ عَلَى مَنْ فَعَلَهُ مُجْتهِداً فِيه أَوْ مُقَلِّداً لِـمُجْتَهِدٍ تَقْلِيداً سَائِغاً، وَ اسْتَثْنَى القَاضِي في (الأَحْكَامِ السُّلطانِيَّةِ) ما ضَعُفَ فيهِ الخِلَافُ وَ كَانَ ذَرِيعَةً اِلَى مَحْظُورٍ مُتَّفَقٍ عَلَيهِ كَنِكاحِ الْـمُتْعَةِ فَأَنَّه ذَرِيعةٌ اِلي الزِّنـى». «و منکری که انتقاد کردن یا از بین بردن آن واجب باشد آن است که بر آن اجماع شده باشد، برخی از یاران ما گفته‌اند: در آن چه که مورد اختلاف است اگر کسی بر اساس اجتهاد و یا با تقلید از مجتهدی آن را انجام دهد به گونه‌ای که تقلید از او شایسته باشد، ممانعت از آن واجب نیست، اما قاضی در کتاب (الاحکام السلطانیة) مواردی را که اختلاف ضعیفی در آن وجود داشته و وسیله‌ی انجام گناهی باشد که علما بر آن اتفاق‌نظر دارند استثناء کرده است، مانند نکاح متعه که بهانه و ذریعه‌ای برای منجر شدن به

---

۱. شرح صحیح مسلم، ج۲، ص۳۲.

زنا می‌باشد».

٤. ابن‌تیمیه نیز در پاسخ به این سؤال که اگر حاکمی در مسأله‌ی خرید و فروش یا شراکت، مذهب یا دیدگاه مشخصی را ملاک قرار داده باشد، آیا مجاز است که مردم را به آن مذهب و رأی خود ملزم و عمل به مذاهب دیگر را از آن‌ها ممنوع دارد؟[1] گفته است: «لَيْسَ لَهُ مَنْعُ النَّاسِ مِنْ مِثْلِ ذَلِكَ وَ لاَمِنْ نَظَائِرِهِ مِمَّا يَسُوغُ فِيهِ الإِجْتِهَادُ وَ لَيْسَ مَعَهُ بِالْمَنْعِ نَصٌّ مِن كِتَابٍ وَ لاسُنَّةٍ وَ لا إِجْمَاعٍ ... إِنَّ هَذِهِ الْمَسَائِلَ الإِجْتِهادِيةَ لَاتُنْكُر بِالْيَدِ وَ لَيْسَ لِأَحدٍ أَنْ يُلْزِمَ النَّاسَ بِاتِّبَاعَه فِيها، وَلَكِنْ يَتَكَلَّمُ فِيهَا بِالْحُجَجِ الْعِلْمِيَّةِ، فَمَنْ تَبَيَّنَ لَهُ صِحَّةَ اَحَدِ الْقَوْلَيْنِ تَبِعَهُ، وَ مَنْ قَلَّدَ أهلَ الْقَوْلِ الآخَرِ فَلَا اِنْكَارَ عَلَيْهِ». «حق ندارد مردم را از این گونه مسائل و مانند آن منع کند، مادامی که اجتهاد در آن‌ها جایز و هیچ دلیلی از قرآن، سنت و اجماع برای ممانعت در دست نداشته باشد. در مسائل اجتهادی شایسته نیست که با داشتن قدرت از عمل آن‌ها ممانعت شود و کسی هم حق ندارد که مردم را به تبعیت از آن‌ها ملزم کند، بلکه بایستی با دلایل علمی در رابطه با آن‌ها بحث و گفت و گو شود و هر کسی هم که صحت یکی از دو قول برایش تبیین گردید، از آن تبعیت می‌کند و نباید از دیگری به خاطر پیروی از قول دیگر انتقاد گرفته شود».

٥. شوکانی هم درباره‌ی روا نبودن انکار و تکذیب در مسائل

---

۱. مجموع‌الفتاوی، ج۳، ص ۸۰ـ۷۹.

اختلافی گفته است:[1] «إذَا تَقَرَّرَ هَذَا تَبَيَّنَ لِلْمُنْصِفِ الْعَارِفِ بِكَيْفِيَّةِ الإِسْتِدلالِ، الْعَالِمِ بِصِفَةِ الْمُنَاظَرَةِ وَ الْجِدَالِ أَنَّ السَّماعَ بِآلَةٍ وَ بِغَيْرِهَا مِنْ مَوَاطِنِ الخِلَافِ بَيْنَ أَئِمَّةِ العِلْمِ وَ مِنَ الْمَسَائِلِ الَّتِي لاَيَنْبَغِي التَّشْدِيدُ فِي النَّكِيرِ عَلَى فَاعِلِهَا...». «اکنون برای هر شخص منصف، عالم به کیفیت استناد به ادله و چگونگی مناظره، تبیین و روشن شد که آوازخوانی، خواه با آلت موسیقی و یا بدون آن از مسائل اختلافی میان پیشوایان علم بوده و شایسته نیست که با فاعل آن در ردّ و سخت‌گیری شود».

۱. ابطال دعوی الاجماع، ص ۱۸.

بخش پنجم: علما پیشین درباره‌ی آواز و موسیقی تساهل بیشتر و موضع نرم‌تری نسبت به علما بعدی داشته‌اند.

بهترین و واضح‌ترین دلیل این است که اسم تعدادی از صحابه، تابعین، قضات و قراء را در چند سطر به ترتیب بیاوریم که به غنا و آواز یا غناء و موسیقی گوش فرا داده‌اند:

الف) اصحاب: «شوکانی» در رساله‌ی «ابطال دعوی الاجماع» و کتاب (نیل الأوطار) اسامی آن اصحابی را ذکر کرده که به آواز یا آواز و آلت‌های موسیقی گوش فرا داده‌اند:[1] ۱. عمربن خطاب ۲. عثمان‌بن عفان ۳. سعدبن ابی‌وقاص ٤. عبدالله‌بن جعفربن ابی‌طالب ٥. عمربن عاص ٦. بداءبن مالک ۷. ابومسعود انصاری ۸. ابوعبیده‌بن جراح ۹. بلال‌بن رباح ۱۰. عبدالله‌بن ارقم ۱۱. اسامة‌بن زید ۱۲. حمزة‌بن عبدالمطلب ۱۳. عائشه‌بنت ابی‌بکر صدیق ١٤. ربیع بنت معوذ ۱٥. عبدالله‌بن زبیر ١٦. مغیرة بن شعبه؛ خداوند از ایشان راضی باشد و آن‌ها را راضی بدارد.

ب) تابعین: هم‌چنین شوکانی اسامی علمائی از نسل تابعین را ذکر کرده که به آواز، خواه با آلت موسیقی و یا بدون آن گوش فرا داده‌اند.[2] ۱. سعیدبن مصیب ۲. سالم‌بن عمربن خطاب ۳. خارجة‌بن

---

۱. نیل‌الاوطار، ج۸، ص۱۰۶، مشخص است که شوکانی از ابن‌النحوی نقل کرده، اما از سیاق سخنانش چنین به نظر می‌رسد که آن را باور دارد.

۲. همان منبع پیشین و همان صفحه.

زید ٤. شریح قاضی ٥. سعیدبن جبیر ٦. عامربن شراحیل شعبی ٧. عبدالله‌بن أبی عتیق ٨. عطاءبن أبی رباح ٩. محمدبن شهاب زهری ۱۰. عمربن عبدالعزیز ۱۱. سعدبن ابراهیم نحوی.

ج) **قضات:** اسامی زیر نیز قضاتی از علمای سلف در باب فوق می‌باشد:[1]

۱. قاضی عبدالعزیزبن عبدالمطلب قاضی مدنیه یا مکه. ۲. قاضی شریح‌بن یوسف کندی، قاضی مدینه منوره. ۳. قاضی بصرة، عبدالله‌بن حسن عنبری. ٤. قاضی بغداد، شیخ شافعی و المحدث؛ زهری ابراهیم‌بن سعد. (قابل ذکر است که صاحب کتاب «تاریخ بغداد» در این باره گفته است:[2] «وَقَدْ رَوَى لَهُ الْبُخَارِيُّ وَ مُسْلِمٌ وَ الْجَماعَةُ وَ قَدْ حَلَفَ اَلاّ يُحَدِّث بِبَغْدَادَ اِلاّ بَعْدَ الْغِنَاءِ وَ الضَّرْب بِالْعُودِ». «بخاری، مسلم و دیگران از او حدیث نقل کرده‌اند و سوگند یاد کرده بود که در بغداد به نقل حدیث نپردازد مگر این که بعد از آوازخوانی و عودزنی باشد»). ٥. قاضی ابومروان محمدبن عثمان‌بن خالد، مقیم غیربومی مکه مکرمه ٦. قاضی ابوبکر باقلانی رئیس اشاعرة.

د) **محدثین:** در زیر اسامی تعدادی از محدثین معروف ذکر شده است که به آواز و آلات موسیقی آن گوش فرا داده‌اند:[3]

۱. الغناء و المعازف فی الأعلام المعاصر، ص۲۶۶_۲۶۳.
۲. الغناء و المعازف فی الأعلام المعاصر، ص۲۶۶_۲۶۳.
۳. المعازف و الغناء فی الأعلام المعاصر، ص۲۶۷_۲۶۶.

۱. امام زهری شیخ شافعی، ابراهیم‌بن سعد، که در سال ۱۸٤ هجری وفات یافته و پیش‌تر هم در عناوین قضات اسم او را ذکر کردیم. ۲. یوسف‌بن یعقوب ماجشون، که در سال ۱۸۵ هجری وفات یافته و «ذهبی» درباره‌ی او گفته است:[1] «قَالَ ابْنُ مَعينٍ كُنَّا نَأْتِي يُوسِفَ بنَ المَاجِشُونَ يُحَدِّثُنَا وَ جَوَارِيهِ فِي بَيْتٍ آخَرَ يَضْرِبْنَ بِالْمِعْزَفَةِ، رَوَيَ لَه البُخارِيُّ وَ مُسْلِمٌ وَ التِّرْمَذيُّ وَ النَّسايِيُّ و ابْنُ مَاجَهَ القزوينيُّ». «ابن‌معین گفته است: ما پیش یوسف‌بن ماجشون می‌رفتیم که حدیث برای ما نقل می‌کرد، در حالی که نزدیکانش در اتاق دیگر دف‌زنی می‌کردند، و بخاری، مسلم، ترمذی، نسائی و ابن‌ماجه قزوینی نیز از او نقل حدیث کرده‌اند». ۳. یعقوب‌بن دینار یا ابن میمون، که در سال ۲۲۰ هجری وفات یافته و «ذهبی» درباره‌ی او گفته است:[2] «كَانَ يُعَلِّم الغَناءَ و يَتَّخِذُ القِينَاتِ ظاهرٌ اَمْرُهُ... وَ لَهُ فِي الكُتُبِ السُّنَّةِ وَ قَلَّمَا رُوِيَ، وَ لم يُضَعَّفْ». «غناء و آواز را به مردم یاد می‌داد، کنیزهای آوازخوان را به کار می‌گرفت و افعالش هم واضح و آشکار بود. و در کتب شش‌گانه‌ی حدیث از او حدیث نقل شده است و به ندرت حدیث از او روایت شده که ضعیف هم محسوب نشده‌اند».

هـ) قرّاء: در میان قاریان قرآن نیز می‌توانیم به دو نمونه‌ی

---

۱. سیرالأعلام النبلاء، ج۸، ص۳۷۲ـ۳۷۱.

۲. سیرالأعلام النبلاء، ج۵، ص۳۷۰.

برجسته اشاره کنیم:

۱. حسن‌بن احمدبن محمدبن سلیمان عباسی حویزی، که در سال ۵۷۳ وفات یافته و (زبیدی) درباره‌ی او گفته است:[۱] «نَشَأَ بِبَغْدادَ وَ قَرَأَبِهَا القُرآنَ بِالرِّواياتِ عَلَى أَبي كَرَمِ الشَّهرَزُوري وَ سَمعَ مِنْهُ وَ مِنْ أَبي القاسمِ السَّمَرْقَندِي، كَاَنَ يَعْرِف المُوسِيقي، وَ هُوَ شَاعِرٌ مُحَدِّثٌ مُقْرِيءٌ سَكَنَ وَاسِطَ الِي أَنْ مَاتَ بِهَا». «در بغداد رشد و نمو پیدا کرده و اقسام قرائت را پیش ابوبکر شهرزوری یاد گرفته است و از او و ابوالقاسم سمرقندی نیز سمع حدیث کرده و عالم به موسیقی شاعر، محدث و قاری بوده و تا زمان وفاتش نیز در «واسط» مسکن گزیده است».

۲. شیخ محمد رفعت، که در سال ۱۳٦۹ وفات یافته «زرکلی» درباره‌ی او گفته است:[۲] «أَشْهَرُ القُرّاءِ فی العَصْر الأَخير وَ أَعَلَمُ قُرَّاءِ مُصْرَ بُمَواضِعَ (الوقفِ) مِن الآياتُ ... وَ كَانَتْ لَهُ مَعْرِفَةٌ بِألْحَانِ المُوسِيقَي». «مشهورترین قاری عصر اخیر و از عالم‌ترین قاریان مصر در مواضع وقف آیات قرآن می‌باشد و به لحن‌ها و آهنگ‌های موسیقی هم علم داشته است».

همان‌گونه که ملاحظه می‌کنیم علماء سلف در مسأله‌ی آواز و موسیقی تسامح بیشتری داشته و به نسبت متأخرین تساهل بیشتری

---

۱. تاج العروس، ج۱۵، ص۱۲۶.

۲. الأعلام، ج۷، ص۹۱.

به خرج داده‌اند، حال اگر کسی سوال کند که دلیل این تمایز در موضع علماء سلف و خلف چیست؟! می‌توانیم بگوییم چهار خصوصیت و موضع از علماء متأخر سبب این تفاوت و تمایز شده است:[1]

الف) در نظر گرفتن «احتیاط» به جای آسان‌گیری (التیسیر).

ب) فریب خوردن به وسیله‌ی احادیث ضعیف و احادیث منتسبت (موضوع).

ج) وضعیت موجود ناشی از انحراف و اشتباهی که در میر آواز و موسیقی در روزگار معاصر از طرف افراد بی‌بند و بار و چه از طرف برخی از پیروان سرگردان چه به ظاهر متصوفه.

د) استعمال واژه‌ی «حرام» با سهولت بیشتر و کاهش دقت در به کار بردن آن نسبت به علماء متأخر، بدون این که دلیل روشن و واضحی در کار باشد.

برای تبیین موضع علمای سلف در رابطه با احتیاط در به کارگیری واژه‌ی حرام، به دو سخن از پیشوایان مشهور اسلام نظری بیفکنیم:

۱. امام مالک(رح) در این باره گفته است: «وَ لَمْ يَكُنْ مِنْ أَمْرِ النَّاسِ وَ لا مَنْ مَضَى مِنْ سَلَفِنا الَّذِين يُقْتَدَى بِهِمْ وَ مُعَوَّلُ الإِسلام عَلَيْهِم أَنْ يَقُولوا: هَذَا حَلاَلٌ وَ هَذَا حَرامٌ! وَلَكِنْ يَقُولُ أَنَا أَكْرَهُ كَذَا وَ

۱. فقه الغناء و الموسیقی فی ضوء القرآن و السنة، ص۱۵۶ـ۱۵۳.

أَرَى كَذَا ...».[1] «عادت مسلمانان و متقدمان که به الگو و سرمشق ما مسلمانان تبدیل شده‌اند این‌گونه نبود که بگویند: این حلال است و این حرام است! بلکه شخصی از آن‌ها چنین می‌گفت که من این را نمی‌پسندم و نظرم این‌گونه می‌باشد».

امام شافعی (رح) نیز گفته است: «أَدْرَكْتُ مَشَايِخَنَا مِنْ أَهْلِ الْعِلْمِ يَكْرَهُونَ فِي الْفُتْيَا أَنْ يَقُولُوا: هَذَا حَلَالٌ وَ هَذَا حَرَامٌ، إِلَّا مَا كَانَ فِي كِتَابِ اللهِ عَزَّ وَجَلَّ بَيِّناً بِلَا تَفْسِيرٍ».[2] «بزرگان و استادان ما از اهل علم که آن‌ها را دریافته‌ایم، قیل و قال در فتوا را به این گونه که بگویند: این حلال است و این حرام است! ناپسند می‌شمردند جز آن چه حکم آن در کتاب خداوند عزوجل بدون نیاز به تفسیر واضح و روشن باشد». بدین‌معنا که هرگاه با جدیت به این چهار خصوصیت و این مواضع نظر بیفکنیم به همان موضع علماء سلف درباره‌ی آواز و موسیقی می‌رسیم. و شکی در این نیست که:

اول: در نظر گرفتن آسان‌گیری و سهولت یکی از اصول بزرگ شریعت می‌باشد هم چنان که خداوند عزوجل فرموده است: ﴿يُرِيدُ اللهُ بِكُمُ الْيُسْرَ وَلَا يُرِيدُ بِكُمُ الْعُسْرَ﴾[3] «خداوند آسانی شما را می‌خواهد و عسر و مشقت شما را نمی‌خواهد».

---

۱. همان منبع.
۲. همان منبع.
۳. بقره/۱۸۵.

دوم: علمای اسلام بر عدم اکتفا به احادیث صحیح در مسأله‌ی حلال و حرام اتفاق‌نظر دارند، همان طور که در بخش دوم آن را مطرح کردیم.

سوم: همان‌گونه که پیش‌تر نیز مطرح شد جایز نیست در نتیجه‌ی اشتباهات و انحرافات برخی افراد، امر مباحی را از مردم حرام کنیم، بلکه باید اشتباه و انحراف را علاج و درمان کنیم.

چهارم: بدون نص صریح قرآن و سنت جایز نیست از طرف خود لیستی از حلال‌ها و حرام‌ها را ترتیب دهیم، همان‌گونه که در بخش دوم بحث کردیم.

چنین است که علما و پیشوایان ما گفته‌اند: «وَكُلُّ خَيْرٍ فِي اتِّبَاعِ مَنْ سَلَفَ وَكُلُّ شَرٍّ فِي ابْتِدَاعِ مَنْ خَلَفَ». «همه‌ی مصالح و نیکی‌ها در تبعیت از پیشینیان می‌باشد و هر بدی و زیانی از بدعت‌های متأخرین است».

بخش ششم: هیچ عالمی به صورت مطلق و بدون شرط آواز و موسیقی را روا و مباح ندانسته است.

بسیاری از اوقات عدم فهم و عدم درک یکدیگر باعث ایجاد مسائل و مشکلات بزرگی می‌شود، در این‌جا هم عدم فهم و عدم درک دو طرف (طرف حرام و طرف مباح جواز آواز و موسیقی) مصائب و مشکلات بسیار بزرگی ایجاد کرده است، زیرا کسانی که آواز و موسیقی را حرام می‌دانند، برای آواز و موسیقی ناروا و زیان‌بخش دلیل می‌آورند، در حالی که این همان نکته‌ی مشترک میان هر دو طرف می‌باشد و هیچ کس بر اباحه‌ی بودن همه‌ی اقسام آواز و موسیقی سخن نگفته است! بلکه علمائی که می‌گویند: «اصل در آواز و موسیقی مباح بودن است». «الاصل في الغناء و الموسيقي الحلية». چهار شرط را برای اباحه‌ی آواز و موسیقی گذاشته‌اند که عبارتند از:

الف) نباید در آواز، سرود و موسیقی امر غیر شرعی وجود داشته باشد: آری! اولین شرط اباحه‌ی آواز، سرود و موسیقی این است که امرغیر شرعی چه از جهت عقیده و چه از جهت اخلاق و یا احکام در آن وجود نداشته باشد. بدین‌معنا که هرگاه در آواز و موسیقی، واژه و تعبیری به کار رود که با عقیده‌ی اسلامی در تضاد باشد، مانند تبلیغ برای شرک، فدا کردن دین برای وطن و یا مخالف اخلاق و ادب اسلامی باشد مانند تبلیغ برای بی‌بند و باری و

عریانی و یا با یکی از احکام و قوانین اسلامی در تضاد باشد مانند تشویق مردم برای انجام زنا یا مَی خواری ... در این حالت حرام تلقی می‌گردد.

ب) نباید آواز و موسیقی، با کارهای حرام همراه گردد؛ گاهی خود آواز و موسیقی مباح می‌باشند، اما امر حرامی با آن‌ها همراه می‌گردد، مانند مَی خواری، اختلاط زن و مرد در رقاصی یا آراستن و عریان نمودن زنان و...

واضح است که در این حالت نیز به دلیل همراه شدن با آن محرمات و تبدیل شدن به وسیله‌ای برای امور حرام، آواز و موسیقی نیز بر اساس قاعده‌ی «للوسائل حکم المقاصد»[1] و قاعده‌ی «مایُتَوصَّل به الی الحرام فهو حرام»[2] حرام می‌شوند.

ج) نباید کیفیت و شیوه‌ی آوازخوانی و نواختن موسیقی به محرکی برای گناه و تقویت بدی تبدیل شود؛ آری! گاهی خود آواز و موسیقی غیرشرعی نمی‌باشد، بلکه کیفیت انجام آن و تعامل شخص آوازخوان و نوازنده، به محرکی به سرای گناه و برانگیختن آن می‌انجامد، که در این حالت هم حکم آواز و موسیقی از اباحه به کراهت و شاید هم گاهی به حرمت تبدیل گردد!

د) زیاده‌روی (اسراف) در آن صورت نگیرد؛ بدون تردید آواز و موسیقی هم به مانند هر امر مباح دیگر در صورت زیاده‌روی و

---

۱. برای وسائل نیز حکم اهداف و مقاصد است.

۲. آن‌چه برای رسیدن به حرام استفاده می‌شود، حرام است

اسراف حرام می‌گردد، چنان‌چه خداوند متعال فرموده است: ﴿يَا بَنِي آدَمَ خُذُوا زِينَتَكُمْ عِنْدَ كُلِّ مَسْجِدٍ وَكُلُوا وَاشْرَبُوا وَلَا تُسْرِفُوا إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُسْرِفِينَ﴾.[1] «ای فرزندان آدم جامه خود را در هر نمازی برگیرید و بخورید و بیاشامید [ولی] زیاده‌روی مکنید که او اسرافکاران را دوست نمی‌دارد».

هم‌چنین پیامبرخداﷺ در این باره فرموده است: «و كُلُواْ و اشْرَبُواْ و تصدَّقوا و الْبسوا في غير اسرافٍ و لامَخيلة».[2] «بخورید و بیاشامید، صدقه دهید و بپوشید اما بدون اسراف و زیاده‌روی و غرور و افاده!».

ابن مُقَفَّع هم زیبا گفته است: «مَا رَأَيْتُ إِسْرافاً اِلاَّ وَ بِجَانِبِهِ حَقٌّ مُضَيَّعٌ». «هیچ زیاده‌روی و اسرافی را ندیدم که حق ضایع گشته‌ای در کنار آن نبوده باشد!».

پس اگر اسراف در خوردن و نوشیدن حرام و بد باشد، بدون شک در زمینه‌ی لهو، خصوصاً آواز و موسیقی حرام‌تر و بدتر است، زیرا امکان انحراف به سوی گناه و معصیت در آن بیشتر می‌باشد.[3]

---

۱. اعراف/۳۱.

۲. رواه احمد و النسایی و ابن‌ماجه و الحاکم عن عبدالله‌بن عمر و بن‌العاص و حسنه الألبانی فی صحیح الجامع الصغیر و زیادته.

۳. فقه الغناء و الموسیقی فی ضوء القرآن و السنة، دکتریوسف قرضاوی، ص۱۸۸ـ۱۸۵ با کمی تغییر.

بخش هفتم: دلایل تحریم آواز و موسیقی به طور عموم و ردّ آن‌ها[1]

اگر چه همه‌ی کسانی که آواز و موسیقی را به طور کلی حرام دانسته‌اند، موضع‌گیری واحدی ندارند و تند و تندتر و آسان‌گیر هم در میان آن‌ها وجود دارد و چنان‌چه قبلاً هم گفتیم آن موضع‌گیری تا اندازه‌ی زیادی به عکس‌العمل آن‌ها در قبال آواز و موسیقی بد و زیان‌بخش ارتباط دارد که هیچ عالمی هم آن را مباح ندانسته است، اما به طور عموم در این مسئله مشترک‌اند که آواز و موسیقی را بد می‌شمارند و اگر آن را حرام ندانند حداقل آن را مکروه تلقی می‌کنند.

با توجه به مطالعات و تحقیقاتم در این باب در مخالفان آواز و موسیقی هفت نوع دلیل و سند ذکر می‌کنند که برای اثبات صحت آراء و اتکای مواضع خود به آن‌ها پناه برده‌اند، ما نیز به ترتیب آن هفت دلیل را ذکر کرده و آن‌ها را سنجیده و در نتیجه آن‌ها را باطل و ردّ می‌کنیم:

۱. قابل ذکر است که برای نوشتن این بحث در درجه‌ی اول از کتاب «الغناء والموسیقی فی میزان الاسلام» عبدالله‌بن یوسف الجدیع سود گرفته‌ام و بسیاری از مباحث درباره‌ی (سند) احادیث هم از او می‌باشد به همین خاطر در این‌جا به صورت کلی به آن اشاره کردم تا دیگر نیازی به ذکر پایی منابع نبود.

اولین ادله‌ی قائلین به تحریم آواز و موسیقی: قرآن

شایع‌ترین آیاتی که مخالفان آواز و موسیقی به عموم، آن را به عنوان دلیل ذکر می‌کنند این پنج آیه می‌باشد.

آیه‌ی اول ﴿وَاسْتَفْزِزْ مَنِ اسْتَطَعْتَ مِنْهُمْ بِصَوْتِكَ وَأَجْلِبْ عَلَيْهِمْ بِخَيْلِكَ وَرَجِلِكَ وَشَارِكْهُمْ فِي الأَمْوَالِ وَالأَولادِ وَعِدْهُمْ وَمَا يَعِدُهُمُ الشَّيْطَانُ إِلا غُرُورًا﴾.[1] «ای ابلیس! و از ایشان هر که را توانستی به آوای خود تحریک کن و با سواران و پیادگانت بر آن‌ها بتاز، و با آن‌ها در اموال و اولاد شریک شو و به ایشان وعده بده، ولی شیطان جز از روی فریب به آن‌ها وعده نمی‌دهد». و چگونگی استناد به این آیه نیز بدین‌گونه است؛ که می‌گویند «مجاهد» در تفسیر «وَ اسْتَفْزِزْ مَنِ اسْتَطَعْتَ منهم بِصَوْتِكَ». گفته است:[2] «بالمزامیر» به این معنا که منظور از صدای شیطان، صدای غناء و آلت آن می‌باشد و این هم تحریم آن‌ها را می‌رساند!

سنجیدن و ارزیابی کردن ابن نظریه:

می‌گوییم استناد به این آیه بر تحریم آواز و موسیقی خطاست زیرا:

یک: از جهت سندش صحت ندارد که مجاهد تفسیر این واژه را بدین‌گونه کرده باشد، اگر هم فرض کنیم که صحت دارد باز دلیل

۱. اسراء/۶۴.

۲. ذم‌الملاهی، ابن‌ابی الدنیا، شماره ۷۲.

شمرده نمی‌شود، زیرا:

۱. چنان‌چه در بخش دوم گفتیم قاعده‌ی شرعی می‌گوید «اقوال و آراء علماء به عنوان دلیل و سند نمی‌آیند، بلکه بر آن‌ها دلیل و سند آورده می‌شود» و بی‌گمان تخصیص عام و تقیید مطلق، تنها با نصی از قرآن یا سنت ممکن است، قول مجاهد و چه بسا قول صحابه نیز چنین قابلیتی را نداشته باشد و حتی برخی از علما بر این باورند که سنت هم قادر به تخصیص عام و تقیید مطلق قرآن نمی‌باشد و بنده هم این رأی را صحیح و پسندیده می‌دانم که در زنجیره درس «تفسیر قرآن کریم» آن را تبیین نموده‌ام.[1]

۲. «ابن‌جریر» نیز از مجاهد و با سندی مشابه روایت قبلی را آورده است که واژه‌ی (بصوتک) را به (اللَّعب و اللّهو) یا (اللهو و الغناء) تفسیر کرده است.

۳. هم‌چنین ابن‌جریر با سندی ضعیف از ابن‌عباس آورده است که «صوته: كل داعٍ دعي الى معصية الله». «صدای شیطان صدای هر دعوت‌گری است که به سوی معصیت خدا تبلیغ کند».

٤. باز هم ابن‌جریر با سندی صحیح از (قتادة بن دعامة الدوسي) تابعی آورده است که گفته: «بصوتك: أي بدعائك». «صدای شیطان یعنی آن‌چه به سوی او بخواند».

۵. ابن‌جریر طبری هم بعد از مباحث بسیاری در تفسیر این آیه

---

۱. در تفسیر و تبیین آیه‌ی شماره ۱۸۰ سوره‌ی بقره.

گفته است: «وَ أَوْلي الأَقْوالِ في ذَلِكَ بِالصِّحّةِ أَنْ يُقَالَ: اِنَّ اللهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَي قَالَ لإبليسَ: وَ اسْتَفْزِزْ مِنْ ذُرِّيّةِ آدَم مَنِ اسْتَطَعْتَ أَنْ تَسْتَفِزَّهُ بِصَوْتِكَ، وَ لم يَخُصَّ مِنَ ذَلِك صَوْتاً دوُنَ صَوْتٍ، فَكُلُّ صَوْتٍ كَانَ دُعَاءً اِلَيْه وَ اِلَى عَمَلِهَ وَ طَاعَتِهِ وَ خِلَافاً لِلدُّعَاءِ اِلَي طَاعَةِ الله فَهُوَ دَاخِلٌ فِي مَعْنَى صَوْتِهِ الَّذِي قَالَ اللهُ تَبارَكَ تَعَالَي اسْمُهُ لَهُ «وَ اسْتَفْزِزْ مَنِ اسْتَطَعْتَ منهم بِصَوْتِكَ». [1] «و نزدیک‌ترین قول به واقعیت این است که گفته شود خداوند تبارک و تعالی به ابلیس گفته است: از بنی‌آدم هر که را توانستی با صدایت، فریب ده، و خداوند صدای خاصی را تعیین نکرده است، به همین خاطر هر صدایی که تبلیغ به سوی او، اعمال او، اطاعت از او و مخالف تبلیغ به سوی فرمانبری خدا باشد، جزو صدایی قرار می‌گیرد که خداوند تبارک و تعالی درباره‌ی آن فرمود: «و از ایشان هر که را توانستی به آوای خود تحریک کن».

دو: بدون شک صدا (صوت) در این‌جا به خودی خود مذموم نیست، بلکه به این خاطر مذموم است که محرکی به سوی شیطان می‌باشد، پس به همان صورت آواز و موسیقی نیز به خودی خود مانند صدای زیبا، بد و مذموم نیستند، بلکه زمانی بد تلقی می‌شوند که برای هدفی شیطانی به کار روند، با این دلیل قابل تصورنیست بگوییم چنان چه خداوند عزوجل به ابلیس امرکرده است که با سواران و پیادگانت بر آن‌ها بتاز «وَأَجْلِبْ عَلَيهِمْ بِخَيْلِكَ وَرِجْلِكَ».

۱. جامع‌البیان لتفسیر القرآن، ج۱۵، ص۱۱۸.

پس هر سوار و پیاده‌ای بد هستند!!

سه: با دقت در ظاهر آیه و سیاق آن به وضوح معلوم می‌شود که منظور آن است: ای ابلیس هر آن‌چه را که در توان داری و هر سلاحی را که برای گمراهی بنی‌آدم در اختیار داری به کار ببر و کوتاهی نکن.

آیه‌ی دوم: ﴿وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْتَرِي لَهْوَ الْحَدِيثِ لِيُضِلَّ عَنْ سَبِيلِ اللهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَيَتَّخِذَهَا هُزُوًا أُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ مُهِينٌ﴾.[1] «و برخی از مردم کسانی‌اند که سخن بیهوده را می‌خرند تا [مردم را] بی‌هیچ دانشی از راه خدا گمراه کنند و آیات الهی را به ریشخند گیرند برای آنان عذابی خوارکننده خواهد بود».

برای تبیین چگونگی استناد به این آیه بر تحریم آواز و موسیقی نیز گفته‌اند: از «ابن‌مسعود، ابن‌عمر و ابن‌عباس» نقل است که منظور از (لهوالحدیث) در آیه آواز (غناء) می‌باشد، حتی «ابن‌مسعود» بر آن سوگند یاد کرده و گفته است: «هو والله الغناء». «به خدا سوگند که غنا می‌باشد».[2] هم‌چنین «ابن‌جریر» از «مجاهد» نقل کرده که گفته است: «اللَّهو الطَّبْلُ».[3] «لهو در این‌جا طبل می‌باشد». به این معنا که آواز و آلت‌های آن بد و حرام هستند، زیرا خداوند به آن‌هایی که (لهوالحدیث) را می‌خرند انزار داده که مجازات رسوا شونده‌ای

---

۱. لقمان/۶.

۲. السنن الکبری، للبیهقی، ج ۱۰، ص۲۲۳.

۳. تفسیرالطبری، ج۲۸، ص۱۰۵.

برای آن‌ها در میان است.

سنجیدن و ارزیابی کردن:

۱. چنان‌چه قبلاً هم گفتیم اقوال و تفسیر علما از صحابه و غیر آنان هم ممکن نیست که عام و مطلق قرآن را تخصیص و یا تقیید کنند و (لهوالحدیث) هم هرگونه سخنی را در برمی‌گیرد که انسان به آن سرگرم شود، چنان‌چه در بخش اول فصل سوم معنا و مفهوم واژه‌ی لهو را تبیین نمودیم به این معنا که لهو به خودی خود مباح است و بر اساس چگونگی و هدف به کارگیری آن حکمش تعیین می‌گردد.

۲. ضروریست که کل آیه با هم معنا شود و جزئی از آن منقطع نگردد و چنین است که هرکس (لهوالحدیث) ـ که همه‌ی انواع لهو را شامل می‌شود خواه غناء، فیلم، نمایش، تئاتر، کتاب، رساله و یا رمان ـ را برای انحراف شدن مردم از راه خدا و به سخره گرفتن آن‌ها به کار برد. ﴿لِيُضِلَّ عَنْ سَبِيلِ اللهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَيَتَّخِذَهَا هُزُوًا أُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ مُهِينٌ﴾.[1] بی‌گمان نه تنها کار بد و حرام، بلکه کفر انجام داده است.

۳. پس این‌گونه به نظر می‌رسد که منظور ابن‌مسعود از (لهوالحدیث) آن‌گونه آواز، سخنان و لغویاتی می‌باشد که افراد مشرک و کافر به وسیله‌ی آن‌ها با اسلام و قرآن دشمنی کرده‌اند

---

۱. لقمان/۶.

چنان‌که خداوند فرموده است: ﴿وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لا تَسْمَعُوا لِهَذَا الْقُرْآنِ وَالْغَوْا فِيهِ لَعَلَّكُمْ تَغْلِبُونَ﴾.[۱] «و کسانی که کافر شدند گفتند به این قرآن گوش ندهید و در [هنگام تلاوت] آن هیاهو کنید تا [بر تلاوت قرآن] غلبه کنید!».

خلاصه‌ی بحث: کسی که طرف‌دار (لهوالحدیث) از جمله غناء، موسیقی، شعر، رمان، تئاتر و فیلم باشد تا به وسیله‌ی آن‌ها مردم را از خدا دور کند و آن را وسیله‌ای برای سخره گرفتن آیین خداوند متعال قرار دهد حکم آن از فحوای آیه مشخص و معین می‌باشد، اما اگر چنین منظوری نداشته باشد، در این صورت آیه هیچ ارتباطی با او ندارد.

آیه‌ی سوم: ﴿وَمَا كَانَ صَلاتُهُمْ عِنْدَ الْبَيْتِ إِلا مُكَاءً وَتَصْدِيَةً﴾.[۲] «و نماز ایشان در کنار خانه‌ی خدا جز سوت کشیدن و کف زدن نبود».

چگونگی استناد به این آیه بر تحریم آواز و موسیقی از طرف کسانی که معتقد به تحریم آن هستند چنین است که خداوند به واسطه‌ی سوت کشیدن و کف زدن (المکاء و تصدیة) از کافران انتقاد و آن‌ها را سرزنش کرده است و روشن است که اگر این کارها مباح می‌بودند به خاطر آن‌ها سرزنش نمی‌شدند و بدون شک صدای آواز و آلت‌های موسیقی از سوت کشیدن و کف زدن تأثیرگذارتر است و به همین خاطر در تحریم کردن و سرزنش شدن از افراد مبتلا

---

۱. فصلت/۲۶.

۲. انفال/۳۵.

سوت کشیدن و کف زدن مقدم‌ترند!

سنجیدن و ارزیابی کردن:

ما نیز می‌گوییم: این دستور قرآنی قابل تصور نیست که دلیل تحریم، سوت کشیدن و کف زدن شود چه برسد به غناء و موسیقی! زیرا انتقاد و سرزنش از کافران به سبب سوت کشیدن و کف زدن نبوده است، بلکه به این دلیل بوده که را به نماز و عبادت تبدیل کرده بودند چنان‌چه از ظاهر آیه به نظر می‌رسد: ﴿وَمَا كَانَ صَلَاتُهُمْ عِندَ الْبَيْتِ إِلَّا مُكَاءً وَتَصْدِيَةً﴾.[1] آن‌چه جای انتقاد و سرزنش می‌باشد این است که سوت کشیدن و کف زدن به نماز و عبادت تبدیل شوند، نه خود سوت کشیدن و کف زدن!

و هم چنین برخی افراد حدیث «التصفيق للنساء والتسبيح للرجال».[2] (کف زدن برای زنان و تسبیح برای مردان (در هنگام سهو و اشتباه امام)».

را به دلیل و سندی برای اختصاص دادن کف زدن و هم‌چنین آواز و موسیقی به زنان تبدیل کرده‌اند، اما این واقعیت ندارد زیرا اگر چنین می‌بود اصحاب پیامبر برای مطلع ساختن امام کف نمی‌زدند چنان‌چه در این حدیث آمده است: «مَالِي رَأَيْتُكُمْ أَكْثَرْتُمْ مِنَ التَّصْفِيقِ؟ مَنْ رَابَهُ شَيْءٌ فِي صَلَاتِهِ فَلْيُسَبِّحْ».[3] «چرا بسیاری از شما را

---

۱. انفال/۳۵.
۲. متفق علیه عن أبی هریره.
۳. متفق علیه.

می‌دیدم که کف می‌زدید؟! کسی که در نمازش مشکلی داشت (سبحان الله) بگوید».

به دلیل این که ما در بخش هفتم از سوت کشیدن و کف زدن بحث نموده و در آن‌جا بیشتر مسأله را بررسی می‌کنیم، در این‌جا به همین اندازه اکتفا می‌کنیم.

آیه‌ی چهارم: ﴿وَالَّذِينَ لا يَشْهَدُونَ الزُّورَ وَإِذَا مَرُّوا بِاللَّغْوِ مَرُّوا كِرَامًا﴾.[1] «و کسانی که گواهی دروغ نمی‌دهند و چون [بر لغوی ناپسندی بگذرند] کریمانه عبور می‌کنند (آلوده نمی‌شوند)».

چگونگی استناد به این آیه در بحث مذکور بدین‌گونه است که گفته‌اند برخی از متقدمان (الزّور) را به (الغناء) تفسیر کرده‌اند و «محمدبن حنیفه» گفته است: (الزّور) در این‌جا (غناء و لهو) می‌باشد و هم‌چنین این تفسیر از (حسن بصری و مجاهد ابوجحاف) نقل شده است و (کلبی) در تفسیر (لایشهدون الزور) گفته است: «لایحضرون مجالس الباطل». «در مجالس باطل حضور نمی‌یابند».[2]

سنجیدن و ارزیابی کردن:

۱. علمای حدیث‌شناسی گفته‌اند سند همه‌ی سخنانی که به اسم آن علما و پیشوایان منسوب است، ضعیف و یا ساقط می‌باشد.[3]

---

۱. فرقان/۷۲.

۲. اغاثة اللهفان، ابن‌القیم، ج۱، ص۲۶۰.

۳. الغناء و الموسیقی فی میزان الأسلام، ص۷۷.

۲. واژه‌ی (الزُّور) به نظر علماء، تفسیرهای دیگری نیز بر آن صدق می‌کند مانند: (الشرک، الکذب، المعاصی، اعیاد المشرکین، اللعب). بدین‌معنا مادامی که واژه‌ی (الزُّور) در آیه به صورت عام آمده باشد همه‌ی معانی آن را در برمی‌گیرد و ما چنین حقی نداریم که آن را به یکی از آن معانی اختصاص دهیم، اگر چنین باشد! هر چند که همه‌ی آن معانی را دربرگیرد، که بنده چنین دیدگاهی ندارم چنان‌چه به زودی بحث خواهیم کرد.

۳. شایع‌ترین و رایج‌ترین معنا برای واژه‌ی (الزُّور) دروغ (کذب) می‌باشد، چنان‌چه در آیات زیر هم این‌گونه به نظر می‌رسد:

﴿فَاجْتَنِبُوا الرِّجْسَ مِنَ الأَوْثَانِ وَاجْتَنِبُوا قَوْلَ الزُّورِ﴾[۱] (پس، از پلیدی بتها دوری کنید و از گفتار باطل اجتناب ورزید).

﴿وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا إِنْ هَذَا إِلا إِفْكٌ افْتَرَاهُ وَأَعَانَهُ عَلَيْهِ قَوْمٌ آخَرُونَ فَقَدْ جَاءُوا ظُلْمًا وَزُورًا﴾[۲] (و کسانی که کفر ورزیدند گفتند این [کتاب] جز دروغی که آن را بربافته [چیزی] نیست و گروهی دیگر او را بر آن یاری کرده‌اند و قطعا [با چنین نسبتی] ظلم و بهتانی به پیش آوردند).

﴿الَّذِينَ يُظَاهِرُونَ مِنكُمْ مِن نِسَائِهِمْ مَا هُنَّ أُمَّهَاتِهِمْ إِنْ أُمَّهَاتُهُمْ إِلا اللائِي وَلَدْنَهُمْ وَإِنَّهُمْ لَيَقُولُونَ مُنكَرًا مِنَ الْقَوْلِ وَزُورًا﴾[۳] (از میان شما

۱. حج/ ۳۰.
۲. فرقان/۴.
۳. مجادله/۲.

کسانی که زنانشان را ظهار می‌کنند [و می‌گویند پشت تو چون پشت مادر من است] آنان مادرانشان نیستند مادران آنها تنها کسانی‌اند که ایشان را زاده‌اند و قطعا آنها سخنی زشت و باطل می‌گویند».

چنین به نظر می‌رسد که با دقت و توجه در ظواهر آیات و سیاقی که در آن‌ها آمده است، به وضوح معلوم است که منظور از واژه‌ی «زور» دروغ و تدلیس (وارونه و مخالف) حق و حقیقت می‌باشد.

ابن‌جریر طبری هم در تعریف واژه‌ی زور گفته است: «تَحْسِينَ الشَّيْءِ وَ وَصْفُهُ بِخِلاَفِ صِفَتِهِ حَتَّي يُخَيَّلَ الِيَ مَنْ يَسْمَعُهُ اَوْ يَرَاهُ أَنَّهُ خِلاَفُ مَا هُوَ بِهِ».[۱] «آراستن و توصیف چیزی برخلاف حقیقتش تا این که کسی که آن را می‌شنود یا می‌بیند تصور می‌کند که برخلاف حقیقت خودش می‌باشد».

الفیروزآبادی در این باره گفته است: «والزور: الکذب لکونه مائلاً عن الحق».[۲] «(الزّور) دروغ می‌باشد زیرا از دایره‌ی حق تجاوز کرده است».

ابوبکربن عربی هم گفته است: «اَلْقَوْلُ بِأَنَّهُ الكَذِبُ هُوَ الصَّحِيحُ

۱. تفسیر الطبری، ج۱۹، ص۴۹.

۲. بصائر ذوی التمییز، ج۳، ص۱۴۷.

... و اما القول بأنه الغناء فليس ينتهي الي هذا الحد».[1] «قولی که می‌گوید (زور) به معنای دروغ می‌باشد، قول صحیح است... اما قولی که می‌گوید غناء و آواز می‌باشد چنین نیست و به آن حد و اندازه نمی‌رسد».

٤. در چند حدیث صحیح آمده است که پیامبرﷺ رخصت داده‌اند که آوازخوانی و دف‌زنی شود و به آن‌ها گوش فرا داده شود، چه بسا گاهی به آن فرمان داده است چنان‌چه بعداً بحث خواهیم کرد، پس بدون شک فرموده‌ی خداوند «لایشهدون الزور» پیش از همه صحابه را در برمی‌گیرد و آن‌ها هم بیشتر از همه به قرآن پایبند بوده‌اند، حال که اثبات شد ایشان به آواز و آلت‌های آن گوش فرا داده‌اند، بدین‌معناست که منظور از (الزّور) در آیه، غناء و آواز نیست.

آیه‌ی پنجم: ﴿وَأَنْتُمْ سَامِدُونَ﴾.[2] «و شما در غفلتید یا بی‌اطلاع هستید یا آواز را سر می‌دهید».

چگونگی استناد به این آیه نیز بر آن مبنا که آواز و آلت‌های آن حرام هستند این است که ابن‌عباس از زبان حیمیری گفته است: «إسمدي لنا: تَغني لنا». «برای ما آوازخوانی کن».[3]

---

۱. احکام القرآن، ج۳، ص۱۴۳۲.

۲. نجم/۶۱.

۳. أخرجه ابن ابی الدنیا فی (ذم الملاهی) و البیهقی فی السنن و ابوعبید فی (فضائل القرآن) و عبدالرزاق فی تفسیره، ج۲، ص۲۵۵، و ابن‌جریر، ج۲۷، ص۸۲ و هو صحیح.

پس مادامی کـه خداونـد سـبحانه و تعـالی کـافران را بـا واژه‌ی (سـامدون) وصـف و تعریـف کـرده اسـت و آن هـم بـه معنـای آوازخوانی می‌آید، پس به این معناست که آواز و غناء صفت کافران می‌باشد!

سنجیدن و ارزیابی کردن:

۱. اگر بپذیریم که (سَمَدَ) به معنای آوازخوانی (غنّی) هم می‌آید، باید منظور از آن غنا و آواز، غنا و آواز کافران باشد، که به وسـیله‌ی آن با قرآن و اسلام به دشمنی می‌پردازند، چنان‌چه در سیاق آیه نیـز چنین به نظر می‌رسد.

۲. قبل از این آیه آمده اسـت: ﴿أَفَمِـنْ هَـذَا الْحَـدِيثِ تَعْجَبُـونَ * وَتَضْحَكُونَ وَلا تَبْكُونَ * وَأَنْتُمْ سَامِدُونَ﴾.[1] «پس آیـا از ایـن سـخن تعجب دارید؟ و می‌خندید و گریه نمی‌کنید و شما در غفلتید!».

اگر آیه‌ی مذکور دلیل تحریم آواز و غنا شود پس باید دو آیــه‌ی قبل هم دلیل تحریم متعجب شدن و خندیدن باشند! که هـیچ کـس چنین چیزی را نگفته و غیرممکن است چنین چیزی هم گفته شود!

پس هیچ کدام از پنج آیه‌ای که گـروه معتقـد بـه تحـریم آواز و موسیقی به عنوان دلیل آورده‌اند، بـرای آن منظـور دلیـل و سـند بـه شمار نمی‌آید و در نتیجه می‌توانیم با وضوح و آشکار بگوییم: هـیچ آیه‌ای از قرآن متصور نیست که دلیل و سند تحریم آواز و موسـیقی شود. حال کـه فهمیـدیم احـوال نـوع اول از ادلـه‌ی تحـریم آواز و

۱. نجم/ ۶۰ـ۵۹.

موسیقی از چه قرار است! به بررسی نوع دوم از ادله‌هایشان می‌پردازیم:

دومین ادله‌ی قائلین به تحریم آواز و موسیقی: سنت

نوع دوم ادله‌ی تحریم آواز و موسیقی، نصوصی از سنت پیامبر خداﷺ می‌باشد. این‌گونه به نظر می‌رسد که در این باره روایات زیادی به عنوان دلیل و سند ذکر شده‌اند، اما نصوصی که حدیث به شمار آمده و به آن اتکا کرده‌اند، فقط دوازده دلیل از آن‌ها در محک علماء و متخصصان حدیث‌شناسی بیرون آمده و مابقی یا احادیث منتسبت (موضوع) بوده و یا بسیار ضعیف بوده‌اند که قابلیت استناد و سندیت را نداشته‌اند. اکنون به ترتیب به بررسی آن دوازده حدیث می‌پردازیم و می‌بینیم که چگونه به عنوان دلیل و سند شناخته شده‌اند و این که بعد از سنجیدن و آزمودن چطور کنار زده می‌شوند!

حدیث اول: «عَنْ عُقْبَةَ بِنِ عَامر الجُهَنِّي قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللهﷺ يَقُولُ: كُلَّ شَيْءٍ يَلْهُو بِهِ ابنِ آدمُ فَهُو باطِلٌ الاَّ ثَلاَثاً رَميهُ عَنْ قَوْسِهِ و تَأدِيْبهُ فَرَسَهُ وَ مُلاَعَبُتُه أهلَهُ فَأنَّهنَّ مِنَ الحَقِّ».[1] «از پیامبرخداﷺ شنیدم که می‌فرمود: هر آن‌چه آدمیزاد به آن سرگرم شود باطل است جز سه چیز: تیراندازی با تیر و کمان، تمرین کردن با اسبش و بازی و

---

۱. رواه احمد و الترمذی و ابن‌ماجه و الدارمی و هو حدیث حسن.

ملاعبت با خانواده‌اش که این‌ها بدون شک از حق می‌باشند».

حدیث دوم: «كُلُّ شَيءٍ لَيْسَ مِنْ ذِكْرِ الله فَهُوَ لَغْوٌ اِلاَ أَرْبَعَةُ خِصَالٍ: مَشْيُ الرَّجُلِ بَيْنَ الغَرَضَيْنِ، و تأدِيبُهُ فَرَسَهُ وَ مُلاَعَبَتُهُ أهْلَهُ و تَعَلُّمُ السِّبَاحَةِ».[1] «هر چیزی که در آن یاد خدا نباشد و از لغویات بوده وقت به هدر دادن است مگر جز چهار چیز: رفت و آمد مرد در میان دو هدف، تمرین کردن با اسبش، بازی و ملاعبت با همسرش و یادگیری شنا».

چگونگی استناد به این دو حدیث بر تحریم آواز و موسیقی بدین‌گونه است که می‌گویند هر دو حدیث لازمه‌ی این معناست که (لهو) همه‌ی بدی‌ها، غیر از آن‌هایی که استثناء شده است را در برمی‌گیرد و آواز و موسیقی (غناء و معازف) هم لهو می‌باشند و در حیطه و دایره‌ی آن اموری که استثناء شده‌اند قرار نمی‌گیرند به این معنا که مذموم و بد می‌باشند و این که واژه‌ی (باطل) افاده‌ی حرام می‌کند.

سنجیدن و ارزیابی کردن:

۱. پیش‌تر در تعریف (لهو) مطرح نمودیم که لهو به خودی خود مباح می‌باشد و به واسطه‌ی هدفی که برای آن به کار می‌رود، حکمش تعیین می‌گردد، اگر هدف مطلوب باشد، آن هم مطلوب است و اگر هدف غیرمطلوب (مرفوض) باشد، آن هم غیرمطلوب و

---

۱. رواه النسایی و الطبرانی و البزار و هو صحیح.

ردّ شده است.

۲. آن سه موردی که در حدیث (عقبة) آمده است تیراندازی، سوارکاری و ملاعبت با همسر می‌باشد که از لهو باطل استثناء شده‌اند، اما محصور در این‌ها نمی‌باشد، به دلیل این که در حدیث (جابر) امر چهارمی که یادگیری شنا (تعلم السباحة) باشد، افزوده شده است، پس اگر به آن چهارگونه لهو مستثنا دقت نماییم می‌بینم که نکته‌ی مشترک میان آن‌ها نیکی و پسندیده بودن اهدافی می‌باشد که برای آن به کار می‌رود، به این معنا که هرگونه لهوی برای اهداف نیک و پسندیده به کار رود مباح و شرعی می‌باشد مگر این که به خودی خود و در ذات خود حرام باشد، مانند بازی کردن با مهره (نرد)، چنان‌چه پیامبر ﷺ فرموده است: «مَن لَعِبَ بالنَّردَشِيرِ فَكَأَنَّما صَبَغَ يَدَهُ فِي لَحْمِ خِنْزِيرِهِ دَمِهِ».[1] «کسی که با مهره (نرد) بازی کند به سان این است که دست خود را در گوشت و خون خوک فرو کرده باشد».

۳. شرط نیست هر چیزی که (باطل) باشد (حرام) هم باشد، زیرا چه از نظر لغت و چه از نظر شرع این گونه نمی‌باشد که هر آن چه باطل باشد حرام نیز هست.

الف) اینجاست که ابن‌فارس می‌گوید:[2] «مادة باطل من (بَطَل)

۱. رواه مسلم.

۲. مجموع مقاییس اللغة، ج۱، ص۲۵۸.

وَالأَصْلُ فِيَها الدِّلاَلَةُ عَلَى ذَهَابِ الشَّيءِ وَ قِلَّة مُكْثِهِ وَ لُبثِهِ (و بَطَلَ الشيءُ): ذَهَبَ ضِيَاعاً و خُسْراً». «ریشه (باطل) از (بَطَل) می‌آید و منظور اصلی از آن، نماندن چیزی، درنگ کردن و کم ماندگاریش می‌باشد و (بطل الشیءُ) به معنای نماندن، ضایع شد و تلف شد می‌آید».

ب) (ابن‌تیمیه) هم در این باره گفته است:[1] «الباطِلُ ضِدُّ الحَقِّ، وَالحَقُّ يُرادُ به الحَقُّ المَوجودُ اعتقادُهُ وُ الْخَبَرُ عَنْهُ، وَ يُرادُ بِه الحَقُ المقصودُ الَّذي يَنْبَغي أَنْ يُقصَدَ وَ هُوَ الأمْر النَّافعُ، فما لَيْسَ مِنْ هَذَا فَهُوَ بَاطِلٌ لَيْسَ بِنَافعٍ». «باطل ضد (حق) است و منظور از حق هم، اعتقاد داشتن و خبر دادن به حقیقتی است که وجود دارد و گاهی هم منظور از حق، حقی می‌باشد که مطلوب و ضروری است که به هدف و مقصد تبدیل شود و آن هم امر سودمند و نافع می‌باشد و هر آن‌چه را که این‌گونه نباشد باطل و بی‌سود است».

ج) هم‌چنین (الحُلَیْمی) در تعریف باطل گفته است:[2] «الْبَاطِلُ مَالاَ قُرْبَةَ اِلَي الله تَعَالَي فِيه وَ لاَ يَصْلُحُ التَّوَصُّلُ بِهِ الَي قُرْبَةٍ ... وَ لَيْسَ كُلُّ مَا يُسَمَّى بِألباطِلِ يَحْرُمُ، فَإِنَّ اللَّعِبَ بِالصَّوْلجَانِ باطِلٌ وَ لايَكْرَهُ وَ كَذلِكَ الْـمُصَارَعَةُ ... وَ جُلُوسُ الرَّجل المُسْتَطَيع للْجُهْدِ وَ العِبادَةَ فَارِغاً اِلاّ مِنَ الفَرَائِضِ، بَاطِلٌ لأَنَّ كلَّ سَاعَةٍ تَمُرَّ بِالْعَبدِ وَ هُوَ فِيهَا غَيرُ مُتَعَبِّدٍ لله

۱. مجموع الفتاوی، ج۳۲، ص۲۲۳.

۲. المنهاج فی شعب الایمان، ج۳، ص۲۰ـ۱۹.

تَعَالَي بِمَا يُقَرِّبُهُ اِلَيْهِ بِلا عُذْرٍ وَ علَّةٍ فَهَي ضَائِعَةٌ لاحَظَّ لَهُ فِيهَا وَ لا فائِدَةَ لَهُ إِدرْاكَهَا وَلكِنْ لَيْسَ ذَلِكَ مِمَّا يُحَرِّمُ». «باطل عبارت است از هر چیزی که قربت الی الله در آن وجود نداشته باشد و نتوان با آن‌ها به خدا نزدیک شد... اما هر آن‌چه که (باطل) نامیده شد، حرام تلقی نمی‌شود زیرا بازی با توپ اگر چه باطل است اما حرام نمی‌باشد و هم‌چنین کشتی گرفتن ... و این که فارغ نشستن شخص قادر به کار و عبادت جز در اوقات فرائض، باطل می‌باشد زیرا هر ساعتی که از عمر انسان می‌گذرد و او هم در آن وقت سرگرم امری نباشد ـ بدون هیچ بهانه‌ای ـ که او را به خداوند متعال نزدیک نماید، آن وقت را تلف نموده و هیچ بهره‌ای از آن نگرفته است اما آن کار حرام تلقی نمی‌شود».

پس «باطل» لزوماً به معنای حرام نیست و به کارگیری واژه‌ی (لهو) و (باطل) برای غناء و معازف، دلیل بر حرام بودن آن‌ها نمی‌باشد بلکه همان‌گونه که گفتیم گاهی چیزی موسوم به لهو و باطل، پسندیده و نیک بوده و چه بسا گاهی هم واجب شود، مادامی که واجبی به آن نیازمند باشد برای مثال سوارکاری، تیراندازی، شناگری و کوه‌پیمایی در شرایطی که جنگ و جهاد بر مسلمانان فرض شده باشد و بدون شک بدون آمادگی جسمانی، مهارت و تخصص، امور جنگ و جهاد پیش نمی‌رود!

حدیث سوم: «عَنْ اَبِي‌عَامِرٍ أَوْ أَبِي‌مَالِك الأَشْعَرِيِّ: سَمِعَ النَّبِيَّ ﷺ يَقُولُ: لَيَكُونَنَّ مِن أُمَّتِي اَقْوَامٌ يَسْتَحِلّوُنَ الحِرَّ و الحَرِيرَ و الْخَمرَ وَ

الْـمَعازِفَ، وَ لَيَنْزِ لَنَّ اَقوامٌ اِلي جَنْبِ عَلَمٍ يَـرُوُح عَلَـيْهِم بِسَارِحةٍ لَهُـمْ، يَأْتِيهِم ـ يَعني الفقيرَ ـ فَيَقُولُوا: إرجعْ اِلَيْنَا غَداً فَيُبَيِّتُهُم اللهُ وَ يَضَعُ العَلَـمَ وَ يَمْـسَخُ آخَـرِيَن قِـرَدَةً وَ خَنَـازِيَر اِلي يَـومِ القِيَامَـةِ».[۱] «از ابوعـامر یـا ابومالک اشـعری روایـت اسـت کـه از پیـامبر ﷺ شـنیده اسـت کـه می‌فرمود: افرادی در میان امت من پدیدار می‌شوند که زنا، ابریـشم، مَی و موسیقی را حلال می‌کنند (یا زیاد به کار مـی‌برنـد) و کـسانی نزد پرچم و عَلَمی فرود می‌آیند کـه گلـه‌ی خودشـان را از کنـار آن عبور می‌دهند، شخص فقیری نـزد آن‌هـا آمـده و آن‌هـا هـم بـه او می‌گویند فردا به نزد ما برگرد، سپس خداوند شب هنگام بـر آن‌هـا بلا می‌فرستد و آن‌ها را از بین برده و پرچم را می‌اندازد و کسانی را هم تا روز قیامت به میمون و خوک تبدیل می‌کند».

چگونگی استناد به ایـن حـدیث بـر تحـریم آواز و موسـیقی یـا موسیقی به صورت خاص بدین‌گونه است که می‌گویند:

الف) واژه‌ی (يَسْتَحِلُّون) به این معناست که حلال می‌کننـد و آن را حلال به شمار می‌آورند و روشن است که حـلال قـرار دادن نیـز در امور حرام معنا پیدا می‌کند.

ب) آوردن (معازف) همراه با مواردی کـه حرمتـشان واضـح و آشکار است مانند زنا و شراب، به این دلیل است که حکم واحـدی داشته و حرام می‌باشد.

---

۱. رواه البخاری معلقاً.

ج) مشخص نمودن عقوبت در مقابل انجام آن افعال، دلیل و علامت حرام بودنشان می‌باشد.

قابل توجه است که بیشتر افراد تحریم‌کننده‌ی آواز و موسیقی این حدیث را قوی‌ترین دلیل صحت رأی و دیدگاه خود به شمار می‌آورند، به همین خاطر ما هم با دقت و تعمق بیشتری به بررسی آن می‌پردازیم:

سنجیدن و ارزیابی کردن:

۱. قبل از هر چیزی ضروریست بدانیم که بخاری این حدیث را (مُعَلَّق) معرفی می‌کند، به همین خاطر (ابن‌حزم) و تعدادی از علمای حدیث‌شناس آن را رد کرده‌اند و هم‌چنین نزاع و اختلافات دیگری بر آن وجود دارد برای مثال یکی از راویانش هشام‌بن عمار می‌باشد که (ابوحاتم، احمد، نسائی و ذهبی) از او انتقاد داشته‌اند.

۲. بخاری خود این حدیث را سند و دلیل تحریم موسیقی قرار نداده و با این آدرس آن را معرفی می‌کند: «باب ما جاء فيمن يَستحِلُّ الخَمْرَ و يُسَمِّيه بغير اسمه». و بخاری در صحیح خود درباره‌ی تحریم آواز و موسیقی چیزی نیاورده است.

۳. این حدیث از آینده خبر می‌دهد و پیش‌تر هم در بخش دوم مطرح نمودیم نصوصی را که از آینده خبر می‌دهند به صورت مستقل حکم حال از آن‌ها استنباط نمی‌شود.

٤. مجازاتی که در این حدیث تعیین شده برای افعالی می‌باشد که هر کدام به صورت مستقل حکم متفاوت و خاص خود را دارند

که (زنا، شراب، ابریشم و موسیقی) می‌باشند اما در حدیث مذکور، عقوبت و سزا در مقابل همه‌ی آن‌ها و با هم آورده شده است به این معنا که شرط نیست تک‌تک آن‌ها به صورت مستقل همان عقوبتی را که برای همه و با هم گذاشته شده است، داشته باشند، زیرا امر واضح است که شرط نیست حکمی که «کل» را شامل می‌شود اجزاء تشکیل دهنده‌ی آن را نیز شامل شود!

۵. واژه‌ی (يَسْتَحِلُّونَ) سه معنا را داراست: الف) حلال کردن حرام (استباحة الحرام) ب) مباح شمردن حلال (استباحة الحلال) ج) انجام فعلی حرام بدون توجه به حرام بودن آن «مواقعة الفعل المحرم دون مبالاة بتحريمه».

ج ۱) هر چیزی که مصداق اولی قرار گرفت ـ اباحه‌ی حرام ـ در آن حالت اگر با رخصت شریعت و یا عذری مانند جهل و تأویل نداشته باشد، کفر به شمار می‌آید. اما اگر با رخصت شریعت باشد اشکالی ندارد چنان‌چه پیامبرخدا ﷺ فرموده است: «إِتَّقُوا اللهَ فِي النِّسَاءِ فَإِنَّكُمْ أَخَذْتُمُوهُنَّ بِأَمَانِ اللهِ وَاسْتَحْلَلْتُمْ فُرُوجَهُنَّ بِكَلِمَةِ اللهِ»[1] «در رابطه با زنان از خداوند تقوا داشته باشید، زیرا شما مانند امانتی خداوندی آن‌ها را گرفته‌اید و با کلمه‌ی (الله) فرج‌ها و دامنشان را برای خود حلال کرده‌اید».

ج ۲) اما مباح شمردن حلال (استباحه الحلال) حق و روا

---

۱. رواه مسلم وغیره.

مـی‌باشـد و ایـن تعبیـر نیـز در حـدیث پیـامبرﷺ آمـده اسـت کـه می‌فرماید: «أَلاَ هَلْ عَسَى رَجُلٌ يَبْلُغُهُ الحَدِيثُ عَنِّي وَ هُوَ مُتَّكِئٌ عَلَى أَرِيكَتِهِ، فَيَقُولُ: بَيْنَنَا وَ بَيْنَكُمْ كِتَابُ اللهِ، فَمَا وَجَدنا فِيهِ حَلاَلاً استَحْلَلْنَاهُ وَ مَا وَجَدْنَا فِيهِ حَراماً حَرَّمْنَاهُ، وَ إِنَّ مَا حرَّمَ رَسُولُ اللهِ كَمَا حَرَّمَ اللهُ».[1] «آگاه باشید ممکن است فرد متکا بر کرسـی، حـدیثی از مـن بـه او برسد و او بگوید: کتاب خداوند در میان ما حاکم است، هر چیـزی را که در آن حلال دیدیم، حلال می‌کنیم و هـر چیـزی را کـه در آن حرام دیدیم، حرام می‌شماریم! اما بی‌گمان آن‌چـه کـه پیامبرخـداﷺ هم حرام کرده، مانند این است که خداوند حرام کرده باشد».

ج۳) واضح است هر کسی که به خـوبی در ایـن حـدیث دقـت نماید پی می‌برد کـه هـیچ کـدام از معنـای اول و دوم بـرای واژه‌ی (يَسْتَحِلّون) سازگار نیستند، چنان‌چه در قسمت ششم بحث خواهیم کرد که معنای نخست یعنی «حلال کردن حرام‌ها» کفر می‌باشد و بـا جمله‌ی «ليكونَنَّ من أمَّتي اقـوامٌ» در تعارض می‌باشـد و معنـای دوم نیز، که «اباحه‌ی حلال» می‌باشد باز سازگار نیست، زیرا امکان ندارد افراد مسلمان ـ هر چقدر عاصـی و منحـرف باشـند ـ زنـا کـردن و مَی‌خـواری را حـلال بداننـد، پـس اباحـه‌ی حـلال بـا ایـن سـیاق هم‌خوانی ندارد، زیرا از چهار مورد مذکور زنا و مَی خـواری، بـرای هر فردی و در هر حالتی هم‌چنان ممنوع و حرام می‌باشند، پـس در

---

۱. رواه احمد و الترمذی و ابن‌ماجه و ابوداود و الدارمی و الحاکم و ابن‌حبان و اسناده صحیح.

میان معانی سه‌گانه‌ای که برای واژه‌ی (یَستَحِلّون) آوردیم، تنها معنای سوم سازگار می‌باشد که «انجام فعل حرام بدون توجه به حرام بودن آن» است و این معنا ضمن سازگاری و تفاهمی که با حدیث دارد، هیچ‌گونه مشکل و نزاعی هم به وجود نمی‌آورد. به این معنا که خود واژه‌ی (استحلال) که در حدیث (یَستَحِلّون) آمده است چنین معنایی را افاده نمی‌کند که امور حرام، حلال باشد بلکه این مسئله نیازمند دلیلی خارج از حدیث می‌باشد.

٦. جمله‌ی «لیکونَنَّ من أُمَّتي اقوامٌ یَستَحِلّون». به هیچ وجه به ما اجازه نمی‌دهد که (یَستَحِلّون) را حلال کردن حرام بدانیم، زیرا مادامی که پیامبرخدا ﷺ آن‌گونه افراد را در ردیف امت خود می‌شمارد، بدین‌معناست که حرام خداوند را حلال ندانسته‌اند وگرنه با این رفتار کافر شده و از ردیف مسلمانان خارج می‌شدند!

۷. با هم بودن و با هم آمدن (اقتران) چند چیز، دلیل بر حکم واحد آن‌ها نیست و اگر این سؤال به وجود بیاید که آیا گذاشتن عقوبت (ترتیب‌العقوبة) در به کار بردن آن چهار چیز، دلیل بر این نمی‌شود که همه‌ی آن‌ها سهمی یکسان از کراهت دارند؟! می‌گوییم: آری! اما فقط مقارن آوردن آن‌ها با هم، به این معنا نیست که در همه‌ی حالات هم حکمشان یکی باشد، وگرنه می‌بایستی ابریشم (حریر) هم مانند زنا و شراب از زن و مرد مسلمان حرام می‌بود، در حالی که برای زنان مباح و در زمان بیماری و اضطرار هم برای مردان مباح می‌شود! و اگر گفته شود، علت کراهت (معازف) در

چیست؟ می‌گوییم در آن است، که بـه وسـیله‌ای بـرای فعـل حـرام تبدیل شده و واضح است هر چیزی که به وسیله‌ای برای انجام فعل حرام تبدیل گردد، حـرام مـی‌شـود، ماننـد آن قاعـده‌ی شـرعی کـه می‌گوید: «الوسیلة الي الحرام مُحَرَّمـة»، برای مثال، اگر علم داشته باشی به این که انگور و خرمایی را که به فروش می‌رسانی از آن‌ها شراب می‌سازند، اگر چه به خودی خود آن میوه‌ها مباح می‌باشند، اما اگـر به کسی فروخته شود که یقین داشته باشی آن را برای اهداف حـرام به کار می‌گیرد، حرام می‌شود. پس (معازف)ی که در این حدیث بـا زنا، مَی و ابریشم مقارن گشته است، آن‌چنان که حکم هـر کـدام از (زنا، خمر و ابریشم) را از خود حدیث اخذ نکردیم بلکه حکم هـر یک از آن‌ها را خارج از این حدیث گرفته‌ایم، ضروری اسـت بـرای آن هم به همان شیوه عمل کنیم، چنان‌چه قبلاً هم گفتـیم: مجـازات تعیین شده برای مجموع موارد مذکور بـا هـم در نظـر گرفتـه شـده است، نه برای تک‌تک آن‌ها، اما به دلیل آن کـه (معـازف) بـا (زنـا، خمر و حریر) آمده است، پی بردیم که آن افراد مجازات، (معـازف) را به وسیله‌ای برای گناه و بدی تبدیل کرده‌اند.

۸. در زمان پیامبرﷺ (معازف) وجود داشـته و در مناسـبت‌هـای گوناگون به کار رفته است، هم‌چنین آواز هم وجود داشته، اما هـیچ دلیل مستقلی بر تحریم آن‌ها وجود ندارد، آن‌گونه که در تحریم زنـا و خمر در همه‌ی حالات و بر تحریم (حریر) بـرای مـردان جـز در چند حالت استثناء، دلیل واضح و آشـکاری وجـود دارد و ایـن کـه

دلیل بر وجود آلت‌های موسیقی (معازف) در زمان تشریع بسیار است برای مثال:

«عن جابر بن عبدالله قال: كان الجواري إذا نكحوا يمرون بالكبر و المزامير و يتركون النبي ﷺ قائماً علي المنبر و ينقضون اليها، فأنزل الله[1] ﴿وَإِذَا رَأَوْا تِجَارَةً أَوْ لَهْوًا انفَضُّوا إِلَيْهَا﴾.[2] «در آن هنگام عادت چنین بود هنگامی که زنان را نکاح می‌کردند با طبل و آلت‌های موسیقی گذر می‌کردند و پیامبر ﷺ را هنگامی که بر منبر ایستاده بود ترک می‌کردند و با عجله به دنبال آن می‌افتادند، سپس خداوند ﷻ این آیه را نازل فرمود: «و هنگامی که تجارت یا لهو و بازیچه‌ای را ببینند بدان می‌شتابند...».

روشن است که سرزنش روان‌شدگان به دنبال لهو، به خاطر خود لهو نبوده است بلکه به خاطر ترک پیامبر خدا ﷺ می‌باشد وگرنه می‌بایست بازرگانی (تجارت) هم مذموم باشد! واژه‌ی «كَبَر» نیز به معنای طبل می‌باشد و این معنی را می‌رساند که آلات موسیقی در زمان پیامبر خدا ﷺ تنها دف نبوده است ـ چنان‌چه برخی این را می‌گویند ـ بلکه طبل و ... هم بوده است، واژه‌ی (مزامیر) نیز که در خود حدیث آمده است این معنی را می‌رساند.

«عَنْ نَافِعٍ مَوْلَى ابنِ عُمَرَ: أَنَّ ابْنَ عُمَرَ سَمِعَ صَوْتَ زَمَّارَةِ رَاعٍ...».[3]

---

۱. رواه ابن‌جریر و هو الصحیح، تفسیر الطبری، ج ۲۸، ص ۱۰۵.

۲. جمعه، ۱۱.

۳. رواه احمد و ابوداود.

«نافع می‌گوید: عبدالله‌بن عمررضی‌الله‌عنها صدای نی چوپانی را شنید....».

در حدیثی که به «حدیث أمّ زرع» مشهور است، عائشه‌رضی‌الله‌عنها برای پیامبرخداﷺ تعریف کرد که یازده زن شوهرانشان را توصیف می‌کنند و در ادامه‌ی سخنانش می‌گوید: «قَالَت الْعَاشرَةُ: زَوْجِي مَالكٌ وَ مَالِكٌ؟ مَالكٌ خَيرٌ مِنْ ذَلِك، لَهُ إِبِلٌ كَثِيراتٌ المُبَارَكُ قليلاتُ المَسَاحِ وَ لِذَا سَمِعْت صَوْتَ المِزْمَارِ أَيْقَنَّ أَنَّهُنَّ هَوالِكُ....».[1] «دهمین زن گفت: همسر من مالک است، می‌دانی مالک چه کسی است؟ مالک بهتر از آن است (که در خیال می‌گنجد) شتران زیادی دارد که بیشتر در استراحت‌گاه جای می‌گیرند و کمتر بیرون برده می‌شوند و هرگاه صدای عود را بشنوند به یقین می‌رسند که از بین رفته‌اند». ابوعبید در (غریب الحدیث) گفته است:[2] «اَرَادَتْ أَنَّ زَوْجَها قَدْ عوَّدَ إِبِلَهُ إذا انَزَلَ به الضِّيفانُ أَنْ يَنْحَرَ لَهُمْ وَ يَسْقِيهُم الشَّرابَ وَ يَأتِيهِم بِالْمَعَازِفِ فَإِذَا سَمِعَتِ الإِبِلُ ذَلكَ الصَّوْتَ عَلِمْنَ اَنَّهُنَ مَنحُوراتٌ». «شوهرش شترها را این‌گونه یاد داده است که هرگاه مهمان آمد، برایشان شتر ذبح کند و به آن، شراب دهد و آلت‌های صوتی را برایشان به کار برد، پس هرگاه شتران آن صدا را شنیدند به یقین می‌رسند که ذبح می‌شوند».

---

۱. متفق علیه.

۲. ج ۲، ص ۳۰۰_۲۲۹.

ابوعثمان النَّهدی که یکی از علمایان تابعی می‌باشد گفته است: «مَا سَمِعْتُ مِزْمَاراً وَ لاَ طُنْبُوراً وَ لاَ صَنْجاً أَحْسَنَ مِنْ صَوْتِ أَبِي مُوسَى، إِنْ كَانَ لَيُصَلِّي بِنَا فَنَوَدُّ أنه قرأ البقرة من حُسْنِ صَوْتِهِ».[1] (هیچ نی، کمانچه و صنجی[2] را نشنیدم که صدایش از ابوموسی زیباتر باشد و اگر برای ما امامت می‌کرد، صدایش آن‌قدر زیبا بود که می‌خواستیم همه‌ی سوره‌ی بقره را قرائت می‌کند).

از این نصوص به خوبی فهمیده می‌شود که آلات موسیقی (آلات الغناء) در عصر پیامبر ﷺ و قبل از اسلام هم وجود داشته است و مردم در مناسبت‌های مختلف آن‌ها را به کار برده‌اند. این مسأله امری واضح و آشکار بوده و پنهان و مخفی نیست و به اصطلاح علمای شرع (مِمّا تعمُّ به البلوی) بوده است و هیچ نص شرعی صریحی وجود ندارد که دلیل بر تحریم به کارگیری آلات موسیقی شود، آن‌گونه که درباره‌ی زنا، قمار و شراب و ... آمده است.

خلاصه‌ی مطلب مد نظر راجع به این نص را در چند سطر خلاصه می‌کنیم:

الف) امر مباح، حکمش اباحه می‌باشد و این حکم هم باقی و

---

۱. رواه ابوعبیده فی (فضائل القرآن) وابوبکر الشافعی فی (الفوائد) وابونعیم فی (الحلیة) و اسناده صحیح.

۲. صَنْج: آلتی است برای بزم وشادی که از مس زرد ساخته وبا دوانگشت زده می‌شود و صدایی مانند طبل و دف ایجاد می‌کند.

غیرقابل تغییر است، مگر این که دلیل خاص شرعی بیاید و آن را به حالت دیگری تغییر دهد.

ب) ذم و سرزنشی که درباره‌ی «معازف» وارد است به خاطر ذات آن نمی‌باشد، بلکه به این دلیل است که به سبب و وسیله‌ی گناه دست افراد بد و ناروا تبدیل شده است، زیرا به طور عموم به خاطر خود آلت‌ها نیست که ذم و مدح به آن‌ها روی می‌آورد، بلکه به خاطر صداهایشان می‌باشد و صداهایشان نیز به خاطر خود آن‌ها نیست، بلکه به خاطر اهدافی است که برای آن به کار برده می‌شوند، پس اگر هدف به کارگیری آن حرام و مکروه باشد، آن هم حرام و مکروه شده و اگر نیک و پسندیده باشند، پس آن‌ها نیز نیک و پسندیده توصیف می‌شوند و اگر مباح باشد، بر اصل خود باقی می‌ماند.

می‌توانیم مسأله‌ی آلت‌های موسیقی را با ظروفی که در آن‌ها مَی می‌ریزند تشبیه کنیم که پیامبرﷺ نخست استفاده از آن‌ها را حرام و سپس به آن رخصت داد، چنان‌چه فرموده است: «وَ نَهَيْتُكُمْ عَنْ الظُّرُوفِ وَ اِنَّ الظُّرُوفَ لاَ تُحَرِّمُ شَيْئاً وَ لا تُحِلُّه وَ كُلُّ مُسْكِرٍ حَرَامٌ».[۱] «استفاده از ظروفی را که ـ در آن‌ها مَی می‌ریختند ـ از شما حرام کرده بودم که بی‌شک ظروف، هیچ چیزی را حرام و یا حلال نمی‌کنند و هر مسکری حرام است». حکمت تحریم استفاده از ظروف شراب و سپس اباحه‌ی آن، این است که خواسته شده در

۱. رواه احمد و مسلم و الترمذی و صححه عن سلیمان‌بن بریدة عن أبیه.

آغاز تحریم می، آن ظروف در منظر مسلمانان ظاهر نشود، زیرا تا دیروز در آن شراب می‌نوشیدند تا به این شیوه آن را به طور کامل از یاد ببرند و هنگامی که پیامبر خداﷺ به یقین رسیدند که هیچ وسوسه‌ای در آن‌ها به وجود نمی‌آید رخصت دادند که از آن‌ها استفاده شود و مسأله را به حالت اصلی خود بازگرداندند. پس منظور حدیث این است که کسانی از امت پیامبرﷺ پدیدار می‌شوند که به واسطه‌ی عدم توجه به محارم، زنا، می خواری، استعمال ابریشم و سرگرمی به آواز و موسیقی، در باتلاق گناه و معصیت افتاده و سرانجام پیش از آخرت و در این دنیا به مجازات و انتقام خداوندی گرفتار می‌شوند. (معازف) هم ـ که عموم آلات موسیقی را در برمی‌گیرد ـ از آن جهت مذموم است که در دست افراد عاصی به ابزار بزم و رزم و گناه و معصیت تبدیل شده است، به همین خاطر است که به هیچ وجه متصور نیست که ذم معازف در حدیث را، دلیل و سند تحریم آلت‌های صوتی به صورت مطلق بدانیم، بلکه لازم است برای یافتن چنین حکمی، در خارج از این حدیث به جستجو بپردازیم.

حدیث چهارم: «عَنْ عَبْدِالرَّحْمنِ بْنِ سَابِطٍ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللهِﷺ إِنَّ فِي أُمَّتِي خَسْفاً وَ مَسْخاً وَقَذْفاً، قَالُوا: يَا رَسُولَ اللهِ: وَهُمْ يَشْهَدُونَ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللهُ؟ فَقَالَ: نَعَمْ، إِذَا ظَهَرَتِ الْمَعَازِفُ وَالْخُمُورُ وَلُبِسَ

الْحَرِيرُ».[1] «همانا در امتم فرو رفتن در زمین، تغییر شکل یافتن و سنگسار کردن روی می‌دهد، گفتند: ای پیامبرخدا! آیا چنین کسانی شهادت هم می‌دهند که خدایی جز الله نیست؟ فرمودند: آری! زمانی که آلات موسیقی، مَی خواری و پوشیدن ابریشم ظهور کند».

حدیث پنجم: «عَنْ اَبِي‌مَالِك الأَشْعَرِيِّ قَالَ: سَمِعْتُ رَسُول‌اللهﷺ يَقُولُ: سَيَكُونُ فِي أُمَّتِي الخَسْفُ وَ المَسْخُ وَ القَذْفُ، قَالَ: قُلْتُ فِيَم يَا رَسُولَ الله؟ قَالَ بِأَتِّخَاذِهِمُ القَيْنَاتِ و شُرْبِهِمُ الْخُمُورَ».[2] «از این به بعد در میان امتم فرو رفتن در زمین، تغییر یافتن شکل و هیئت و سنگسار کردن روی خواهد داد، گفت: به چه دلیل ای پیامبرخدا؟ فرمود: به دلیل آن که به زنانِ آوازخوان و مَی خواری عادت می‌کنند».

چگونگی استناد به هر یک از این دو حدیث بر تحریم آواز و موسیقی بدین‌گونه است که می‌گویند پیامبرخداﷺ در این دو حدیث خبر داده که یکی از دلایل فرو رفتن در زمین، مسخ شدن و سنگسار کردن در امت و آواز و موسیقی می‌باشد، پس غیرقابل تصور است موسیقی و آوازی که چنین سرانجامی برای صاحبانش دارند، کریه و حرام نباشند.

سنجیدن و ارزیابی کردن:

در پاسخ می‌گوییم: این دو حدیث نیز به مانند حدیث سوم

---

۱. أخرجه‌ابن أبی شیبة و ابن‌ابی الدنیا فی (ذم الملاهی) رقم: ۹ و هو حدیث حسن.

۲. أخرجه الطبرانی فی الکبیر و ابن‌عساکر و الدولابی فی: (الکنی و الأسماء) و هو صحیح.

می‌باشد و می‌توان پاسخ آن (حدیث سوم) را دلیل و سندی برای پاسخ به این دو حدیث نیز به شمار آورد؛ اما آن‌چه از این دو حدیث برداشت می‌شود همین است که پیامبرخداﷺ امت خود را انذار می‌دهد که آگاه باشند و در هوس‌رانی و خوش‌گذرانی فرو نرفته و زیاده‌روی نکنند. اما بدون شک حکم آن چیزهایی که بیان گردید و سبب مجازات خداوندی شدند، از این احادیث گرفته نمی‌شود بلکه لازم است بیرون از دایره‌ی این احادیث، به جستجوی آن‌ها بپردازیم. زمانی هم که در بیرون از دایره‌ی آن احادیث دنبال حکم هر یک از (معازف، شرب‌الخمور، لبس‌الحریر و اتخاذ القینات) می‌گردیم، می‌بینیم که هر کدام حکم خاص و مستقلی دارند. مسئله‌ی (اتخاذ القینات) قبلاً بحث نشده است، اما چنان‌چه در حدیث شماره (۹) آمده است، وجود زنان آوازخوان «قَيْنَة مُغَنِّية» در عصر پیامبرﷺ امری عادی بوده است.

قابل توجه است که از حدیث چهارم این دو واقعیت هم استنباط می‌شود: الف) سخنان صحابه که در قالب سوال از پیامبرﷺ شده است: «يا رسول‌الله! و هم يشهدون أن لااله‌الاالله؟!» دلیلی دیگر است بر آن‌که واژه‌ی (يَسْتَحِلّون) در حدیث سوم به معنای حلال کردن تحریم نیامده است، بلکه منظور از آن «انجام فعل حرام بدون توجه به حرام بودن آن» می‌باشد.

ب) واژه‌ی (ظهرت) اشاره‌ای به انتشار و تسری افعالی می‌باشد که به گونه‌ای به یک پدیده‌ی اجتماعی تبدیل شوند واضح است که

این حالت در جامعه‌ای رخ می‌دهد که غرق آرزوخواهی و زیاده‌روی شده باشد، خدای عزوجل در این باره قانونی دارد که عبارت از نابود کردن و از میان بردن جوامعی است که در باتلاق خوش‌گذرانی حرام و معاصی فرورفته‌اند، چنان‌چه می‌فرماید: ﴿وَإِذَا أَرَدْنَا أَنْ نُهْلِكَ قَرْيَةً أَمَرْنَا مُتْرَفِيهَا فَفَسَقُوا فِيهَا فَحَقَّ عَلَيْهَا الْقَوْلُ فَدَمَّرْنَاهَا تَدْمِيرًا﴾.[1] «و چون بخواهیم شهری را هلاک کنیم به خوشگذران‌های آن امر می‌کنیم [که نیکوکاری پیشه کنند] اما فسق و فساد می‌کنند، سپس عذاب بر آن‌ها محقق می‌گردد و آن را یکسره در هم می‌کوبیم».

حدیث ششم: «عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللهُ عَنهَا قَالَتْ: دَخَلَ عَلَيَّ أَبُوبكرٍ و عِنْدِي جَارِيَتَانِ مِنْ جَوارِي الأَنْصار تَلْعَبَان بِدُفَّيْن تُغَنِّيَانِ بِمَا تَقَاوَلَتْ بِهِ الأنْصارُ يَوْمَ بُعَاثٍ قَالت: وَلَيْسَتَا بِمُغَنِّيَتَيْنِ فَقَالَ أَبُوبَكرٍ: أَمزَامِيرُ (و في لفظٍ: أَبِمَزْمُورِ، وَ فِي لفظٍ: أَمِزْمارُ) الشيطان في بَيْتِ رَسُولِ الله؟ (وَ فِي رِوَايةٍ: فَنَهَاهُنَّ أَبُوبكرٍ وَ قَالَ: أتَفْعَلُونَ هَذَا وَ رَسُولُ اللهِ ﷺ جَالسٌ؟!) وَ ذَلِك فِي يَوْمِ عيدِ (الفِطْرِ)، فَقَالَ رَسُولُ اللهِ ﷺ: يا أَبَابكرٍ! إنَّ لِكُلِّ قَوْمٍ عِيداً وَ هَذا عيدُنا».[2] «عائشه رضی‌الله‌عنها می‌گوید: ابوبکر بر من وارد شد در حالی که دو دختر از دختران انصاری پیش من بودند، دو دف داشتند که با آن بازی می‌کردند و به وسیله‌ی آن

---

۱. اسراء/۱۶.

۲. رواه البخاری، مسلم، ابن‌ماجه، البیهقی، ابن‌حبان و اسحاق‌بن راهویه.

اشعاری که انصار در روز (بعاث) با آن‌ها مشاعره می‌کردند آواز سر می‌دادند، گفته است که آوازخوان هم نبوده‌اند، سپس ابوبکر گفت: چطور ممکن است سرناهای (و در لفظی دیگر: با سرنای و در لفظ دیگر: سرنا) شیطانی در خانه‌ی پیامبرخداﷺ زده شود؟! (چنان‌چه در روایتی آمده است: ابوبکر نگذاشت و گفت: چطور چنین کاری را می‌کنید در حالی که پیامبرخداﷺ هم نشسته است؟!) آن هم در روز عید ـ فطر ـ بود، سپس پیامبرخداﷺ فرمودند: ای ابوبکر! هر قومی عیدی دارند و این هم عید ماست».

چگونگی استناد به این حدیث هم بر تحریم آواز و موسیقی به عموم از طرف افرادی که آن را حرام می‌دانند بدین‌گونه است:

۱. انکار ابوبکرؓ دلیل بر آن است که به تحریم آواز و موسیقی علم داشته است وگرنه بدون دلیل چنین موضعی نمی‌گرفت.

۲. قرار دادن (مزمار) در کنار شیطان، و واضح است که هر امر شیطانی هم کریه می‌باشد.

۳. تأیید سخن ابوبکرؓ توسط پیامبر که آواز و دف، نی و سرنای شیطان می‌باشد و این که برای او تبیین نموده که آن روز مستثناء است، زیرا روز عید بوده و روشن است که رخصت نیز نباید از مکان خود پا فراتر بگذارد!

سنجیدن و ارزیابی کردن:

۱. اگر واقعیت دارد که نزد ابوبکر تحریم آواز و دف اثبات شده بود و برای همین هم انکار کرده است، پس در کجا دلیل حرام

تحریم اثبات شده است و دلیل ابوبکر چی بود؟ اگر واقعیت داشته باشد که چنین دلیلی وجود دارد، می‌بایست آن دلیل بیان شود نه این که این حدیث به عنوان دلیل آورده شود! اما در حقیقت چنین نیست و موضع‌گیری ابوبکرص هم دلیل دیگری دارد که بعداً اشاره خواهیم کرد. سپس اگر کسی بپرسد که چرا ابوبکر آن را انکار نموده و آواز و دف را نی و سرنای شیطان می‌شمارد و پیامبرص نیز پس از استثناء نمودن روز عید به آن اعتراف نموده است؟ می‌گوییم قبلاً بیان نمودیم که آواز و موسیقی در دایره‌ی (لهو) قرار می‌گیرند و این هم بر اساس هدفی که برای آن به کار می‌رود حکمش تغییر می‌یابد که گاهی پسندیده، گاهی حرام و گاهی بر حالت اصلی خود که اباحه باشد، باقی می‌ماند. کمترین درجه‌ی لهو مجاز، مباح می‌باشد و از آن جهت که به عموم لهو بهره‌ای اخروی ندارد شیطان هم در آن سهیم بوده و در دایره‌ی باطل قرار می‌گیرد و از این جهت که وقت و زمان را از بشر صرف می‌کند و از آن بهره‌مند نمی‌گردد و واضح است که شیطان با اعمال نیکی که بشر را به خدا نزدیک کند، بیزار می‌باشد و سرگرمی و بازی نیز سبب تضییع اعمال کارهای نیک می‌شود، چنان‌چه پیامبرص فرموده است: «نِعْمَتَانِ مَغْبُونٌ فِيهِمَا كَثِيرٌ مِنَ النَّاسِ: الصِّحَّةُ وَ الْفَرَاغُ».[۱] «بسیاری از مردم در دو نعمت در خسرانند: سلامتی بدن و فراغت و بیکاری».

پس هنگامی که ابوبکر در خانه‌ی پیامبرخداص رؤیت نموده که

۱. رواه البخاری، احمد، الترمذی، الدارمی و ابن‌ماجه.

چنین سرگرمی و لهوی صورت می‌گیرد، جایگاه و مقام پیامبر ﷺ را بالاتر از آن دانسته که آن‌گونه افعال در خانه‌ی ایشان صورت گیرد، به همین خاطر انکار نموده و مشخص است که لهو و باطل پنداشتن آواز و موسیقی برای ابوبکر کافی بوده که به خاطر انجام آن در خانه‌ی پیامبر ﷺ ناراحت شود.

۲. پس اگر با این تفسیر و برداشت منطقی، موضع‌گیری ابوبکر را تفسیر نکرده و بگوییم ابوبکر رضی الله عنه تصور می‌کرد که آواز و دف حرام می‌باشد و در خانه‌ی پیامبر ﷺ آن کار صورت می‌گیرد! به این معناست که ابوبکر گمان برده که در خانه‌ی پیامبر ﷺ و جلوی چشمان ایشان فعل حرام صورت گرفته و ایشان سکوت کرده است! که بدون شک این‌گونه گمان‌ها از ابوبکر به دور است!

۳. همان موضع ابوبکر از عمر رضی الله عنه نیز دیده شده است برای مثال:

الف) «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ قَالَ: بَيْنَا الْحَبَشَةُ يَلْعَبُونَ عِنْدَ رَسُولِ اللهِ ﷺ بِحِرَابِهِمْ إِذْ دَخَلَ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ رضی الله عنه فَأَهْوَى إِلَى الْحَصْبَاءِ يَحْصِبُهُمْ بِهَا، فَقَالَ لَهُ رَسُولُ اللهِ ﷺ دَعْهُمْ يَا عُمَرُ»[1] «در حالی که حبشی‌ها نزد پیامبر با نیزه‌هایشان بازی می‌کردند، عمربن خطاب داخل شد که در آن هنگام خم شد و دانه شنی برداشت که به سوی آن‌ها پرتاب کند، پیامبرخدا ﷺ به او فرمود: آن‌ها را به حال خویش بگذار (رها کن)».

ب) «عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ رضی الله عنه قَالَ: دَخَلَ النَّبِيُّ مَكَّةَ فِي عُمْرَةِ الْقَضَاءِ وَ

---

۱. رواه البخاري و مسلم.

ابْنُ رَوَاحَةَ بَيْنَ يَدَيْهِ يَقُولُ:

خَلُّوا بَنِي الكُفَّار عَنْ سبيله   الْيَومَ نَضْرِبْكُمْ عَلَى تَأْوِيلِهِ
ضَرباً يُزِيلُ الهَامُ عَنْ مَقِيلِهِ   و يُذْهِلُ الخيلَ عَنْ خَلِيلِهِ

فَقَالَ عُمَرُ: يَا ابنَ رَوَاحَةَ فِي حَرَمِ الله وَ بَيْنَ يَدَي رَسُولِ الله تَقُولُ هَذَا الشِّعَر؟! فَقَال النَّبِيُّ ﷺ: خَلِّ عَنْهُ فَوَالذي نَفْسِي بِيَدِهِ لَكَلاَمُهُ أَشَدُّ عَلَيهِم مِنْ وَقْعِ النَّبْلِ».[1] «در زمان عمره‌ی قضا، پیامبر ﷺ به مکه وارد شد که عبدالله‌بن رواحه نیز جلوی ایشان بود و می‌گفت: ای کافران به او راه دهید، امروز به خاطر عمل به کتاب خداوند شما را می‌زنیم، زدنی که سر را از جایش بر کند و به واسطه‌ی آن، دوست از احوال دوست بی‌خبر ماند. عمر هم گفت: ای ابن‌رواحه در حرم خداوند و مقابل پیامبر ﷺ این شعر را می‌سرایی؟! پیامبر ﷺ نیز فرمود: رهایش کن، سوگند به کسی که جانم در دست اوست اشعارش از زدن تیر بر فرق سرشان اثرگذارتر است».

چنان‌چه ملاحظه می‌کنیم عمربن خطاب، هم بازی حبشی‌ها با نیزه و هم سرودن شعر «عبدالله بن رواحة» را نزد پیامبر ﷺ اشتباه دانسته و از آن‌ها نیز انتقاد نموده است؛ حال آیا ممکن است گفته شود: عمر ﷺ بازی با نیزه و سرودن شعر را حرام دانسته است؟! واضح است که نه، بلکه این‌گونه پنداشتند که مقام و جایگاه پیامبر ﷺ باچنین اموری ناساگار است، اما پیامبر ﷺ برایشان تبیین

---

۱. رواه النسائی، الترمذی، ابویعلی، ابن‌حبان، البیهقی و قال الترمذی حدیث حسنٌ صحیح.

نموده که چنین نیست.

٤. توصیف ابوبکرﷺ نیز از آواز و دف به «مزمـار الـشیطان» بـه خاطر آن است که شیطان در سرگرم نمودن و مشغول ساختن سهیم است، زیرا کمترین درجه‌ی «لهو» دور کردن بـشر از منـافع اخـروی می‌باشد و در این باره موارد مشابه دیگری وجود دارد برای مثال:

الف) «عَنِ السَّائِبِ بْنِ يَزِيدٍ أَنَّ امْرَأَةً جَاءَتْ إِلَي رَسُـول اللهﷺ فَقَـالَ: يَا عَائِشَةُ أَتَعْرِفِينَ هَذِهِ؟ قَالَتْ: لاَ يَا نَبِيَّ الله، فَقَالَ: هَذِهِ قَيْنَـةُ بَنـي فُـلاَنٍ تُحِبِّينَ أَنْ تُغَنِّيَكِ؟ قَالَتْ: نَعَمْ، قَالَ: فَأَعْطَاهَا طَبَقاً فَغَنَّتْها، فَقَـالَﷺ: قَـدْ نَفَخَ الشَّيْطَانُ فِي مِنْخَرَيْها».[1] «زنی بـه نـزد پیامبرخـداﷺ آمـد. سـپس فرمود: ای عائشه این را می‌شناسی؟! گفت نه ای پیامبر خدا، فرمود: او آوازخوان فلان طائفه می‌باشد، آیا می‌خـواهی برایـت آوازخـوانی کند؟ گفت: بله، می‌گوید که وی (یعنی پیامبرﷺ) یـک سـینی بـه او داد (تا به جای دف و طبل به کار گیرد) و او هم برایش آوازخـوانی کرد، پیامبرﷺ نیز فرمود: شیطان در بینی‌هایش فوت کرده است».

واضح است که منظور پیـامبرﷺ از تعبیـر «قَـدْ نَفَـخَ الـشَّيْطَانُ فِي مِنْخَرَيْها» این است که با آوازش خوب تفاعل کرده است.

ب) «عَنْ عَائِشَةَ قَالَتْ: كَانَ رَسُـولَ اللهﷺ جَالِـساً فَـسَمِعْنَا لَغَطـاً و صَوْتَ صِبيَانٍ فَقَامَ رَسُولُ اللهﷺ فَاذِا حَبَشِيَّةٌ تَـزْفِنُ وَ الـصِّبيّاَنُ حَوْلَهَـا، فَقَالَ: يَا عَائِـشَة تَعَـالِي فَـانْظُرِي فَجِئـتُ فَوَضَـعْتُ لَحْيَـيَّ عَلـى مَنْكِـبِ

---

۱. رواه احمد و النسائی و الطبرانی و هو صحیح.

رسول‌الله فجعلت أنظر اليها ما بين المَنكِبِ الي رأسه، فقال لي: أما شَبِعْتِ؟! أما شَبِعتِ؟! فجعلت أقول: لا لأنظر مَنْزلتي عنده، إذ طَلَعَ عمر، قالت: فارفضَّ الناس عنها، فقال رسول‌الله ﷺ: إني لأنظر الي شياطين الجنِّ و الانس قد فَرّوا من عَمر، قالت: فَرَجَعْتُ».[1]

«پیامبرخدا ﷺ نشسته بود که هیاهو و صدای بچه را شنیدیم، پیامبرخدا ﷺ نیز به پا خواست (که ببیند چیست؟) دید زنی حبشی است و رقاصی می‌کند و بچه‌ها هم دور او را گرفته‌اند، فرمود: ای عائشه بیا نگاه کن! من هم رفتم و چانه‌ام را بر کتف پیامبر ﷺ گذاشتم و از میان کتف و سرش نگاه می‌کردم (بعد از مدتی) به من گفت: هنوز سیر نشدی؟! هنوز سیر نشدی؟! من هم گفتم نه، و آن هم برای این بود که بفهمم که قدر و منزلتم نزد ایشان چگونه است؟ که ناگاه عمر ظاهر شد، گفت: مردم همه از دور آن زن پراکنده شدند، پیامبرخدا ﷺ فرمود: حال به شیاطین جن و انس می‌نگرم که از عمر فرار می‌کنند، می‌گوید: آن‌گاه من هم (به خانه) برگشتم».

مشخص است که منظور پیامبرخدا ﷺ از واژه‌ی (شیاطین الجن و الأنس) افرادی بوده است که مشغول نگاه کردن و سرگرم شدن به رقص آن زن حبشی بوده‌اند که نوعی از لهو بوده و چنان‌چه پیش‌تر گفتیم شیطان کم یا زیاد در لهو سهیم است، اما بدون شک امکان

---

۱. رواه الترمذی و النسائی و قال الترمذی حسن صحیح.

ندارد تعبیر پیامبرخداﷺ دلیل تحریم رؤیت منظره‌ایی شود که پیامبرﷺ خود عائشه را صدا زده که آن را ببیند، آیا امکان دارد پیامبرخداﷺ به امر حرامی فرمان داده یا آن را پیشنهاد دهد و نسبت به آن سکوت کند؟! بدون شک خیر!

٥. در واقع پیامبرخداﷺ از انکار ابوبکر حمایت نکرده، بلکه به عکس انکار او را انکار و رد نموده است، چنان‌چه در روایت (بخاری، احمد، طبرانی و ابونعیم) آمده که فرموده است «دَعْهُمَا يَا أَبَابَكرٍ إنَّ لِكُلِّ قَوْمٍ عِيداً وَ إنَّ عِيدَنا هَذَاليومُ». «ای ابوبکر آن‌ها را رها کن! برای هر قومی عیدی است و عید ما هم امروز است». پس اگر هم گفته شود که انکار ابوبکرؓ از طرف پیامبرﷺ به خاطر آن بوده است که آن روز، روز عید و استثناء بوده وگرنه برای روزهایی دیگر از او حمایت کرده است! می‌گوییم به چه دلیل از او حمایت کرده است؟! اگر گفته شود: به خاطر آن که آواز و موسیقی حرام است، تبیین شد که هیچ دلیل و مدرکی بر تحریم آواز و موسیقی به صورت مطلق وجود ندارد و اگر هم گفته شود: به این خاطر حمایت نموده و به حرف او ارج نهاده که آواز و موسیقی را (مزمارالشیطان) نام نهاده است می‌گوییم: این سخن صحیح است اما تبیین نمودیم که این‌گونه تعبیرات منظور خاص خود را دارد و دلیل تحریم نخواهد بود.

٦. تعلیل پیامبرخداﷺ بر اباحه‌ی آواز و موسیقی در روز عید فقط اباحه صرف نمی‌باشد، بلکه منظور آن است که در روز عید

امری پسندیده و اباحه‌ی صرف باشد زیرا قبلاً هم گفتیم کـه هرگـاه لهو مصالح و فوایدی را شامل شود حکم آن از اباحه به مـستحب و گاهی هم به وجوب تغییر می‌یابد و منظور از استثناء عید، حصر در عید نمی‌باشد، بلکه منظور نمونه و مثالی از مناسبت‌هایی مـی‌باشـد که بهتر است در آن‌ها ابراز شادی و خوشحالی شود وگرنه چنان‌چه بعداً بحث خواهیم کرد علت‌ها و اسباب شادی، فقط اعیاد نمی‌باشد بلکه بیشترند مانند: بازگشت از سفر با تندرستی و سلامتی، ضیافت و طعام دادن و....

قابل ذکر است منظـور از جملـه‌ی «وَلَيْسَتا بِمُغَنِّيَتَـيْنِ» بـه ماننـد آن‌چه افراد تحریم‌کننده‌ی آواز و موسیقی گفتـه‌انـد نیـست (خـوب آوازخوانی را بلد نبودند) بلکـه منظـور «آواز را پیـشه خـود نکـرده بودند» می‌باشد، زیرا ایـن برداشـت در ضـمن سـازگاری بـا سـیاق حدیث برخـی از واژه‌هـای چنـد روایـت صـحیح هـم آن را تأییـد می‌کنند مانند:

الف) «قَيْنَتان تُغَنِّيان» روشن است که «قَيْنَة» به معنـای آوازخـوان «مُغَنِّيه» می‌باشد.

ب) «و حمامة و صاحبتها تُغَنِّيان» به ایـن معناسـت کـه آن دو زنِ آوازخوان ماهر، آگاه و شناخته شده و شهیر بودند.

حدیث هفتم: «عن نافع مولی ابن‌عمر رضي‌الله‌عنهما: أَنَّ ابْـنَ عُمَـرَ سَمِعَ صَوْتَ زَمَّارةٍ راعٍ فَوَضَـعَ اَصْـبُعَيْهِ في اُذُنَيْـهِ و عَـدَلَ رَاحِلَتَـهُ عَـنِ

الطَّرِيقِ وَ هُوَ يَقُولُ يَا نَافِعُ أَتَسْمَعُ؟ فَأَقُولُ: نَعَمْ، فَيَمْضِي، حَتَّي قُلتُ: لا، فَوَضَعَ يَدَيْهِ وَ أَعَادَ رَاحِلَتَهُ اِلَي الطَّرِيقِ، وَ قَالَ: رَأيْتُ رَسُولَ اللهِﷺ وَ سَمِعَ صَوْتَ زَمَّارَةٍ راعٍ فَصَنَعَ مِثْلَ هَذَا».[1] «عبدالله ابن‌عمرؓ صدای نی (نی‌لبک) چوپانی را شنید که بلافاصله دو انگشتش را در گوش‌هایش نهاد و مرکبش را از راه خارج کرده و گفت: ای نافع هنوز صدایش را می‌شنوی؟ من هم گفتم: بله، هم‌چنان می‌رفت و دور می‌شد. تا این که گفتم: نه، سپس دستانش را برداشت و مرکبش را به راه بازگرداند و گفت: پیامبرخداﷺ را دیدم که صدای نی چوپانی را شنید و این‌گونه کرد».

کسانی که این حدیث را دلیل تحریم آواز و موسیقی می‌دانند بدین‌گونه آن را بازگو می‌کنند که اگر نی و نی‌لبک چوپان حرام نمی‌بود، پیامبرخداﷺ انگشت‌هایش را در گوش مبارکش نمی‌نهاد، تا صدای آن را نشنود!

سنجیدن و ارزیابی کردن:

اضافه بر آن‌چه گذشت اگر بگوییم گوش دادن یا شنیدن صدای نی و نی‌لبک حرام می‌باشد به چند سوال بی‌جواب بر می‌خوریم:

۱. چرا پیامبرخداﷺ برای آن چوپان تبیین نکرد که نی زدن و یا نی‌لبک زدن حرام می‌باشد؟!

و پاسخ دادن به این که؛ چوپان بالای قله‌ی کوه بوده یا این که

---

۱. رواه احمد، ابوداود، الطبرانی، ابن‌حبان و غیرهم و هو صحیح.

بچه‌ای نابالغ و غیرمکلف بوده و یا پیامبرﷺ صدایش را شنیده اما او را ندیده! منطقی نیست، زیرا همه‌ی این سخنان نسنجیده و بی‌اساس است.

۲. چرا پیامبرﷺ از ابن‌عمر نهی نکرده که گوش فرا ندهد و برایش تبیین نکرده که حرام است؟!

۳. چرا ابن‌عمر نافع نهی نکرده که گوش فرا ندهد و حرام بودن آن صدا را برایش تبیین نکرد؟!

٤. اگر گفته شود شنیدن (سماع) و گوش فرا دادن (استماع) با هم فرق دارند، می‌گوییم صحیح است، اما پیامبرﷺ به ابن‌عمر فرمود: گوش فرا دهد که آیا هم‌چنان آن صدا را می‌شنود یا نه؟ و ابن‌عمر هم با نافع به همان صورت!

پس این حدیث نه تنها دلیل تحریم آواز و موسیقی نمی‌باشد، بلکه دلیل اباحه هم می‌باشد و از آن فهم می‌شود که بهتر آن است بشر مادامی که شرایط و علتی اقتضای آن را نداشته باشد به آن گونه اصوات گوش فرا ندهد، خصوصاً برای کسی که عاقبت‌اندیش و تقواپیشه باشد.

حدیث هشتم: «عَنْ عَامِرِبْنِ سَعْدِ البَجَلِيِّ قَالَ: دَخَلْتُ عَلَى أَبِي سَعيدٍ وَ قُرْظَةَبنِ كَعْبٍ وَ ثَابتِ بَن يزيدٍ وَ جَوَارٍ يَضْرِبْنَ بِدُفٍّ لَهُنَّ و يُغَنِّينَ، فَقُلتُ: تُقِرُّونَ بهذا وَ أنتُمْ أصحابُ رسولِ اللهﷺ؟! قَالُوا: إنَّهُ رُخِّصَ لنا فِي الغِنَاء فِي العُرْسِ وَ البكاءِ علي الميِّت في غَيْرِ نَوْحٍ».[1] «بر

---

۱. رواه النسایی و الطبرانی و البیهقی و الحاکم و غیرهم و هو صحیح.

ابوسعید، قرظةبن کعب و ثابت‌بن یزید وارد شدم که چند کنیز، دف زنی و آوازخوانی می‌کردند، من هم گفتم: شما صحابه‌ی پیامبرخداﷺ هستید و بر این امر سکوت کرده‌اید؟! گفتند: به ما رخصت داده شده به هنگام عروسی غناء و آواز باشد و بر مرده نیز بدون نوحه گریه شود».

چگونگی استناد به این حدیث هم توسط افراد تحریم‌کننده‌ی آواز و موسیقی بدین‌گونه است که گفته‌اند: پاسخ اصحاب به فردی که به خاطر حضور آن‌ها در جمع آواز و موسیقی انتقاد گرفته بود مبنی بر این که در هنگام عروسی رخصت داده شده‌اند، دلیل است برای این که در غیر از آن حالت استثناء حرام می‌باشد و واضح است که منع مشارکت در جمع آواز و موسیقی دلیل تحریم بودن آن می‌باشد.

سنجیدن و ارزیابی کردن:

۱. این حدیث فقط این معنی را افاده می‌کند که دف و غناء به هنگام عروسی رخصت داده شده و جایز می‌باشند، اما این معنی را نمی‌رساند که در غیر عروسی رخصت داده نشده‌اند، زیرا چنان‌چه پیش‌تر هم گفتیم اساس لهو در نوع رفتار و تعاملات اباحه می‌باشد مگر این که بر استثنای امری، دلیل داشته باشیم اما هیچ دلیلی بر تحریم آواز و موسیقی در غیرعروسی وجود ندارد.

۲. واژه‌ی «رخصت» در مقابل «عزیمت» می‌آید نه حرام، و واضح است که در زمینه‌ی سرگرمی‌ها (ملاهی) عزیمت در جدی

بودن می‌باشد نه شوخی و بازی (الهزل و اللعب) و اساس زندگی نیز جدیت می‌باشد و شوخی و بازی، امری موقت و زودگذر هستند.

۳. یکی از دلایل اباحه و رخصت آواز و موسیقی در غیر عروسی، این حدیث می‌باشد: «عَنْ طَارِقِ بن شِهَاب قَالَ: دَخَلْتُ عَلَى عِدَّةٍ مِنْ اَصْحَابِ رَسُولِ اللهِ ﷺ وَ هُمْ مُعْتَكِفُونَ عَلي شَرَابٍ لَهُم وَ عِنْدَهُمْ قَيْنَةٌ، فَقُلْتُ: انتم النُّجَبَاءُ من اصحابِ رَسُولِ الله!! فَقَالَ اَبُومَسْعُودِ الأَنْصارِيُّ، أَنَّ رَسُولَ اللهِ ﷺ رخَّصَ لنا في الغِنَاءِ في العُرْسِ».[1] «طارق‌بن شهاب می‌گوید: بر تعدادی از صحابه‌ی پیامبرخدا ﷺ وارد شدم که سرگرم نوشیدن چیزی بودند - واضح است که منظور نوشیدن حلال می‌باشد - و زن آوازخوانی هم نزد آن‌ها بود، من هم گفتم: آیا شما صحابه‌ی بزرگوار پیامبرخدا نیستید؟! ابومسعود انصاری گفت: بی‌گمان پیامبرخدا ﷺ به ما رخصت داده به این که در هنگام عروسی آواز و غنا باشد».

ملاحظه می‌کنیم که ابومسعود انصاری رخصت پیامبرخدا ﷺ به آوازخوانی در هنگام عروسی را دلیل اباحه‌ی آواز در حالت عادی قرار داده است.

حدیث نهم: «عَنِ السَّائِبِ بنِ يَزِيدٍ: أَنَّ امْرَأَةً جَاءَتْ اِلَى رَسُولِ اللهِ ﷺ فَقَالَ: يَا عَائِشَةُ أَتَعْرِفِينَ هَذِه؟ قَالَتْ: لا يا نَبِيَّ الله، فَقَالَ: هَذِهِ

۱. أخرجه ابوالشیخ الآصفهانی فی (طبقات المحدثین بأصبهان) رقم: ۶۳ اسناده صحیح.

قَيْنَةُ بَنِي فُلَانٍ، تُحِبِّينَ أَنْ تُغَنِّيَكِ؟ قَالَتْ: نَعَمْ، قَالَ: فَأَعْطَاهَا طَبَقًا فَغَنَّتْهَا، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ قَدْ نَفَخَ الشَّيْطَانُ فِي مِنْخَرَيْهَا».[1] پیش‌تر معنای این حدیث را بیان نمودیم و چگونگی استناد به آن هم بر اساس منظور مذکور بدین‌گونه است که می‌گویند: پیامبر ﷺ آوازخوان را این‌گونه توصیف کرده که شیطان در بینی‌هایش فوت کرده است، حال اگر آواز حرام نمی‌بود در کنار شیطان نمی‌آمد و آن‌گونه توصیف نمی‌شد!

سنجیدن و ارزیابی کردن:

۱. پیش‌تر به هنگام تحلیل حدیث ششم مطرح نمودیم که آوردن چیزی مقارن با شیطان مانند (مزمار الشیطان) به معنای حرمت آن نمی‌باشد و دلیل آن گونه اسم‌گذاری‌ها را هم تبیین نمودیم.

۲. جای تعجب است که:

الف) شناساندن زن آوازخوان به عائشه توسط پیامبر ﷺ.

ب) پیشنهاد پیامبر ﷺ به عائشه که آن زن برایش آوازخوانی کند.

ج) دادن یک سینی چوبی که به جای دف به کار گیرد.

همه‌ی این موارد دلیل اباحه‌ی آواز و موسیقی نشود، اما واژه و تعبیری که بیشتر برای حالت تعجب به کار می‌رود دلیل تحریم آن‌ها باشد!

---

۱. رواه احمد والنسائی والطبرانی و هو صحیح.

حدیث دهم: «عَنْ عَلِيِّ بنِ اَبِي‌طَالِبٍ قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللهِﷺ يَقُولُ: مَا هَمَمْتُ بِشَيْءٍ (و فِي لفظٍ: بقَبيحٍ) عَمَّا اَهْلُ الجَاهِلِّية يَهُمُّونَ بِهِ اِلاّ مَرَّتيْنِ مِنَ الدَّهْرِ، كِلاَهُما يَعْصِمُنِي اللهُ تَعَالَي مِنْهَا، قُلْتُ لَيْلَةً لِفتيً كَانَ مَعِي مِنْ قُرَيشٍ فِي أَعَلى مَكَّةَ فِي أَغنَامٍ لِأَهْلِهَا تَرْعَى: أَبْصِرْ لِي غَنَمي حتي أَسْمُرَ هَذِه الَّلَيْلَة بِمَكِةَ كَمَا تَسْمُرُ الفِتْيانُ، فَقَالَ: نَعَمْ، فَخَرَجْتُ، فَلَمَّا جِئْتُ أَدْنَي دارٍ مِن دُور مَكَّةَ سَمِعْتُ غِناءً وَ صَوْتَ دُفُوفٍ وَ زَمْرٍ (و فِي لفظٍ: عَزْفاً بِغَرَابيلَ وَ مَزَامِيرَ) فَقُلْتُ: مَا هَذَا؟! قَالُوا: فُلانٌ تَزَوَّجَ فُلاَنَةً، لِرَجُلٍ مِنَ قُرَيشٍ تَزَوَّجَ امْرَأَةً فَلَهَوْتُ بِذَلكَ الغِنَاء وَ الصَّوْتَ (وَ فِي لفظٍ: جَلَسْتُ اَنْظُرُ) حَتَّي غَلَبَتْنِي عَيْنِي فَنِمْتُ فَمَا أَيْقَظَنَي اِلاَّ مَسُّ الشَّمْسِ، فَرَجَعْتُ، فَسَمِعْتُ مِثَل ذَلِك، فَقِيلَ لِي مِثْلُ مَا قِيل لِي، فَلَهَوْتُ بِمَا سَمِعتُ (وَ فِي لَفْظٍ: فَجَلَسْتُ أَنْظُرُ) وَ غَلَبَتْني عَيْنِي، فَمَا أَيْقَظَنِي اِلاّ مَسُّ الشَّمْسِ، ثُمَّ رَجَعتُ اِلَي صَاحِبِي، فَقَالَ: مَا فَعَلْتَ؟! فقلتُ: مَا فَعَلْتُ شَيئاً. قَالَ رَسُولَ اللهِﷺ: فَوَاللهَ مَا هَمَمْتُ بَعْدَهُما بِسُوءٍ أَبَداً، مِمَّا يَعْمَلُ أَهْلُ اَلجَا هِلِيَّةِ حَتَّي أَكرَمَنِيَ اللهُ تَعَالَي بنبُوَّتِهِ».[1] «علی‌بن ابی‌طالب می‌گوید از پیامبرخداﷺ شنیدم که می‌فرمود: هرگز بر قلبم خطور نکرده که فعلی (و در لفظی کار بدی) را انجام دهم که مردم زمان جاهلیت آن را انجام می‌دادند، غیر از دو بار که آن دو بار هم

۱. اخرج ابن‌اسحاق فی السیرة و البخاری فی التاریخ الکبیر و البزار فی مسنده و الفاکهی فی (اخبار مکة) و ابن‌حبان فی صحیحه و الحاکم و البیهقی و ابونعیم کلاهما فی (دلائل النبوة) و هو صحیح.

خداوند مرا مصمون و محفوظ داشت: شبی به جوانی از قریش که با من بود و در بلندی‌های شهر مکه گله‌ای از گوسفندان را برای صاحبش می‌چراند، گفتم: از گوسفندان من محافظت کن تا امشب را بسان جوانان (دیگر) سپری کنم گفت: قبول می‌کنم. سپس به راه افتادم تا به نزدیک‌ترین خانه از خانه‌های مکه رسیدم، صدای آواز و دف‌زنی ـ سازهای موسیقی ـ (و در لفظی، زدن دف و سرنا) را شنیدم گفتم این چیست؟ گفتند فلانی با فلانی ازدواج کرده، مردی قریشی با زنی ازدواج کرده بود، پس من هم با آواز و صدا سرگرم شدم (و در لفظی، نشستم و نگاه کردم) تا این‌که چشمانم به خواب رفته و فقط با حرارت خورشید بود که بیدار شدم و سپس برگشتم و (شبی دیگر) باز به مانند صدای قبلی را شنیدم (بعد از درخواست) همانی به من گفته شد که گفته شده بود، من هم به آن‌چه شنیدم سرگرم شدم (و در لفظی دیگر: نشستم و نگاه کردم) و چشمانم در خواب فرو رفته و تنها با حرارت خورشید بود که بیدار شدم، سپس پیش دوستم برگشته از من پرسید چه کار کردی؟ گفتم: کاری نکردم. پیامبرخداﷺ فرموده است: به خدا سوگند بعد از آن، فعل بدی که مردم در زمان جاهلیت آن را انجام می‌دادند بر قلب من خطور نکرده است، تا این که خداوند متعال مرا با مقام نبوت گرامی داشت».

چگونگی استناد به این روایت هم به این صورت است که می‌گویند پیامبرخداﷺ گوش دادن به آواز و موسیقی را فعل

جاهلیت توصیف می‌کند و آن را «قبیح و سوء» نام می‌برد، خداوند تبارک و تعالی قبل از رسالت هم، پیامبرﷺ را از آن مصون داشته است به این معنا که گوش فرا دادن به آواز و موسیقی حرام می‌باشد!

سنجیدن و ارزیابی کردن:

برای ابطال این گونه استنادات می‌گوییم:

۱. این که پیامبرخداﷺ دو بار بر قلبش خطور کرده که فعل و رفتار جاهلیت را انجام دهد، و فقط گوش دادن به آواز و موسیقی نبوده، زیرا فرموده است «خداوند متعال من را از آن مصمون داشت». در حالی که خودش می‌فرماید: به آن آواز و صدا گوش فرا دادم و در روایتی فرموده است: نشستم و نگاه کردم؛ بلکه منظور ایشان مصون ماندن از امور دیگر، مانند مَی خواری و افعال زشت بوده است و دلیل دیگر این است هنگامی که نزد دوستش برمی‌گردد و از او سؤال می‌کند که چه کار کردی؟ می‌فرماید: کاری نکردم «ما فعلتُ شيئاً»، پس تصور نمی‌شود منظور از افعال قبیح و زشت جاهلی که خداوند ایشان را از آن مصون داشته است، گوش دادن به آواز و آلت‌های صوتی آن باشد، زیرا آن را انجام داده و تا زمانی که چشمانش به خواب رفته با آن‌ها سرگرم شده است: «فَلَهَوْتُ بِذَلِكَ الغِنَاءِ وَ الصَّوْتِ حَتَّي غَلَبَتْنِي عيْنِي».

۲. این حدیث نیز نه تنها دلیل تحریم آواز و موسیقی نمی‌باشد بلکه به عکس دلیل اباحه‌ی آن هم می‌باشد، مادامی که وسیله‌ی

انجام فعل بد و حرام نشده باشد، زیرا پیامبرخداﷺ می‌فرماید: خداوند عزوجل پیش از رسالت نیز او را از قباحت و زشتی جاهلی مصون داشته است؛ هم‌چنین به وضوح فرموده است با گوش دادن به آواز و صدای آلت‌های آن سرگرم شده و به واسطه‌ی آن به خواب رفته است، حال اگر گوش دادن به آواز و آلت‌های آن بد و زشت می‌بود، خداوند ایشان را از آن هم مصون می‌داشت، آن گونه که او را از بدی و زشتی‌های دیگر مصمون داشته است، در نتیجه گوش دادن به آواز و موسیقی به صورت کلی کریه و حرام نمی‌باشد مادامی که با امور قبیح همراه نشده و به وسیله‌ای برای گناه و بدی تبدیل نشده باشد.

۳. از این حدیث فهم می‌شود که سازهای موسیقی (معازف) عصر جاهلیت و عصر پیامبرﷺ آن چنان که برخی که گفته‌اند؛ تنها (دف) نبوده، زیرا از (غرابیل) و (مزامیر) بحث شده است، حال اگر واژه‌ی (غرابیل) که جمع (غربال) بوده و به معنای دف می‌آید و اگر بگویم تنها دف را شامل می‌شود، واژه‌ی (مزامیر) چنان‌چه قبلاً هم گفتیم معنا و مفهوم عام دارد و همه‌ی سازهای موسیقی را در برمی‌گیرد. هم‌چنین دو واژه‌ی (زَمْر) و (عَزْف) به همین صورت می‌باشد.

حدیث یازدهم: «عَنِ ابنِ عَبَّاسٍ عَنِ النَّبِيِّﷺ قَالَ: إِنَّ اللهَ حَرَّمَ عَلَيَّ ـ أَوْ حَرَّمَ ـ الخَمْرَ و المَيْسِرَ و الكُوبةَ وَ كُلُّ مُسْكِرٍ حرامٌ».[1] «همانا

۱. رواه احمد و ابن‌ابی الدنیا فی (ذم الملاهی) رقم: ۷۶ و البیهقی فی (الکبری) و الدارقطنی و رواه الطبرانی به لفظ مختلف و هو صحیح.

خداوند مَی، قمار و «کوبة» را بر من حرام کرده و هر مُسکری هم حرام است». لازم به ذکر است که معنای واژه‌ی (کوبـة) نَرْد می‌باشد که در فصول بعد از آن بحث خواهیم کرد. چگونگی استناد بـه ایـن حدیث، بر تحریم آواز و سازهای موسیقی به این شکل اسـت کـه گفته‌اند: واژه‌ی (کوبة) به معنای «طبل» می‌آید، زیرا از سفیان ثوری آمده که گفته است: «قُلْتُ لِعَلِيِّ بْنِ بَذِيمَةَ: مَا الْكُوبَةُ؟ قَالَ: الطَّبْلُ».[1] «به علی‌بن بذیمه گفتم: کوبه چیست؟ گفت طبل می‌باشد». بـه ایـن معنا که این حدیث نصی بر حرمت طبل می‌باشد که آن هم یکی از انواع معازف می‌باشد و واضح است که آلت‌های موسیقی دیگـر از طبل بدتر می‌باشند، پس همان حکم طبل را دارند.

سنجیدن و ارزیابی کردن:

۱. تفسیر (ابن‌بذیمه) که واژه‌ی کوبة را طبل معنا می‌کند، صحیح نمی‌باشد زیرا بیشتر علماء لغت، کوبـة را به نَرْد تعبیر کرده‌اند و تنها برخی از آن‌ها آن را به معنای طبـل و یـا عـود آورده‌انـد. «ابوعبیـد قاسم‌بن سلام» گفته است:[2] «وَ أَمَّا الْكُوبَةُ فَإِنَّ مُحَمَّدَ بْنَ كَثِيرٍ أَخْبَرَنِي أَنَّ الْكُوبَةَ: النَّرْدُ فِي كَلَامِ أَهْلِ الْيَمَنِ، وَ قَالَ غَيْرُهُ الطَّبْلُ». «و امـا کوبـه چنان چه محمدبن کثیر به مـن خبـر داد در کـلام مـردم یمـن نـرد می‌باشد و برخی هم آن را طبل معنا کرده‌اند».

۱. رواه احمد و غیره و هو صحیح.
۲. غریب الحدیث، ج ۴، ص ۲۷۸.

همچنین (ازهری) پیرامون این رأی گفته است:[۱] همان رأی صحیح است، ابن اثیر نیز همان رأی را صحیح‌تر می‌شمارد چنان‌چه گفته است:[۲] «هي النَّرْدُ، وَ قِيلَ الطَّبْلُ وَ قِيلَ البَرْبَطُ». «عبارت از نرد می‌باشد و همچنین به معنای طبل و یا عود گفته شده است».

اما (جوهری) آن را به طبل کوچک تعبیر کرده و گفته است:[۳] «وَالكُوبَةُ الطَّبْلُ الصَّغِيرُ المخَصَّرُ».

۲. ضمن بیان سخنان عالمای لغت، می‌خواهیم دو دلیل دیگر را این باره ذکر کنیم.

الف) بخاری در (الأدب المفرد) این اثر را ذکر کرده:[۴] «إِنَّ (فُضَالَةَ بنَ عُبَيْد) كَانَ بِمَجْمَعٍ مِنَ المجَامِعِ فَبَلَغَهُ أَنَّ أَقْوَاماً يَلْعَبُونَ بِالكُوبَةِ فَقَامَ غَضْبَاناً يَنْهَى عَنْهَا أَشَدَّ النَّهيِ، ثُمَّ قَالَ: أَلا إِنَّ اللاَّعِبَ بِهَا لَيَأْكُلُ قَمْرَهَا كَآكِلِ لَحْمِ الخِنْزِيرِ وَ مُتَوضِّيءٍ بِالدَّمِ يَعْنِي بِالكُوبَةِ النَّرْدَ». «(فضالةبن عبید) در جمعی نشسته بود که به او خبر رسید که افرادی با کوبه بازی می‌کنند، او هم به پا خاست و با عصبانیت از آن ممانعت کرد، سپس گفت: آگاه باشید کسی که با آن بازی می‌کند و آن پولی را که به واسطه‌ی آن به دست می‌آورد، به هنگام صرف آن به مانند این است که گوشت خوک خورده باشد و با خون آن

۱. لسان العرب، مادة قنن.
۲. النهاية في غريب الحديث والاثر، ج ۴، ص ۲۰۷.
۳. مختار الصحاح، ج ۱، ص ۲۱۵.
۴. رقم: ۷۸۸ و ۱۲۶۷ واسناده حسن.

وضو گرفته باشد و منظورش از کوبه هم نرد می‌باشد».

قابل ذکر است فضاله، یکی از علمای صحابه در شام بود و تصور می‌شود سخن خود را از این حدیث پیامبرﷺ اخذ کرده باشد که پیش‌تر آن را آورده و معنا کردیم: «مَنْ لَعِبَ بِالنَّرْدَ شِيرِ فكَأَنَّما صَبَغَ يَدَهُ فِي لَحْمِ خِنْزِيرٍ وَ دَمِهِ».[1]

ب) (زمخشری) درباره‌ی پندی که می‌گوید: «لايَزال مَعَهُ كُوبُ الخَمرِ وَ كُوبَةُ القَمْرِ». «همواره جام شراب و نرد قمار با او همراه است» گفته است: «و هي النَّرْدُ و الشِّطرَنجُ».[2] «و آن هم نرد و شطرنج می‌باشد».

سپس اگر کسی بگوید «علی‌بن بذیمه» یکی از راویان حدیث بوده و راوی هم به آن‌چه نقل می‌کند عالم‌تر است، بنابراین تفسیر و برداشت او از واژه‌ی کوبه صحیح‌تر می‌باشد، می‌گوییم: شرط نیست این قاعده همیشه واقعیت داشته باشد زیرا پیامبرﷺ فرموده است: «نَضَّر اللهُ امْرَءاً سَمِعَ مِنَّا حَدِيثاً فَحَفِظَهُ حَتَّي يُبَلِّغَهُ غَيْرَه، فَرُبَّ حامِلِ فِقْهٍ اِلَي مَنْ هُوَ أَفْقَهَ مِنْه وَ رُبَّ حامِلِ فقْهٍ لَيْسَ بفقيهٍ».[3] «خداوند گشاده‌روی (شاد) بدارد کسی را که حدیثی از ما می‌شنود و آن را حفظ می‌دارد تا زمانی که آن را به غیرخودش برساند، زیرا افرادی

---

۱. رواه مسلم.

۲. اساس البلاغة، ص ۴۰۰.

۳. رواه احمد و ابوداود و الترمذی و الدارمی و هو صحیح.

وجود دارند که علمی نزد آنان می‌باشد و آن را به افـراد عـالم‌تـر و آگاه‌تر از خود می‌رسانند و افرادی هـم وجـود دارنـد کـه علمـی را حفظ هستند اما عالم و آگاه نمی‌باشند».

پس واژه‌ی کوبه به معنای نرد می‌باشد و معنـای طبـل و عـود از آن برداشت نمی‌شود به همین خاطر متصور نیست که ایـن حـدیث را دلیل تحریم طبل و آلت‌های دیگر آواز و موسیقی قرار دهیم.

حدیث دوازدهم: «عَنْ اَبِي‌هُرَيْرَةً قَالَ: رَسُولُ اللهﷺ بِـئْسَ الكَـسْبُ أجرُ الزَّمَّارَةِ وَ فِي لَفْظٍ نَهَي رَسُولُ اللهﷺ عن كَسْبِ الزَّمَّارَةِ».[1] «بـدترین کسب، اجرت (زماره) می‌باشد و در لفظـی: پیـامبر خـداﷺ از پـول کسب شده به واسطه‌ی (زمّاره) نهی کرده است».

چنان‌چه بعداً تبیین خواهیم کـرد واژه‌ی «زمّـاره» در ایـن‌جـا بـه معنای زن فاحشه و ناپاک (زانیه) می‌باشد که در ادامه بیان خـواهیم کرد. چگونگی استناد بـه ایـن حـدیث نیـز آن اسـت کـه منظـور از «زمّاره» زن آوازخوان (مَغَنّیه) یا زنی است که سـازهای موسـیقی را به کار می‌گیرد و مشخص است نهی از ثمره و کسب آن، به معنـای حرام بودن آن شغل است که آوازخوانی و یا به کارگیری آلـت‌هـای آن می‌باشد.

سنجیدن و ارزیابی کردن:

۱. واژه‌ی زمّاره در این حدیث بـه معنـای (زانیـة) مـی‌باشـد نـه

---

۱. رواه البیهقی و البغوی فی (شرح السنة) و فی (التفسیر) و ابوعبید فـی (غریـب الحـدیث) و الخطیب البغدادی فی (التاریخ).

(مُغَنِّية)، چنان‌چه (ابوعبید قاسم‌بن سلام) گفته است:[1] «قَالَ الْحَجَّاجُ: الزَّمَّارَةُ: الزَّانِيَةُ ... فَمَعْنَى قَوْلِهِ هَذَا مِثْلُ قَوْلِهِ: أَنَّهُ نَهَى عَنْ مَهْرِ البَغِيِّ وَ التفْسير فِي الْحَدِيثِ ... وَ قَالَ بَعْضُهُمْ: الزَّمَّارَةُ وَ هَذَا عِنْدِي خَطَأٌ فِي هَذَا الْمَوْضِعِ اِنَّما الزَّمّارَةُ فِي حَدِيثٍ آخَرَ وَ ذَلِكَ أَنَّ مَعْنَاهَا مأخوذ من الرَّمز و هي التي تُومِيءُ بِشَفَتَيْها أو بِعَيْنَيْها، فأي كَسْبٍ لها هنا يُنْهي عنه؟...».

«حجاج گفته است (زمّاره) زن ناپاک و فاحشه می‌باشد که معنای سخنش همانند معنای آن حدیث دیگر می‌باشد که می‌گوید: از اجرت زن دامن آلود نهی کرده، که در حدیث تفسیر شده است... و برخی گفته‌اند: (الرَّمّازَة)، اما من در این‌جا آن را اشتباه می‌دانم زیرا (الرماره) در حدیث دیگری آمده است: آن هم به سبب آن که معنایش از واژه‌ی (الرمز) گرفته شده که عبارت است از زنی که با لب‌ها و چشمانش به مردان اشاره می‌کند، حال چه ثمره و بهره‌ای در آن می‌باشد که از آن نهی شود؟!».

قابل ذکر است واژه‌ی (زمّارَة) معنایش (زانیة) می‌باشد، زیرا خود و سخنانش را زیبا می‌سازد، که «الزِّمِر» به معنای نیکو (الحسن) و (تَزْمُرُ) به معنای زیبا ساخت (تُحَسِّنُ) می‌آید.

۲. احادیثی از پیامبرﷺ وجود دارد که رأی ابوسعید قاسم‌بن سلام را درباره‌ی معنای (زمّارة) تقویت می‌کند، برای مثال:

الف) «عَنْ اَبِي‌مَسْعُودِ الاَنْصارِيِّ اَنَّ رَسُولَ اللهِﷺ نَهَى عَنْ ثَمَنِ

---

۱. غریب الحدیث، ج۱، ص۳۴۳ـ۳۴۱.

الْكَلْبِ و مَهرِ الْبَغيِّ، و حُلوانِ الْكَاهِنِ».[۱] «پیامبر خدا ﷺ از پول سگ، درآمد زن فاحشه و فالگیر نهی کرده است».

ب) «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ قَالَ: نَهَى رَسُولُ اللهِ ﷺ عَنْ كَسْبِ الإِمَاءِ».[۲] «پیامبر خدا ﷺ از درآمد (فاحشگی) کنیزها نهی کرده است».

پس متصور نیست حدیث مذکور، دلیل تحریم آواز و موسیقی شود و هیچ ارتباطی با آن موضوع ندارد.

خواننده‌ی محترم! حال که تبیین شد در سنت پیامبر ﷺ نیز به مانند کتاب خدا هیچ دلیل و سندی به صورت مطلق و عام بر تحریم آواز و موسیقی وجود ندارد، توجه شما را به دلایل دیگری که افراد تحریم کننده‌ی آواز و موسیقی بیان می‌کنند جلب می‌نماییم:

سومین ادله‌ی قائلین به تحریم آواز و موسیقی: اجماع

گروهی از کسانی که آواز و موسیقی را به صورت مطلق حرام می‌پندارند، ادعا می‌کنند که علمای اسلام به طور عموم و صحابه ﷺ به طور خصوص بر تحریم آواز و موسیقی اتفاق و اجماع دارند! هر چند در بخش سوم این فصل، به ردّ وجود اجماع علما بر تحریم آواز موسیقی پرداخته‌ایم، اما در این‌جا نیز به صورت مختصر در این باره بحث می‌کنیم.

برای ردّ و بطلان این ادعا به دو نکته اشاره می‌کنیم:

---

۱. متفق علیه.
۲. رواه بخاری.

۱. متصور نیست اجماع بر تحریم چیزی صورت گیرد که در عصر نزول شریعت وجود داشته است و ـ همان‌گونه که تبیین نمودیم ـ هیچ نصی از قرآن و سنت بر آن وجود نداشته باشد!

زیرا اجماع فقط بر مسائلی صورت می‌گیرد که در شریعت به صورت آشکار شناخته شده‌اند «ما عُلِم من الدین بالضَّرورة» و روشن است که این وضعیت نیز بدون نص شرعی واضح و صریح و یا بیشتر تحقق نمی‌یابد.

۲. در حقیقت از سه جهت وجود اجماع بر این مسأله واقعیت ندارد:

الف) وجود چندین نص از قرآن و سنت پیرامون اباحه‌ی آواز و موسیقی.

ب) وجود علمایی که به عموم آواز و موسیقی را مباح دانسته‌اند، مانند: زهری، اوزاعی، معمربن راشد و یحیی قطّان که بیان نموده‌اند مردم حجاز «سماع» را جایز شمرده‌اند و هم‌چنین علمای زیادی در این باره کتاب، رساله و فتوا دارند، که در بخش سوم این فصل اسامی چهل و شش نفر از ایشان را ذکر کرده‌ایم.

ج) بسیاری از کسانی که از اجماع علما سخن می‌گویند اقوال علماء را با دقت نقل نکرده‌اند، برای مثال افرادی هستند که از «سماع» برخی از اهل تصوف منحرف سخن گفته‌اند، اما سخنی که از آن‌ها نقل شده به گونه‌ای است که تصور می‌شود به صورت عام فتوا داده‌اند! افرادی نیز هستند که تنها درباره‌ی برخی از سازهای

موسیقی سخن گفته‌اند اما به گونه‌ای بیان شده که انگار در مورد همه‌ی آن‌ها بحث نموده است. افرادی نیز هستند که تنها در مورد غناء و آواز فاسقان بحث نموده‌اند اما بعداً سخنانشان عمومیت یافته است.

برای تبیین منظور، به مثالی در این باره توجه نمایید: «عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ عِيسَى الطَّبَّاعِ قَالَ: سَأَلْتُ مَالِكَ بْنَ أَنَسٍ عَمَّا يَتَرَخَّصُ فِيهِ بَعْضُ أَهْلِ الْمَدِينَةِ مِنَ الْغِنَاءِ؟ فَقَالَ إِنَّمَا يَفْعَلُهُ عِنْدَنَا الْفُسَّاقُ».[1] «اسحاق‌بن عیسی طباع می‌گوید: از مالک‌بن انس در رابطه با غنایی که برخی از اهل مدینه به آن رخصت می‌دهند پرسیدم؟ گفت: نزد ما فقط افراد منحرف آن را انجام می‌دهند».

واضح است که در این‌جا «مالک» تنها به توصیف واقعی آوازخوانان مدینه پرداخته و نگفته است: هر کس آوازخوانی کند یا به آن گوش فرا دهد فاسق می‌باشد، چنان‌چه اکنون این سخن مالک به این معنا و مفهوم به کار می‌رود.

پس اجماع علما بر تحریم آواز و موسیقی صورت نگرفته است که ما بتوانیم آن را به عنوان دلیل و سند به شمار آوریم.

۱. رواه احمد فی (العلل) رقم: ۱۵۸۱ و هو صحیح.

چهارمین ادلـه‌ی قـائلین بـه تحـریم آواز و موسـیقی: آواز و موسیقی، عادت فاسقین بوده و تشبه به آنان حرام است.

این هم یکی دیگر از دلائلی است که افراد تحریم‌کننده‌ی آواز و موسیقی بدان استناد می‌کنند و خلاصه‌ی آن چنین است که آواز و موسیقی تنها خوی و عادت افرا بدکردار و عاصی بوده و تشبّه به آن‌ها نیز حرام می‌باشد، چنان‌چه در سنت آمده است: «مَنْ تَشَبَّهَ بِقَوْمٍ فَهُوَ مِنْهُم»[1] «هر کسی خود را به گروهی شبیه کند از آن‌ها محسوب می‌شود».

در ردّ این ادعا که به عنوان دلیل شناخته شده است می‌گوییم:

۱. واقعیت ندارد که سرودن و گوش دادن به آواز و موسیقی تنها خوی و عادت افراد بدکردار و عاصی باشد، زیرا:

الف) در عصر پیامبر ﷺ و در نخستین جامعه‌ی اسلامی که بهترین و پاک‌ترین جامعه‌ی زمین بوده است، آواز و موسیقی وجود داشته، چنان‌چه قبلاً مطرح کردیم و بعداً هم بیشتر بحث خواهیم کرد.

ب) در تاریخ اسلامی افرادی باایمان و دارای شخصیت عالی، آوازخوان و نوازنده بوده‌اند. برای مثال:

۱.ب «اسماعیل‌بن جامع المُثَنّی» که در عصر تابعین زیسته است.[2]

۱. رواه احمد و ابوداود.
۲. الاغانی، ج۶، ص۲۸۹.

۲. ب «ابراهیم‌بن سعدبن عبدالرحمن‌بن عوف» که قبلاً از او بحث کرده‌ایم، شیخ امام شافعی بوده و بخاری و مسلم و دیگران از او نقل حدیث کرده‌اند. و زمانی سوگند یاد کرده است که به نقل حدیث نپردازد مگر این که آوازخوانی و عودزنی شود.[۱]

۳. ب «عُلَيَّةُ بِنتِ المهدي» که خواهر هارون‌الرشید بوده و ذهبی درباره‌ی او گفته است:[۲] «شَاعِرَةٌ عَارِفَةٌ بِالمُوسِيقَى رَخِيمَةُ الصَّوتِ ذَاتُ عِفَّةٍ و تَقْوَى وَ مَنَاقِبَ». «شاعر، عالم به موسیقی، دارای صدای دلنواز، پاک، متقی و دارای صفات پسندیده بوده است».

٤.ب «اسحاق‌بن ابراهیم الموصلي (سيد المغنّين)».[۳]

۲. تشبه به اهل کفر یا اهل گناه، به صورت مطلق ناروا نیست، زیرا پیامبر خداﷺ بسیاری از امور خوب اهل کفر را انجام داده است، مانند خندق زدن اطراف شهر مدینه، مهر زدن نامه‌ها و روزه گرفتن عاشورا ... و به همین دلیل «مناوی» در این باره گفته است:[۴] «أي: تَزَيَّا فِي ظَاهِرِهِ بِزِيِّهِمْ وَ فِي تَعَرُّفِهِ بِفِعْلِهِمْ وَ فِي تَخَلُّقِهِ بِخُلُقِهِمْ وَ سَارَ بِسِيرَتِهِمْ وَ هَدْيِهِمْ فِي مَلْبَسِهِمْ وَ بَعْضِ أَفْعَالِهِمْ وَ كَانَ التَّشَابُهُ بِحَقٍّ قَدْ طَابَقَ فِيهِ الظَّاهِرُ وَ الْبَاطِنُ». یعنی در ظاهر، پوشاک آن‌ها را پوشیده و رفتار آن‌ها را در پیش گرفته و روش و اخلاق آن‌ها را دنبال

۱. رجال صحيح البخاري، للكلاباذي، ج ۱، ص ۵۱
۲. سیر الأعلام النبلاء، ج ۱۰، ص ۱۸۷.
۳. همان منبع، ج ۱۰، ص ۱۱۸.
۴. فيض القدير، ج ۶، ص ۱۰۴.

نموده است و در لباس پوشیدن و برخی از رفتارهایشان بـه سـلوک آن‌ها رفته به گونه‌ای که ظاهر و باطنشان در آن یکی شده است».

پس در مسأله‌ی آواز و موسیقی هیچ تشبهی به اهل کفر و بـدی وجود ندارد زیرا این مسأله کم و بیش در میان مسلمانان رایج بـوده و به کافران و بدکاران اختصاص ندارد؛ اگر به آن‌ها نیـز اختـصاص می‌داشت مادامی که در ردیف تعاملات (رفتاری) قـرار گرفتـه و در دایره‌ی عقیده و عبادت نیست، فقط اقسام غیرشـرعی آن منـع و رد می‌شد نه به طور کلی و عام، زیرا همان‌گونه کـه در مبحـث قواعـد شرعی مطرح نمودیم، اصل در تعاملات اباحه و گشایش می‌باشد.

علاوه بر همه‌ی مواردی که گفته شد بر حدیث «مَـنْ تَـشبَّه بقـومٍ فهو منهم». اختلاف‌نظرهای زیادی در میان حـدیث شناسـان وجـود دارد که «زرکشی»[1] آن را ضعیف، «طبرانی» حسن و «عراقـی»[2] آن را ضعیف وصـف مـی‌کنـد. پـس نـوع چهـارم ادلـه‌ی تحـریم آواز و موسیقی نیز دلیلی متقن و محکم نبوده و نبایـد در ایـن بـاره بـه آن اتکا داشت و به آن امیدوار بود!

پنجمین ادله‌ی قائلین به تحریم آواز و موسیقی: سد ذریعه

این هم یکی دیگر از مواردی می‌باشد که افراد قائـل بـه تحـریم آواز و موسیقی به آن استناد می‌کنند و خلاصه‌ی سخن ایـشان ایـن

۱. فیض‌القدیر، للمناوی، ج۶، ص۱۰۴.

۲. الغناء و المعازف فی الأعلام المعاصر، ص۲۷۷.

است که: «واجب است از امر مباحی که به حرام منجر می‌شود نهی و ممانعت شود». و اکنون زمانه به گونه‌ای است که مردم انحرافات زیادی یافته‌اند، به همین خاطر نباید اجازه داده شود که به واسطه‌ی آواز و موسیقی به مردم به سوی گناه و انحراف بیشتری کشیده شوند.

در پاسخ به این دلیل و ردّ آن می‌گوییم در فصل دوم چند قاعده‌ی شرعی را بیان نمودیم که ضروریست بر اساس آن‌ها با هنر تعامل شود؛ در قاعده‌ی هفتم گفته شد که «جلوگیری از گناه (سد ذریعه) نباید به توجیهی برای تحریم مسائل مباح و روا از مردم شود و هر آن‌چه را که در زمان نزول شریعت مباح بوده، هم‌چنان مباح است».

در فصل دوم این قاعده را توضیح دادیم، در این‌جا نیز به صورت مختصر به آن اشاره می‌کنیم. «القرافی» درباره‌ی این مسأله گفته است:[1] «الذَّرائِع ثُلاثَةُ أَقْسَامٍ:

۱. قِسْمٌ أَجْمعتِ الأُمَّةُ عَلَى سَدِّهِ

۲. وَ قِسْمٌ أَجمَعَتِ الأُمَّةُ عَلَي فَتْحِهِ

۳. وَ قِسْمٌ اخْتَلَفَتْ فِيه، فَهُنَاكَ مَنْ يَسُدُّهُ كَمَا لِكٍ، وَ مَنْ يُخَالِفُهُ».

«اسباب منجر به گناه و معصیت سه قسم می‌باشد: قسمی از آن که همه‌ی امت بر ممانعت و نهی از آن اتفاق دارند، قسمتی دیگر از آن

۱. الفروق، ج ۲، ص ۲۲.

که همه‌ی امت در رخصت به آن اتفاق‌نظر دارند و قسمی از آن هم اختلافی بوده و عده‌ای مانند «مالک» آن را ممنوع و برخی هم به آن رخصت داده‌اند».

سپس «قرافی» به تبیین معنا و مفهوم هر یک از آن سه قسم می‌پردازد و برای هر کدام مثالی می‌آورد.

قسم اول: آن است که سبب ضرر و زیان قطعی و یا نزدیک به یقین شود، مانند حفر چاه بر سر راهی که مردم از آن‌جا عبور و مرور می‌کنند.

قسم دوم: آن است که مگر به ندرت وگرنه به گناه و زیان منجر نمی‌شود مانند کاشتن درخت انگور که ممکن است از آن شراب ساخته شود.

قسم سوم: از هیچ کدام از آن‌ها نیست به طوری که نه زیان‌بخش بوده و نه عدم زیان‌بخشی نزدیک به یقین را شامل نمی‌شود.

واضح است چنان‌چه در بخش ششم فصل سوم گفتیم هیچ کدام از علمایی که آواز و موسیقی را مباح می‌شمارند ـ مگر به ندرت ـ وگرنه کسی از ایشان بدون قید و شرط آن را مباح نمی‌دانند بلکه برای آن قیدها و شروطی گذاشته‌اند که قبلاً مطرح نمودیم؛ حال اگر آن شرط‌ها در نظر گرفته شود، دیگر آواز و موسیقی به ضرر و زیان منجر نخواهد شد و در آن هنگام نه ضروریست و نه چنین اجازه‌ای داریم که قاعده‌ی نهی از گناه (سدّ ذریعه) را اعمال کنیم.

ششمین ادلـه‌ی قـائلین بـه تحـریم آواز و موسـیقی: آواز و موسیقی برای منحرف نمودن مردم، از شراب بدتر است

این هم دلیلی دیگر از افراد تحریم کنند آواز و موسیقی می‌باشـد و مثال‌های زیادی نیز برای تأیید سخن خویش از واقعیـت زنـدگی هنرمندان و اطرافیانشان می‌آورند!

در پاسخ و رد این ادعا می‌گوییم:

۱. اگر منظور آواز و موسـیقی اهـل کفـر باشـد، ایـن سـخن تـا اندازه‌ای جای بحث دارد، اما چنان‌چه گفته شد کسانی آن‌هـایی کـه آواز و موسیقی را مباح می‌شمارند، بـرای آن قیـد و شـرط‌هـایی در نظر گرفته‌اند ـ که در بخش شـشم فـصل سـوم مطـرح کـردیم ـ و مشخص است که در آن هنگام، دیگر تأثیر بدی نخواهد داشت.

۲. اگر واقعیت دارد که آواز و موسیقی از شراب زیان‌بخش‌ترنـد و ضروریست که از آن حرام‌تر باشد! چرا همان‌گونه که بـر تحـریم شراب، آیه و حدیث واضح و صریح وجود دارد، بـر تحـریم آواز و موسیقی نصی از قرآن و سنت را مشاهده نمی‌کنیم؟!

۳. ضروریست دانسته شود در اکثر مواردی که علماء به تندی از آواز و موسیقی صحبت کرده‌انـد، منظورشـان گونـه‌هـایی از آواز و موسیقی بوده است که ماهیت و محتوای بد و زیـان‌بخـش داشـته و به وسیله‌ای برای رسیدن به اهداف حرام تبدیل شده‌اند!

برای مثال به قولی از «ابن‌تیمیه» توجه مـی‌کنـیم کـه مـی‌گویـد:[۱]

۱. مجموع الفتاوی، ج۲۹، ص۳۰۵.

«الغِناءُ نُهِيَ عنه لأنه قدْ يَدْعوا الي الزِّنـا كـما حُـرِّمَ النَّظَـرُ الي الأجنبيـة». «آواز و موسیقی به این دلیل نهی شده کـه امکـان دارد بـه محرکـی برای زنا تبدیل شود، آن‌گونه که نظر کردن به زن بیگانه حرام شـده است». بر این سخن ابن‌تیمیه توضیح دو نکته را لازم می‌دانم:

الف) چنان‌چه ملاحظه می‌کنیم ابـن‌تیمیـه(رح) آواز را بـه نگـاه حرام (نظر) تشبیه می‌کند، اما بدون شک همـان‌گونـه کـه در مقابـل نگاه حرام و از روی هوس، نگاه مباح و عادی نیـز وجـود دارد، در مقابل آواز کریه و محرک به سوی زنا و گناه نیز، موارد مباح و چـه بسا پسندیده و نیک هم وجود دارد، که یا هیچ آثار بـدی نـدارد یـا فوایدی هم در پی دارد.

ب) در قرآن و سنت به صراحت نگاه هوس‌آلود مـردان و زنـان به همدیگر حرام شده است، برای مثـال: خداونـد عزوجـل فرمـوده است: ﴿قُلْ لِلْمُـؤْمِنِينَ يَغُـضُّوا مِـنْ أَبْـصَارِهِمْ ... * وَقُـلْ لِلْمُؤْمِنَـاتِ يَغْضُضْنَ مِنْ أَبْصَارِهِنَّ﴾.[1] «به مردان مؤمن بگو: چشمان خـویش را (از نگاه‌های آلوده) فرو گیرند ... و به زنان مؤمن بگو: چشمان خود را (از نگاه‌های آلوده) فرو گیرند».

اما همان‌گونه که در مباحث قبلی تبیین گردید هیچ آیه و حدیثی وجود ندارد که دلیل و سند تحریم مطلق آواز و سازه‌های موسـیقی باشد. واضح است که دلیل اختلافات و تفاوت آراء علماء در تحریم

---

۱. نور/۳۱ـ۳۰.

آواز و موسیقی و اجماع آن‌ها بر تحریم نگاه هوس‌آلود، این است که بر تحریم نگاه آلوده نص شرعی و صریح وجود دارد، اما درباره‌ی آواز و موسیقی چنین نصی وجود ندارد!

هفتمین ادله‌ی قائلین به تحریم آواز و موسیقی: آواز و موسیقی باعث سرگرمی و فرح بخشی در انسان می‌شود

این هم یکی دیگر از مواردی است که افراد تحریم‌کننده‌ی آواز و موسیقی برای ادعای خود به آن استناد کرده و هفتمین و آخرین دلیل برای اثبات صحت دیدگاه و موضعشان می‌باشد.

در پاسخ به این ادعا و ردّ آن می‌گوییم:

۱. در کدام آیه و حدیث شادی، شادآور شدن و برانگیختن احساس به صورت مطلق حرام شده است؟

۲. اگر بگوییم آواز و موسیقی به خاطر صدای زیبایشان حرام هستند، بایستی صدای کبک، بلبل، قناری، کبوتر و شُرشُر آب و ... حرام باشند!

۳. خداوند سبحان فرموده است: ﴿وَٱقۡصِدۡ فِي مَشۡيِكَ وَٱغۡضُضۡ مِن صَوۡتِكَۚ إِنَّ أَنكَرَ ٱلۡأَصۡوَٰتِ لَصَوۡتُ ٱلۡحَمِيرِ﴾[1] «و در راه رفتن خود میانه‌رو باش و از صدای خود بکاه که بدترین صداها، صدای خر است».

چنان‌چه صدای خر بدترین صداهاست خداوند عزوجل به ما

۱. لقمان/۱۹.

فرمان داده که صدای خود را بیش از حد بالا نبریم تا به آن صدای کریه و زشت شبیه نشود، واضح است که صدای زیبا نیز پسندیده بوده و خداوند هیچ چیز زیبا و پاکی را حرام نکرده است، چنان‌چه می‌فرماید: ﴿قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ اللهِ الَّتِي أَخْرَجَ لِعِبَادِهِ وَالطَّيِّبَاتِ مِنَ الرِّزْقِ﴾[1] در بخش دوم به تفصیل در این باره سخن گفتیم.

٤. چطور ممکن است صدای زیبا حرام باشد در حالی که یکی از دلایل (معجزه) و نعمت‌های اعطا شده به داود ﷺ صدای زلال، رسا و زیبا بوده است، چنان‌چه خداوند فرموده است: ﴿وَلَقَدْ آتَيْنَا دَاوُدَ مِنَّا فَضْلاً يَا جِبَالُ أَوِّبِي مَعَهُ وَالطَّيْرَ وَأَلَنَّا لَهُ الْحَدِيدَ﴾.[2] «و به راستی داود را از جانب خویش مزیتی عطا کردیم، [و گفتیم] ای کوه‌ها و ای پرندگان! با او هم‌آواز شوید و آهن را برای او نرم کردیم».

پیامبرخدا ﷺ هم به «ابوموسی اشعری» که صدای دل‌نواز و زیبایی داشت، فرمودند: «لَوْ رَأَيْتَنِي وَ أَنَا أَسْتَمِعُ قِرَاءَتَكَ الْبَارِحَةَ! لَقَدْ أُوتِيتَ مِزْمَاراً مِنْ مَزَامِيرِ آلِ دَاوُدَ».[3] «اگر می‌دیدی دیشب به قرائت تو گوش فرا داده بودم! بدون شک آوازی از آوازه‌های زیبای داود به تو عطا شده است».

پس صدای زیبا به صورت مطلق از نعمات خداوندی می‌باشد،

١. اعراف/٣٢.
٢. سبأ/١٠.
٣. متفق علیه.

زمانی که به شیوه‌ی غیرشرعی و برای اهداف ناروا به کار نرود؛ بر اساس اهداف شرعی و روایی که برایش به کار می‌رود حکم آن در میان وجوب، استحباب و مباح بودن تعیین می‌شود.

پس از مفاهیم و محتوای مبحث هفتم برایمان تبیین گردید که هیچ کدام از مواردی که افراد تحریم‌کننده‌ی آواز و موسیقی به آن استناد می‌کردند نتوانست دلیل و سند به شمار آمده و ادعایشان را به اثبات برساند و ادعای «تحریم آواز و موسیقی به صورت مطلق» سخنی بدون دلیل می‌باشد. اکنون برای رسیدن به یقین و فهم بیشتر در مبحث هشتم به دلائلی بر «اباحه‌ی آواز و موسیقی» اشاره می‌کنیم.

بخش هشتم: دلائلی برای این که آواز و موسیقی در اصل مباح می‌باشد

اگر چه در مباحث قبلی تبیین گردید که هیچ دلیل و سندی بر تحریم آواز و موسیقی ـ به صورت مطلق ـ وجود ندارد و ضرورتی برای آوردن دلیل اثبات اباحه‌ی آواز و موسیقی نیست ـ مادامی که شروط لازم آن در نظر گرفته شود ـ زیرا هر چیزی در دایره‌ی معاملات بوده و نصی بر تحریم آن وجود نداشته باشد، به این معناست که بر اصل خود ـ که اباحه می‌باشد ـ باقی‌مانده است، اما برای تبیین بیشتر و رسیدن به یقین در این رابطه دلایلی را برای اثبات اباحه‌ی آواز و موسیقی مطرح می‌کنیم.

۱. آیاتی از قرآن

الف) ﴿يَسۡـَٔلُونَكَ مَاذَآ أُحِلَّ لَهُمۡۖ قُلۡ أُحِلَّ لَكُمُ ٱلطَّيِّبَٰتُ﴾[1] «از تو می‌پرسند چه چیزی برای آن‌ها حلال شده؟ بگو چیزهای نیک و پاکیزه برای شما حلال شده است».

ب) ﴿قُلۡ مَنۡ حَرَّمَ زِينَةَ ٱللَّهِ ٱلَّتِيٓ أَخۡرَجَ لِعِبَادِهِۦ وَٱلطَّيِّبَٰتِ مِنَ ٱلرِّزۡقِۚ﴾[2] «بگو: چه کسی زینت الهی را که خدا برای بندگانش پدید آورده و روزی‌های پاکیزه و مطبوع را حرام کرده است؟!».

ج) ﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ لَا تُحَرِّمُواْ طَيِّبَٰتِ مَآ أَحَلَّ ٱللَّهُ لَكُمۡ وَلَا

---

۱. مائده/۴

۲. اعراف/۳۲.

تَعْتَدُوا إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ﴾.[۱] «ای مؤمنان! چیزهای پاکیزه را که خدا برای شما حلال کرده حرام نکنید و از حدّ مگذرید که خداوند متجاوزان را دوست نمی‌دارد».

د) ﴿وَيُحِلُّ لَهُمُ الطَّيِّبَاتِ وَيُحَرِّمُ عَلَيْهِمُ الْخَبَائِثَ﴾.[۲] «پاکیزه‌ها را برایشان حلال و پلیدی‌ها را بر آن‌ها حرام می‌کند».

قابل ذکر است که واژه‌ی (طَّيِّبَاتِ)ـ چنان‌چه در فصل دوم بیان نمودیم ـ همه‌ی اموری می‌باشد که بشر از آن‌ها بهره‌مند می‌شود، از جمله پوشاک، خوردن و آشامیدن، صداها و مناظر و ... چنان‌چه «عزبن عبدالسلام» در کتاب «دلائل الاحکام» واژه‌ی «الطَّيِّبَاتِ» را به امور قابل بهره و لذت‌بخش (المستلذات) تعبیر کرده است.[۳]

هـ) ﴿وَإِذَا رَأَوْا تِجَارَةً أَوْ لَهْوًا انْفَضُّوا إِلَيْهَا وَتَرَكُوكَ قَائِمًا قُلْ مَا عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ مِنَ اللَّهْوِ وَمِنَ التِّجَارَةِ وَاللَّهُ خَيْرُ الرَّازِقِينَ﴾.[۴] «و هنگامی که ـ مسلمانان ـ داد و ستد یا سرگرمی می‌بینند به سوی آن پراکنده می‌شوند و تو را به حال ایستاده رها می‌کنند، بگو آن‌چه نزد خداست از سرگرمی و تجارت بهتر است و خدا بهترین روزی دهندگان است».

درباره‌ی شأن نزول این آیه، مسلم در صحیح خود حدیثی از

۱. مائده/۸۷.
۲. اعراف/۱۵۷.
۳. نیل‌الأوطار، ج۸، ص ۴۲.
۴. جمعه/۱۱.

جابربن عبدالله رضی الله عنه با چند روایت نقل نموده که در یکی از آن‌ها آمده است:[1] «عن جابربن عبدالله أن النبي ﷺ كان يخطب قائما يوم الجمعة فجاءت عيرٌ من الشام فانفتل الناس اليها، حتى لم يبق الا اثنا عشر رجلاً فأنزلت هذه الآيه التي في الجمعة: ﴿وَإِذَا رَأَوْا تِجَارَةً أَوْ لَهْوًا انْفَضُّوا إِلَيْهَا وَتَرَكُوكَ قَائِمًا﴾.[2] «یک بار پیامبر ﷺ در روز جمعه به صورت ایستاده ایراد خطبه می‌کرد، که کاروانی از شام رسید و مردم به سرعت به استقبال آن رفتند تا جایی که فقط دوازده نفر از آن‌ها باقی ماند، سپس این آیه که در سوره‌ی جمعه می‌باشد نازل شد».
چنان‌چه قبلاً بیان نمودیم واژه‌ی «لهو» آواز و سازهای آن را در بر می‌گیرد و این‌جا منظور از آن، آوازخوانی و طبل‌زنی می‌باشد زیرا مردم مدینه طبق عادت خود هرگاه کاروان تجاری به سلامت از راه می‌رسید با آوازخوانی، طبل و دف‌زنی از آن استقبال می‌کردند، پس مادامی که خداوند متعال در این‌جا تجارت و لهو را با هم در یک سیاق آورده است، مشخص می‌شود که یک حکم واحد دارند و شکی در این نیست که اگر پیامبر خدا ﷺ آواز و سازهای موسیقی را حرام می‌کرد، افراد مسلمان با آوازخوانی، طبل و دف‌زنی از کنار مسجد عبور نمی‌کردند و ایشان هم سکوت نمی‌کرد!
۵. ﴿إِنَّ أَنْكَرَ الْأَصْوَاتِ لَصَوْتُ الْحَمِيرِ﴾.[3] «همانا بدترین بانگ‌ها،

---

۱. صحیح مسلم، رقم: ۸۶۳ و صحیح البخاری، رقم ۹۳۶.
۲. جمعه/۱۱.
۳. لقمان/۱۹.

بانگ خران است».

امام غزالی با استناد به این آیه بر اباحه‌ی صدای زیبای غناء و سازهای آن (آلات الغناء)، می‌گوید:[۱] خداوند عزوجل اعلان داشته که بدترین صدا، صدای خران می‌باشد و به این خاطر چنین فرموده که لقمان حکیم‌ﷺ در خلال نصیحت به پسرش گفته است: «وَٱغۡضُضۡ مِن صَوۡتِكَ». «آرام سخن گوی و صدایت را بیش از حد بالا مبر». به این معنا که خداوند سبحان از زبان لقمان بالا بردن صدا را حرام نموده است زیرا صدای بلند و ناهنجار، زشت بوده، به دلیل این که صدای خر زشت‌ترین صداها می‌باشد، زیرا بسیار نکره و بیزارکننده می‌باشد؛ حال اگر صدای نکره و زشت، بد و ناپسند باشد پس صدای زیبا و حس‌برانگیز، پسندیده و نیک خواهد بود.

در صفحات گذشته هم احادیثی از پیامبرﷺ را در مدح و ستایش صدا و آواز زیبا مطرح نمودیم و این‌جا ضرورتی به تکرار آن‌ها نمی‌باشد. پس از اشاره به آیاتی چند از کتاب خداوند متعال که می‌توان هر کدام از آن‌ها را به تنهایی دلیل بر اباحه‌ی صدای زیبا عنوان کرد ـ خواه این صدا متعلق به انسان، طبیعت و یا سازهای موسیقی باشد ـ اکنون به احادیثی از پیامبر خداﷺ در این باره نظر افکنیم.

۱. فقه الغناء والموسیقی فی ضوء القرآن والسنة، ص ۸۶ قول ابوحامد الغزالی بالشرح والتفصیل.

۲. احادیثی از پیامبرﷺ

اگر هیچ حدیثی از پیامبرﷺ بر تحریم آواز و موسیقی وجود نداشت ـ همان‌طور که در مبحث قبلی مطرح و اثبات شد ـ به عکس آن چندین نص واضح و صریح از سنت بر اباحه‌ی آواز و موسیقی وجود دارد، اما بایستی آن شروطی را که علما و دانشمندان اسلام برای همه یا بیشتر چیزهای مباح (الأشياءُ المباحة) قرار داده‌اند در نظر گرفته شود.

موارد زیر تعدادی از نصوص سنت می‌باشد:

۱. «عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللهُ عَنها أَنَّ رَسُولَ اللهِﷺ دَخَلَ عَلَيْهَا أَيَّامَ مِنىً وَ عِنْدَهَا جَارِيَتانِ تُغَنِّيَانِ وَ تَضْربانِ بِدُفَّينِ وَ رَسُولُ الله مُسَجّىً عَلَى وَجْهِهِ الثَّوْبَ (و في رواية: مُسْتَتِرٌ بِثَوْبه) لاَ يَأْمُرُهُنَّ وَ لا يَنْهَاهُنَّ (وَ فِي رِوَايَةٍ: فَانْتَهَرهُمَا) أبُوبَكرٍ فَكَشَفَ رَسُولُ الله (ثَوْبَهُ) عَنْ وَجْهِهِ فَقَالَ: دَعْهُنَّ (وَ فِي رِوَايَةٍ: دَعْهُما) يَا أَبَابَكرٍ فَإِنَّها أَيّامُ عِيدٍ)».[1]
«عائشه‌رضی‌الله‌عنها می‌گوید: در روزهایی که در منا بودیم پیامبر خداﷺ بر من وارد شد در حالی که دو دختر[2] نزد من آوازخوانی می‌کردند، هنگامی که پیامبر خدا دراز کشیده بود و جامه‌اش را روی سر و صورتش انداخته بود (و در روایتی با جامه‌اش خود را پوشانده بود) نه به آن امر می‌نمود و نه نهی می‌کرد، ابوبکر از آن‌ها

---

۱. رواه احمد و اسحاق بن رواهویه و النسائی و ابن‌حبان و هو صحیح.

۲. (واژه‌ی جارية) هم به معنای دختر جوان و هم به معنای کنیز می‌آید و با توجه به سیاق جمله یکی از آن دو معنا در نظر گرفته می‌شود. رجوع کنید به المعجم‌الوسیط، ص۱۱۹.

عصبانی شد، (در روایتی: از هر دو عصبانی شد) پس پیامبر خداﷺ جامه‌اش را از روی خود برداشت و فرمود: ای ابوبکر آن‌ها را رها کن (و در روایتی: هر دوی آن‌ها را رها کن) زیرا این ایام، ایام عید است».[۱]

لازم به ذکر است که این حدیث با هر دو روایتش دلیل واضح و آشکاری بر اباحه‌ی آواز و سازهای آن می‌باشد و قبلاً هم چگونگی استناد حدیث را بر اباحه‌ی آواز و موسیقی تبیین نمودیم و به همین خاطر در این‌جا به همین اشاره اکتفا می‌کنیم.

۲. «عَنْ بُرَيْدَةَ الأَسْلَمِيِّ قَالَ: خَرَجَ رَسُولُ اللهِﷺ في بَعْضِ مَغَازِيهِ، فَلَمَّا انْصَرَفَ جَاءَتْ جَارِيَةٌ سَوْدَاءُ فَقَالَتْ: يَا رَسُول الله إِنِّي كُنْتُ نَذَرْتُ إِنْ رَدَّكَ اللهُ سَالِماً اَنْ أَضْرِبَ بَيْنَ يَدَيْكَ بِالدُّفِّ وَ أَتَغَنَّى، فَقَالَ لَهَا رَسُولُ اللهِﷺ: إِنْ كُنْتِ نَذَرْتِ فَاضْرِبِي وَ الاّ فَلاَ، فَجَعَلَتْ تَضْرِبُ فَدَخَلَ اَبُوبَكرٍ وَ هِيَ تَضْرِبُ، ثُمَّ دَخَلَ عَلِيٌ وَ هِيَ تَضْرِبُ، ثُمَّ دَخَلَ عُثْمَانُ وَ هِيَ تَضْرِبُ، ثُمَّ دَخَلَ عُمَرُ فألْقَتِ الدُّفَّ تَحْتَ اسْتِهَا ثُمَّ قَعَدَتْ عَلَيْهِ، فَقَالَ رَسُولُ اللهِﷺ: إِنَّ الشَّيطَانَ لَيَخَافُ مِنْكَ يا عُمَرُ! إِنِّي كُنْتُ جَالِساً وَ هِيَ

---

۱. این حدیث به این صورت نیز نقل شده است: «عن عائشة: دخل عليٌّ رسول الله و عندی جاریتان تغنیان بغناء بُعاثٍ، فاضّطَجَعَ علی الفراش و حوَّلَ وَجْهَهُ، و دخل ابوبكرٍ فانتهرنی و قال: مزمارة (و فی لفظ: مزمار) الشیطان عند النبیﷺ ؟ فأقبل علیه رسول الله فقال: دعهما، فلما غَفَلَ غَمَزْتُهُما فَخَرَجتا و كان يوم عيد يَلْعَبُ السُّودانُ بالدَّرقِ و الحِراب، فأمّا سألتُ النبی و إمّا قال: تشتهين تنظرين؟ فقلت: نعم، فأقامنی وراءَه، خَدِّی علی خَدِّهِ و هو يقول: دونكم يا بنی أرْفِدة، حتی إذا مَلِلْتُ، قال: حَسْبُكِ؟ قلتُ: نعم، قال: فاذهبی». متفق علیه

تَضرِبُ، فَدَخَلَ اَبُوبَكرٍ وَ هِيَ تَضْرِبُ، ثُمَّ دَخَلَ عَلِيٌّ وَ هِيَ تَضْرِبُ، ثُمَّ دَخَلَ عُثْمانُ وَ هِيَ تَضْرِبُ، فَلَمَّا دَخَلْتَ أَنْتَ أَلْقَتِ الدُّفَّ».[1] که قبلاً به معنای آن پرداخته‌ایم و به تکرار آن نمی‌پردازیم.

واضح است که این حدیث نیز دلیل واضح و صریحی بر اباحه‌ی آواز، دف‌زنی و هم‌چنین عموم سازهای دیگر بوده و هیچ دلیلی بر تمایز آن‌ها وجود ندارد زیرا پیامبرﷺ فرموده است: «مَنْ نَذَرَ أَنْ يُطيعَ اللهُ فَلْيُطِعْه، و مَن نَذَرَ أَنْ يَعْصِيَهُ فَلاَ يَعْصِهِ».[2] «هر کس نذر نموده که خدا را اطاعت کند، نذرش را ادا کند اما هر کسی نذر نموده که خدا را سرپیچی نماید، به نذرش عمل نکند».

هم‌چنین فرموده است: «لاَ وَفَاءَ لِنَذْرٍ في مَعْصِيَةٍ».[3] «نذری که برای انجام معصیت باشد نباید ادا شود».

پس آوازخوانی و دف‌زنی حلال و مباح می‌باشند، زیرا اگر غیرشرعی می‌بودند، نذر کردن در آن‌ها صحیح نبوده و پیامبرخداﷺ هم به آن رخصت نمی‌داد. هم‌چنین از این حدیث می‌توان فهم کرد آوازخوانی و دف‌زنی ـ که دف نمونه‌ای از سازهای موسیقی می‌باشد ـ به عروسی و عید اختصاص ندارد، زیرا مناسبتی که آن زن نذر نموده که برای پیامبرﷺ آوازخوانی و جلوی ایشان دف‌زنی

---

۱. رواه احمد و الترمذی و صححه و ابن‌حبان و البیهقی و اخرج ابوداود عن عبدالله‌بن عمروبن العاص حدیثاً قریباً منه.

۲. رواه مالک و البخاری و احمد و الترمذی و ابن‌ماجه و النسائی.

۳. اخرجه احمد و مسلم و النسائی و ابوداود و ابن‌ماجه و الترمذی.

کند بازگشت پیامبرخداﷺ به سلامت از جنگ بود؛ اما بدون شک نکته‌ی مشترک میان عروسی، عید و بازگشت از سفر، شادی و خوشحالی می‌باشد به این معنا که هرگاه شادی و سروری به انسان رسید اجازه دارد به آواز و آلت‌های آن گوش فرا دهد.

۳. «عَنِ السَّائِبِ بن يَزِيدٍ: أَنَّ امْرأةً جَاءَتْ إِلَى رَسُولِ اللهِﷺ فَقَالَ: يَا عَائِشَةُ! أَتَعْرِفِينَ هَذِهِ؟ قَالَتْ: لاَ يَا نَبِيَّ الله، فَقَالَ: هَذِهِ قَيْنَةُ بَنِي فُلاَنٍ، تُحِبِّينَ أَنْ تُغَنِّيكِ؟ قَالَتْ: نَعَمْ، قَالَ: فَأَعْطَاهَا طَبَقاً فَغَنَّتْهَا، فَقَالَ النَّبِيُّﷺ قَدْ نَفَخَ الشَّيْطَانُ فِي مِنْخَرَيْهَا».[1] که قبلاً به معنای آن پرداخته‌ایم و چگونگی استدلال به آن بر اباحه‌ی آواز و سازهای آن واضح و آشکار بوده و به آن اشاره شده است.

٤. «عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللهُ عَنهَا قَالَتْ: بَيْنَا أَنَا وَ رَسُولُ اللهِﷺ جَالِسانِ فِي الْبَيْتِ اسْتَأْذَنَتْ عَلَيْنَا اِمْرَاةٌ كَانَت تُغَنِّي فَلَمْ تَزَلْ بِهَا عَائِشَةُ حَتَّي غَنَّتْ، فَلَمَّا غَنَّتْ اسْتَأْذَنَ عُمَرُبْنُ الخَطَّابِ؄ فَلَمَّا اسْتَاذَنَ عُمَرُ أَلْقَتِ الْمُغَنِّيةُ مَا فِي يَدِهَا و خَرَجَتْ و اسْتَأْخَرَتْ عَائِشَةُ عَنْ مَجْلِسِها، فَأَذِنَ لَهُ رَسُولُ اللهِﷺ فَضَحِكَ، فَقَالَ: بِأَبِي أَنْتَ وَ أُمِّي عَمَّا تَضْحَكُ؟! فَأَخْبَرَهُ مَا صَنَعَتِ الْقَيْنَةُ وَ عَائِشَةُ، فَقَالَ عُمَرُ و أَمَّا وَ الله لا، اللهُ وَ رَسُولُهُ أَحَقُّ أَنْ يُخْشَى يَا عَائِشَةُ».[2] «عائشه رضی‌الله‌عنها می‌گوید در حالی که با پیامبرخداﷺ در خانه نشسته بودند، زن آوازخوانی برای وارد شدن

۱. رواه احمد و النسایی و الطبرانی و هو صحیح.

۲. أخرجه الفاکهی فی (اخبار مکة) رقم: ۱۷۴۰ و اسناده قوی.

رخصت خواست، عائشه بسیار تلاش نموده تا برایش آواز بخواند، هنگامی که شروع به سرودن کرد، عمربن خطاب برای داخل شدن رخصت خواست، پس از رخصت خواستن عمر، زن آوازخوان آن‌چه را که در دستش بود پرت کرده و بیرون رفت و عائشه نیز از جای خود عقب‌تر رفت، هنگامی که پیامبرخدا ﷺ به عمر اجازه‌ی ورود دادند، خندیدند، عمر گفت: پدر و مادرم به فدایت چرا می‌خندی؟ و ایشان رفتار زن آوازخوان و عائشه را برایش تعریف کرد، عمر گفت: نه به خدا قسم، واقعیت ندارد، ای عائشه، خدا و پیامبرش برای ترسیدن شایسته‌ترند!».

واضح است که دلالت این حدیث بر اباحه‌ی آوازخوانی و سازهای موسیقی بسیار واضح و صریح است، وگرنه چطور پیامبرخدا ﷺ به عائشه اجازه می‌داد که زن آوازخوان را به سرودن آواز تشویق کند؟! همچنین از این حدیث فهم می‌شود که آوازخوانی، به کار بردن سازهای موسیقی و گوش دادن به آن‌ها در همه‌ی حالت‌ها مباح می‌باشد، حال چه در مناسبتی مشخص و یا در غیر آن باشد.

۵. «عَنِ الرُّبَيِّعِ بِنْتِ مُعَوِّذٍ، قَالَتْ: دَخَلَ عَلَيَّ النَّبِيُّ ﷺ غَدَاةَ بُنِيَ عَلَيَّ فَجَلَسَ عَلَى فِرَاشِي كَمَجْلِسِكَ مِنِّي وَجُوَيْرِيَاتٌ يَضْرِبْنَ بِالدُّفِّ يَنْدُبْنَ مَنْ قُتِلَ مِنْ آبَائِهِنَّ يَوْمَ بَدْرٍ، حَتَّى قَالَتْ جَارِيَةٌ: وَفِينَا نَبِيٌّ يَعْلَمُ مَا فِي غَدٍ، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: لاَ تَقُولِي هَكَذَا وَقُولِي مَا كُنْتِ تَقُولِينَ، وَفِي رِوَايَة

التِّرْمَذِيِّ: (مَا يَعْلَمُ مَا فِي غدٍ اِلاَّ اللهُ)».[1] «رُبَيِّع بنت مُعَوِّذ می‌گوید: روزی که عروس می‌شدم پیامبرﷺ بر من داخل شد و به مانند جایی که الان نشسته‌ای، نزد من نشست ـ مخاطب سخنش راوی می‌باشد ـ چند دختری هم دف می‌زدند و آباء و اجداد خود را وصف کرده که در جنگ بدر کشته شده بودند، تا این که دختری گفت: و پیامبری در میان ماست که می‌داند فردا چه روی خواهد داد. پیامبرﷺ هم فرمود: این را مگوی، همانی را که قبلاً می‌گفتی بگوی، و در روایت ترمذی آمده است: (جز خداوند کسی نمی‌داند فردا چه روی خواهد داد!)».

دلالت این حدیث نیز بر اباحه‌ی آواز و سازهای موسیقی بسیار واضح می‌باشد، خصوصاً که پیامبرﷺ بعد از سخن شرک‌آمیز دختر آوازخوان و دف‌زن، که علم به غیب را به پیامبرخداﷺ نسبت داده بود، او را برحذر داشته و فرمودند: همانی را بگوی که قبلاً می‌گفتی، به این معنا که به ادامه‌ی دف و غناء امر نموده و روشن است که پیامبرخداﷺ هرگز به امر حرام و ممنوع و چه بسا مکروه نیز امر نکرده است! پس حداقل چیزی را که به آن فرمان داده اگر مستحب نبوده باشد، مباح بوده است!

٤. «عَنْ مُحَمَّدٍ حَاطَبِ الجُمَحيِّ قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ فَصْلُ مَا بَيْنَ الْحَلالِ وَ الْحَرامِ: الدُّفُّ و الصَّوْتُ فِي النِّكَاحِ».[2] «پیامبرﷺ فرموده

---

۱. رواه البخاری و ابوداود و الترمذی و النسائی و ابن‌حبان و الطبرانی و البیهقی.

۲. اخرجه احمد و النسایی و الطبرانی و البیهقی و الحاکم و ابن‌ماجه و الترمذی و حسّنه.

است: از هم جداکننده‌ی حلال و حرام ـ در مسأله‌ی نزدیک شدن روابط زنان و مردان ـ دف و صدای آواز به هنگام نکاح می‌باشد». چنان‌چه ملاحظه می‌کنیم پیامبرخداﷺ مسلمانان را تشویق نموده که از راه آوازخوانی و دف‌زنی ـ که رایج‌ترین و پرکاربردترین ساز موسیقی آن عصر و مکان بوده است ـ مسأله‌ی نکاح زن و ازدواج شرعی را آشکار سازند و آن را از روابط جنسی غیرمشروعی که در عصر جاهلیت وجود داشته است، جدا نمایند.

مشخص است که به کارگیری آواز و سازهای موسیقی برای این هدف شرعی که بیان گردید، حداقل پسندیده و مستحب می‌باشد.

۷. «عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ: اَنَّ النَّبِيَّ ﷺ مَرَّ بِبَعْضِ الْمَدِينَةِ فَاذَا هُوَ بِجِوارٍ يَضْرِبْنَ بِدُفِّهِنَّ و يَقُلْنَ:

نَحْنُ جَوارٍ مِنْ بَنِي النَّجَارِ يَا حَبَّذَا مُحَمَّداً مِنْ جَارٍ

فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ اللهُ يَعْلَمُ إِنِّي لأُحِبُّكُنَّ».[1] «پیامبرﷺ از جایی در مدینه عبور می‌کرد که دید برخی از دخترها به دف‌هایشان می‌زنند و می‌گویند: ما دخترانی از طایفه‌ی (بنی‌نجار) هستیم و محمد چه همسایه‌ی خوب و پسندیده‌ای می‌باشد!

پیامبرﷺ هم فرمود: خداوند می‌داند من شما را دوست دارم!».

دلالت این حدیث هم بر اباحه‌ی صدای زیبای آواز و سازهای آن، بسیار واضح بوده و ضرورتی به توضیح ندارد.

---

۱. رواه ابن‌ماجه و الطبرانی و قال البویصری فی «زوائد ابن‌ماجه» هذا اسنادٌ صحیح رجاله ثقاتٌ.

۸. «عَنْ عَبْدِاللهِ بْنِ عَباسٍ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا قَالَ: أَنْكَحَتْ عَائِشَةُ ذَاتَ قَرَابَةٍ لَهَا رَجُلاً مِنْ أَنْصَارٍ، فَجَاءَ رَسُولُ اللهِ ﷺ فَقَالَ: أَهَدَيْتُمُ الْفَتَاةَ؟ قَالُوا: نَعَمْ، قَالَ: أَرْسَلْتُمْ مَعَهَا مَنْ يُغَنّي؟! قالَتْ: لاَ، فَقَالَ رَسُولُ اللهِ ﷺ: اِنَّ الأَنْصارَ قَوْمٌ فِيهِمْ غَزَلٌ، فَلَوْ بَعَثْتُمْ مَعَهَا مَنْ يَقُولُ، أَتَيْنَاكُمْ أَتَيْنَاكُمْ فَحَيَّانَا وَ حَيَّاكُمْ».[1]

«عَنْ عَائِشَةَ اَنَّ النَّبِيﷺ قَالَ: هَلْ فَعَلَتْ فُلانَةُ؟ لِيَتِيمَةٍ كَانَتْ عِنْدَهَا، فَقُلْتُ: أَهْدَيْنَاهَا إِلَي زَوْجِهَا، قَالَ: فَهَلْ بَعَثْتُمْ معَهَا بِجَارِيَةٍ تَضْرِبُ بالدُفّ وَ تُغَنّي! قَالَتْ: تَقُولَ مَاذَا؟ قَالَ تَقُولُ:

أَتَينَاكُم أَتَيْنَاكُمْ — فَحيُّونَا نُحَيِّكُمْ
لَوْلاَ الذَّهَبُ الأَحْمَرُ — مَا حَلَّتْ بِوَادِيكم
وَ لَوْلاَ الحبَّةُ السَّمْرا — مَا سَمُنَ عَذَارِيكُمْ

«عائشه زنی از خویشان خود را به نکاح مردی از انصار در آورده بود ـ یعنی سرپرستی نکاح او را بر عهده داشت ـ که پیامبر خداﷺ رسید و فرمود: دختر را بدرقه کردید؟ گفتند: آری، فرمود: آیا کسی را با او فرستادید که آواز بخواند؟ عائشه گفت: نه، پیامبرخداﷺ فرمود: انصاری‌ها قومی هستند که آوازخوانی را دوست دارند، اگر کسی را با او می‌فرستادید بایستی می‌گفت: نزد شما آمدیم، نزد شما آمدیم، پس خداوند ما و شما را زنده بدارد!».

---

۱. اخرجه ابن‌ماجه و الطحاوی و أحمد و النسایی و البزاز و البیهقی و ابوالشیخ و هو حسن و عندالطبرانی فی الأوسط به رقم: ۳۲۸۹.

طبرانی هم این‌گونه ذکر کرده است: «عائشه رضی‌الله‌عنها می‌گوید: پیامبرخدا رسید و فرمود: فلان دختر چه کار کرد؟ ـ دختری یتیمی که نزد عائشه بود ـ من هم گفتم: او را به خانه‌ی شوهرش فرستادیم، فرمود: چرا دختری با او نفرستادید که دف‌زنی کند و آواز بخواند! گفتم: باید چه می‌گفت؟! فرمود: این را می‌گفت: نزد شما آمدیم، نزد شما آمدیم، بر ما درود بفرستید و بر شما درود می‌فرستیم و اگر طلای سرخ نمی‌بود، دشت و صحراهایتان بی‌چرا و علف می‌شد و اگر دانه‌های قهوه‌ای نمی‌بود، گونه‌هایتان چاق نمی‌شد».

تصور می‌شود منظور از «طلای سرخ» باران باشد و مشخص است که منظور از «دانه‌ی قهوه‌ای» نیز گندم می‌باشد، که سبب قوی شدن و چاقی گونه‌ها می‌شود، شاید هم این تعبیرات مجازی بوده و منظور دیگری داشته باشند.

واضح است که تشویق عائشه رضی‌الله‌عنها توسط پیامبرﷺ و داشتن خرده‌گله‌هایی از او ـ که می‌بایست برای عروسی و مراسم ازدواج، آوازخوانی و دف‌زنی می‌شد ـ و سپس راهنمایی سرودن شعری که برای آن مناسبت سازگار باشد، دلیل محکمی نه تنها بر اباحه، چه بسا استحباب و پسندیده بودن آواز و دف‌زنی عروسی و هر مناسبت دیگری که سبب شادی و خوشی گردد، می‌باشد!

۹. «عَنْ عَامِرِبْنِ سَعْد الـبَجَلِيِّ قَالَ: دَخَلْتُ عَلَى أَبِي مَسْعُودٍ وَ قُرْظَةَبنِ كَعْبٍ وَ ثَابِتِبْن يَزِيدٍ وَ جَوَارٍ يَضْرِبْنَ بِدُفٍّ لَهُنَّ وَ يُغَنِّينَ،

فَقُلْتُ: تُقِرُّونَ هَذَا وَ أَنْتم أَصْحَابُ رَسُولِ اللهِ ﷺ؟! قَالُوا: إِنَّهُ رُخِّصَ لَنَا فِي الغِنَاءِ فِي العُرْسِ وَ البُكاءِ عَلَى المَيِّتِ فِي غيْرِ نُوْحٍ».[1] «عامربن سعد بجلی می‌گوید: پیش ابی‌مسعود و قرظه‌بن کعب و ثابت‌بن یزید رفتم در حالی که چند دختر (یا کنیز) دف‌زنی کرده و آواز می‌خواندند، من هم گفتم: آیا این را تایید می‌کنید و صحابه‌ی پیامبرخدا ﷺ هستید؟! گفتند: ما رخصت داده شده‌ایم به هنگام عروسی، آواز و غناء و بر سر مرده هم گریه‌ی بدون نوحه باشد».

دلالت این حدیث هم بر اباحه‌ی آواز و سازهای آن، واضح و آشکار است، قبلاً هم بیان نمودیم که این حدیث و احادیث مشابه آن که آواز و دف‌زنی را به مناسبت‌هایی مانند عروسی و عید اختصاص می‌دهند، دلیل بر این نیست که در غیر آن مناسبت‌ها صحیح و مجاز نمی‌باشد، زیرا سیاق این سخنان، اقتضای زمان آن‌هاست.

۱۰. «عَنْ انَس بْنِ مَالكٍ قَالَ: كَانَ لِلَّنبِيِّ ﷺ حَادٍ يُقالُ لَهُ: أَنْجَشَةُ، وَ كَانَ حَسَنَ الصَّوتِ، فَقَالَ: النَّبِيُّ ﷺ: رُويْدَكَ يَا انْجَشَةُ لاتَكْسِيرَ القَوارِيرَ وَ فِي رِوَايةٍ: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ أَتَى عَلَى أَزْوَاجِهِ وَ (مَعَهُنَّ أُمُّ سُلَيْمٍ) وَ سَوَّاقٍ يَسُوقُ بِهِنَّ يُقَالُ لَهُ: أَنْجَشَةُ، فَقَالَ: وَ يحَكَ يَا انْجَشةُ رُويداً سَوْقك بُالقَوارير.

---

۱. اخرجه الطبرانی فی الکبیر و عبدالباقی‌بن قانع فی (معجم الصحابة) و أخرجه البیهقی باسنادٍ صحیح و أخرجه الحاکم.

قَالَ: اَبُوقَلَابَةَ: تَكَلَّمَ رسُولُ اللهِ ﷺ بِكَلِمَةٍ لَوْ تَكَلَّم بِهَا بَعْضُكُمْ لَعِبْتمُوُهَا عَلَيْه»[1]

«وَ فِي رَوَايَةِ عَنْ أَنَسٍ: اِنَّ البَرَاءَبْنَ مَالِكٍ كَانَ يَحْدُو بالرِّجَالِ (وَ في لَفْظ: كَانَ البَرَاءُ جَيِّد الحِدَاءِ وَ كَانَ حَادِي الرِّجَالِ) وَ أَنْجَشَةُ يَحْدُو بِالنِّسَاء وَ كَانَ حَسَنَ الصَّوْتِ، فَحَدَا، فَأَعْنَقَتِ الإبِلُ فقَالَ رَسُولُ الله ﷺ: يَا أَنْجَشَةُ رُوَيْداً سَوْقكَ بِالْقَوارِيرِ».[2] «پیامبر «حدی خوانی» به اسم انجشه داشت که صدای زیبایی داشت، پیامبر ﷺ به او فرمود: ای انجشه آرام باش، شیشه‌ها را نشکنی. و در روایتی آمده است: که پیامبر ﷺ پیش همسرانش ﷺ رفت که ام سلیم نیز با آنان بود و هم‌چنین سرکاروانی با آن‌ها بود که انجشه نام داشت، پیامبر فرمود: ای انجشه وای بر تو، شیشه‌ها را آرام حرکت ده. (ابوقلابه گفته است: پیامبرخدا ﷺ واژه‌ای را به کار برده است که اگر یکی از شما آن را به کار می‌برد، از او انتقاد می‌کردید). و در روایت انس آمده است که: براء بن‌مالک برای مردان آوازخوانی می‌کرد (و در لفظی: براء آوازخوان ماهری بود و آواز میان راهی را برای مردان سر می‌داد) و انجشه آواز میان راهی را برای زنان می‌خواند و صدای خوبی هم داشت، پس آوازخوانی کرد و شترها هم به سرعت حرکت می‌کردند، پیامبرخدا ﷺ فرمود: ای انجشه به آرامی شیشه‌ها

۱. متفق علیه.

۲. رواه الطیالسی و احمد و عَبْدبْن حُمَید و البخاری فی الأدب المفرد و البیهقی و ابن‌عبدالبّر و اللّفظ له، و اسنادهُ صحیح.

را حرکت ده».

(حادی) کسی است که با صدای زیبا برای کاروان شتران آوازخوانی می‌کرد تا بهتر حرکت کنند! (قواریر) هم جمع (قارورة) بوده و به معنای شیشه‌هایی است که در آن مواد نگه‌داری می‌کنند ـ مانند دارو ـ و زنان هم به خاطر لطافت جسمانی یا حس عاطفه و یا هر دوی آن‌ها به شیشه تشبیه شده‌اند.

استناد به این حدیث نیز با همه‌ی روایاتش بر اباحه‌ی آواز و غناء، امر واضح و روشنی می‌باشد! مسلّم است که پیامبرخدا ﷺ به انجشه گفته است زیاده‌روی نکند، زیرا امکان دارد به واسطه‌ی سرعت شترهای کجاوه‌دار، که این نیز در نتیجه‌ی اثرگذاری صدای زیبای آوازخوانی انجشه می‌باشد، دچار افتادن و اذیت و آزار شده و به سان شیشه‌ای نازک شکسته شوند! و احتمال دارد منظور پیامبرخدا ﷺ این باشد که زنان به واسطه‌ی اثرگذاری صدای انجشه از درون دچار مشکل و گناه نشوند! اما جمله‌ی (فأعْنَقَتِ الإبلُ) شترها به سرعت حرکت کردند، دلیل است بر این که معنای اولی مد نظر بوده و سخن (ابوقلابه) هم به این معناست که پیامبرخدا ﷺ در دایره‌ی حلال و مباح بسیار باز، آزاد و مثبت بوده است، ضمن این که ایشان در قله‌ی تقوا و خشیت از خداوند به سر می‌برد، چنان‌چه فرموده است: «مَا بَالُ رِجَالٍ بَلَغَهُمْ عَنِّي أَمْرٌ تَرَخَّصْتُ فِيهِ

فَكَرِهُوهُ وَ تَنَزَّهُوا عَنْهُ! فَوَاللهِ لأَنَا أَعْلَمُهُم بِاللهِ وَ أَشَدُّهُمْ لَهُ خَشْيَةً».[1]

«چرا افرادی که چیزی از من به آن‌ها رسیده است که در آن رخصت گرفته‌ام، به کامشان نیامده و از آن پرهیز می‌کنند؟ به خدا سوگند که من از همه‌ی آن‌ها به خدا عالم‌تر، و از همه‌ی آن‌ها بیشتر خشیت دارم!».

شرط نیست که همیشه تقوا و خشیت از خداوند در تندی و سخت‌گیری باشد، بلکه گاهی در گشایش، آسان‌گیری و رخصت می‌باشد!

«عَنْ سَلَمَةَ بنِ الأَكْوَعِ قَالَ: خَرَجْنَا مع النَّبِيِّ ﷺ إِلَى خَيْبَرَ فَسِرْنَا لَيْلاً فَقَالَ رَجُلٌ مِنَ القَوْمِ لِعَامِرٍ: يَا عَامِرُ أَلا تُسْمِعُنَا مِنْ هُنَيْهَاتِكَ؟ وَ كَانَ عَامِرٌ رَجُلاً شَاعِراً حَدَّاءً فَنَزَلَ يَحْدُو بِالقَوْمِ، يَقُولُ:

اللَّهم لَوْلا أَنْتَ مَا اهْتَدَيْنَا ... وَ لا تَصَدَّقْنَا وَ لا صَلَّيْنَا

فَاغْفِرْ فِدَاءً لَكَ مَا اتَّقَيْنَا ... وَثَبِّتِ الأَقْدَامَ إِنْ لاقَيْنَا

وَ أَلْقِيَنْ سَكِينَةً عَلَيْنَا ... إِنَّا إِذَا صِيحَ بِنَا أَبَيْنَا

وَبِالصِّيَاحِ عَوَّلُوا عَلَيْنَا

فَقَالَ رَسُولُ اللهِ ﷺ مَنْ هَذَا السَّائِقُ؟! قَالُوا: عَامِرُ بنُ الأَكْوَعِ، قَالَ: يَرْحَمُهُ اللهُ، قَالَ رَجُلٌ مِنَ القَوْمِ: وَجَبَتْ يَا نَبِيَّ اللهِ لَوْلا أَمْتَعْتَنَا بِهِ!».[2]

«همراه پیامبر ﷺ شب هنگام، پیش به سوی خیبر می‌رفتیم، شخصی از میان آن‌ها گفت: ای عامر آیا از اشعارت چیزی برای ما

---

۱. رواه البخاری به رقم: ۶۱۰۱ و مسلم به رقم: ۲۳۵۶ عن عائشه رضی‌الله عنها.
۲. متفق علیه.

نمی‌سرایی؟ عامر هم شاعر و آوازخوان راه بود، پس پیاده شده و شروع به آواز خوانی برای آن افراد کرده و می‌گفت: (پروردگارا اگر تو نبودی ما راه هدایت نمی‌یافتیم و نه خیر و نیکی داشته و نه نماز می‌خواندیم، پس از ما بگذر و هر آن‌چه را که از آن محافظت می‌کنیم فدایت باد و به هنگام دفاع قدم‌هایمان را ثابت دار. آرامش و سکینت را برایمان به ارمغان آور، بدون شک هنگامی که بر ما فریاد زده شد نمی‌گذاریم - دشمن پیروز شود - و برای پناه گرفتن به هنگام شدت و سختی به ما اتکا کرده‌اند) پیامبرﷺ فرمود: کسی که برای کاروان آواز سر می‌دهد کیست؟ گفتند: عامربن اکوع می‌باشد، فرمود: خداوند او را مورد رحم قرار دهد! مردی از میان آن‌ها گفت: ای پیامبرخداﷺ بر او واجب شد (یعنی به واسطه‌ی دعای پیامبرﷺ بهشت بر او واجب شد) کاش برایمان نگه می‌داشتی!».

دلالت این حدیث نیز برای هدف مذکور واضح و آشکار می‌باشد و ضرورتی به تبیین ندارد؛ و این که حداقل استحباب آوازخوانی را در این‌گونه حالات می‌رساند، زیرا پیامبرخداﷺ در مقابل سرودن شعر و آوازخوانی برای او دعای خیر کرده است. قابل ذکر است که نزد صحابه‌ی گرامی پیامبرﷺ جا افتاده بود که پیامبرخداﷺ برای هر فردی که دعای بهشت، و درخواست رحم خداوند کرده باشد، به زودی شهید شده است! به همین خاطر در زمان دعای پیامبرخداﷺ برای (عامر)، شخصی از آن‌ها گفته است:

(وَجَبَتْ) بدین‌معنا که داخل شدن بـه بهـشت بـرایش واجـب شـد، سپس گفته است (لـولا أمْتَعْتَنـا). ای کـاش او را وا مـی‌گذاشـت و دعای رفتن به بهشت را برای او نمی‌کرد و در میان ما می‌ماند! و در سیره هم آمده است که عامر در آن جنـگ کـشته شـده و برنگـشته است.

خواننـده‌ی گرامـی! پـس از یـازده حـدیثی کـه از پیامبرخـداﷺ روایت نمودیم پی برده شد که سنت پیامبرﷺ هـم بـه ماننـد کتـاب خداوند سبحان، به صورت واضح و آشکار اباحه‌ی آواز و سـازهای موسیقی را ابراز می‌دارد، اما بایستی همراه با شروطی باشد کـه قـبلاً مطرح شد. حال به آثاری از صحابه توجهی می‌افکنیم برای این کـه به اطمینان و تبیین بیشتر برسیم:

۳. آثاری از اصحاب پیامبرﷺ در باب مباح بودن آواز و موسیقی

۱. «عَنْ وَهَبِ بْن كَيْسَانَ قَالَ: قَالَ عَبْدُالله بْـنُ الـزّبَيْر وَ كَـانَ مُتَّكِئـاً تَغَنَّى بِلاَلٌ، فَقَالَ لَهُ رَجُلٌ تَغنَّي؟! فَاسْتوَىَ جَالِساً ثُمَّ قَـالَ: وَ أيُّ رجُـلٍ مِنَ الْمُهاجِرينَ لَمْ أَسْمَعْهُ يَتَغَنَّى النَصْبَ؟! وَ في لَفْظٍ مَا أَعْلَـمُ رَجُـلاً مِـنَ الْمُهاجِرينَ اِلَّا سَمِعْتُهُ يَتَرَنَّمُ».[۱] «وهب بن کیسان می‌گویـد: عبـدالله‌بـن زبیر در حـالی کـه تکیـه داده بـود گفـت: بـلال (بـلال حبـشیِ)

۱. اخرجه البیهقی باللفظ الاول و عبدالرزاق فی (المصنّف) بـاللفظ الثـانی و اسـناده صـحیح و اخرجه افاکهی باسناد صحیح.

آوازخواند، مردی به او گفت: آوازخوانی کرد؟! او هم نشست و سپس گفت: چه کسی از مهاجران وجود دارد که من به آوازخوانی (نصب)[۱] او گوش فرا نداده باشم؟! و در لفظی آمده است: هیچ مردی از مهاجران وجود ندارد که من ترنم او را شنیده باشم (یعنی آواز سر نداده باشد).

۲. «عَنِ السَّائِبِ بْنِ يَزِيدٍ قَالَ: بَيْنَا نَحْنُ مَعَ عَبْدِالرَّحْمنِ بْنِ عَوْفٍ فِي طَرِيقِ الحَجِّ وَ نَحْنُ نَؤُمُّ مَكَّةَ، اِعتَزَلَ عَبْدُالرَّحْمنِ الطَّرِيقَ ثُمَّ قَالَ لِرَباحِ بْنِ الْمُغْتَرِف: غَنِّنَا يَا أَبَاحَسَّان وَ كَان يُحْسِنُ النَّصْبَ، فَبَيْنا رِبَاحٌ يُغَنِّيه أَدْرَكَهُمْ عُمَرُبْنُ الخَطَّابِ فِي خَلافَتِهِ، فَقَالَ: مَا هَذَا؟ فَقَالَ عَبْدُالرَّحمنِ مَا بَأْسٌ بِهَذا نَلْهُو وَ نُقَصِّرُ عَنَّا، فقَالَ عُمَرُ: فَإنْ كُنْتَ آخِذاً فَعَلَيْكَ بِشِعْرِ ضَرَارِبنِ الخَطَّابِ، وَ ضَرَارُ رَجُلٌ مِنْ بَنِي مُحَارِبِ بْنِ فِهْرٍ».[۲] «سائب‌بن یزید می‌گوید: در حالی که همراه عبدالرحمن‌بن عوف در راه حج به سوی مکه به سر می‌بردیم، عبدالرحمن توقف کرده و سپس به رباح‌بن مغترف گفت: ای اباحسان برای ما آواز خوانی کن! که آواز نصب را به خوبی می‌دانی، پس به هنگام آوازخوانی رباح، عمربن خطاب که در عصر خلافتش به سر می‌برد، به آن‌ها رسیده و گفت: این چیست؟ عبدالرحمن هم گفت: این هیچ اشکالی ندارد، خود را سرگرم کرده و راه را نزدیک می‌سازیم، عمر هم گفت: اگر خواهان

۱. نصب هم نوعی آواز خوانی مرسوم عرب‌ها است؛ همانند آوازرهای محلی سایر ملل و اقوام؛ مثلاً کردها آواز محلی «لاوک» و «حیران» و «هوره» و... دارند.

۲. رواه البیهقی و احمد و ابویعلی و الضیاء فی (المختار) و هو صحیح.

شعر هستی، خواهان شعر ضرار بن خطاب باش، که ضرار هم مردی از طایفه‌ی محارب بن فهر بود».

۳. «عَنْ عَبْدِاللهِ بْنِ عَبَّاسٍ رضي الله عنه: أَنَّهُ بَيْنَمَا هُوَ يَسِيرُ مَعَ عُمَرَ فِي طَرِيقِ مَكَّةَ فِي خِلَافَتِهِ وَ مَعَهُ الْمُهَاجِرُونَ وَ الأَنْصَارُ فَتَرَنَّمَ عُمَرُ بِبَيْتٍ فَقَالَ رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ الْعِرَاقِ لَيْسَ مَعَهُ عِرَاقِيٌّ غَيْرُهُ غَيْرُكَ فَلْيَقُلْهَا يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ فَاسْتَحْيَا عُمَرُ مِنْ ذَلِكَ وَ ضَرَبَ رَاحِلَتَهُ حَتَّى انْقَطَعَتْ عَنِ الرَّكْبِ!».[1] «عبدالله بن عباس رضي الله عنه می‌گوید: به همراه عمر رضي الله عنه که در زمان خلافت خود به سر می‌برد، با مهاجرین و انصار در راه مکه بودیم، عمر شعری را با سبک و شیوه‌ی آواز سر داد، مردی عراقی که جز او عراقی دیگری همراه ایشان نبود عرض کرد: ای امیرالمؤمنین بگذارید شخص دیگر آن (آواز) را بگوید! عمر نیز از آن کارش خجالت کشیده و مرکبش را به سرعت حرکت داد تا این که از کاروان دور شد».

۴. «عَنْ أَسْلَمَ مَوْلَى عُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ قَالَ: سَمِعَ عُمَرُ رَجُلاً يَتَغَنَّى بِفَلَاةٍ مِنَ الأَرْضِ، فَقَالَ: الْغِنَاءُ مِنْ زَادِ الرَّاكِبِ».[2] «اسلم خادم عمر بن خطاب می‌گوید: عمر رضي الله عنه صدای مردی را شنید که در صحرایی آواز سر می‌داد، گفت: آوازخوانی بخشی از توشه‌ی مسافر و رهگذر می‌باشد».

۱. اخرجه البیهقی باسناد صحیح.
۲. اخرجه ابن ابی شیبة والبیهقی واسناده حسن، وابن عبدالبر.

۵. «عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللهِ بْنِ نَوْفَلٍ: أَنَّهُ رَأَى أُسَامَةَ بْنَ زَيْدٍ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا فِي مَسْجِدِ الرَّسُولِ ﷺ مُضْطَجِعاً رَافِعاً إِحْدَى رِجْلَيْهِ عَلَى الأُخْرَى يَتَغَنَّى النَّصْبَ».[1] «محمدبن عبدالله‌بن نوفل می‌گوید: اسامه‌بن یزید ﷺ را در حالت صورت دراز کشیده در مسجد پیامبر ﷺ دیدم که یکی از پاهایش را بر دیگری نهاده و آواز نصب سر می‌داد».

۶. «عَنْ عُبَيْدِ اللهِ بْنِ عُتْبَةَ أَنَّهُ سَمِعَ عَبْدَ اللهِ بْنَ الأَرْقَمِ رَافِعاً عَقِيرَتَهُ يَتَغَنَّى، قَالَ عَبْدُ اللهِ: وَلَا وَاللهِ مَا رَأَيْتُ رَجُلاً قَطُّ مِمَّنْ رَأَيْتُ وَأَدْرَكْتُ، أَرَاهُ قَالَ: كَانَ أَخْشَى لِلهِ مِنْ عَبْدِ اللهِ بْنِ الأَرْقَمِ».[2] «عبدالله‌بن عتبه می‌گوید: از عبدالله‌بن ارقم شنیدم که صدای خود را سر داده و آواز می‌خواند. عبدالله‌بن عتبه می‌گوید: نه، به خدا سوگند از میان مردانی که دیدم و آن‌ها را دریافته‌ام، کسی را ندیدم که از عبدالله‌بن ارقم بیشتر به خدا خشیت داشته باشد». معلوم است که منظور عبدالله‌بن عتبه از آن سخن پایانی این بوده که سر دادن آواز از جانب عبدالله‌بن ارقم به واسطه‌ی قلت تقوا نبوده و شخص متقی و مؤمن نیز می‌تواند آوازخوانی کند.

۷. «عَنْ خَالِدِ بْنِ ذَكْوَانَ قَالَ: كُنَّا فِي الْمَدِينَةِ يَوْمَ عَاشُورَاءَ وَالْجَوَارِي يَضْرِبْنَ بِالدُّفِّ وَيَتَغَنَّيْنَ فَدَخَلْنَا عَلَى الرُّبَيِّعِ بِنْتِ مُعَوِّذٍ رَضِيَ اللهُ عَنْهَا

---

۱. اخرجه البیهقی وابن عبدالبر واسناده صحیح.

۲. اخرجه البیهقی بإسناد صحیح.

فَذَكَرْنَا ذَلِكَ لَهَا، فَقَالَتْ: دَخَلَ عَلَيَّ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ صَبِيحَةَ عُرْسِي وَ عِنْدِي جَارِيَتَانِ تَتَغَنَّيَانِ وَ تَنْدُبَانِ آبَائِيَ الَّذِينَ قُتِلُوا يَوْمَ بَدْرٍ، وَ تَقُولاَنِ فِيمَا تَقُولاَنِ: «وَ فِينَا نَبِيٌّ يَعْلَمُ مَا فِي غَدٍ» فَقَالَ: أَمَّا هَذَا فَلاَ تَقُولُونَ، مَا يَعْلَمُ مَا فِي غَدٍ إِلاَّ اللَّهُ».[1] «خالدبن ذکوان می‌گوید: ما در روز عاشورا در مدینه بودیم که چند دختر دف‌زنی کرده و آواز سر می‌دادند، سپس پیش ربیع‌بنت معوذ رضی‌الله‌عنهما رفتیم و (آن‌چه را که دیده بودیم) برایش تعریف کردیم، او هم گفته صبح روزی که عروس می‌شدم پیامبر خدا ﷺ بر من داخل شد در حالی که دو دختر پیش من بوده و آوازخوانی می‌کردند و آباء و اجداد خود را که در روز بدر کشته شده بودند، وصف می‌کردند و در خلال اشعارشان می‌گفتند: در پیامبری در میان ماست که می‌داند فردا چه روی خواهد داد، او هم فرمود: این را مگوی، جز خداوند کسی خبر ندارد که فردا چه روی خواهد داد».

از آثار اصحاب نیز چند نکته برداشت می‌شود:

الف) مسلمان مدینه در عصر صحابه و در روز عاشورا که نه عروسی بوده و نه عید، آوازخوانی و دف‌زنی کرده‌اند، پس همه‌ی اوقاتی که در آن شادی و سرور باشد، مجاز آوازخوانی و به کارگیری سازهای آن می‌باشد.

ب) رُبَیع رضی‌الله‌عنها که زنی از اصحاب می‌باشد، اباحه‌ی غناء

---

۱. رواه ابن‌ماجه به رقم: ۱۸۹۷ و اسناده صحیح

و دف را در روز عروسی خویش دلیل بر اباحه‌ی آن در اوقات دیگر می‌داند.

ح) جایز است که مردان به آوازخوانی و دف‌زنی زنان گوش فرا داده و عکس آن هم جایز می‌باشد، چنان‌چه از حدیث (انجشه) این موضوع برداشت می‌شود. اما به مانند همیشه تکرار می‌کنیم که بایستی آن چهار شرطی که در بخش ششم بیان شد برای این موضوع و هر امر مباح دیگری در نظر گرفته شود و بدانیم که هیچ چیزی به صورت مطلق و بدون قید و شرط مباح نمی‌باشد!

٤. مقاصد شریعت

نوعی دیگر از ادله‌ای که بر اباحه‌ی آواز و موسیقی دلالت می‌کند، این است هنگامی که به شریعت خداوند عزوجل نظری بیفکنیم، می‌بینیم که تحقق مصالح، هدف نخست بوده و محوری است که عموم اوامر و احکام او بر آن می‌چرخد! مصلحت نیز به معنای دفع مضرت و جلب منفعت می‌باشد.

برای تبیین این واقعیت که تحقق مصالح افراد از اهداف نخست شریعت می‌باشد، کافی است بر آیاتی از قرآن کریم توجه بیفکنیم که چگونه از چهار شعار و نشانه‌ی نخست پرستش خداوند یعنی نماز، زکات، روزه و حج بحث می‌کند! خداوند قادر و رحمان در این باره فرموده است:

﴿إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنكَرِ﴾ [1] «همانا نماز (آدمی را) از زشت‌کاری و سخن ناشایست باز می‌دارد».

﴿خُذْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً تُطَهِّرُهُمْ وَتُزَكِّيهِم بِهَا﴾ [2] «از اموال آن‌ها زکاتی بگیر که سبب پاکیزگی و تزکیه‌ی روحشان می‌شود».

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُتِبَ عَلَيْكُمُ الصِّيَامُ كَمَا كُتِبَ عَلَى الَّذِينَ مِن قَبْلِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ﴾ [3] «ای اهل ایمان! روزه بر شما مقرر شد چنان‌چه بر امت‌های گذشته مقرر شده بود، باشد که پرهیزکار شوید».

﴿وَأَذِّن فِي النَّاسِ بِالْحَجِّ يَأْتُوكَ رِجَالًا وَعَلَى كُلِّ ضَامِرٍ يَأْتِينَ مِن كُلِّ فَجٍّ عَمِيقٍ لِيَشْهَدُوا مَنَافِعَ لَهُمْ وَيَذْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ فِي أَيَّامٍ مَّعْلُومَاتٍ عَلَى مَا رَزَقَهُم مِّن بَهِيمَةِ الْأَنْعَامِ فَكُلُوا مِنْهَا وَأَطْعِمُوا الْبَائِسَ الْفَقِيرَ﴾ [4] «و در میان مردم ندای حج سر ده تا پیاده و سواره بر مرکب‌های لاغر (تندرو) از هر راه دوری به سوی تو آیند تا ناظر منافع خود باشند و نام خدا را در روزهای معین (اول تا دهم ذی‌الحجه) بر (ذبح) آن‌چه از چهارپایان که روزیشان کرده است یاد کنند، پس از آن‌ها بخورید و به درمانده‌ی مستمند بخورانید».

چنان‌چه ملاحظه می‌کنیم خداوند عزوجل بدین خاطر نماز،

---

۱. عنکبوت/۴۵.
۲. توبه/۱۰۳.
۳. بقره/۱۸۳.
۴. حج/۲۷ و ۲۸.

زکات، روزه و حج را بر ما واجب کرده که مصالح گوناگونی را برای ما محقق سازند و شکی نیست که اصل در عبادات پایبندی به نصوص و عدم توجه به حکمت‌ها می‌باشد، اما اصل در تعاملات توجه به اهداف و راز و رمزهای آن می‌باشد، چنان‌چه «شاطبی» در کتاب «موافقات» و «ابن‌تیمیه» در کتاب «القواعد النورانیة الفقهیه» و «عزبن عبدالسلام» در کتاب «قواعد الأحکام فی مصالح الأنام» و علما و پیشوایان دیگر نیز به تبیین این موضوع پرداخته‌اند.

واضح است که آواز و موسیقی در ردیف تعاملات [رفتارها و معاملات] می‌باشند، چنان‌چه قبلاً هم بیان نمودیم خداوند عزوجل به وضوح اعلان داشته است که همه‌ی طیبات حلال و مباح و هر آن‌چه را که نجس و زیان‌بخش باشد، حرام نموده است. ﴿وَيُحِلُّ لَهُمُ الطَّيِّبَاتِ وَيُحَرِّمُ عَلَيْهِمُ الْخَبَائِثَ﴾[1]

بنابراین بر مبنای آن‌چه گذشت می‌گوییم: همه‌ی آوازها و موسیقی‌هایی که در دایره «خباثت» جای نگرفته و یا زیان‌بخش نیستند بر اصل خود که اباحه بوده، باقی مانده و حلال می‌باشند، زیرا بدون شک صدای زیبا، خواه متعلق به بشر، پرنده و یا ساز، باشد از امور لذت‌بخش (مُسْتَلَذ) بوده که این هم معنای نخست «طیّب» می‌باشد، چنان‌چه قبلاً از «عزبن عبدالسلام» نقل شد و «شوکانی» نیز در «نیل الأوطار» به آن اشاره کرده است.[2] سپس

۱. اعراف/۱۵۷.
۲. نیل‌الاوطار، ج ۸، ص ۱۰۹.

خداوند رحمان به وضوح و در چند آیه اعلان داشته که هر آن‌چه از طیبات باشد، حلال و مباح است و هم‌چنین به نکوهش کسانی پرداخته که از جانب خود و بر اساس هوای نفسانی، امور حلال و مباح خداوند را از بندگان او حرام می‌کنند!

بنابراین صداهای زیبا و لذت‌بخش به عموم مباح می‌باشند، مگر این که به وسیله و ابزاری برای اهداف بد و ناروا تبدیل شوند، یا این که اشعاری به وسیله‌ی آن‌ها سروده شود که محتوای بد و غیرشرعی داشته، یا سبب برانگیختن و تحریک بشر به سوی گناه و معصیت شوند و یا این که آثار بدی در فرد بگذارند که در چنین حالاتی، ویژگی طیب و پاک بودن خود را از دست داده و در دایره‌ی خبائث قرار می‌گیرند و به همین خاطر حکم آن‌ها از حلیت و اباحه به تحریم، تغییر می‌یابد. پایان این بخش هشتم را که به بیان دلایل مبنی بر این اصل که در آواز و موسیقی اباحه می‌باشد با حدیثی از پیامبرخدا ﷺ خاتمه می‌دهیم: «عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللهُ عَنْهَا قَالَتْ: وَضَعَ رَسُولُ اللهِ ذَقَنِي عَلَى مَنْكِبَيْهِ لِأَنظُرَ إِلَى زَفْنِ الْحَبَشَةِ، حَتَّى كُنْتُ مَلَلْتُ فَانْصَرَفْتُ عَنْهُم، قَالَتْ: قَالَ رَسُولُ اللهِ ﷺ: لِتَعْلَمَ يَهُودُ أَنَّ فِي دِينِنَا فُسْحَةً إِنِّي أُرْسِلْتُ بِحَنِيفِيَّةٍ سَمْحَةٍ».[1] «عائشه رضی‌الله‌عنها گفته است: پیامبرخدا ﷺ چانه‌ام را بر شانه‌هایش گذاشت برای این که به رقص حبشی‌ها نگاه کنم، تا این که خودم خسته شده و از آن‌ها

---

۱. اخرجه احمد واسناده حسن.

منصرف گشتم، پیامبرخدا ﷺ فرمود: برای این که یهودی‌ها بفهمند که در آیین ما گشایش بوده و من با آیینی پاک و آسان فرستاده شدم».

بخش نهم: نکاتی ریز و دقیق و مهم درباره‌ی آواز، سرود و موسیقی

این بخش به نکاتی اختصاص داده شده که به برخی از آن‌ها در خلال مباحث گذشته اشاره شده است و همه‌ی آن‌ها به مسئله‌ی آواز و موسیقی مرتبط می‌باشند:

۱. گوش دادن مردان و زنان به صدای همدیگر امری مباح می‌باشد:

الف) چنان‌چه قبلاً هم بیان نمودیم، صدای زیبا به عموم از هر کس و هر چیزی که باشد، از امور لذت‌بخش، نیک و طیب به شمار آمده و این‌ها نیز به طور کلی مباح می‌باشند.

ب) در احادیث زیادی آمده که پیامبرﷺ که صدای زن آوازخوان را شنیده و ممانعت هم نکرده است و نیز به «أنجشه» اجازه دادند که برای کاروان زنان، آوازخوانی کند. و این‌که گفته شود حدیث: «مَنْ رَابَهُ شَيْءٌ فِي صَلاَتِهِ فَلْيُسَبِّحْ، فَإِنَّه إِذَا سَبَّحَ التُفِتَ اِلَيْهِ، وَ إِنَّما التَّصفِيقُ لِلنِّساءِ».[1] «در نماز هر کس اشتباه و مشکلی پیش آمد، سبحان‌الله بگوید، زیرا هنگامی که تسبیح گوید به او توجه شده و دست زدن مخصوص زنان است». این روایت را دلیل بر تحریم شنیدن صدای زن کرده‌اند، قولی ضعیف و با نصوص زیادی از آیات و احادیث در تعارض است و قبلاً هم تبیین نمودیم که

۱. متفق علیه.

حکمت کف زدن زنان به هنگام نماز، این است که صدای زنان آرام و ضعیف می‌باشد و نه چیز دیگر!

﴿فَلا تَخْضَعْنَ بِالْقَوْلِ فَيَطْمَعَ الَّذِي فِي قَلْبِهِ مَرَضٌ وَقُلْنَ قَوْلا مَعْرُوفًا﴾.[1] «پس با ناز سخن مگویید تا آن کس که در دلش بیماری است طمع نورزد و به نیکی سخن گویید».

آری! استناد به این آیه بر تحریم شنیدن صدای زن، سخنی بی‌اساس می‌باشد، زیرا آن‌چه که این آیه تحریم کرده سخن گفتن زنان با مردان نیست، بلکه سخن گفتن همراه با ناز و عشوه (الأخضاع بالقول) می‌باشد.[2] چنان‌چه از ظاهر آیه نیز چنین برداشت می‌شود، هم‌چنین خداوند عزوجل در همین آیه به سخن گفتن با شیوه‌ای صحیح فرمان داده است: ﴿وَقُلْنَ قَوْلاً مَعْرُوفاً﴾. آن‌چه حرام است سخن گفتن به گونه‌ای است که توجه شخص مریض‌القلب را به خود جلب کند، یعنی سخنی که با ناز و عشوه باشد.

زیبا ساختن صدا به هنگام قرائت، اگر واجب نباشد، مستحب است، و در این امر تمایزی میان زن و مرد نبوده و پیامبرخدا ﷺ به عموم مسلمانان امر کرده که صدای خود را برای قرائت قرآن زیبا کنند: «حَسِّنُوا القُرآنَ بِأَصْواتِكُمْ فَإِنَّ الصَّوْتَ الحَسَنَ يَزِيدُ القرآنَ حُسْناً».[3] «قرآن را با صدای خود زیبا سازید، زیرا صدای زیبا، قرآن

---

۱. احزاب/۳۲.

۲. المعجم الوسیط ص۲۴۱، أَخْضَعَ فلانٌ: ألانَ كلامَهُ للمرأة...

۳. اخرجه الدارمی و الحاکم و البیهقی، و هو حسن.

را زیباتر می‌سازد».

شگفت این است که برخی افراد می‌گویند آوازخوانی و دف‌زنی مختص زنان بوده و نباید مردان آن‌ها را به کارگیرند، سپس می‌گویند صدای زن و ظاهر او عورت می‌باشد!! مادامی که صدا و صورت زن، عورت باشد، چطور ممکن است آواز بخواند و دف‌زنی کند؟!.

۲. آواز خواندن و موسیقی نواختن را پیشه ساختن و اجرت گرفتن از راه آن‌ها جایز می‌باشد:

واضح است که منظور از آواز و موسیقی در این‌جا و در هر جای دیگری که از اباحه‌ی آن‌ها بحث شود، موسیقی‌ایی می‌باشد که شروط گفته شده در آن‌ها مد نظر باشد؛ دلیل اباحه‌ی آواز و موسیقی به عنوان شغل (یعنی به کارگیری سازهای موسیقی) و اجرت گرفتن برای آن، این است که آوازخوانی و نواختن موسیقی مباح بوده و مشخص است که انجام کار مباح، مباح است و اجرت گرفتن از امر مباح نیز، مباح می‌باشد، زیرا قاعده‌ای شرعی وجود دارد که می‌گوید: «ما كان مُباحاً تَعاطيه، جاز أخذ الأُجرة عليه». «هر چیزی را که انجام آن جایز باشد، گرفتن اجرت از راه آن هم جایز می‌باشد».

۳. آوازخوان، نوازنده و کسانی که به آن‌ها گوش فرا می‌دهند، با این عملشان عدالت خود را از دست نمی‌دهند:

به واسطه‌ی انجام فعل مباح، شخص مسلمان «فاسق» نمی‌شود،

زیرا امر مباح اگر چه «لهو» هم باشد، نه تنها گناه کبیره محسوب نشده بلکه صغیره هم نمی‌باشد و مشخص است که فرد فقط با گناه کبیره، فاسق شده و عدالت خود را از دست می‌دهد.

٤. امروزه موسیقی برای بسیاری از اهداف مهم به کار می‌رود، به خصوص در زمینه‌ی بهداشت (سلامتی)[۱]

در زمینه‌ی سلامتی: امروزه نوعی از موسیقی به نام «موزیک درمانی»[۲] در زمینه‌ی پزشکی برای مداوا و درمان چندین بیماری و رفع موانع تندرستی به کار می‌رود، برای مثال:

الف) تشنج و عقب‌ماندگی ذهنی که کودکان، نوجوانان و سالمندان به آن دچار می‌شوند.

ب) کاهش دادن علایم و ناراحتی‌های امراضی که در زمان پیری بروز می‌کند، مانند آلزایمر (Aizheimer, sdisease).

ج) عموم مشکلات ذهنی و برخی از بیمارهای روانی به واسطه‌ی مواد مخدر.

د) بخشی از دردها و ناراحتی‌های مزمن یا حاد.

ه) سهولت در وضع حمل و کاهش درد و ناراحتی‌های زایمان.

و) بهبود حالت‌های عقب‌ماندگی رشد، نمو و یادگیری.

---

۱. برای نوشتن این بحث از این منابع بهره جستم: الف) الموسیقی و الغناء فی میزان الاسلام، عبدالله‌بن یوسف الجدیع، ص۲۳۲. ب) الموسیقی و أثرها فی الطب، مجلة ثمرات المقاصد، العدد۷، عام۱۹۹۴، ص۲۸ـ۲۷.

۲. Music Therapy

ز) تأثیر مثبت بر دستگاه گوارش و به همین دلیل است که در رستوران‌ها برای تحریک اشتها، موسیقی نواخته می‌شود.

ح) تأثیرگذاری مثبت بر دستگاه مغز و اعصاب و به همین دلیل است که در بیمارستان‌ها، فرودگاه‌ها، هتل‌ها و سالن‌های انتظار موسیقی نواخته می‌شود تا روان مسافران را آرامش بخشد.

ط) افزایش توانایی‌های ذهنی کودکان.

در زمینه‌ی اقتصادی: امروزه از چند جهت در زمینه‌ی اقتصادی از موسیقی بهره می‌جویند مانند:

الف) صید ماهی.

ب) افزایش میزان بهره‌وری پرورش‌گاه‌ها (الدواجن).

ج) افزایش میزان شیردهی.

۵. هیچ دلیلی وجود ندارد که زنان دف زن عصر پیامبرﷺ دختران نابالغ بوده‌اند:

برخی از افراد تحریم‌کننده‌ی آواز و موسیقی معتقدند افرادی که در عصر پیامبرﷺ آوازخوانی و دف‌زنی کرده‌اند، دختران کوچک و نابالغ بوده‌اند، به همین خاطر صحیح نیست که آن احادیث را دلیل بر اباحه‌ی آواز و دف‌زنی برای زن بالغ به شمار آوریم! اما در واقع این سخن نادرست می‌باشد زیرا:

الف) واژه‌ی «جواری» که جمع آن «جارية» و مثنای آن «جاريتان» می‌باشد و در احادیث آمده که به معنای دخترک کوچک (صبية) نمی‌باشد، بلکه واژه‌ی «جارية» در فرهنگ (معجم‌الوسيط)

با دو معنا آمده است: دختر جوان، کنیز، اگر چه پیرزن هم باشد: «الجَارِيَةُ: الأَمَةُ وَإِنْ كَانَتْ عَجُوزاً، وَ الفَتِيَّةُ مِنَ النِّسَاءِ»[1]

ب) همان‌گونه که واژه‌ی جاریه به کار رفته، به همان شکل نیز واژه‌های: زن و آوازخوان «امرأة و قَيْنَة» ذکر شده‌اند برای مثال: «عَنِ السَّائِبِ بْنِ يَزِيدَ أَنَّ امْرَأَةً جَاءَتْ إِلَى رَسُولِ اللهِ ﷺ فَقَالَ: يَا عَائِشَةُ! أَتَعْرِفِينَ هَذِهِ؟ قَالَتْ: لاَ يَا نَبِيَّ اللهِ، قَالَ: هَذِهِ قَيْنَةُ بَنِي فُلاَنٍ»[2] قبلاً به معنای آن پرداخته‌ایم.

ج) اگر افراد آوازخوان و دف‌زن، دختر نابالغ و کوچک می‌بودند، امکان نداشت ابوبکر ﷺ آن‌ها را سرزنش کرده و از رفتارشان ممانعت کند، چنان‌چه بخاری و مسلم از عائشه رضی‌الله‌عنها نقل کرده‌اند و قبلاً هم به بیان آن‌ها پرداخته‌ایم.

۶. هیچ دلیلی وجود ندارد که دف‌زنی به زنان اختصاص داشته و یا این که مرد دف‌زن خود را به زنان تشبیه کرده باشد.

پیامبر ﷺ فرموده است: «لَعَنَ اللهُ المُتَشَبِّهِينَ مِنَ الرِّجَالِ بِالنِّسَاءِ و لعن المتشابهات من النساء بالرجال»[3] «خداوند مردانی که خود را به شکل زنان و هم چنین زنانی که خود را به شکل مردان در می‌آورند لعن و نفرین کرده است».

---

۱. معجم الوسیط، ص۱۱۹.
۲. اخرجه احمد و غیره.
۳. رواه احمد والطبرانی اسناده صحیح.

برخی افراد معتقدند به خاطر این که در احادیث آمده که بیشتر دف‌زنان عصر پیامبرﷺ زنان بوده‌اند، پس هر کسی که دف‌زنی کند به خاطر تشبه به زنان، تهدید پیامبرﷺ او را شامل می‌شود! اما در حقیقت این سخن صحیح نمی‌باشد، زیرا تشبه مردان به زنان این است که خصوصیات و رفتاری را محقق سازد که مخصوص جنس زن بوده و مانند خصوصیات فطری، غیرقابل انفکاک باشد، برای مثال می‌توان به ناز و عشوه، استفاده از طلا، ابریشم و ... اشاره کرد.

سپس با فرض این که اگر در عصر پیامبرﷺ نیز آوازخوانی و دف‌زنی به زنان اختصاص داشته باشد و هر مردی که به این کار پرداخته در ردیف «مُخَنَّث» به شمار آمده باشد! بدون شک حکم شرعی نبوده، بلکه امری عرفی است و هرگاه عرف و عادت تغییر یابد، حکم آن چیز هم به صورت اتوماتیک و بر اساس قواعد زیر تغییر می‌یابد «لا يُنكَرُ تَغَيُّر الأَحْكَام بِتَغيُّرِ الأَزْمَانِ وَ الأَعْرَافِ وَ الأَحْوالِ» تغییر احکام با تغییر زمان، عرف‌ها، و وضعیت‌ها؛ غیرقابل انکار است؛ «الْمَعْرُوفُ عُرفاً كَالْمُشْرُوعِ شَرْعاً». «آن‌چه که عرف به شمار آید مانند آن است که شرع به شمار آمده باشد».[1]

البته امری واضح و آشکار است که عرف و عادت معارض با شریعت اعتباری ندارد، زیرا بر اساس قاعده‌ی «لا اجتهاد في معرض النصّ». «به هنگام وجود نص، مجالی برای اجتهاد وجود ندارد».

---

۱. به شرطی که آن عرف با نصی از شریعت تعارض نداشته باشد.

پس نمی‌توان گفت مادامی که در نصوص سنت تنها از دف‌زنی زنان، بحث شده پس، واجب است که در آن‌ها منحصر شود! زیرا دف‌زنی و آوازخوانی از عبادات به شمار نیامده، تا این که ناچار شویم که از نصوص شریعت خارج نشده و کیفیت آنها را آن‌گونه که بوده است انجام دهیم!!

۷. شعر مواد خام آواز و سرود است و بر اساس محتوای آن، حکمش تغییر می‌یابد:

شعر که ماده‌ی خام آواز و سرود بوده و چه بسا موسیقی را هم شامل شود، حکمی کلی درباره‌ی آن داده نمی‌شود، بلکه بر اساس محتوایش حکم آن مشخص و تعیین می‌گردد، خداوند عزوجل در مورد شاعران فرموده است: ﴿أَلَمْ تَرَ أَنَّهُمْ فِي كُلِّ وَادٍ يَهِيمُونَ * وَأَنَّهُمْ يَقُولُونَ مَا لَا يَفْعَلُونَ * إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَذَكَرُوا اللَّهَ كَثِيرًا وَانْتَصَرُوا مِنْ بَعْدِ مَا ظُلِمُوا وَسَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ﴾[1] شاعران را گمراهان پیروی می‌کنند، آیا ندیده‌ای که آنان در هر وادی (از افکار خیالی) سرگردانند؟ و آنان چیزهایی می‌گویند که انجام نمی‌دهند؟ مگر کسانی که ایمان آورده، کارهای شایسته نموده و خدا را بسیار یاد کردند و پس از ستم دیدن به دفاع و نصرت‌خواهی برخاستند و کسانی که ستم کردند به زودی خواهند دانست به کدام بازگشتگاهی برمی‌گردند.

---

۱. الشعراء/۲۲۷_۲۲۵.

پس همه‌ی شاعران حکم واحدی ندارند بلکه بر اساس موضوع و محتوای اشعارشان، حکمشان تغییر می‌یابد، مشخص است که محتوا، موضوع و کیفیت اشعارشان نشأت گرفته از نوع و چگونگی شخصیت و افکار آن‌ها می‌باشد، زیرا چنان‌چه گفته شده است: «و كلّ إناءٍ بالذي فيه يَنْضَحُ».

در رابطه با شعر از پیامبرخداﷺ این حدیث نقل شده است: «عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللهُ عَنْهَا قَالَتْ: سُئِلَ رَسُولُ اللهِﷺ عَنِ الشِّعْرِ؟ فَقَالَ: هُوَ كَلاَمٌ فَحَسَنُهُ حَسَنٌ وَ قَبِيحُهُ قَبِيحٌ».[1] «عائشه رضی‌الله‌عنها نقل کرده است که در رابطه با شعر از پیامبرخداﷺ سوال شد؟ فرمود: شعر کلام است که حَسَن و نیک آن، نیک و قبیح و بد آن، بد می‌باشد».

خلاصه‌ی آن‌چه که درباره‌ی حکم آواز، سرود و موسیقی گفته شد.

خداوند عزوجل سبحانه و تعالی امور حلال را به دو صورت تبیین نموده است:

۱. به صورت مختصر، به دلیل آن که متصور نیست که همه‌ی انواع و مصادیق امور حلال را برشمرد، چرا که بسیار زیاد بوده، اما به طور عموم اعلان داشته هر آن‌چه را که در آسمان و زمین است برای بندگانش مسخر کرده است، ﴿وَسَخَّرَ لَكُمْ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا

---

۱. اخرجه البخاری فی الادب المفرد و الطبرانی و الدارقطنی و ابویعلی فی مسنده و اسناده حسن.

فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا مِنْهُ﴾[1] «و آن‌چه را که در آسمان‌ها و زمین است، همه را از جانب خود برای شما مسخر نموده است».

۲. به صورت تفصیلی، که عبارتست از بیان چند نمونه، تا نیکی و نعمات خود را بر بندگانش ابراز دارد، برای مثال ﴿الْيَوْمَ أُحِلَّ لَكُمُ الطَّيِّبَاتُ وَطَعَامُ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ حِلٌّ لَكُمْ وَطَعَامُكُمْ حِلٌّ لَهُمْ وَالْمُحْصَنَاتُ مِنَ الْمُؤْمِنَاتِ وَالْمُحْصَنَاتُ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكُمْ﴾[2] «امروز چیزهای پاکیزه بر شما حلال شد و طعام اهل کتاب برای شما حلال و طعام شما برای آن‌ها حلال است و (نیز ازدواج با) زنان پاکدامن مؤمن و زنان پاکدامنی که قبل از شما به ایشان کتاب داده شده ...».

اما خداوند عالم و آگاه امور حرام را به صورت تفصیلی و با همه‌ی مصادیق آن به صورت تک‌تک مطرح ساخته است، چنان‌چه فرموده است: ﴿وَقَدْ فَصَّلَ لَكُمْ مَا حَرَّمَ عَلَيْكُمْ إِلَّا مَا اضْطُرِرْتُمْ إِلَيْهِ﴾[3] «و در حالی که آن‌چه را بر شما حرام کرده برایشان شرح داده است جز آن‌چه (به خوردن آن) ناچار شدید». پیامبر ﷺ هم در این باره فرموده است «ما أحلّ الله في كتابه فهو حلالٌ و ما حرّم فهو حرامٌ و ما سكت عنه عفوٌ، فاقبلوا من الله عافيته فانّ الله لم يكن لينسي

---

۱. جاثیه/۱۳.

۲. مائده/۵.

۳. انعام/۱۱۹.

شیئاً ثم تلا».[1] ﴿وَمَا كَانَ رَبُّكَ نَسِيًّا﴾.[2] «هر آن‌چه را که خداوند در کتاب خود حلال کرده باشد، حلال است و هر آن‌چه را که حرام کرده باشد، حرام است و بر آن‌چه سکوت نموده است، اباحه و عفو می‌باشد، پس آن‌چه را که خداوند برای شما مباح کرده است از او بپذیرید زیرا غیرممکن است که خداوند چیزی را از یاد ببرد، سپس این را قرائت کرد: «و پروردگار تو فراموش‌کار نیست».

روشن است که آواز و سازهای موسیقی پیش از اسلام وجود داشته و زمانی که اسلام ظهور کرده و شریعت نزول یافته است با وجود این که به صورت واضح و مفصل از همه‌ی محرمات سخن گفته اما از تحریم آواز و موسیقی چیزی نگفته است!

به همین خاطر می‌گوییم اساس و محتوای آواز و موسیقی، صدای زیبا می‌باشد و صدای زیبا هم از نعمات خداوندی است که مانند عموم امور مباح، در اصل مباح می‌باشد، اما بعداً بر اساس کیفیت به کار رفته و اهدافی که برایش به کار می‌رود، حکم آن تعیین می‌گردد؛ اگر کیفیت آن به صورت روا و شرعی باشد، به غرض و اهدافی که برای آن به کار می‌رود نگاه می‌کنیم: اگر واجب بود، مانند قرآن خواندن و تشویق مردم برای جنگ و جهاد به هنگام وجوب، پس واجب می‌باشد. اگر هدف و نیت آن پسندیده بود، مانند ابراز شادی به هنگام عید و عروسی و یا تشویق مردم به

---

۱. اخرجه البزاز و الطبرانی و الدارقطنی و الحاکم و البیهقی عن ابی الدرداء و هو صحیح.

۲. مریم/۶۴.

نیکوکاری، پس مستحب می‌باشد. اگر برای هدف و غرضی بد و حرام به کار رود مانند تحریک و تشویق مردم به فساد و بی‌بند و باری و مدح ظالمان، پس حرام می‌باشد. اگر برای هدف و نیتی کریه به کار رود، مانند حرف زدن و سرودن شعر ناروا و یا تشویق مردم برای انجام عمل ناروا، پس مکروه می‌باشد. اگر اهداف و اغراضی که صدای آواز و موسیقی به ابزار و وسیله‌ای برای آن تبدیل می‌شوند، هیچ کدام از چهار حالت مذکور و یا هیچ کدام از آن چهار حالت را که بیان نمودیم و یا هیچ کدام از آن چهار حکم شرعی (وجوب، استحباب، تحریم و کراهت) را شامل نشود، پس بر همان حالت اصلی خود که مباح باشد، باقی مانده است.

پس آواز، سرود و موسیقی در اصل به مانند صدای زیبا حلال و مباح می‌باشند، اما بر اساس محتوا، کیفیت و اهدافی که برای آن به کار می‌روند، احکامشان تغییر می‌یابد، چنان‌چه «عزبن عبدالسلام» در کتاب «قواعد الأحکام في مصالح الأنام» گفته است:[1] «احکام پنجگانه‌ی شرعی بر گوش دادن به صداها به طور کلی نسبت داده می‌شود».

1. به جلد ۱، ص ۲۲۴ تحت عنوان جاسة السّمع و تعلق بهاالأحکام الخمسة، مراجعه شود.

ameer.maktab@yahoo.com

/AliBapir /AliBapir /MediaAmeerOffice

www.alibapir.net

فصل چهارم:
عکس گرفتن، نقاشی کردن و مجسمه‌سازی
(التصویر والرسم والنَّحت)

این فصل نیز به پژوهش در رابطه با عکس گرفتن، نقاشی کردن و مجسمه‌سازی اختصاص داده شده است و از پنج بخش زیر تشکیل می‌شود:

بخش اول: تبیین کردن معنا و مفهوم عکس، نقاشی و نحت.

بخش دوم: نصوصی از قرآن و سنت در باره‌ی نقاشی کردن و مجسمه‌سازی.

بخش سوم: حکم نقاشی کردن، مجسمه‌سازی و استفاده از عکس و مجسمه.

بخش چهارم: عکس‌های فتوگرافی، سینمایی و کاریکاتور.

بخش پنجم: تصویر زن.

بخش اول: تبیین کردن معنا و مفهوم عکس، نقاشی و مجسمه‌سازی

۱. تصویر: در فرهنگ‌های زبان عربی گفته شده است:[۱]

۱. المعجم الوسیط، ص۵۲۸

«صَوَّرَهُ جَعَلَ لَهُ صورةً مُجَسَّمَةً، وَ فِي التَّنْزِيلِ الْعَزِيزِ: ﴿هُوَ الَّذِي يُصَوِّرُكُمْ فِي الْأَرْحَامِ كَيْفَ يَشَاءُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ﴾[1] و صَوَّرَ الشَّيءَ أَوِ الشَّخصَ: رَسَمَهُ عَلَى الْوَرَقِ أَوِ الْحَائِطِ وَ نَحْوِهِمَا بِالْقَلَمِ أَوِ الفِرجَوْنِ أَوْ بِآلَةِ التَّصْوِيرِ.

و التصوير، نقش صورة الأشياء أو الأشخاص». «صَوَّرَهُ» یعنی تصویر پیکرداری برایش ساخت و در قرآن کریم آمده است: «اوست که شما را در رحم‌ها هرگونه که بخواهد صورت‌گری می‌کند» و گفته می‌شود: تصویر اشیاء یا اشخاص را نقاشی کرد، بدین‌معنا که روی کاغذ، دیوار و تصاویر مشابه آن‌ها، با قلم، قلم‌مو یا دستگاه عکاسی، [نقاشی] صورت‌گری کرد و تصویر هم صورت‌گری اشیاء یا اشخاص است».

۲. رسم: درباره‌ی واژه‌ی «رسم» نیز در فرهنگ‌های زبان عربی گفته شده است:[2] «رَسَمَ عَلَى الْوَرَقِ خَطَّ وَ رَسَمَ الْبِنَاءَ أَعْلَمَ وَ رَسَمَ الْكِتَابَ: كَتَبَهُ ... وَ الرَّسَّامُ مَنْ يَرْسُمُ بِالقَلَمِ إِشْكَالاً، أَوْ صُوَرًا أَوْ خُطُوطًا». «بر روی کاغذ خط کشید، ساختمان را طراحی کرد و کتاب را نوشت ... و رسام هم شخصی است که با قلم اشکال، تصاویر و خطوط را رسم می‌کند».

---

۱. آل عمران/۶
۲. همان منبع، ۳۴۵_۳۴۴.

۳. نحت: درباره‌ی (نحت) هم گفته شده است:[1]

«نَحَتَ نَحْتاً وَ نَحِيتاً: زَحَرَ، و نَحَتَ الشَّيءَ نَحْتاً: قَشَرَهُ و بَرَاهُ، يُقَالُ: نَحَتَ الخَشَبَ وَ نَحَتَ الحَجَرَ وَ يُقَالُ: نَحَتَهُ السَّفَرُ: أَنْضَاهُ وَرَقَّهُ وَ نُحِتَ فُلَانٌ عَلَى الكَرَمِ: طُبِعَ عَلَيْهِ، و نَحَتَ الجَبَلَ: قَطَعَ مِنْهُ وَ فِي التَّنْزِيلِ العزيز: ﴿وَكَانُوا يَنْحِتُونَ مِنَ الْجِبَالِ بُيُوتًا آمِنِينَ﴾[2] وَالمِنْحَاتُ: مَا يُنْحَتُ بِهِ كَالقَدُومِ وَ نَحْوِهَا، ج: مَنَاحِيت... النِّحَاتَةُ حِرْفَةُ النَّحَّاتِ وَ النَّحَّاتُ: مَن مِهْنَتُهُ النِّحَاتَةُ». خلاصه‌ی مباحثی که پیرامون واژه‌ی (نحت) شده است چنین است: (نحت) یعنی خراشید یا زخمی کرد، هم چنین به معنای گرفتن پوست درخت و تراشیدن چوب و سنگ هم می‌آید، هم به کار می‌رود، چنین به شخصی که در نتیجه‌ی سفر و طی کردن راه طولانی لاغر و ضعیف شود (نَحَتَهُ السَّفَرُ) می‌گویند و در قرآن آمده است: «و برای خود از کوه‌ها خانه‌هایی می‌تراشیدند که در امان بمانند» و (منحات) هر چیزی است که برای کنده‌کاری به کار می‌رود مانند (تیشه) که جمع آن (مناحیت) می‌باشد و (نحاته) حرفه و پیشه‌ی کنده‌کاری است و (نحات) هم شخصی است که پیشه و حرفه‌اش تراشیدن و کنده‌کاری باشد».

با توجه و دقت در معنای کلمات (تصویر، رسم و نحت) به نتایج زیر می‌رسیم:

۱. همان منبع، ص۹۰۶.
۲. حجر/ ۸۲.

اولاً: واژه‌ی تصویر معنای کلمات رسم و نحت را شامل می‌شود، زیرا هرگونه صورتگری را در برمی‌گیرد، خواه با دست و یا دستگاه باشد و یا این که بر روی کاغذ، چوب و دیوار باشد و خواه بدون سایه و یا این که مجسم و سایه‌دار باشد.

دوماً: واژه‌ی رسم به معنای هرگونه خط کشیدنی می‌آید، خواه خطوط ساده باشد و خواه نقاشی کردن باشد، اما به شرطی که با دست طراحی شده باشد خواه با قلم مو، گچ و یا هر ماده و ابزار دیگری باشد.

سوماً: واژه‌ی نحت به معنای تراشیدن و کندن چیزی مانند تخته، چوب و یا سنگ می‌آید و آن چه قابل اهمیت است این است که از ماده‌ای باشد که قابلیت برجسته سازی را داشته باشد، خواه با کنده‌کاری و یا با گذاشتن در قالب باشد.

لازم به ذکر است که در قرآن و سنت بیشتر واژه‌ی تصویر و کلمات مشتق از آن برای هرگونه صورتگرایی که با دست نقاشی می‌شود به کار رفته‌اند، خواه پیکر سایه‌دار بوده و یا فقط تصویر و طرح روی کاغذ، لوح، دیوار، پوشاک و یا بدون سایه باشند.

واضح است که تصویرگری با دستگاه (فتوگرافی و ویدئویی) در زمان نزول شریعت وجود نداشته و در سال ۱۸۳۹میلادی به وسیله‌ی «ویلیام هنری فوکس» انگلیسی اختراع شد. واژه‌ی فتوگرافی یونانی بوده و از دو واژه‌ی (فوتوس) و (گراف) تشکیل شده که به معنای (نور) و (صورتگری می‌کنم) می‌آید و واضح

است که تصویر فتوگرافی به الصاق و چسپاندن تصویر چیزی بر روی چیزی دیگری می‌باشد که بر اثر نور می باشد.[۱]

ضروریست گفته شود به این دلیل هر سه واژه‌ی «عکس گرفتن، نقاشی کردن و مجسمه‌سازی» را به کار برده‌ایم، تا بتوانیم از همه‌ی تصاویر و اشکالی تعبیر کرده باشیم که از جانب بشر خلق می‌شوند، خواه با دست و یا دستگاه و خواه سایه‌دار و یا بدون سایه باشد.

ما واژه‌ی «تصویر گرفتن ـ تصویر» را فقط برای تصاویری به کار می‌بریم که با دستگاه انداخته می‌شود و بدون سایه هم باشد یعنی فوتوگرافی و سینمایی؛ واژه‌ی «نقاشی کردن ـ رسم» را فقط برای تصاویری به کار می‌بریم که با دست طراحی شده و بدون سایه باشند. و واژه‌ی «مجسمه‌سازی ـ نحت» را هم فقط برای آن تصاویر مجسمی به کار می‌بریم که با دست یا دستگاه طراحی شده و از ماده‌ای ساخته می‌شوند که قابلیت برجسته‌سازی را داشته باشد. البته هدف ما از به کار بردن این تعابیر، بیانِ منظور و تبیین موضع شریعت ـ از دیدگاه بنده ـ در مقابل هر کدام از تصاویر و اشکالی است که بیان نمودیم وگرنه چنان‌چه قبلاً هم اشاره شد واژه‌ی تصویر در قرآن و سنت، هر سه نوع تصویر و اشکال صناعی را شامل می‌شود. اما امروزه معنا و مفهوم رایج تصویر، رسم و نحت آن تعاریفی می‌باشد که تبیین نمودیم.

«مُصوّر» شخصی است که با دستگاه از اشیاء عکس می‌گیرد،

---

۱. به الشريعة الاسلامية و الفنون، ص۶۷ مراجعه شود.

«رسام» کسی است که با دست، تصویر و منظره‌ی اشیاء را با خواست و سلیقه‌ی خود طراحی می‌کند و «نحات» هم کسی است که از ماده‌ای سخت و سفت، یا چیزهایی که قابلیت برجسته‌سازی را داشته باشد، پیکر و مجسمه می‌سازد.

بخش دوم: نصوصی از قرآن و سنت درباره‌ی نقاشی کردن و مجسمه‌سازی

۱. آیاتی از قرآن

۱. ﴿هُوَ الَّذِي يُصَوِّرُكُمْ فِي الأَرْحَامِ كَيْفَ يَشَاءُ﴾[1] «اوست که شما را در رحم‌ها هرگونه که بخواهد صورتگری می‌کند».

۲. ﴿خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالأَرْضَ بِالْحَقِّ وَصَوَّرَكُمْ فَأَحْسَنَ صُوَرَكُمْ وَإِلَيْهِ الْمَصِيرُ﴾[2] «آسمان‌ها و زمین را به حق آفرید و شما را صورتگری کرد و صورت‌هایتان را نیکو ساخت و بازگشت همه به سوی اوست».

۳. ﴿يَا أَيُّهَا الإِنسَانُ مَا غَرَّكَ بِرَبِّكَ الْكَرِيمِ * الَّذِي خَلَقَكَ فَسَوَّاكَ فَعَدَلَكَ * فِي أَيِّ صُورَةٍ مَا شَاءَ رَكَّبَكَ﴾[3] «ای انسان! چه چیزی تو را به پروردگار کریمت مغرور کرده؟ همان که تو را آفرید و پرداخت و تناسب بخشید، به هر صورتی که خواست تو را ترکیب نمود».

٤. ﴿هُوَ اللَّهُ الْخَالِقُ الْبَارِئُ الْمُصَوِّرُ لَهُ الأَسْمَاءُ الْحُسْنَى﴾[4] «او خدای خالق هستی‌بخش صورتگر است که بهترین نام‌ها و صفات از آن اوست».

---

۱. آل عمران/۶
۲. تغابن/۳
۳. انفطار/۶-۸
۴. حشر/۲۴

۵. ﴿قَالَ أَتَعْبُدُونَ مَا تَنْحِتُونَ * وَاللَّهُ خَلَقَكُمْ وَمَا تَعْمَلُونَ﴾.[۱] «(ابراهیم) گفت: آیا آن‌چه را که خود می‌تراشید می‌پرستید؟ در حالی که خدا شما و آن‌چه را می‌سازید آفریده است».

۶. ﴿وَلَقَدْ آتَيْنَا إِبْرَاهِيمَ رُشْدَهُ مِنْ قَبْلُ وَكُنَّا بِهِ عَالِمِينَ * إِذْ قَالَ لِأَبِيهِ وَقَوْمِهِ مَا هَذِهِ التَّمَاثِيلُ الَّتِي أَنْتُمْ لَهَا عَاكِفُونَ﴾.[۲] «و همانا ما از پیش به ابراهیم رشد و کمالش را عطا کردیم و ما به (شایستگی) او دانا بودیم. آن‌گاه که به پدر خود و قومش گفت: این مجسمه‌هایی که شما ملازم پرستش آن‌هایید چیستند؟».

۷. ﴿يَعْمَلُونَ لَهُ مَا يَشَاءُ مِنْ مَحَارِيبَ وَتَمَاثِيلَ وَجِفَانٍ كَالْجَوَابِ وَقُدُورٍ رَاسِيَاتٍ اعْمَلُوا آلَ دَاوُدَ شُكْرًا وَقَلِيلٌ مِنْ عِبَادِيَ الشَّكُورُ﴾.[۳] «(شیاطین) برای او (سلیمان) هر چه می‌خواست از معبدها و مجسمه‌ها و ظروف بزرگ مانند حوضچه‌ها و دیگ‌های ثابت می‌ساختند. ای خاندان داود! شکرگذار باشید و تعداد کمی از بندگان سپاس‌گزارند».

واژه‌ی «محاریب» جمع «محراب» بوده و معنای آن روشن است؛ و «تماثیل» جمع «تمثیل» بوده و به معنای «پیکر» و مجسمه، یعنی تصویر برجسته می‌باشد؛ «جفان» جمع (جَفْنَة) است و به ظروف بزرگی گفته می‌شود که چند نفری در آن تناول می‌کنند و به آن

۱. صافات/۹۶ـ۹۵.
۲. انبیاء/۵۲ـ۵۱.
۳. سبأ/۱۳.

(قَصْعَةَ) هم گفته می‌شود؛ «جواب» حوض آب می‌باشد و «قدور» نیز جمع «قدر» بوده و به معنای دیگی است که برای پختن غذا و طبخ گوشت به کار می‌رود.

چنان‌چه ملاحظه نمودیم در این هفت آیه از کتاب خدا هر یک از واژه‌های تصویر، نحت و تمثال به کار رفته است:

الف) «صوَّرکم، یصوِّرکم، المصورُ». «از شما تصویر انداخت، از شما تصویر می‌اندازد، نقاش». که هر سه مورد آن برای خداوند متعال به کار رفته است و «مصوِّر» یکی از اسماء حسنای خداوند سبحان می‌باشد.

ب) «تنحتون»: می‌تراشند یا پیکر می‌سازند که برای بت‌پرستانی به کار رفته که ابراهیم‌علیه‌السلام با آن‌ها روبرو شد و آن‌ها را به پرستش خداوند و یگانگی او دعوت کرده است.

ج) «تماثیل»: به معنای تصاویر مجسم می‌باشد و منظور از آن‌ها بت‌هایی است که مشرکان آن را پرستش می‌کنند.

۲. احادیثی از پیامبرصلی‌الله‌علیه‌وسلم

۱. «إنَّ أشدَّ الناس عذاباً یوم القیامة المصوِّرون».[۱] «همانا سخت‌ترین مردم از نظر عذاب در روز قیامت صورتگران می‌باشند».

۲. «اِنَّ الَّذِینَ یَصْنَعُونَ هَذِه الصُّوَر یُعَذِّبُونَ یَوْمَ القِیَامَةِ، یُقَالُ لَهُم:

۱. رواه البخاری، مسلم، احمد، نسائی عن ابن‌مسعود.

أَحْيُوا مَا خَلَقْتُمْ».[1] «همانا آن‌هایی که این تصاویر را نقاشی می‌کنند در روز قیامت عذاب داده می‌شوند و به آن‌ها گفته می‌شود: آن‌چه را که ساخته‌اید، زندگی ببخشید».

٣. «عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللهُ عَنْهَا قَالَتْ: دَخَلَ عَلَيَّ رَسُولُ اللهِ ﷺ وَأَنَا مُسْتَتِرَةٌ بِقِرَامٍ فِيهِ صُورَةٌ فَتَلَوَّنَ وَجْهُهُ، ثُمَّ تَنَاوَلَ السِّتْرَ فَهَتَكَهُ ثُمَّ قَالَ: إِنَّ مِنْ أَشَدِّ النَّاسِ عَذَابًا يَوْمَ الْقِيَامَةِ الَّذِينَ يُشَبِّهُونَ بِخَلْقِ اللهِ».[2] «عائشه رضی الله عنها می‌گوید: پیامبر ﷺ بر من داخل شد در حالی که پرده‌ای را آویزان کرده بودم که بر روی آن تصاویری بود، رنگ رنگ باخت و سپس پرده را برداشت و پاره ساخت، سپس فرمود: شدیدترین مردم از نظر عذاب در روز قیامت آن‌هایی هستند که چیزی را می‌سازند که به خلق خداوند شبیه باشد».

٤. «عَنْ أَبِي زُرْعَةَ قَالَ: دَخَلْتُ مَعَ أَبِي هُرَيْرَةَ فِي دَارِ مَرْوَانَ، فَرَأَى فِيهَا تَصَاوِيرَ، فَقَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللهِ ﷺ يَقُولُ قَالَ اللهُ عَزَّ وَجَلَّ: وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ ذَهَبَ يَخْلُقُ كَخَلْقِي! فَلْيَخْلُقُوا ذَرَّةً، أَوْ لِيَخْلُقُوا حَبَّةً، أَوْ لِيَخْلُقُوا شَعِيرَةً».[3] «ابوزرعه می‌گوید: با ابوهریره به خانه‌ی مروان‌بن حکم رفتم، در آن‌جا تصاویری را دید، پس گفت: از پیامبر خدا ﷺ شنیدم که می‌فرمود: خداوند عزوجل فرموده است: چه کسی ستمکارتر از

---

١. متفق علیه عن ابن عمر رضی‌الله‌عنهما.

٢. متفق علیه.

٣. متفق علیه.

آن است که چیزهایی را بسازد که به مانند خلق من باشد! پس مورچه‌ای کوچک خلق کنید! یا دانه‌ای از گندم خلق کنید! یا دانه‌ای از جو را خلق کنید (بدین‌معنا که اگر صادق هستید که در خلق کردن از خداوند خالق تقلید می‌کنید)».

۵. «عَنْ سَعيدبْنِ أَبِي‌الْحَسَنِ قَالَ: كُنْتُ عِنْدَ ابْنِ عَبّاسٍ إِذْ أَتَاهُ رَجُلٌ فَقَالَ: يَا أَبَاعَبَّاس! إِنِّي إنسانٌ إِنَّما معَيشَتِي مِنْ صُنْعَة يَدِي، وَ إِنَّما أَصْنَعُ هَذِه التَّصاوِيَر! فَقَالَ ابْنَ‌عَبَّاسٍ: لاَ أُحدِّثُكَ اِلاَّ مَا سَمِعتُ رَسُولَ‌الله ﷺ، سَمِعْتُهُ يَقُولُ: «مَنْ صَوَّرَ صُورَةً فَإِنَّ اللهَ مُعَذِّبُهُ حَتَّى يَنْفَخَ فِيهَا الرُّوحَ وَ لَيْسَ بِنَافِخٍ فِيهَا أَبداً» فَرَبَا الرَّجُلُ رَبْوَةً شَدِيداً وَاصْفَرَّ وجْهُهُ، فَقَالَ: وَيْحَكَ إِنْ أَبَيْتَ اِلاّ أن تَصْنَع فَعَلَيْكَ بِهَذا الشَّجَرِ، كُلِّ شيءٍ لَيْسَ فِيهِ رُوحٌ».[1] «سعیدبن ابوالحسن می‌گوید: نزد عبدالله‌ابن عباس بودم که مردی پیش او آمد و گفت: ای ابن‌عباس! من کسی هستم که معیشتم با صناعت دستم پیش می‌رود و این تصاویر را می‌سازم! عبدالله هم گفت: با تو چیزی نمی‌گویم مگر آن‌چه را که از پیامبرخدا ﷺ شنیده‌ام که می‌فرمود: «هر کسی تصویری را نقاشی کند در عذاب خداوندی به سر می‌برد تا این که در آن روح بدمد که هرگز قادر نیست در آن روح بدمد» آن مرد هم که این سخن را شنید به شدت عصبانی و چهره‌اش رنگ باخت، عبدالله هم به او گفت: وای بر تو! اگر اصرار داری که بسازی، پس درخت بساز و

---

۱. متفق علیه.

هر آن‌چه را که جان ندارد».

٦. «عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللهُ عَنهَا أَنَّهُ كَانَ لَهَا ثَوبٌ فِيهِ تَصَاوِيرُ مَمْدُودٌ إِلَى سَهْوَةٍ، فَكَانَ النَّبِيُّ ﷺ يُصَلِّي إِلَيْهِ، فَقَالَ: أَخِّرِيهِ عَنِّي، قَالَتْ: فَأَخَّرتُهُ فَجَعَلْتُهُ وَ سَائِدَ».[1] «عائشه‌رضی‌الله‌عنها نقل کرده است جامه‌ای داشته که تصاویری بر روی آن حک شده بود و این که مکان سکو مانندی را با آن پوشانده که پیامبرﷺ به سوی آن نماز گزارد، سپس فرموده است: آن را از من دور کن، می‌گوید: من هم آن را برداشتم و به ـ روپوش ـ چند بالش تبدیل کردم».

واژه‌ی (سهوة) که آن را به مکان سکو مانند معنا کردم، در گذشته از آن به عنوان کُمد استفاده می‌شد و بر روی آن اثاثیه می‌گذاشتند که اکنون هم در برخی از روستاها مورد استفاده قرار می‌گیرد، در ضمن معنای دیگری هم دارد که عبارت از نصف دیواری است که اتاق بزرگی را به دو قسمت تقسیم می‌کرد، چنین به نظر می‌رسد که عائشه‌رضی‌الله‌عنها خلأ بالای نصف دیوار آن مکان سکو مانند را با آن پوشانده است.[2]

٧. «عَنْ عَائِشَه أَنَّ أُمَّ حَبِيبَةَ وَ أُمَّ سَلَمَةَ رَضِيَ اللهُ عَنْهُنَّ جَمِيعاً ذَكَرَتَا كَنِيسةً رَأَيْنَها بِالْحَبَشَةِ فِيهَا تَصَاوِيرُ، لِرَسُولِ اللهِ ﷺ، فَقَالَ: إِنَّ أُولَئِكَ إِذَا كَانَ فِيهِمُ الرَّجُلُ الصَّالِحُ فَمَاتَ بَنَوْا عَلَى قَبْرِهِ مَسْجِداً و صَوَّرُوا فِيهِ

---

١. متفق علیه.

٢. برای معنای (سهوة) به المعجم الوسیط، ص۴۵۹ مراجعه شود، جمع (سهوة) هم (سِهاءً) می‌باشد.

تِلْكَ الصُّوَرَ، اُوْلَئِكَ شِرَارُ الْخَلْقِ عِنْدَاللهِ يَـوْمَ الْقِيَامَـةِ».[1] «عائشه نقل می‌کند که ام حبیبه و ام سلمه از کلیسایی در حبشه برای پیامبر ﷺ سخن می‌گفتند که در آن تصاویری بوده است، او هم فرمود: آن‌ها طبق عادت خود اگر مرد صالحی در میان آن‌ها فوت می‌کرد، بر روی مزار او مسجدی ساخته و آن تصاویر را در آن نقاشی می‌کردند، آنان بدترین مردم در روز قیامت در نزد خداوند می‌باشند».

قبلاً هم بیان کردیم که واژه‌ی (صور و تصاویر) هم تصویر روی پرده و دیوار و هم تصاویر برجسته را شامل می‌شود و بر اساس سیاق روایات پی برده می‌شود که کدام یک از آن‌ها مد نظر می‌باشد.

۸. «عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللهُ عَنْهَا قَالَتْ: أَنَّهُ عليه الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ خَرَجَ فِي غَزَاةٍ، قَالَتْ: فَأَخَذْتُ نَمَطاً فَسَتَرْتُهُ عَلَى الْبَابِ، فَلَمَّا قَدِمَ فَرَأَى النَّمَطَ فَجَذَبَهُ حَتَّي هَتَكَهُ، ثُمَّ قَالَ: إِنَّ اللهَ لَمْ يَأْمُرْنَا أَنْ نَكْسُوَ الْحِجَارَةَ وَ الطِّينَ، قَالَتْ: فَقَطَعْنَا مِنْهُ وِسَادَتَيْنِ وَ حَشَوْتُهُمَا لِيفاً فَلَمْ يَعِبْ ذَلِكَ عَلَيَّ».[2] «عائشه رضی الله عنها می‌گوید: پیامبر ﷺ برای جنگی خارج رفت، می‌گوید: من هم در راه با پرده‌ای پوشانده بودم، زمانی که برگشت و پرده را دید آن را کشید تا این که پاره شد، سپس فرمود: همانا

---

۱. متفق علیه.
۲. متفق علیه.

خداوند به ما امر نکرده که سنگ و گل را بپوشانیم» می‌گوید: پس از آن دو روپوش بالش از آن جدا کرده و پوشال خرما در آن گذاشتم، که در این مورد از من انتقادی نکرد».

واژه‌ی (نمط) هم به پرده و پارچه‌ای که از پشم رنگارنگ چیده شده است گفته می‌شود.[1]

۹. «عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللهُ عَنْهَا قَالَتْ: كَانَ لَنَا سِتْرٌ فِيهِ تِمْثَالُ طَائِرٍ وَكَانَ الدَّاخِلُ إِذَا دَخَلَ اسْتَقْبَلَهُ، فَقَالَ لِي رَسُولُ اللهِ ﷺ: حَوِّلِي هَذَا فَإِنِّي كُلَّمَا دَخَلْتُ فَرَأَيْتُهُ ذَكَرْتُ الدُّنْيَا».[2] «عائشه رضی الله عنها می‌گوید: پرده‌ای داشتیم که تصویر پرنده‌ای بر روی آن بود و هر شخصی که وارد می‌شد، آن را مشاهده می‌کرد، تا این که پیامبر ﷺ به من فرمود: این را بردار، زیرا هرگاه داخل شده و آن را می‌بینم به یاد دنیا می‌افتم».

از این حدیث هم فهمیده می‌شود که واژه‌ی (تمثال) اگر چه غالباً برای تصاویر برجسته و جاندار کاربرد دارد، اما برای تصاویر روی پارچه و پوشاک هم به کار می‌رود.

۱۰. «عن أنس بن مالك ﷺ قال: كان قِرامٌ لعائشة قد سترت به جانب بيتها، فقال رسول الله ﷺ أميطي عنّا قِرامك هذا، فإنه لا تزالُ تصاويرُهُ تعرِضُ لي في صلاتي».[3] «عائشه پرده‌ای رنگارنگ داشت که

---

۱. به المعجم الوسیط، واژه‌ی (نمط) مراجعه شود.
۲. رواه مسلم.
۳. رواه احمد.

بخشی از اتاق خود را با آن پوشانده بود، پیامبرخداﷺ فرمود: این پرده‌ات را از پیش چشمانم بردار، زیرا همواره تصاویر آن در نماز پیش چشمانم ظاهر می‌شود».

۱۱. «عَنْ بِسْرِ بْنِ سَعيدِبْنِ زَيدِبْن خَالدٍ عَنْ أَبِي طَلْحَةَ الأَنْصَارِيِّ أَنَّهُ قَالَ: إنَّ رَسُولَ الله ﷺ قَالَ: «إِنَّ المَلَائِكَةَ لاَ تَدْخُلُ بَيْتاً فِيهِ صُورَةٌ»، قَالَ بِسْرُ: ثُمَّ اشْتَكَى زَيدٌ بَعْدُ فَعُدْنَاهُ فَإِذَا عَلَى بَابِهِ سِتْرٌ فِيهِ صُورَةٌ، قَالَ: فَقُلْتُ لِعُبَيْدِالله الْخَوَلاَنِيِّ رَبِيبُ مَيْمُونَة زَوْجُ النَّبِيِّ رَضِيَ اللهعَنْهَا أَلَمْ يُخبِرُنَا زَيدٌ عَنِ الصُّوَرِ يَوْمَ الأَوَّلِ؟! فَقَالَ عُبَيدُالله: أَلَمْ تَسْمَعْهُ حِينَ قَالَ: إلاَّ رَقْماً فِي ثَوْبٍ؟!».[1] «بسربن سعید از زیدبن خالد و او نیز از ابوطلحه‌ی انصاری نقل می‌کند که پیامبرخداﷺ فرموده است: «همانا ملائکه در خانه‌ای که در آن تصویر باشد داخل نمی‌شوند». بسر می‌گوید: پس از آن که زید مریض شد و ما به عیادتش رفتیم، پرده‌ای مصور را در بالای درشان مشاهده نمودیم، می‌گوید: من هم به عبیدالله خولانی پروش یافته‌ی میمونه، همسر پیامبررضی‌الله‌عنها گفتم: آیا زید روز قبل راجع به تصویر به ما خبر نداد؟! عبیدالله گفت: آیا نشنیدی که می‌گفت: به جز نقش و نگار پارچه؟».

واژه‌ی (رَقْم) اگر چه در فرهنگ لغت‌ها غالباً به خطوط و نقش و نگارها تغییر شده است[2] اما چنان‌چه در سیاق حدیث نیز این‌گونه

۱. رواه البخاری و مسلم و ابوداود.

۲. مفردات الفاظ قرآن، ص۳۲۶، المعجم الوسیط، ص۳۶۷_۳۶۶.

به نظر می‌رسد، در این‌جا منظور از آن تصویر و نقش و نگار جانداران می‌باشد.

۱۲. «عَنْ عُبَيْدِاللهِ بْنِ عَبْدِاللهِ بْنِ عُتْبَةَ بْنِ مَسْعُودٍ أَنَّهُ دَخَلَ عَلَى أَبِي طَلْحَةَ الأَنْصَارِيِّ يَعُودُهُ، قَالَ: فَوَجَدَ عِنْدَهُ سَهْلَ بْنَ حُنَيْفٍ، فَدَعَا أَبُوطَلْحَةَ إِنْسَاناً فَنَزَعَ نَمَطاً مِنْ تَحْتِهِ، فَقَالَ لَهُ سَهْلُ بْنُ حُنَيْفٍ: لِمَ تَنْزِعُهُ؟! قَالَ: لِأَنَّ فِيهِ تَصَاوِيرَ، وَقَدْ قَالَ فِيهَا رَسُولُ اللهِ ﷺ مَا قَدْ عَلِمْتَ! فَقَالَ سَهْلٌ: أَلَمْ يَقُلْ رَسُولُ اللهِ ﷺ: إِلَّا مَا كَانَ رَقْماً فِي ثَوْبٍ؟! قَالَ: بَلَى وَلَكِنَّهُ أَطْيَبُ لِنَفْسِي».[۱] «عبیدالله‌بن عبدالله‌بن عتبه‌بن مسعود نقل می‌کند به نزد ابوطلحه‌ی انصاری رفتم تا به خاطر کسالتش از وی احوال‌پرسی کرده باشم. سهل‌بن حنیف را نزد او دیدم، پس ابوطلحه شخصی را صدا زد تا پرده ـ یا گلیمی ـ را که در زیر او بود بردارد، سهل‌بن حنیف هم به او گفت: چرا آن را بر می‌داری؟! گفت: زیرا در آن تصویر وجود دارد و تو نیز می‌دانی که پیامبر ﷺ راجع به تصاویر چه فرموده است! سهل هم گفت: آیا پیامبر خدا ﷺ نفرمود: جز نقش و نگار روی پارچه؟! گفت: آری! اما این گونه آسوده‌ترم».

۱۳. «عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللهُ عَنْهَا قَالَتْ: قَدِمَ رَسُولُ اللهِ ﷺ مِنْ غَزْوَةِ تَبُوكَ أَوْ خَيْبَرَ وَفِي سَهْوَتِهَا سِتْرٌ فَهَبَّتْ رِيحٌ فَكَشَفَتْ نَاحِيَةَ السِّتْرِ عَنْ بَنَاتٍ لِعَائِشَةَ لُعَبٍ، فَقَالَ: مَا هَذَا يَا عَائِشَةُ؟! قَالَتْ: بَنَاتِي، وَرَأَى بَيْنَهُنَّ فَرَساً لَهُ جَنَاحَانِ مِنْ رِقَاعٍ، فَقَالَ: مَا هَذَا الَّذِي أَرَى وَسْطَهُنَّ؟! قَالَتْ:

---

۱. رواه مالک، النسائی، الترمذی و ابن‌ماجه.

فَرَسٌ، قَالَ: وَ ما هَذَا الَّذِي عَلَيْهِ؟ قَالَتْ: جَنَاحَانِ، قَالَ: فَرَسٌ لَهُ جَنَاحَانِ؟ قَالَتْ: أَمَا سَمِعْتَ أَنَّ لِسُلَيْمَانَ خَيْلاً لَهَا أَجْنِحَةٌ؟! قَالَتْ: فَضَحِكَ حَتَّى رَأَيْتُ نَوَاجِذَهُ».[1] «از عائشه‌رضی‌الله‌عنها نقل است که می‌گوید: پیامبرخدا ﷺ از جنگ تبوک و یا خیبر برمی‌گشت، بر روی مکان سکو مانند او پرده‌ای وجود داشت، باد برافراشت و بخشی از پرده را بالا برد و چند عروسکی را که عائشه برای بازی به عنوان دختران خود قرار داده بود دیده شد، او هم فرمود: ای عائشه این‌ها چیست؟ گفت: دخترانم هستند، و در میان آن‌ها اسبی را دید که دو بال متصل داشت، فرمود: پس این یکی که در میان آن‌ها می‌بینم چیست؟ گفت: اسب است، فرمود: این چیزی که به آن متصل است چیست؟ گفت: دو بال آن است، فرمود: آیا اسب دو بال دارد؟! گفت: مگر نشنیدی که سلیمان اسب بال دار داشته است؟! می‌گوید: او هم خندید تا این که دندان‌های پیشینش را نمایانگر شد».

۱۴. «عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللهُ عَنْهَا قَالَتْ: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ كَانَ يُقَرِّبُ إِلَيَّ صَوَاحِبِي يَلْعَبْنَ بِاللُّعَبِ».[2] «عائشه‌رضی‌الله‌عنها می‌گوید: پیامبر ﷺ دوستانم را نزد من می‌آورد که با عروسک‌ها بازی می‌کردند».

واژه‌ی «لُعَب» جمع «لُعْبَة» بوده و به چیزهای گفته می‌شود که برای بازی کردن به کار می‌رود مانند نرد، شطرنج و عروسک.[3]

---

۱. رواه ابوداود.

۲. رواه البخاری فی الأدب المفرد و رواه ابوداود.

۳. المعجم الوسیط، ص ۸۲۷.

بخش سوم: حکم نقاشی کردن، مجسمه‌سازی و استفاده از تصویر و پیکر

علماء شرع پیرامون مسأله‌ی نقاشی کردن (تصویر) با همه‌ی انواع و اقسام آن ـ حتی مجسمه ـ به چهار گروه تقسیم شده‌اند:

گروه اول: ایشان عموم تصاویر را جایز و نقاشی کردن را هم به صورت عام حلال می‌دانند؛ اما به شرطی که برای پرستش و تعظیم و تقدیس نباشد و به این آیه استناد می‌کنند[1] ﴿لَهُ مَا يَشَاءُ مِنْ مَحَارِيبَ وَتَمَاثِيلَ﴾.[2]

«محمدرشید رضا» نیز که یکی از عالمان مشهور و شناخته شده‌ی معاصر است، همین رأی را اختیار کرده و در این باره گفته است: «... وَ قِيلَ: إِنَّ الْمُحرَّمَ هُوَ مَا اتُّخِذَ بِهَيْئَةِ التَّعظِيمِ، وَ هَذَا أَقْوَيَ الأَقْوَالِ عِنْدِي».[3] «... و گفته شده است: حرام ـ در تصاویر و پیکرها ـ آن است که برای تعظیم به کار رود و این رأی از نظر من محکم‌ترین رأی می‌باشد». «دکترمحمد عماره» یکی دیگر از علمای معاصر در این رابطه می‌گوید: «إِذَنْ فَالسُّنَّةُ النَّبَوِيَّةُ مِثْلُهَا فِي ذَلِكَ مِثْلُ القُرآنِ الكريمِ، لاتُحَرَّمُ الصُّوَرُ و التَّماثِيلُ عَلَى التَّعْمِيمِ وَ الإِطْلَاقِ وَ إِنَّمَا

---

۱. البحر المحیط، ج۷، ص۲۶۵ و الأکیل فی استنباط التنزیل للسیوطی، ص۱۸۱ و الجامع الأحکام القرآن، للرقطبی، ج۱۴، ص۲۷۲ و روح‌المعانی للألوسی، ج۲۲، ص ۱۱۰.

۲. سبا/۱۳.

۳. فتاوی محمدرشید رضا، ج۳، ص۱۰۶.

التَّحْرِيمُ فِيهَا كَالتَّحْرِيمِ فِي الْقُرْآنِ الْكَرِيمِ، خَاصٌّ وَ رَهْنٌ وَ مَشْرُوطٌ بِالْمَوَاطِنِ الَّتِي تُصْبِحُ فِيهَا الصُّوَرُ وَ التَّمَاثِيلُ شِرَاكاً لِلشِّرْكِ وَ حِبَالاً لِلْوَثَنِيَّةِ وَ سُبُلاً لِتَعْظِيمِ غَيْرِ اللهِ، أَمَّا إِذَا كَانَتْ لِلْمَتْعَةِ وَ تَجْمِيلِ الْحَيَاةِ وَ زِينَتِهَا الْمَشْرُوعَةِ وَ تَخْلِيدِ الْقِيَمِ الْفَاضِلَةِ وَ تَزْكِيَتِهَا وَ تَنْمِيَةِ مَشَاعِرِ الْجَمَالِ الْإِنْسَانِيَّةِ، فَإِنَّ مَوْقِفَ السُّنَّةِ النَّبَوِيَّةِ يُصْبِحُ مَعَهَا لَا ضِدَّهَا لِأَنَّهَا بِذَلِكَ تَنْتَقِلُ مِنَ الْأُمُورِ الضَّارَّةِ إِلَى حَيْثُ تُصْبِحُ وَاحِدَةً مِنْ نِعَمِ اللهِ عَلَى الْإِنْسَانِ».[1] «پس سنت پیامبر ﷺ در این امر به مانند قرآن کریم می‌باشد، که به صورت عام و مطلق تصاویر و مجسمه‌ها را حرام نمی‌کند، بلکه تحریم در سنت هم به مانند محرمات قرآن، خاص و به حالاتی مرتبط است که تصاویر و مجسمه‌ها به دام شرک و بت‌پرستی و تعظیم و تقدیس غیرخدا تبدیل شوند وگرنه اگر برای منفعت، زینت زندگی، آرایش‌های مشروع زندگی، پایداری و ماندگاری فضائل عالیه، رشد و نمو عواطف و حس بشر دوستانه باشد، نه تنها موضع سنت پیامبر ﷺ با آن مخالفت نکرده، بلکه از آن هم حمایت می‌کند، زیرا با این شروط از حالت‌های زیان‌بخش به حالتی تغییر یافته که به یکی از نعمات و نیکی‌های خداوند برای انسان تبدیل می‌گردد».

گروه دوم: این گروه دقیقاً بر خلاف گروه اول، انواع و اقسام تصاویر و نقاشی کردن را به صورت عام حرام می‌دانند، خواه

---

۱. الاسلام و الفنون الجميلة، ص ۱۲۶.

مجسمه‌ی سایه‌دار یا تصویر بدون سایه و خواه تصویر جاندار یا تصویر بی‌جان باشد؛ یکی از علمایی که این رأی را اتخاذ کرده است «مجاهد» شاگرد ابن‌عباس‌ رضی الله عنه می‌باشد اگر چه در مسأله‌ی درختان، آن را به درخت مثمر اختصاص داده است، هم چنین «قرطبی» و برخی از حنابله همین رای را اتخاذ کرده‌اند.[۱]

ایشان نیز برای اثبات صحت آراء خود به دلایلی استناد می‌کنند که یکی از آن‌ها این حدیث می‌باشد: «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ أَنَّ رَسُولَ اللهِ ﷺ قَالَ: قَالَ اللهُ عَزَّ وَجَلَّ وَ مَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ ذَهَبَ يَخْلُقُ كَخَلْقِي! فَلْيَخْلُقُوا ذَرَّةً أَوْ لِيَخْلُقُوا حَبَّةً أَوْ لِيَخْلُقُوا شَعِيرَةً».[۲] که در بخش دوم معنای آن بیان گردید.

گروه سوم: این گروه که بسیاری از محققان، حدیث‌شناسان و علمای متشرع در میان آن‌ها به چشم می‌خورد، معتقدند که فقط تصویرگری جانداران حرام می‌باشد، خواه تصویر سایه‌دار و یا بی‌سایه باشد، اما جایز است که غیرجانداران صورتگری شده و تصاویرشان نیز به کار برده شود.

«نووی» یکی از علمائی است که این رأی را برگزیده و در این باره گفته است:[۳] «قَالَ أَصْحَابُنَا وَ غَيْرُهُمْ مِنَ الْعُلَمَاءِ: تَصْوِيرُ صُورَةِ

---

۱. الجامع الأحکام القرآن للقرطبی، ج ۱۴، ص ۲۷۲ وشرح صحیح مسلم للنووی، ج ۱۴، ص ۹۱، وفتح‌الباری، ج ۱۰، ص ۳۹۵.

۲. متفق علیه.

۳. شرح صحیح مسلم، ج ۱۴، ص ۸۱

الْحَيَوانِ حَرَامٌ شَدِيدُ التَّحرِيمِ ... وَ لاَفَرْقَ فِي هَذَا كُلِّهِ بَيْنَ مَا لَهُ ظِلٌّ وَ مَا لاَ ظِلَّ لَهُ، هَذَا تَلْخِيصُ مَذْهَبِنَا فِي المَسْأَلَةِ وَ بِمَعْنَاهُ قَالَ جَمَاهِيرُ العُلَمَاءِ مِنَ الصَّحَابَةِ وَ التَّابِعِينَ وَ مَنْ بَعْدَهُمْ وَ هُوَ مَذْهَبُ الثَّورِيِّ وَ مَالِكٌ وَ أَبِي حَنِيفَةَ وَ غَيْرُهُمْ». «یاران ما (منظور علمای شافعی مذهب می‌باشد) و علمای دیگر گفته‌اند: تصویرگری جانداران به شدت حرام است و در این مسئله هم هیچ تمایزی میان سایه‌دار و بدون سایه وجود ندارد و این خلاصه‌ی مذهب ما در این مسأله و جمهور علمای از صحابه، تابعین و افراد بعد از آن‌ها می‌باشد، هم چنین این رأی مذهب ثوری، مالک، ابوحنیفه و غیر آن‌ها می‌باشد». واضح است که ایشان نیز به احادیث بسیاری در این راستا استناد می‌کنند، که این حدیث را به عنوان مثال می‌آوریم: «عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللهُ عَنْهَا قَالَتْ: قَدِمَ رَسُولُ اللهِ ﷺ مِنْ سَفَرٍ وَ قَدْ سَتَرْتُ عَلَى بَابِي دُرْنُوكاً فِيهِ الخَيْلُ ذَوَاتُ الأَجْنِحَةِ فَأَمَرَنِي فَنَزَعْتُهُ».[1] «عائشه رضی الله عنها گفته است: پیامبر خدا ﷺ از سفری برگشته بود و من هم در را با پارچه‌ای ضخیم پوشانده بودم که در آن تصاویر اسب‌های دارای بال بود، پس به من امر کرد و من هم آن را برداشتم».

«الدرنوک» نیز این‌گونه تعریف شده است: «هُوَ ثَوْبٌ غَلِيظٌ إِذَا فُرِشَ بِسَاطٌ وَإِذَا عُلِّقَ فَهُوَ سِتْرٌ». «نوعی پارچه‌ی ضخیم است که اگر پهن شود نقش زیرانداز و اگر آویزان شود نقش پرده را دارد».

---

۱. متفق علیه.

گروه چهارم: این گروه که تعدادی از علماء متقدم و معاصر نیز در میان آن‌ها به چشم می‌خورد، معتقدند فقط تصویر جانداران آن هم در صورتی که برجسته و سایه‌دار باشد حرام است وگرنه تصاویر دیگر ـ یعنی غیرجانداران با همه‌ی انواعش و جانداران اگر بدون سایه باشند ـ به کلی مباح هستند.

نووی در این رابطه گفته است:[1] «وَ قَالَ بَعْضُ السَّلَفِ: إِنَّما يُنْهَى عَمَّا كَانَ لَهُ ظِلٌّ وَ لاَبَأْسَ بِالصَّورَةِ الَّتِي لَيْسَ لَهَا ظِلٌّ ... وَ هَذَا مَذْهَبُ الْقَاسِمِ بْنِ مُحَمَّدٍ». «برخی از علماء متقدم گفته‌اند: فقط تصاویری حرام است که دارای سایه باشد، اما تصاویری که فاقد سایه است اشکالی ندارد ... و این رأی قاسم‌بن محمد می‌باشد».

یکی از علماء معاصر نیز که چنین نظری دارد «عبدالرحمن الجزیزی» صاحب کتاب «الفقه علي المذاهب الأربعة» می‌باشد، چنان‌چه در این باره گفته است: «إِنَّما يَحْرُمُ التَّصْوِيرُ بِشُرُوطٍ أَرْبَعَةٍ: أَنْ تَكُونَ الصُّورَةُ لِحَيوانٍ وَ أَنْ تَكُونَ مُجَسَّدةً كَامِلَةَ الأَعْضَاءِ وَ أَنْ يَكُونَ لَهَا ظِلٌّ». «صورتگری با چهار شرط حرام است: ۱. تصویر از جاندار باشد. ۲. برجسته باشد ۳. دارای اعضای کامل ٤. سایه‌دار باشد»، این گروه نیز به احادیثی استناد می‌کنند که دو نمونه از آن‌ها احادیثی هستند که «بسربن سعید عن یزیدبن خالد» و «عبیدالله‌بن عبدالله‌بن عتبه‌بن مسعود» نقل کرده‌اند و ما در بخش دوم به بیان آن‌ها

---

۱. شرح صحیح مسلم، ج۱۴، ص۸۲.

پرداختیم و در هر دو حدیث جمله‌ی «إلا رَقْماً في ثَوْبٍ» آمده است.

پس همان‌گونه که گفتیم واژه‌ی «رَقْمْ» علاوه بر نقش و نگار، به معنای تصویر (صورة) نیز به کار می‌رود، چنان‌چه ابن‌حجر عسقلانی گفته است:[۱] «قَالَ النَّوويُّ: بأَنَّ المُرادَ بِاسْتِثْناءِ الرَّقْمِ فِي الثَّوْبِ مَا كانَتِ الصُّورَةُ فِيهِ مِنْ غَيْرِ ذَوَاتِ الأَرْوَاحِ... وَ قَالَ ابْنُ العَرَبِّي: حَاصِلُ مَا فِي اتِّخاذِ الصُّوَرِ: أَنَّها إِنْ كَانَتْ ذَاتُ أَجْسَامٍ حَرُمَ بِالإِجْمَاعِ و إِنْ كَانَتْ رَقْماً فَأَرْبَعَةُ أَقْوالٍ». «نووی گفته است: منظور از استثنای نقش و نگار پارچه، آن است که تصویر جاندار نباشد ... و ابن‌عربی نیز گفته است: خلاصه‌ی مباحث در رابطه با اتخاذ تصاویر این است که اگر دارای پیکر باشد به اجماع حرام هستند، اما اگر بر روی پوشاک باشد، چهار قول در این باره وجود دارد». چنان‌چه ملاحظه می‌کنیم از سخنان نووی و ابن‌عربی به وضوح فهم می‌شود که واژه‌ی (رَقْم) هم به معنای نقش و نگار و هم به معنای تصویر جانداران می‌آید.

لازم به ذکر است که بنده بدین علت هر کدام از کلمات موجودات زنده [جانوران] و جانداران؟ را استعمال نموده‌ام؛ و منور از جانداران، انسان و هر موجود مخلوق دیگری را شامل می‌شود که دارای روح باشند و منظور از جانوران تمام آن حیوانات و پرنده و موجودات زنده‌ای است که در محیط زندگی می‌کنند.

---

۱. فتح‌الباری، شرح صحیح البخاری، ج ۱۰، ص۳۹۱.

بنده معتقدم جز بشر هیچ کدام از جانداران، روح نداشته و روح به انسان اختصاص دارد، به همین دلیل است که واژه‌ی جانداران (احیاء) انسان را نیز شامل می‌شود، زیرا انسان علاوه بر روح، حیات هم دارد و اما «ذی روح» فقط انسان می‌باشد هر چند که ممکن است فرشتگان و جن‌ها به مانند بشر دارای روح باشند، اما مطمئنم زیرا بر اساس تعمق و شناختم از قرآن و سنت، این مسأله به صورت کامل تبیین نگشته و تنها چیزی که می‌توان به یقین گفت، این است که هر کدام از فرشتگان و جن‌ها زندگی خاص و متفاوتی با ما دارند.

رأی و نظر من:

اکنون رأی و نظر خود و آن‌چه را که در مورد تصویرگری با هر دو نوع سایه‌دار و بدون سایه، صحیح و یا صحیح‌تر می‌دانم ابراز داشته و آن چه را که در نتیجه‌ی قرآن، سنت و اقوال علمای متقدم و معاصر بر آن اطمینان یافته‌ام در چند نکته به صورت خلاصه مطرح می‌کنم:

۱. هرگونه صورتگری که هدف از آن پرستش و تعظیم و تقدیس باشد، خواه جاندار یا غیرجاندار بوده و خواه سایه‌دار و یا بدون سایه باشد، ساختن و نگهداری کردن آن حرام است؛

دلایل زیادی در این باره وجود دارد:

الف) ابن‌عباس رضی الله عنهما آن‌گونه که در بخاری آمده[1] پس از آن که بیان

---

۱. صحیح البخاری، رقم: ۴۹۲۰، المصباح المنیر فی تهذیب تفسیر ابن‌کثیر، ص۱۴۴۸ـ۱۴۴۷.

می‌کند که بت‌ها و اصنام قوم نوح ﷺ مانند «ود، سواع، یغوث، یعوق و نسر» که در آیه‌ی ۲۳ سوره‌ی نوح هم به آن‌ها اشاره شده است، در میان قوم عرب مورد پرستش قرار گرفته‌اند و قبایل و طوایفی که این بت‌ها را می‌پرستیدند، اسم می‌برد و می‌گوید: «أَسْمَاءُ رِجَالٍ صَالِحِينَ مِنْ قَوْمِ نُوحٍ، فَلَمَّا هَلَكُوا، أَوْحَى الشَّيْطَانُ إِلَى قَوْمِهِمْ أَنْ انْصِبُوا إِلَى مَجَالِسِهِمُ، الَّتِي كَانُوا يَجْلِسُونَ، أَنْصَاباً وَ سَمُّوهَا بِأَسْمَائِهِم، فَفَعَلُوا فَلَمْ تُعْبَدْ، حَتَّى إِذَا هَلَكَ اُولَئِكَ وَ تَنَسَّخَ الْعِلْمُ عُبِدَتْ». «این اسامی، مردان صالح قوم نوح بودند، پس هنگامی که موت شدند شیطان قومشان را وسوسه کرد که برای هر یک از آن‌ها مجسمه‌هایی ساخته و بر هر یک نامی بگذارند و آن‌ها را در جایی که خود می‌نشینند قرار دهند، آن‌ها نیز چنین کردند و در ابتدا پرستش نمی‌شدند، اما پس از آن که گذشتگان از میان رفتند و علم (وحی) را از یاد بردند، پرستیده شدند».

ب) «عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللهُ عَنْهَا قَالَتْ: لما اشْتَكَى النَّبِيُّ ﷺ ذكر بعض نِسَائِهِ كَنِيسَةً يُقَالُ لَهَا (مَارِيَة)، وَ كَانَتْ أُمُّ سَلَمَةَ وَ أُمُّ حَبِيبَةَ أَتَتَا ارض الْحَبَشَةِ، فَذَكَرَتَا مِنْ حُسْنِهَا وَ تَصَاوِيرِ فِيهَا، فَرَفَعَ رَأْسَهُ، فَقَالَ: اُولَئِكَ اِذَا مَاتَ فِيهِمُ الرَّجُلُ الصَّالِحُ بَنَوْا عَلَى قَبْرِهِ مَسْجِداً، ثُمَّ صَوَّرُوا فِيهِ تِلْكَ الصُّوَرِ أُولَئِكَ شِرَارُ خَلْقِ اللهِ».[1] که در بخش گذشته با لفظی دیگر به تبیین معنای آن پرداختیم.

۱. متفق علیه.

ح) «نووی» در شرح حدیث «إِنَّ أَشَدَّ النَّاسِ عَذَاباً يَوْمَ الْقِيَامَةِ: الْمُصَوِّرُونَ».[1] گفته است:[2] «قِيلَ هِيَ مَحْمُولَةٌ عَلَى مَنْ فَعَلَ الصُّورَةَ لِتُعْبَدَ وَ هُوَ صَانِعُ الْأَصْنَامِ وَ نَحْوِهَا، فَهَذَا كَافِرٌ وَ هُوَ أَشَدُّ عَذَاباً». «گفته شده منظور از آن کسی است که تصویر می‌سازد تا پرستیده شود، که عبارت است از شخصی که بت و امثال آن را می‌سازد و او شخصی کافر و دارای شدیدترین عذاب می‌باشد».

واضح و آشکار است شرح و تفسیری که «نووی» با لفظ «قیل» آورده است، بسیار قوی، صحیح و صریح می‌باشد زیرا بر اساس معیار و ترازوی عادلانه‌ی عقل و نقل و بر اساس ترتیب مقاصد شریعت، غیرقابل تصور است که صورتگر و عکاس ساده، مجازاتش از کافر، منافق، قاتل و زانی، سخت‌تر باشد!

د) واضح است که پرستش و تعظیم و تقدیس غیرخدا شرک و بت‌پرستی می‌باشد و این که آن غیرخدا هر چیزی که باشد و در هر قالب و صورتی که ظاهر شود، فرقی نمی‌کند چنان‌چه خداوند متعال و بی‌همتا فرموده است: ﴿قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ تَعَالَوْا إِلَى كَلِمَةٍ سَوَاءٍ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ أَلَّا نَعْبُدَ إِلَّا اللَّهَ وَلَا نُشْرِكَ بِهِ شَيْئًا وَلَا يَتَّخِذَ بَعْضُنَا بَعْضًا أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ﴾.[3] «بگو: ای اهل کتاب! بیایید بر سر سخنی که میان ما و شما مشترک است بایستیم که جز خدا را نپرستیم و

---

۱. متفق علیه.
۲. شرح صحیح مسلم، ج ۱۴، ص ۹۱.
۳. آل عمران/۶۴

کسی را با او شریک نکنیم و هیچ کس از ما دیگری را به جای خداوند صاحب اختیار نگیرد...».

لازم به ذکر است به این خاطر گفتیم هر تصویری که هدف از آن پرستش و تعظیم و تقدیس باشد حرام است، خواه سایه‌دار یا بدون سایه و خواه جاندار و یا غیرجاندار باشد، زیرا:

۱. الف) بت‌پرستان فقط تصویر و پیکر جانداران را پرستش نکرده‌اند بلکه تصویر و پیکر چیزهای دیگر را نیز مورد پرستش قرار داده و اکنون نیز می‌پرستند، مانند: خورشید، ماه، ستارگان و درختان و ...

خداوند عالم‌الغیب فرموده است: ﴿وَمِنْ آيَاتِهِ اللَّيْلُ وَالنَّهَارُ وَالشَّمْسُ وَالْقَمَرُ لَا تَسْجُدُوا لِلشَّمْسِ وَلَا لِلْقَمَرِ وَاسْجُدُوا لِلَّهِ الَّذِي خَلَقَهُنَّ إِنْ كُنْتُمْ إِيَّاهُ تَعْبُدُونَ﴾[1] «و از آیات خدا شب و روز و خورشید و ماه است نه برای خورشید سجده کنید نه برای ماه و خدا را سجده کنید که آن‌ها را خلق کرده، اگر تنها او را می‌پرستید».

۲. الف) پیامبر خداﷺ هر اسباب و اثاثیه‌ای را که در خانه‌ی ایشان تصویر صلیب داشته، خراشیده و آن را برمی‌داشت، چنان‌چه عائشه‌رضی‌الله‌عنها نقل کرده است: «أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ لَمْ يَكُنْ يَتْرُكُ فِي بَيْتِهِ شَيْئاً فِيهِ تَصَالِيبُ إِلاَّ نَقَضَهُ».[2] «پیامبرﷺ هر آن‌چه را که در خانه‌اش

---

۱. فصلت/۳۷.

۲. رواه البخاري.

تصویر صلیب بر روی آن می‌بود، برمی‌داشت».

۲. هر تصویری که هدف از آن ساختن چیزی مانند آفریده‌های خداوند باشد[1]، ساختن و استفاده کردن از آن حرام است:

دلیل تحریم ساخت و استفاده از هر تصویری که ـ با هر نوع و شیوه‌ای که باشد محرک و هدف خلق آن تقلید از خداوند عزوجل در آفرینش باشد، ظاهر چند حدیثی از پیامبر ﷺ می‌باشد برای مثال:

الف) پیامبر ﷺ فرموده است: «إِنَّ مِنْ أَشَدِّ النَّاسِ عَذَاباً يَوْمَ الْقِيَامَةِ: الَّذِينَ يُشَبِّهُونَ بِخَلْقِ اللهِ».[2] و در روایت دیگری (بخاری و مسلم) به جای جمله‌ی: «الذين يُشَبِّهون بخلق الله»، «الذين يضاهون بخلق الله» آمده است که همان معنا، یعنی ساختن چیزی مانند خلق خداوند عزوجل را می‌رساند.

ب) پیامبر ﷺ از خداوند تبارک و تعالی نقل می‌کنند که فرموده است: «وَ مَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ ذَهَبَ يَخْلُقُ كَخَلْقِي! فَلْيَخْلُقُوا ذَرَّةً، أَوْ لِيَخْلُقُوا حَبَّةً، أَوْ لِيَخْلُقُوا شَعِيرَةً».[3]

ج) پیامبر ﷺ فرموده است: «مَنْ صَوَّرَ صُورَةً فَإِنَّ اللهَ مُعَذِّبُهُ حَتَّى يَنْفُخَ فِيهَا الرُّوحَ وَ لَيْسَ بِنَافِخٍ فِيهَا أَبَداً».[4]

---

۱. منظور از این مطلب این است که هدف سازنده از ساختن رقابت با خدا باشد و یا این که هدف از آن تحقیر قدرت آفرینش خداوند باشد. [ب. م]

۲. متفق علیه.

۳. متفق علیه.

۴. متفق علیه.

واضح است که دلالت هر کدام از این احادیث بر آن‌چه که گفتیم، روشن‌تر از آن است که به تبیین نیاز داشته باشد!

۳. تصویر جاندارانی که بر روی لباس، پرده، بالش، زیرانداز و ظروف ساخته می‌شود، مگر به خاطر اسراف وگرنه حرام نیستند:

تصاویر روی وسایل مستعمل جز در مواردی که زیاده‌روی و اسراف در آن می‌شود حرام نیست، یعنی نه صورتگری و نه به کار بردن اسباب و اثاثیه‌ی دارای تصاویر حرام نمی‌باشد و دلیل اتخاذ این رأی احادیث ذیل می‌باشد:

«عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللهُ عَنْهَا أَنَّهُ كَانَ لَهَا ثَوْبٌ فِيهِ تَصَاوِيرُ مَمْدُودٌ إِلَى سَهْوَةٍ، فَكَانَ النَّبِيُّ ﷺ يُصَلِّي إِلَيْهِ، فَقَالَ: أَخِّرِيهِ عَنِّي، قَالَتْ: فَأَخَّرْتُهُ فَجَعَلْتُهُ وَسَائِدَ»[1] که قبلاً در بخش دوم معنای آن را بیان کردیم.

«عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللهُ عَنْهَا قَالَتْ: أَنَّهُ عَلَيْهِ الصَّلاَةُ وَالسَّلاَمُ خَرَجَ فِي غَزَاةٍ، قَالَتْ: فَأَخَذْتُ نَمَطاً فَسَتَرْتُهُ عَلَى الْبَابِ، فَلَمَّا قَدِمَ فَرَأَى النَّمَطَ فَجَذَبَهُ حَتَّى هَتَكَهُ، ثُمَّ قَالَ: إِنَّ اللهَ لَمْ يَأْمُرْنَا أَنْ نَكْسُوَ الْحِجَارَةَ وَ الطِّينَ، قَالَتْ: فَقَطَعْنَا مِنْهُ وِسَادَتَيْنِ وَ حَشَوْتُهُمَا لِيفاً فَلَمْ يَعِبْ ذَلِكَ عَلَيَّ»[2] که در بخش دوم معنای آن را بیان کردیم.

«عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللهُ عَنْهَا قَالَتْ: كَانَ لَنَا سِتْرٌ فِيهِ تِمْثَالُ طَائِرٍ وَ كَانَ الدَّاخِلُ إِذَا دَخَلَ اسْتَقْبَلَهُ، فَقَالَ لِي رَسُولُ اللهِ ﷺ: حَوِّلِي هَذَا فَإِنِّي كُلَّمَا

---

۱. متفق علیه.

۲. متفق علیه.

«فَحَوِّلِيهِ فَإِنِّي كُلَّمَا دَخَلْتُ فَرَأَيْتُهُ ذَكَرْتُ الدُّنْيَا».[1] که در بخش دوم به بیان معنای آن پرداختیم.

«عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ ﷺ قَالَ: كَانَ قِرَامٌ لِعَائِشَةَ قَدْ سَتَرَتْ بِهِ جَانِبَ بَيْتِهَا، فَقَالَ رَسُولُ اللهِ ﷺ أَمِيطِي عَنَّا قِرَامَكِ هَذَا، فَإِنَّهُ لَا تَزَالُ تَصَاوِيرُهُ تَعْرِضُ لِي فِي صَلَاتِي».[2] که در بخش دوم به بیان معنای آن پرداختیم.

از احادیث ذکر شده و احادیث مشابه آن، پیرامون این موضوع به سه واقعیت زیر پی می‌بریم:

الف) با دلیل بر این که پیامبر ﷺ تنها به کشیدن و دور انداختن پرده‌هایی امر نموده که بر روی آن‌ها تصاویر بوده و با این توجیه که دنیا را به یادش آورده و خاطرش را مشغول ساخته و یا این که به هنگام نماز جلو چشمانش ظاهر می‌شوند، پس وجود پرده‌های دارای تصاویر حرام نمی‌باشد وگرنه به صراحت می‌فرمود حرام است. مشخص است که هر کدام از جمله‌های: (أَخِّرِيهِ عَنِّي) و (حَوِّلِي هذا) و (أَمِيطِي عَنَّا قِرَامَكِ) که در احادیث اول، سوم و چهارم آمده دارای معانی نزدیک به هم می‌باشند.

ب) با دلیل بر این که جمله‌ی: «إِنَّ اللهَ لَمْ يَأْمُرْنَا أَنْ نَكْسُوَ الْحِجَارَةَ وَالطِّينَ». که در حدیث دوم آمده است، پی می‌بریم که دلیل دیگر

---

۱. رواه مسلم.

۲. رواه احمد.

عدم رضایت پیامبرﷺ از آویزان شدن پرده‌های دارای تصاویر و نقش و نگار، این بوده که آن را زیاده‌روی و اسراف دانسته است.[۱]

ج) بنابر فرمایش عائشه‌رضی‌الله‌عنها که هرگاه پرده‌ی دارای تصویر به روپوش بالش، متکا و وسایل مستعمل داخل منزل تبدیل شود، آن مقدار کراهتی را هم که دارد باقی نمی‌ماند.

هم‌چنین سخن ابوطلحه‌رضی‌الله‌عنه نیز در پاسخ سوال سهل‌بن حنیف که به او می‌گوید آیا پیامبرﷺ نفرموده است: «در صورتی که تصویر، نقش روی پوشاک و پارچه باشد، اشکالی ندارد؟!». می‌گوید «آری، اما این‌گونه آسوده‌ترم»، این سخن اصحاب گرامی نیز دلیلی بر ادعای ماست زیرا ایشان هم این مسأله را منکر نیست که تصویر روی پوشاک جایز و اشکالی در آن نمی‌باشد، بلکه می‌گوید: این‌گونه آسوده‌ترم!

بنابراین حکمت این که هرگاه پارچه و دوخته شده‌های دارای تصاویر به اسباب مورد استفاده تبدیل گردید دیگر اشکالی باقی نمی‌ماند این است که:

اولاً: به خاطر استفاده و عدم توجه به آن وسایل، تصاویر روی آن‌ها از احتمال پرستش و تقدیس دور شده و به اصطلاح فقها از

---

۱. منظور از اسراف و زیاده‌روی در این باب این است که در آن زمان بنابر احادیث صحیح و منقول گاهی اوقات به دلیل تنگ‌دستی دو ماه در خانه رسول خدا غذا درست نمی‌شده: پس به راستی که پارچه‌های گران قیمت در آن وضعیت نوعی اسراف است و یا برای درست کردن آن اسراف در وقت پیش می‌آید که این نوع امور از رسول خدا و خانواده‌ی محترم ایشان بعید است و به همین دلیل نهی فرموده‌اند. [ب. م]

قداست (مُمتهن) خارج می‌شوند.

دوماً: به خاطر بهره گرفتن از آن گونه پوشاک و پارچه‌ها به عنوان اسباب و اثاثیه‌ی منزل، احتمال زیاده‌روی و اسراف نیز از بین می‌رود.

ممکن است کسی از این حدیث به عنوان دلیلی برای مخالفت با رأی ما استناد کند: «عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللهُ عَنْهَا قَالَتْ: دَخَلَ عَلَيَّ رَسُولُ اللهِ ﷺ وَ أنا مُسْتَتِرَةٌ بِقَرامٍ فِيهِ صُورَةٌ فَتلَوَّن وَجْهُهُ، ثُمَّ تَنَاوَلَ السِّتْرَ فَهَتَكَهُ ثُمَّ قَالَ: إِنَّ مِنْ أَشَدِّ النَّاسِ عَذَاباً يَوْمَ القِيَامَةِ الَّذِيْنَ يُشَبِّهُونَ بِخَلقِ اللهِ».[1] «عائشه‌رضی‌الله‌عنها می‌گوید: پیامبرﷺ بر من داخل شد در حالی که پرده‌ای را آویزان کرده بودم که بر روی آن تصاویری بود، پس چهره‌اش رنگ باخت، بنابراین پرده را برداشت و آن را پاره ساخت، سپس فرمود: شدیدترین مردم از نظر عذاب در روز قیامت، آن‌هایی هستند که چیزی را می‌سازند که به خلق خدا شبیه باشد».

در واقع این‌گونه استنادات صحیح نیست زیرا بر اساس جمله‌ی «إِنَّ مِنْ أَشَدِّ النَّاسِ عَذَاباً يَوْمَ القِيَامَةِ: الَّذِينَ يُشبِّهُونَ بِخَلْقِ اللهِ». به نظر می‌رسد از تصاویری که بر روی آن پرده بوده، شرک و تعظیم و تقدیس غیر خداوند فهم شده است، زیرا برای کنار زدن و دور انداختن پرده‌های دیگر این جمله را به کار نبرده است، بلکه یا

۱. متفق علیه.

فرموده است دنیا را به یادم می‌آورد «فَإِنِّي كُلَّمَا دَخَلْتُ فَرَأَيْتُهُ ذَكَرْتُ الدُّنيا» و یا فرموده تصاویر آن به هنگام نماز پیش چشمانم ظاهر می‌شود: «... فَإِنَّهُ لاتَزَالُ تَصَاوِيرُهُ تَعْرِضُ لِي فِي صَلاَتِي» و یا این که فرموده است: به ما امر نشده که سنگ و گل را بپوشانیم: «إِنَّ اللهَ لَمْ يَأْمُرْنَا أَنْ نَكْسُوَ الحِجَارَةَ وَ الطِّينَ» بدون شک پیامبر خداﷺ بر اساس شرایط و ضرورت سخن گفته و برای هر حالتی، تعبیر و کلمه‌ای کامل و یا جامع را به کار برده است.

٤. عروسک‌ها و وسایلی که بچه‌ها با آنها بازی می‌کنند، اگر چه تصویر و پیکر انسان و جاندار نیز باشد، باز هم جایز و مباح هستند:

با استناد به هر کدام از آن دو حدیثی که از عائشه‌رضی‌الله‌عنها نقل شد که یکی از آن‌ها را ابوداود و دیگری را بخاری و ابوداود روایت نقل کرده‌اند در بخش دوم ذکر و به معنای آن پرداختیم. قابل ذکر است که علماء بر این مسأله اتفاق نظر دارند، گر چه برخی از آنان اموری را به عنوان شرط قرار داده‌اند، اما در واقع برای هیچ دلیلی وجود ندارد مادامی که در احادیث به صورت عام و مطلق بحث شده است.[1]

٥. هرگاه برای تحقق مصلحتی به ساختن هرگونه تصویری احتیاج پیدا کردیم، هیچ مانعی برای ساخت آن وجود ندارد؟

---

١. الشريعة الأسلامية و الفنون، ص١٢٥-١٢٢، حكم اتخاذ لعب الأطفال.

چنان‌چه در احادیث ملاحظه نمودیم دلیل اساسی تصاویر به صورت عام، شریک قائل شدن و تعظیم و تقدیس غیرخدا می‌باشد، بنابراین هرگاه از جهتی این خطر منتفی و از طرف دیگر تحقق مصلحتی در گرو ساخت تصویر باشد، حکم آن تغییر یافته و حالت اباحه پیدا می‌کند، برای مثال اگر برای استفاده‌ی مسائل پزشکی پیکری از انسان ساخته شود، چون خوف تعظیم و پرستش آن وجود نداشته و مصلحتی در گرو آن می‌باشد، ساخت آن پیکر مباح است، زیرا اصل در تعاملات آسان‌گیری و تحقق مصلحت است. که در بخش دوم این کتاب در قاعده‌ی دوم (اصل در تعاملات گشایش است) و در قاعده‌ی چهارم (اصل در تعاملات و عادات یافتن دلیل و حکمت است، اما اصل در عبادت تسلیم شدن و تعبد می‌باشد) به این مسئله اشاره شد.

٦. هر تصویر سایه‌دار و بدون سایه‌ای که غیرشرعی باشد، به خاطر محتوای غیرشرعی آن حرام است:

با استناد به این که هر چیزی که انجام آن به صورت فعل حرام باشد، سخن گفتن و تعبیر کردن از آن هم حرام می‌باشد که بدون شک ساخت تصویر، ابزاری مهم برای تبیین هدف و ابراز مقاصد و اهداف می‌باشد.

به عنوان مثال خداوند عزوجل بر زنان حرام نموده که زیبایی خود را برای مردان نامحرم به نمایش بگذارند و خود را به مانند عرف و عادت جاهلی بیارایند، چنان‌چه می‌فرماید: ﴿وَقُل لِّلْمُؤْمِنَاتِ

يَغْضُضْنَ مِنْ أَبْصَارِهِنَّ وَيَحْفَظْنَ فُرُوجَهُنَّ وَلَا يُبْدِينَ زِينَتَهُنَّ إِلَّا مَا ظَهَرَ مِنْهَا﴾.[1] «و به زنان با ایمان بگو: دیدگان خود را (از نامحرم) فرو بندند و دامان خویش را حفظ کنند و زینت خود را جز آن‌چه نمایان است (مانند دست و صورت) آشکار نسازند».

هم‌چنین فرموده است: ﴿وَلَا تَبَرَّجْنَ تَبَرُّجَ الْجَاهِلِيَّةِ الْأُولَىٰ﴾.[2] «و مانند روزگار جاهلیت قدیم، با آرایش ظاهر نشوید».

پس همان‌گونه که ظاهر نمودن و کشف عورت زنان برای مردان حرام است، بر همین اساس نمایش آن‌ها با هرگونه تصویری نیز حرام می‌باشد.

۱. نور/ ۳۱.
۲. احزاب/ ۳۳.

بخش چهارم: تصاویر عکاسی، سینمایی و کاریکاتوری

چنان‌چه قبلاً هم اشاره کردیم تصویر عکاسی در سال ۱۸۳۹میلادی اختراع شد؛ تمایز میان تصویر عکاسی و سینمایی یا ویدیویی این است که اولی ثابت و دومی متحرک می‌باشد.

سپس همان‌گونه که درباره‌ی نقاشی و تصاویری که با دست طراحی می‌شوند در میان علما اختلاف نظر وجود دارد و در رابطه با عکس و تصاویری هم که با دستگاه انداخته می‌شود، خواه از نوع عکاسی و خواه از نوع سینمایی و ویدیویی نیز در میان علما اختلاف‌نظر وجود دارد.

اول: تصاویر سینمایی و ویدیوئی؛ در مورد این‌گونه تصاویر اختلاف چندانی وجود ندارد و علما به عموم آن را مباح می‌دانند، مگر این که خود تصویر غیرشرعی باشد.

دوم: عکس؛ علماء فوتوگرافی شرع از ابتدای ظهور تصاویری که با دوربین عکاسی انداخته می‌شود اختلاف‌نظر داشته‌اند، اما آن‌چه فهم می‌شود این است که با گذشت زمان اختلافات در آن زمینه، به نفع کسانی که آن را مباح می‌دانند کاسته شده است. اکنون به نظرات علما و دلایلشان اشاره نموده و سپس از دیدگاه خود رأی صحیح‌تر را اعلان می‌داریم.

رأی اول: تحریم عکس؛ از جمله کسانی که عکس و عکاسی را حرام می‌دانند می‌توان به «شیخ عبدالعزیزبن باز[1]، شیخ محمدعلی

---

۱. الجواب المفید فی حکم التصویر.

الصابونی[1]، شیخ محمدناصر الدین الالبانی»[2] اشاره کرد.

طرفداران این رأی به دلایلی استناد می‌کنند که مهم‌ترین آن‌ها موارد زیر می‌باشد:

الف) این‌گونه عکس‌ها نیز از تصاویر (صورة) به شمار آمده و مفهوم احادیث، آن‌ها را شامل می‌شود و به همین خاطر همان حکم تصاویر ساختگی را دارند. (مشخص است که ایشان تصاویر ساختگی را به طور کلی حرام می‌دانند).

ب) بت‌پرستی (وثنیة) از طریق تصاویر در میان امت‌های گذشته انتشار یافته است، چنان‌چه قرآن و سنت به آن اشاره کرده‌اند.

ج) دوراندیشی و احتیاط اقتضا می‌کند که همه‌ی انواع و اقسام تصاویر حرام شود. [سداً لِلذریعة]

رأی دوم: مباح دانستن عکس؛ اکثر علما عکس را مباح می‌دانند که از آن جمله می‌توان به افراد زیر اشاره کرد:

شیخ منصور علی ناصف[3]، شیخ محمد نجیب، مفتی سابق مصر[4]، شیخ حسنین مخلوف، مفتی سابق مصر[5]، شیخ محمدرشید رضا[6]، شیخ

۱. تفسیر آیات الأحکام، ج ۲، ص ۴۱۵.
۲. آداب الزفاف، ص ۱۰۴.
۳. التاج الجامع للأصول، ج ۳، ص ۱۸۵.
۴. الجواب الکافی فی اباحة التصویر الفوتوغرافی.
۵. فتاوی شرعیة وبحوث اسلامیة، ج ۱، ص ۱۶۲.
۶. فتاوی محمدرشید رضا، ج ۳، ص ۱۱۴۲.

عبدالرحمن جزیری[۱]، شیخ محمدخضر حسین[۲]، شیخ محمد علی سایس[۳]، شیخ دکتور یوسف قرضاوی[٤]، شیخ محمد متولی شعراوی[٥]، استاد سیدسابق[٦]، استاد سعید جندول[٧]، مجمع فتوای دانشگاه ازهر شریف.[٨]

طرفداران این رأی نیز به چند دلیل استناد می‌کنند که مهم‌ترین آن‌ها عبارتند از:

الف) عکس انداختن (التصویر الآلی) با نقاشی کردن متفاوت بوده و احادیث پیامبرخداﷺ نیز به طور کلی در مورد نقاشی کردن با دست می‌باشد!

ب) با قیاس بر تصویر و نقش و نگار بر روی پارچه (رقماً فی الثوب) که با نص حدیث پیامبرﷺ از حکم تحریم استثناء شده، باید این‌گونه تصاویر نیز حلال باشند.

ج) علت نخست تحریم نقاشی کردن، پرستش، تقدیس و ساختن اشیاء مانند خلق خدا می‌باشد، اما شخص عکاس (مصور) هیچ یک از این اهداف را ندارد و برخلاف شخص نقاش (رسّام)

---

۱. الفقة علی المذاهب الأربعة، ج۲، ص۴۱.
۲. الشریعة الاسلامیة صالحة لکل زمان و مکان، ص۱۶۰.
۳. أحکام القرآن.
۴. الحلال و الحرام فی الاسلام. ص۱۲.
۵. فتاوی محمد متولی الشعراوی. رقم۳، ص۴۴.
۶. فقة السنه، ج۳، ص۵۰۱.
۷. الدار النضید شرح کتاب التوحید، ص۲۷۷.
۸. الشریعة الاسلامیة و الفنون، ص۱۰۵.

کسی از کار او متعجب نمی‌شود.

د) در عکس و فیلم، امر تازه‌ای رخ نمی‌دهد، زیرا این‌گونه موادر فقط برای ثبت و ابقای ماندن سایه و خیال مصنوعات ساخته شده است.

ه) عکس و فیلم، مانند تصاویری است که در آینه و آب انعکاس یافته، به همین دلیل واجب است که حکم آن‌ها را داشته باشد، زیرا تمایزشان فقط در این است که تصویر آینه و آب، با کنار رفتن شیء مصوّر باقی نمی‌ماند اما در عکس و فیلم آن تصاویر باقی می‌ماند.

دیدگاه مؤلف درباره‌ی عکس و فیلم

مختصراً می‌گوییم مادامی که اصل در تعاملات اباحه «الاصل في المعاملات الاباحة» و در این باب، مصلحت سنگ محک است و این مصلحت نیز در جلب منافع و دفع مضرات تعریف می‌شود؛ از یک سو مشخص است که عکس انداختن با دو نوع ثابت و متحرک در دایره‌ی تعاملات قرار می‌گیرد، از سویی دیگر نیز از احادیث پیامبر خداﷺ پیرامون نقاشی کردن و پیکرسازی می‌توان به وضوح فهمید که علت خشم پیامبرﷺ از تصاویر ساختگی به عموم و مجسمه به خصوص، پرستش، تقدیس، تشبیه به خالق و زیاده‌روی و اسراف می‌باشد؛ واضح است که هیچ کدام از این سه مورد در عکس و فیلم وجود ندارد، به همین خاطر است که با قطع و یقین

می‌گوییم: عکس انداختن با عکاسی امری مباح است، چنان‌چه گفته شده این‌گونه تصاویر عکاسی بسان تصاویر انعکاس یافته بر روی آیینه و آب می‌باشد و تمایزشان فقط در این است که تصاویر عکاسی ماندگار و مانند تصاویر آیینه و آب با کنار رفتن شیء مصوَّر از بین نمی‌رود. پس اگر تصاویر ساختگی روی پارچه و وسایل حکم عام حرمت و یا کراهت استثناء شده باشد، آن‌گونه که با حدیث پیامبر خداﷺ و با تعبیر «الا رقماً فی الثوب» استثناء شده و حتی اگر معنا و مفهوم احادیث، تصاویر عکاسی را نیز شامل شوند باز ناچاریم ـ بر اساس قیاس ـ بگوییم:

اگر تصاویر ساختگی روی پوشاک و وسایل و اشیاء از حکم عام حرمت و یا کراهت استثناء شده باشد پس به طریق اولی واجب است، که عکس انداختن روی کاغذ با عکاسی نیز استثناء باشد. اما بدون شک اگر تصویر و محتوای آن غیرشرعی باشد، مثلاً از کفر، الحاد و بت‌پرستی تعبیر کند یا سبب کشف عورت و ظهور معایبی شده و یا سبب برانگیختن بدی و گناهی شود، در این حالت به خاطر محتوای غیرشرعی خود آن تصویر حرام به شمار می‌آید.

سوم: تصاویر کاریکاتوری؛[1] این‌گونه تصاویر که عبارت از تصاویر تمسخرآمیز «الصورة الساخرة» می‌باشد امروزه بسیار شایع

---

۱. کاریکاتور بیشتر اوقات به حالت هنرپردازی و طنز اجتماعی نمایان می‌شود و نقد سیاسی و اجتماعی و اقتصادی و تربیتی و اخلاقی و... را در بر دارد و کاربرد آن از نقدهای مستقیم و صریح بیشتر و اثرگذارتر است. [ب. م]

و اثرگذاری زیادی در امر تبلیغ به صورت عام دارد و هیچ دلیلی هم بر تحریم آن وجود ندارد، زیرا هیچ کدام از دلایل تحریم نقاشی مانند پرستش، تعظیم و تقدیس، ساختن اشیاء مانند خلق خدا و زیاده‌روی و اسراف در آن وجود ندارد، به همین خاطر حکم آن در اصل اباحه می‌باشد؛ بنابراین با توجه به آن اهدافی که برایش به کار می‌رود و بر اساس آن حکم خود را اخذ می‌کند، بدین صورت که اگر برای اصلاح، انتقاد از بنیانگذاران سیاسی، مبارزه با ستم و بدی و مخالفت با آن باشد در این حالت نه تنها مباح و چه بسا پسندیده و گاهی هم واجب شود، زیرا در این حالت به ابزار و وسیله‌ای برای امر به معروف و نهی از منکر تبدیل شده است، که این امر به طور عموم بر همه‌ی مسلمانان واجب است: ﴿وَالْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ يَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنكَرِ﴾[1] «مردان و زنان، برخی دوستان و یاوران برخی دیگرند، همدیگر را به کار نیک می‌خوانند و از کار بد باز می‌دارند».

اما بدون شک اگر محتوای این‌گونه تصاویر و اهداف به کار رفته‌ی آن‌ها غیرشرعی و ناروا باشد، دیگر مباح نخواهد بود، برای مثال اگر برای به سخره گرفتن یا تحقیر مردم باشد، غیرمباح و حتی حرام می‌باشد، چنان‌چه خداوند عزوجل فرموده است: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا يَسْخَرْ قَوْمٌ مِنْ قَوْمٍ﴾[2] «ای کسانی که ایمان آورده‌اید

۱. توبه/ ۷۱.
۲. حجرات/ ۱۱.

نباید گروهی از شما گروه دیگری را استهزاء کنند».

هم‌چنین اگر برای شیوع دزدی، بدی، خیانت و هر رفتار ناروای دیگری به کار رود، جایز نمی‌باشد، چنان‌چه خداوند متعال و بی‌همتا فرموده است: ﴿إِنَّ الَّذِينَ يُحِبُّونَ أَنْ تَشِيعَ الْفَاحِشَةُ فِي الَّذِينَ آمَنُوا لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَاللَّهُ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ﴾[1] «کسانی که دوست دارند زشت‌کاری در حق مؤمنان شایع شود، برای آن‌ها در دنیا و آخرت عذابی پر درد خواهد بود و خدا می‌داند و شما نمی‌دانید».

سپس استناد اشخاص به جمله‌ی ﴿فَلَيُغَيِّرُنَّ خَلْقَ اللَّهِ﴾[2] «به راستی که مخلوقات خداوند را تغییر می دهند». بر این که تصاویر کاریکاتوری حرام است، قولی ضعیف می‌باشد زیرا تصاویر کاریکاتوری امری جدی نمی‌باشد، بلکه تمسخرآمیز بوده و هیچ کدام از مخلوقات خداوند را تغییر نمی‌دهد و مصداق و مفهوم آیه هم به هیچ وجه شامل آن نمی‌شود.

۱. نور/۱۹.
۲. نساء/۱۱۹.

بخش پنجم: تصویر زن

درباره‌ی نمایاندن تصویر زنان، چه به صورت عکس و چه به صورت فیلم، در میان علماء شرع اختلاف‌نظر وجود دارد که برخی از ایشان آن را غیر مجاز و بیشتر آن‌ها هم آن را مجاز می‌شمارند، البته مادامی که ظاهر شدن به صورت معمولی و با حجاب شرعی باشد.

واضح است که این اختلاف نظر با اختلاف نظر دیگر که مسأله‌ی عورت زن می‌باشد در ارتباط است به این صورت که چه مقداری از پوشش برای زن در مقابل مردان واجب است و یا این که چه مقدار از ظاهر شدن بدن او جایز است؟! زیرا بدون شک آن‌چه که جایز باشد در عالم واقع دیده شود، به طریق اولی جایز است که در تصاویر دیده شود! قابل ذکر است که بنده در کتاب «زن و خانواده در سایه‌ی شریعت» به صورت مفصل پیرامون این مسأله بحث نموده‌ایم و به دلایل زیادی نیز استناد کرده که به جز صورت و دستان تا مچ، تمامی جسم زن در مقابل مردان نامحرم عورت بوده و بر او واجب است که آن‌ها را بپوشاند.[1]

در این‌جا به پنج دلیل از آن‌ها اشاره می‌کنیم:

۱. خداوند رحمن فرموده است: ﴿وَقُلْ لِلْمُؤْمِنَاتِ يَغْضُضْنَ مِنْ

---

۱. کیفیت پوشش زن و حد عورت او در شریعت، ص۲۳۹ـ۲۱۸.

أَبْصَارِهِنَّ وَيَحْفَظْنَ فُرُوجَهُنَّ وَلا يُبْدِينَ زِينَتَهُنَّ إِلا مَا ظَهَرَ مِنْهَا﴾[1] «به زنان با ایمان بگو دیده (از نامحرم) فرو نهند و پاکدامنی خود را حفظ کنند و دامان خویش را حفظ کنند و زینت خود را جز آن‌چه نمایان است (به ناچاری به هنگام عبادت و کار کردن) آشکار نسازند».

اکثر مفسرین قرآن بر این نظرند که منظور از ﴿إِلا مَا ظَهَرَ مِنْهَا﴾ صورت و دو دست تا مچ می‌باشد بنابراین بر زن مسلمان واجب نیست که صورت و دو دستش را تا مچ در مقابل مردان نامحرم پوشش دهد، زیرا عورت به شمار نمی‌آیند. ابن‌جریر طبری در تفسیر خود راجع به تفسیر این جمله‌ی قرآن گفته است: (و قوله: [وَلا يُبْدِينَ زِينَتَهُنَّ] يَقُولُ تَعَالَى ذِكْرُهُ: وَ لا يُظْهِرْنَ لِلنَّاسِ الَّذِين لَيْسُوا لَهُنَّ بِمَحْرَمٍ، زِينَتَهُنَّ، وَ هُمَا زِينَتَانِ: إِحدَاهُمَا مَا خَفِيَ وَ ذَلِكَ كَالخَلْخَالِ وَ السِّوارَيْنِ وَ القُرْطَيْنِ وَ القَلائِدِ وَ الأُخْرَى: مَا ظَهَرَ مِنْهَا، وَ ذَلِكَ مُخْتَلِفٌ فِي المَعْنِيِّ مِنْهُ بِهَذِهِ الآيَةِ، فَكَانَ بَعْضُهُمْ يَقُولُ: زِينَةُ الثِّيَابِ الظَّاهِرَةِ

وَ قَالَ آخَرُونَ: الظَّاهِرُ مِنَ الزِّينَةِ الَّتِي أُبِيحَ لَهَا أَنْ تُبْدِيَهُ: الكُحْلُ وَ الخَاتَمُ وَ السِّوَارَانِ وَ الوَجْهُ.. وَ قِيلَ الوَجْهُ وَ الثِّيَابُ... وَ أَوْلَى الأَقْوَالِ فِي ذَلِكَ بِالصَّوابِ: قَوْلُ مَنْ قَالَ: عُنِيَ بِذَلِكَ الوَجْهُ وَ الكَفَّانِ، يَدخُلُ فِي ذَلِكَ، إِذَا كَانَ كَذَلِكَ الكُحْلُ وَ الخَاتَمُ وَ السِّوَارُ وَ الخِضَابُ....).[2] «در این فرموده‌ی خداوند ﴿وَلا يُبْدِينَ زِينَتَهُنَّ﴾ یادش

۱. نور/۳۱.
۲. جامع‌البیان، ج ۱، ص ۱۵۹-۱۵۶.

گرامی می‌فرماید: و زنان، زیبایی خود را برای افرادی که محرم آن‌ها نیستند آشکار نکنند، زیبایی هم دو نوع است: یکی از آن‌ها پنهان می‌باشد مانند، النگو، گوشواره و گردنبند و دیگری آن است که از او نمایان می‌گردد (مَا ظَهَرَ مِنْهَا) حال در رابطه با این امر که آیا منظور از آن در این آیه چیست؟ اختلاف نظر وجود دارد، برخی از آن‌ها گفته‌اند: منظور زیبایی پوشاک و لباس نمایان است، برخی دیگر گفته‌اند: منظور زیبایی آشکاری است که برای زن جایز می‌باشد ظاهر کند: سرمه، انگشتر، النگو و صورت ... و گفته شده است: منظور از آن صورت و پوشاک می‌باشد ... اما نزدیک‌ترین قول به حقیقت در آن زمینه، قول آن‌هایی است که گفته‌اند: منظور از آن صورت و هر دو دست می‌باشد، پس اگر این‌گونه باشد هر یک از موارد سرمه، انگشتر، النگو و حنا هم در این دایره قرار می‌گیرد که ـ جایز است آشکار شوند ـ».

هم‌چنین غیر از طبری اکثر مفسران دیگر قرآن همین رأی را در رابطه با این عبارت قرآنی دارند، برای مثال زمخشری،[۱] ابن‌کثیر،[۲] فخرالدین رازی،[۳] ابن‌عربی،[٤] قرطبی،[٥] جصاص،[٦] شوکانی،[۷] قاسمی،[۸]

---

۱. تفسیر الکشاف، ج۳، ص۲۳۱ـ۲۳۰.

۲. مختصر تفسیر ابن‌کثیر، ج۲، ص۶۱۵، محمد علی الصابونی.

۳. مفاتیح الغیب، ج۲۳، ص۲۰۶ـ۲۰۵.

۴. أحکام القرآن، ج۳، ص۳۸۲ـ۳۸۱.

۵. الجامع لأحکام اقرآن، ج۶، ص۵۴ـ۳۵.

۶. أحکام القرآن، ج۶، ص۳۱۵.

۷. فتح القدیر، ج۲، ص۲۹.

۸. محاسن التأویل، ج۷، ص۱۹۵.

آلوسی،[1] سیدقطب،[2] سعید حوی،[3] طباطبایی،[4] محمدحسن حمصی،[5] حسنین محمدمخلوف،[6] ناصر مکارم شیرازی.[7]

۲. «عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللهُ عَنْهَا أَنَّ أَسْمَاءَ بِنْتَ أَبِي بَكْرٍ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا دَخَلَتْ عَلَى رَسُولِ اللهِ ﷺ وَعَلَيْهَا ثِيَابٌ رِقَاقٌ فَأَعْرَضَ عَنْهَا رَسُولُ اللهِ ﷺ وَقَالَ: يَا أَسْمَاءُ! إِنَّ الْمَرْأَةَ إِذَا بَلَغَتِ الْمَحِيضَ لَمْ تَصْلُحْ أَنْ يُرَى مِنْهَا إِلَّا هَذَا وَهَذَا وَأَشَارَ إِلَى وَجْهِهِ وَكَفَّيْهِ».[8] اسماء دختر ابوبكر رضي الله عنها به نزد پیامبر خدا ﷺ رفت در حالی که لباس نازکی به تن داشت، پیامبر خدا ﷺ از او روی برگردانده و فرمود: ای اسماء! هنگامی که زن حایض (بالغ) شد، شایسته نیست که هیچ جایی از او آشکار باشد جز این و آن، که به صورت و دو دستانش اشاره کرده.

۳. «عَنْ سَهْلِ بْنِ سَعْدٍ رضي الله عنه أَنَّ امْرَأَةً جَاءَتْ إِلَى رَسُولِ اللهِ ﷺ وَهُوَ فِي الْمَسْجِدِ فَقَالَتْ: يَا رَسُولَ اللهِ جِئْتُ لِأَهَبَ لَكَ نَفْسِي، فَصَمَتَ، فَلَقَدْ رَأَيْتُهَا قَائِمَةً مَلِيًّا أَوْ قَالَ هَوِيًّا، فَنَظَرَ إِلَيْهَا رَسُولُ اللهِ ﷺ فَصَعَّدَ النَّظَرَ

---

۱. روح المعانی، ج ۱۸، ص ۱۴۰.
۲. فی ظلال القرآن، ج ۶، ص ۹۵.
۳. الأساس فی التفسیر، ج ۷، ص ۳۷۵۸.
۴. المیزان، ج ۱۵، ص ۱۱۱-۱۱۰.
۵. مفردات القرآن، ص ۴۱۵.
۶. صفوة البیان لمعانی القرآن، ص ۴۵۳.
۷. تفسیر نمونه، ج ۱۴، ص ۴۴۰-۴۴۹.
۸. رواه ابوداود.

اِلَيها وَصَوَّبهُ، ثُمَّ طأطأَ رَأسَهُ، فَما رَأَتِ المرأةُ أنَّهُ لَمْ يَقْصِدْ فِيهَا شيئاً جَلَسَتْ».[۱] «زنی نزد پیامبر خداﷺ آمد در حالی که در مسجد بود و گفت: ای پیامبر خدا! آمده‌ام برای این که خود را به تو هبه کنم! ایشان هم سکوت کرد، سپس آن زن را دیدم که مدتی زیاد ـ یا گفت مدتی ـ ایستاد، پیامبر خداﷺ به او نگاه انداخته و دقت کرد سپس سرش را پایین انداخت، پس هنگامی که زن دید پیامبرﷺ چیزی در مورد او بر زبان نیاورد، نشست».

٤. «عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللهُ عَنهَا قَالَت: كُنَّ نساءَ المُؤمِنَاتِ يَشهَدْنَ مَعَ النَّبِيِّ ﷺ صلاَةَ الفَجْرِ مُتَلَفَّعَاتٍ بِمُروطِهِنَّ ثُمَّ يَنْقَلِبْنَ اِلي بُيُوتِهِنَّ حِينَ يَقْضِينَ الصَّلَاةَ لا يُعرَفْنَ مِنَ الغَلَسِ».[۲] و في رواية ابي‌يعلي بسندٍ و ما يعرف بعضاً وجوه بعضٍ «زنان مؤمن همراه پیامبرﷺ در نماز صبح شرکت می‌کردند در حالی که جامه‌هایشان را بر خود پیچیده بودند، سپس بعد از آن‌که نمازهایشان به اتمام رسید به خانه‌هایشان برگشتند و به خاطر هوای گرگ و میش (تاریک و روشن به هنگام صبح) شناخته نمی‌شدند و در روایتی از ابویعلی که سندش صحیح می‌باشد برخی از ما صورت‌های همدیگر را نمی‌شناختیم».

۵. «عَنْ جَابِرِبْنِ عَبدِالله رَضِيَ‌اللهُ‌عَنْهُمَا قَالَ: شَهِدَتُ مَعَ رَسُولِ‌اللهﷺ

---

۱. رواه البخاری و مسلم و النسایی و احمد و البیهقی و الرویانی و ابویعلی.

۲. متفق علیه الغلس: ظلمة آخر اللیل اذا اختلطت بضوء الصباح، المعجم الوسیط، ص ۶۵۸ که به آن گرگ و میش گفته می‌شود.

الصَّلاَةَ یومَ العِیدِ، فَبَدَأَ بِالصَّلَاة قَبْلَ الخُطْبَةِ بِغَیْرِ أَذَانٍ وَ لاَ إِقَامَةٍ ثُمَّ قَامَ مَتوکِّئاً عَلَی بِلاَلٍ فَأَمَر بِتَقْوَی الله وَحَثَّ عَلَی طَاعَتِهِ وَ وَعَظَ النَّاسَ وَ ذَکَّرَهُمْ، ثُمَ قَضَی حَتَّی أَتَی النِّساءَ فَوَعَظَهُنَّ وَ ذکَّرهُنَّ فَقَالَ: تَصدَّقنَ فَإِنَّ اَکْثَر کُنَّ حَطَبُ جَهَنَّم، فَقَامَتِ امْرَأَةٌ مِن سِطَةِ النِّساءِ سَفْعَاءُ الخَدیَّنِ، فَقَالَتْ: لِمَ یَا رَسُولَ‌الله؟ قَالَ: لِأَنکُنَّ تُکْثِرْنَ الشَّکَاةَ وَ تَکْفُرْنَ العَشِیرَ».[1] «روز عید همراه پیامبر خداﷺ برای ادای نماز حاضر شدم، نخست قبل از ایراد خطبه بدون اذان و اقامه شروع به اقامه‌ی نماز کرد، پس بر بلال تکیه داده و بلند شد و به تقوای از خداوند امر کرد و مردم را به فرمانبرداری از خدا و نصیحت دیگران تشویق نموده و آن‌ها را نیز متذکر شد، سپس پیش زنان رفته و آن‌ها را نصیحت و متذکر نمود سپس فرمود: نیکی کنید، زیرا بسیاری از شما هیزم دوزخ هستید! پس زنی از میان زنان به پا خاست که گونه‌هایش مشکی آمیخته به قرمز گشته بود،[2] گفت: برای چه ای پیامبر خدا؟! فرمود: زیرا بسیار گله‌مند و بهانه‌گیر بوده و در مقابل همسرانتان قدر نشناس هستید؟!».

واضح است هر کسی که با دقت به این احادیث بنگرد، به یقین می‌رسد که همه‌ی آن‌ها به وضوح این معنی را می‌رساند که در عصر پیامبرﷺ و یاران ایشان، زنان صورت‌هایشان آشکار بوده و

---

۱. رواه مسلم و النسائی و احمد و البیهقی و الدارمی و ابن‌خزیمة.

۲. المعجم الوسیط، ص۴۳۴. سفع سفعاً و سفعةً: کان لَونُهُ أسود مشرباً حمرة.

پوشاندن آن را واجب و چه بسا مستحب هم ندانسته‌اند. پس قابل توجه است که عورت تلقی نشدن صورت و دستان، آن‌گونه که رأی اکثر مفسران قرآن می‌باشد، رأی اکثر محدثین و هم‌چنین رأی قریب به اتفاق علماء شرع نیز می‌باشد، چنان‌چه ابن‌رشد[1] و نووی[2] گفته‌اند: ابوحنیفه، مالک، شافعی و احمد در یکی از دو اقوالش، این رأی را اختیار کرده‌اند و طحاوی[3] گفته است: محمدبن حسن و ابویوسف نیز همین نظر را دارند و ابن‌حزم اندلسی[4] به این رأی معتقد است.

باز هم اکثر علمای معاصر نیز بر این نظرند که صورت و دو دست زنان تا مچ، عورت تلقی نمی‌شود که افراد زیر از جمله‌ی آن‌ها بوده‌اند: شیخ ناصرالدین آلبانی[5]، دکتور عبدالکریم زیدان[6]، استاد سیدسابق[7]، شیخ یوسف قرضاوی[8]، دکتور وهبة الزحیلی[9]، دکتور محمدسعید رمضان بوطی[10].

۱. بدایة‌المجتهد، ج ۱، ص ۸۹.
۲. المجموع شرح المذهب، ج ۱۷، ص ۲۹۰.
۳. شرح‌المعانی، ج ۲، ص ۱۰۹.
۴. المحلی شرح المجلی، ج ۳، ص ۱۲۶.
۵. جلباب المرأة المسلمة.
۶. المفصل فی أحكام المرأة و البيت المسلم، ج ۳، ص ۱۹۱ـ ۱۹۰.
۷. فقه السنة، ج ۱، ص ۱۴۰.
۸. فتاوی معاصرة.
۹. الفقه الأسلامی وادلته، ج ۹، ص ۶۵۰۱
۱۰. المرأة بين طغيان النظام الغربی و لطائف التشريع الربانی، ص ۱۶۵.

نتیجه: مختصر، این که وقتی صورت و دو دست زن عورت نبوده و بر او واجب نباشد که آن‌ها را بپوشاند، پس تصویر انداختن از او جایز است خواه عکس و یا این که فیلم باشد، اما به شرطی که برای اهداف بد و ناروا به کار نرود و جز صورت و دو دستانش تا مچ، جایی دیگر از او آشکار نگردد و در آرایش و زیور دادن هم به گونه‌ای زیاده‌روی نشود که از دایره‌ی شریعت خارج گردد.

فصل پنجم:
بازیگری

بخش اول: تعریف بازیگری

الف) تعریف تمثیل از لحاظ لغوی

بازیگری ترجمه‌ی واژه‌ی تمثیل است به همین دلیل به تعریف آن در زبان عربی می‌پردازیم.[1] «التَّمْثِيلُ: التَّصوِيرُ والتَّشبِيهُ وَ التَّسوِيَةُ وَ التَّشكِيلُ، يُقَالُ: فِي ثَوْبِهِ تَمَاثِيلُ، أي: تَصَاوِيرُ وَ مَثَّلَ التَّمَاثِيلَ: صَوَّرَهَا بِالنَّحْتِ، وَ المَثَّالُ: صَانِعُ التَّمَاثِيلِ، وَ المُمَثِّلُ: الَّذِي يَقُومُ بِعَمَلِيَّةِ التَّمْثِيلِ، أوِ المُصَوِّرُ وَ مَثَّلَ الشَّيْءَ: تَصَوَّرَ مِثَالَهُ

و أصل كلمة التِّمثال أو التَّمثال من: مَثَّلْتُ الشيء بالشيء اذا قَدَّرته على قَدْرِه و يكون تمثيل الشيء بالشيء تشبيهاً به، أو تسويته به».[2] «واژه‌ی تمثیل به معنای تصویر، تشبیه، تسویه و تشکیل می‌آید و واژه‌ی تماثیل به معنای تصاویر می‌آید و «مثّل التماثیل» به این معناست: تصاویر را به واسطه‌ی کنده‌کاری برجسته ساخت و

---

1. برای نوشتن این فصل در درجه‌ی اول از کتاب «الشریعة الأسلامیة و الفنون» سود جسته‌ام، نگاه کنید ص ۳۴۹_۳۵۷.

2. لسان العرب، ج ۱۱، ص ۶۱۴؛ القاموس المحیط، ج ۴، ص ۵۰؛ مختار الصحاح، ج ۵، ص ۱۸۱۶؛ معجم الوسیط، ص ۸۴۵؛ مفردات الفاظ قرآن، ص ۷۶۰_۷۵۸.

(مثّال) مجسمه‌ساز می‌باشد و (مَمَثِّل) هم به معنای بازیگر و هم به معنای نقاش به کار می‌رود، ریشه‌ی واژه‌ی تمثال از : «مَثَّلث الشی بالشیء» آمده است، هنگامی که چیزی با چیز دیگری اندازه‌گیری می‌شود و گفته می‌شود: به آن چیز تشبیه و با آن یکنواخت و مقایسه کردم».

ب) تعریف تمثیل از جهت اصطلاحی:

کارشناسان برای واژه‌ی تمثیل معانی متفاوتی ذکر کرده‌اند که در محتوا و مفهوم به همدیگر شبیه می‌باشند برای مثال:

«التَّمثِيليَّةُ: عَمَلٌ فَنِّيٌ مَنْثورٌ أَوْ مَنْظُومٌ يُؤَلَّفُ عَلَى قَواعِدَ خَاصَّةٍ لِيُمثِّلَ حَادِثاً حَقيقياً أَوْ مُخْتَلِقاً قَصْداً لِلْعِبْرَة».[1] «بازیگری کار هنری منثور یا منظومی است که بر اساس قواعد خاصی شکل می‌یابد تا حادثه‌ای واقعی یا ساختگی را با هدف پند دادن و عبرت گرفتن به نمایش بگذارد».

«إنَّهُ تَقَمُّصُ دَوْرِ الأَخَرِينَ وَ حَالَتِهِم أَوِ اسْتِحْضَارِ صُورَةٍ مِنْ شَخْصٍ أَوْ حَادِثٍ وَ الأتْيانُ بِمِثِيلٍ أَوْ شَبِيهٍ لَهُ دُونَ اسْتِحْضَارِ الشَّخْصِ نَفْسِهِ وَ إعَادَةِ الحَادِثِ بُكُلِّ تَفصُيلاَتِهِ».[2] «عبارت است از وارد شدن در نقش دیگران و احوال آنان یا به نمایش گذاشتن تصویر شخص یا حادثه‌ای یا شبیه به آن، بدون حضور آن شخص و یا تکرار آن

---

۱. المعجم الوسیط، ص۸۵۴

۲. فن الممثل العربی، زکی طلیمات، ص۱۷. در الشریعة الاسلامیة و الفنون، ص۳۳۵.

واقعه با همه‌ی جزئیات می‌باشد».

«التَّمثيلِيَّةُ عِبارَةٌ عَن إبْرازِ الشَّخصِيّاتِ وَ الْفِعْلِ إبْرازاً حَيّاً مُشاهداً».[1]

«بازیگری عبارت از ابراز و بازگو نمودن رفتارها و شخصیت‌ها به صورت زنده، که قابل رؤیت می‌باشند».

ارسطو نیز بازیگری را به تقلید اعمال بشری، «مُحاكاةُ الْفِعْلِ الْبَشَرِيْ» تعریف می‌کند.[2]

بنابراین بازیگری عبارت است از این که این است که یک نفر یا بیشتر، گفتار، رفتار، حالت، موضع و سرآمد یک نفر یا بیشتر را با زبان گفتار و کردار بازگو و مطرح کنند، برای این که آن سرگذشت واقعی یا خیالی را به صورت زنده و به جای واژگان و نوشته‌های مکتوب و یا شنیداری به نمایش بگذارند و با گفتار، کردار و رفتار از آن تعبیر کنند به گونه‌ای که حالت واقعی و زنده‌ای به آن بخشیده شود.

---

۱. مبادئ الأخراج المسرحي، بدري حسّون و سامي عبدالحميد، ص۷۹. در الشريعة الاسلامية و الفنون، ص۳۳۵.

۲. الشريعة الاسلامية و الفنون، ص۳۳۵.

بخش دوم: حکم بازیگری

هیچ شکی در تأکید گذاری بازیگری، فیلم و تئاتر چه از جهت ایجابی و چه از جهت سلبی آن وجود ندارد، به خصوص امروزه که به ابزاری مهم در جهت امر تبلیغ تبدیل شده، به همین خاطر ضروریست مسلمانان از آن به عنوان وسیله و ابزاری اثرگذار در امور اسلامی و رشد و ترقی جامعه بنگرند.

روشن است که علماء شرع در رابطه با به بازیگری و امر نمایش اختلاف‌نظر دارند که آیا بازیگری مباح است یا نه؟ و اگر مباح است شروط اباحه‌ی آن چیست؟!

بنده نیز پس از دقت در این موضوع و توجه به آرا و نظرات تعدادی از علماء معاصر، (چه از کسانی که آن را مباح و چه از کسانی که آن را حرام می‌دانند)[1] و هم‌چنین توجه به واقعیت کنونی جامعه و اثرگذاری این هنرها چه از جهت مثبت چه از جهت منع، به این امر پی بردم که هیچ دلیل شرعی واضح و صریحی بر این گونه هنر این‌گونه هنر و تحریم آن وجود ندارد اما با داشتن شرایط زیر:

الف) هدف از بازیگری، تحقق مصلحت باشد، یعنی در آن تحقق مصالح و دفع مضرات ظاهر نمود پیدا کند.

---

۱. برای رأی موافقان به الشریعة الاسلامیة و الفنون، ص۳۷۲ـ۳۴۹ و برای رأی مخالفان به البیان المفید عن حکم التمثیل و الأناشید، عبدالله‌بن عبدالرحمن السلیمانی مراجعه شود.

ب) از حدود و شیرازه‌ی شریعت که نشأت گرفته از قرآن و سنت می‌باشد خارج نشود، امر واضحی است ـ برای عالمان شریعت ـ که هر یک از امور «تحقق مصلحت» و «ضایع نساختن حدود شریعت» دو روی یک سکه هستند زیرا همه‌ی مصالح دنیوی و اخروی فرد، خانواده و اجتماع در گرو پایبندی به شریعت می‌باشد و هر امری که حدود شریعت در آن ضایع گشته جز بهره و ثمره‌ی دیگری ندانسته است.

آری! به اعتقاد بنده: هنر بازیگری و نمایش به مانند هر عادت و رفتار دیگری اصل در آن‌ها اباحه و گشایش می‌باشد، و هرگاه دو شرط «تحقق مصلحت» و «ضایع نشدن حدود شریعت» در آن حاصل گردد در این صورت بر حالت اصلی خود که اباحه می‌باشد، باقی مانده است.

اما به عکس هر اندازه‌ای که هر یک از این دو شرط، یا هر دوی آن‌ها، ضعیف شده و یا از بین روند، این‌گونه هنر نیز مانند هرگونه تعامل و رفتار دیگری زیان‌بخش و از دایره‌ی شریعت خارج شده و حکم آن به سوی کراهت و یا تحریم تغییر می‌یابد. اکنون به دلایلی بر صحت این آراء و دیدگاهمان که بر اساس آگاهی بنده، دیدگاه اکثر علماء اسلام نیز می‌باشد استناد می‌کنیم:

دلایلی بر اباحه‌ی هنر بازیگری و نمایش

۱. مشخص است که بازیگری نیز نوعی از تعاملاتی به شمار

می‌آید که اصل در آن‌ها اباحه می‌باشد، سپس به نسبت محتوا، کیفیت و اهداف آن، حکمش تعیین می‌گردد، یعنی اگر از امر مباحی سخن گوید، مباح بوده و اگر امر واجب یا مستحبی به آن نیازمند باشد، مستحب یا واجب می‌باشد و اگر محتوای آن مکروه و یا حرام باشد، مکروه یا حرام خواهد بود.

۲. هیچ کس تردیدی ندارد که انجام هرگونه عبادتی مانند وضو، تیمم، نماز و... بدون ضرورت به آن از سوی والدین و یا معلم برای آموزش فرزندان و دانش‌آموزان جایز و روا می‌باشد، پیامبر خداﷺ نیز پس از این که نزد صحابه نمازگزارد فرمود: «صَلّوا کما رأیتموني أُصلّي».[1] «نماز بخوانید همان گونه که نماز خواندن من را دیدید». بخاری نیز در کتاب خود باب شماره‌ی ٤٥ را با این عنوان آورده است:[2] «بَابُ مَنْ صَلَّي بِالنَّاسِ وَ هُوَ لايُرِيدُ اِلاَّ أَنْ يُعِلِّمَهُمْ صَلاَةَ النَّبِيِّ ﷺ وَ سُنَّتَهُ». «بابی از کتاب پیرامون این که کسی که به مردم نماز بگذارد و هدفش فقط این باشد که نماز پیامبرﷺ و سنت‌های ایشان را آموزش دهد». و در این فصل سخنی را از مالک‌بن حویرث آورده است: «إِنِّي لأَصَلِّي بِكُمْ وَ مَا أُرِيُد الصَّلَاةَ، أُصَلِّي كَيْفَ رَأَيْتُ النَّبِيَّ ﷺ يُصلِّي!». «گاهی اتفاق می‌افتد که شما را به اقامه‌ی نماز می‌خوانم ـ یعنی برای شما امامت می‌کنم ـ بدون این که هدفم

---

۱. رواه البخاری.

۲. صحیح البخاری، به رقم ٦٧٧.

نمازگزاردن باشد، بلکه آن گونه که پیامبرﷺ را در حال نماز گزاردن دیده‌ام نماز می‌گزارم».

۳. فرشتگان به طور کلی و جبرئیل به صورت خاص (سلام الله علیهم) نقش بازیگری را انجام داده‌اند، چنان‌چه خداوند عزوجل فرموده است: ﴿وَلَقَدْ جَاءَتْ رُسُلُنَا إِبْرَاهِيمَ بِالْبُشْرَىٰ قَالُوا سَلَامًا قَالَ سَلَامٌ فَمَا لَبِثَ أَنْ جَاءَ بِعِجْلٍ حَنِيذٍ * فَلَمَّا رَأَىٰ أَيْدِيَهُمْ لَا تَصِلُ إِلَيْهِ نَكِرَهُمْ وَأَوْجَسَ مِنْهُمْ خِيفَةً قَالُوا لَا تَخَفْ إِنَّا أُرْسِلْنَا إِلَىٰ قَوْمِ لُوطٍ﴾[1] «و به راستی فرستادگان ما برای ابراهیم مژده آوردند، گفتند: سلام بر تو (او در جواب) گفت: سلام بر شما و طولی نکشید گوساله‌ای بریان پیش آورد. دید دستشان به غذا نمی‌رود، آن‌ها را غیرعادی یافت و از آن‌ها احساس ترس کرد، گفتند: مترس که ما به سوی قوم لوط فرستاده شده‌ایم».

هم‌چنین راجع به ظاهر شدن جبرئیل بر مریم در چهره‌ی مردی خوب و کامل فرموده است: ﴿وَاذْكُرْ فِي الْكِتَابِ مَرْيَمَ إِذِ انْتَبَذَتْ مِنْ أَهْلِهَا مَكَانًا شَرْقِيًّا * فَاتَّخَذَتْ مِنْ دُونِهِمْ حِجَابًا فَأَرْسَلْنَا إِلَيْهَا رُوحَنَا فَتَمَثَّلَ لَهَا بَشَرًا سَوِيًّا﴾[2] «و در این کتاب از مریم یاد کن، آن‌گاه که از کسان خود در ناحیه‌ی شرقی (بیت‌المقدس) خلوت گزید و میان خود و آن‌ها پرده‌ای افکند (برای شستشوی خود دادن) پس روح

۱. هود/ ۷۰_۶۹.
۲. مریم/ ۱۷_۱۶.

خود جبرئیل را به سوی او فرستادیم تا به شکل بشری خوش اندام بر او نمایان شد».

واضح است که این مساله اگر، فرشتگان آن را انجام نمی‌دادند.

٤. چنان‌چه قبلاً هم به تعریف آن پرداختیم بازیگری نوعی ابـراز کردن و یا یکی از راه‌های تفهیم مردم می‌باشد به گونه‌ای که ایـده و تفکری را در قالب اعمال واقعی و برجسته اجرا می‌کند، تا بـه جـای واژگان و تعبیرات زبانی یا مکتوب، در قالبی زنده و واقعی گذاشته شود و بدون تردید انتخاب راه‌ها و کیفیت اثرگذاری بیشتر بـرای ابراز و بیان هدف، نه تنها بد نیست و چه بسا پسندیده هم می‌باشد.

٥. در واقع مفهوم و محتوای بـازیگری، تـشبیه، تقلید و عمـل نمودن به مانند دیگری کردن می‌باشد. پس قرآن و سنت نیـز ابـزار تشبیه کردن را برای فهم مردم به کار برده‌اند و به تقلیـد آگاهانـه از نیکوکاران، نگریستن به آن‌ها و مانند آن‌ها عمـل نمـودن امـر کـرده است، برای مثال:

الف) خداوند عزوجل حیات دنیا را به نباتات و گیاهـانی تـشبیه می‌کند که پس از بارش باران می‌رویند و سپس سـرز و بـه زردی می‌گرایند و به خار و خاشاک تبدیل شـده و بـاد آن‌هـا را بـا خـود حمل می‌کند: ﴿وَاضْرِبْ لَهُمْ مَثَلَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا كَمَاءٍ أَنْزَلْنَاهُ مِنَ السَّمَاءِ فَاخْتَلَطَ بِهِ نَبَاتُ الْأَرْضِ فَأَصْبَحَ هَشِيمًا تَذْرُوهُ الرِّيَاحُ وَكَانَ اللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ مُقْتَدِرًا﴾.[1] «و می‌پنداری که ایشان بیدارند در حالی که خفته‌اند

---

۱. مریم/۱۷-۱۶.

و آنها را به پهلوی راست و چپ می‌گردانیم و سگشان بر آستانه [غار] دو دست خود را دراز کرده [بود] اگر بر حال آنان اطلاع می‌یافتی گریزان روی از آنها برمی‌تافتی و از [مشاهده] آنها آکنده از بیم می‌شدی».

ب) پیامبر ﷺ نیز زنان را به شیشه‌ی نازک تشبیه می‌کند، چنان‌چه فرموده است: «رُوَيْدَكَ يَا أَنْجَشَةُ لَا تَكْسِرِ الْقَوَارِيرَ».[1] «ای انجشه آرام باش شیشه‌ها را نشکنی!».

ج) خداوند عزوجل بعد از آن که درباره‌ی شماری از پیامبران خود ﷺ سخن می‌گوید، پیامبر خاتم محمد ﷺ را هم مخاطب قرار داده و به او امر می‌کند که در راه آن‌ها قدم گذار و به آن‌ها بنگر: ﴿أُولَٰئِكَ الَّذِينَ هَدَى اللَّهُ فَبِهُدَاهُمُ اقْتَدِهْ﴾[2] «اینان کسانی هستند که خدا هدایتشان نموده، پس به هدایت آنان اقتدا کن».

د) پیامبر خدا ﷺ نیز به امت خود فرمان کرده که به او بنگرند و به مانند او خداوند را پرستش کنند، چنان‌چه فرموده است: «صَلُّوا كَمَا رَأَيْتُمُونِي أُصَلِّي».[3] «نماز بخوانید همان‌گونه که نماز خواندن من را دیدید». «لِتَأْخُذُوا مَنَاسِكَكُمْ فَإِنِّي لَا أَدْرِي لَعَلِّي لَا أَحُجُّ بَعْدَ حَجَّتِي هَذِهِ».[4] «مناسک حج را از من یاد بگیرید، زیرا نمی‌دانم شاید بعد از

---

۱. متفق علیه.
۲. انعام/ ۹۰.
۳. رواه البخاري.
۴. رواه مسلم، به رقم: ۱۲۹۸.

این، حج دیگری به جای نیاورم».

٦. «محمدبن مسلمة»، «نعیم‌بن مسعود ثقفی» و «حذیفة‌بن یمان»ﷺ به گونه‌ای بازیگری و نمایش را، آن هم به فرمان مستقیم پیامبرﷺ یا با رخصت و حمایت او به کار گرفته‌اند، اما چگونه؟!

الف) جابربن عبداللهﷺ نقل می‌کند که روزی پیامبر خداﷺ فرموده است: «مَنْ لِكَعبِ‌بْنِ الأَشْرفِ؟ فَإِنَّهُ قَد آذَىَ اللهَ وَ رَسُولَهُ». «کسی هست برای مقابله کعب‌بن اشرف؟ زیرا به خداوند و رسولش آزار رسانده است؟!». محمدبن مسلمة نیز گفته است: «یا رسول الله أَتُحِبُّ أَنْ اَقْتُلَهُ؟!». «ای پیامبر خداﷺ می‌خواهی او را بکشم»؟! پیامبرﷺ فرمود: آری! او هم می‌گوید: «إِئْذَنْ لِي فَلأَ قُلْ». «به من رخصت ده که حرف بزنم!» فرمود: «قُل» بگو. این گونه به نظر می‌رسد که منظور محمدبن مسلمة از این که پیامبرﷺ به او رخصت سخن دهد این است که سخنانی بگوید که کعب‌بن اشرف به او اطمینان نموده و راجع به او یقین پیدا کند برسد برای این که بتواند در او نفوذ کند، چنان‌چه در خلال سرگذشت و مباحث میان محمدبن سلمة و کعب‌بن اشرف این‌گونه به نظر می‌رسد.[1] تردیدی نیست که اگر محمدبن مسلمة آن ترفند را به کار نمی‌گرفت و خود را در آن قالبی که غیر از او بود نمی‌گذاشت و چنین وانمود

۱. صحیح مسلم، ۴۲، باب:قتل کعب‌بن الاشرف طاغوت الیهود، به رقم: ۱۸۰۱ و هم چنین به السیرة النبویة لابن هشام، ج۲، ص۵۴.

نمی‌کرد که از اسلام و پیامبرﷺ ناراضی می‌باشد، نمی‌توانست در کار خود موفق شود.

ب) نُعَیْم‌بن مسعود ثقفی: او نیز به سبب بازیگری و نمایش ماهرانه و هنرمندانه در جنگ احزاب نقش مهم و اثرگذاری در نقض هم پیمانی میان بنی قریظه از یک طرف و هر دو طایفه‌ی بت‌پرست قریش و غطفان، از طرف دیگر ایفا کند.

حال برای این که به چگونگی نقش نُعَیم علم پیدا کنیم به سخنان ابن‌هشام گوش فرا می‌دهیم چون در این‌جا من مستقیماً سخنان ایشان را نقل می‌کنم:[۱] نُعَیم‌بن مسعود نزد پیامبرﷺ آمده و گفت: ای پیامبر خدا! من مسلمان هستم و نزدیکانم از اسلام من خبر ندارند، حال هر چه می‌خواهی به من امر کن! پیامبرخداﷺ فرمود: تو یک نفر هستی در میان ما، اما اگر قادر هستی دشمنان را از اطرافمان متفرق ساز، زیرا جنگ حیله است. بنابراین نعیم‌بن مسعود به نزد بنی‌قریظه‌ای که در عصر جاهلی با آن‌ها رابطه داشت، رفته و گفته است: ای بنی‌قریظه! از محبوبیت من و ارتباط خاصی که با شما دارم خبر دارید! گفتند: بله، تو نزد ما اتهامی نداری، او هم گفته: اوضاع قریش و غطفان به مانند شما نیست، زیرا این سرزمین مال شماست، مال و سامان فرزندان و همسرانتان در این‌جا بوده و نمی‌توانید این‌جا را ترک و به جای دیگر بروید، قریش و غطفان برای جنگ با محمد و یاران او آمده‌اند و شما بر ضد او

۱. السیرة النبویة لابن هشام، ج۲، ص ۲۳۲ـ۲۲۹.

آن‌ها را حمایت کرده‌اید، اما سرزمین، امـوال و خـانواده‌ی آن‌هـا در جای دیگری بوده و به مانند شما نیستند، همانا اگر به فرصتی دست یابند، نهایت بهره را می‌برند و اگر غیر از این بود، به سرزمین خـود برگشته و شما و آن مرد را با هم جای می‌گذارند، واضح اسـت کـه اگر فقط شما و او باشید [محمدﷺ و سپاهانش] توان مقابله ندارید، بنابراین در جنگ با آن‌ها مشارکت نکنید، تا این که برخی از سـران آن‌ها را به گروگان گیرید تا این که نزد شما باشند و این اطمینان را داشته باشند که با آن‌ها در جنگ ضد محمد هـستید! گفتنـد: همانـا رأی تو صحیح است! سپس به سرعت آمد تا ایـن کـه نـزد قـریش رسیده و به ابوسفیان‌بن حرب و مردانی از قـریش کـه بـا او بودنـد گفته: شما از محبوبیت من به خود و بیزاری از محمـد خبـر داریـد، اکنون خبری به من رسیده که ضروری می‌دانم بـه عنـوان شخـصی دلسوز به اطلاع شما برسانم، اما بایستی مخفی بمانـد! گفتنـد: هـان همان کار را انجام می‌دهیم! گفته است: بدانیـد جمعـی از یهـود در میان خودشان و محمد از آن‌چه که انجام داده‌اند، پشیمان هـستند و به او هم خبر داده‌اند که ما از آن‌چه انجام داده‌ایم پـشیمان هـستیم، اکنون آیا راضی می‌شوید که اشخاص مشهوری را از هر دو طایفه‌ی قریش و غطفان دستگیر و به تو تسلیم نماییم تا این که گردنشان را قطع و سپس با شما متحد شده تـا افـراد بـاقی‌مانـده را نیـز از بـین ببریم؟! او هم به آن‌ها خبر داد که راضی هـستم! سـپس گفتـه اگـر یهودیان پیش شما آمده تا مردانی از شما را به گروگان گیرند، حتـی

یک نفر هم به آن‌ها تسلیم نکنید.

سپس به سرعت آمد تا این که به غطفان رسیده و گفت: ای طایفه‌ی غطفان! شما از ریشه و تیره‌ی من هستید و از محبوب‌ترین مردم نزد من می‌باشید و تصور نمی‌کنم در مورد من ظنی داشته باشید! گفتند: بله در مورد تو ظن و گمان نداریم. گفت: این امر بایستی مخفی بماند! گفتند: همان همان کار را انجام می‌دهیم، چه خبری داری؟! او هم آن‌چه را که به قریش گفته بود به آن‌ها نیز گفت تا این که در میانشان رعب و وحشت انداخته و آن‌ها را متوجه ساخت! سپس هر سه طرف، کاری را انجام دادند که نُعیم‌بن مسعود به آن‌ها پیشنهاد کرده بود، تا این که خداوند به واسطه‌ی او دشمنان اسلام را متفرق و در میانشان آشوب و بلوا به پا شد و خداوند نیز شب هنگام، بادی را بر آن‌ها فرو فرستاده، تا این که سپاهیانشان پراکنده و متفرق شدند.

کسی نمی‌تواند انکار کند که نُعیم تازه مسلمان رضی الله عنه مانند بازیگری ماهر، مهم‌ترین نقش را در زمان دشوار و حساس جنگ خندق ایفا کرده است، آن هم به واسطه‌ی این که خود را در قالب و شکل معنوی شخصیت دیگری غیر از شخصیت خویش گذاشته بود، برای این که در جنگ روانی که پیامبر ﷺ با حیله و فریب عنوان کرده است،[1] موفق باشد!

ح) حذیفه‌بن یمان نیز هنگامی که پیامبر ﷺ در جنگ احزاب او

۱. فإن الحرب خدعة

را برای کسب اخبار از احوال قریش می‌فرستد. این‌گونه موضع خود را بیان می‌کند:[1] «فَذَهَبْتُ فَدَخَلْتُ فِي الْقَوْمِ وَالرِّيحُ وَجُنُودُ اللهِ تَفْعَلُ بِهِمْ مَا تَفْعَلُ، لا تُقِرُّ لَهُمْ قِدْراً وَلا نَاراً وَلا بِنَاءً، فَقَامَ أَبُوسُفْيَانَ، فَقَالَ يَا مَعْشَرَ قُرَيْشٍ، لِيَنْظُرْ امْرُؤٌ مَنْ جَلِيسُهُ ـ صَاحِبُهُ ـ؟ فَقَالَ حُذَيْفَةُ: فَأَخَذْتُ بِيَدِ الرَّجُلِ الَّذِي كَانَ إِلَى جَنْبِي، فَقُلْتُ: مَنْ أَنْتَ؟! قَالَ، فُلانُ بْنُ فُلانٍ». پس رفتم تا این که در میان آنان داخل شدم در حالی که باد و سربازان خداوند کاری را انجام می‌دادند که شایسته‌ی آنان بود به طوری که نه دیگ روی آتش جای می‌گرفت، نه آتش روشن می‌شد و نه چادر در جای خود باقی می‌ماند، سپس ابوسفیان برخاست و گفت: ای اهل قریش هر شخص باید کسی را که در کنارش نشسته است بشناسد، حذیفه می‌گوید: من نیز بلافاصله دست مردی را که در کنارم نشسته بود، گرفته و گفتم: تو کیستی؟ گفت: فلان پسر فلان‌اند.

بنابراین حذیفه نیز مانند محمدبن مسلمه و نعیم‌بن مسعود پیش دشمنان چنین وانمود کرده که نه تنها یکی از آن‌ها بلکه دوست و دلسوز آن‌ها می‌باشد!

۱. السيرة النبوية لابن هشام، ج ۲، ۲۳۲-۲۲۸.

خلاصه‌ی بحث

هیچ مانع شرعی در امر بازیگری وجود ندارد اما ضروریست که محتوا، کیفیت و اهداف آن در تضاد و تعارض با شریعت نباشد که این مسئله، شرط عمومی همه‌ی تعاملات می‌باشد.

ضروریست این هم گفته شود که شخص بازیگر به هنگام ایفای نقش مرد کافر، ستمکار و یا عاصی، بایستی متوجه درون و نیت خود باشد برای این که تفکر معارض شریعت در او نفوذ نکند، هم‌چنین در حالت عمل هم نباید هیچ رفتار غیرشرعی و گناهی مانند: می‌خواری، زنا و... انجام دهد، اما در سخن گفتن بر اساس ضرورت و با شروطی که بیان کردیم رخصت وجود دارد.

ameer.maktab@yahoo.com

/AliBapir /AliBapir /MediaAmeerOffice

www.alibapir.net

فصل ششم:
ورزش و بازی

این فصل از سه بخش زیر تشکیل شده است:

بخش اول: تعریف، انواع و اقسام ورزش و بازی.

بخش دوم: حکم کلی ورزش و بازی

بخش سوم: حکم انواع و اقسام ورزش و بازی.

بخش اول: تعریف، انواع و اقسام وزش و بازی

الف) تعریف ورزش و بازی: واضح است که ورزش و بازی ارتباط و آمیختگی زیادی با هم دارند و می‌توان گفت: همه‌ی انواع بازی‌ها، ورزش به شمار آمده و اکثر ورزش‌ها نیز در ردیف بازی‌ها قرار می‌گیرند.

واژه‌ی ورزش که مترادف آن در زبان عربی «ریاضة» می‌باشد، معنای واضحی دارد و عبارت است از هرگونه حرکات منظم و مرتبی که سبب نیرومندی و تربیت جسم شود، چنان‌چه یکی از متخصصان زبان در این باره گفته است: «الرِّيَاضَةُ البَدَنِيَّةُ، القِيَامُ

بحركات خاصة تكسب البدن قوة و مرونة».[1]

در تعریف واژه‌ی بازی که مترادف آن در عربی «لَعِب» می‌باشد، می‌توان گفت: هر گونه سرگرمی و صرف وقتی را شامل می‌شود، به همین خاطر خداوند عزوجل واژه‌ی «لعب» و «لهو» را در قرآن چندین بار مقارن هم ذکر کرده و شاید تفاوت آن‌ها بیشتر در این نکته باشد لعب برخلاف لهو، بدون وجود ابزار و وسایل ممکن نیست. یکی از کارشناسان زبان در تعریف بازی (لعب) گفته است: «لَعِب، عَمِلَ عملاً لایجدي عليه نفعاً، ضد جدّ».[2] بنابراین امر واضحی است که معنای ورزش و بازی امروزه و در عرف و عادت محلی ما، بسیار واضح بوده و چه بسا در هیچ عصر و زمانی، ورزش و بازی‌ها با همه‌ی اقسامشان، به این اندازه گسترش نیافته و رواج پیدا نکرده‌اند؛ مشخص است که اشتغال به زندگی مادی، غفلت از حیات اخروی و کاهش جدیت، دلایل مهم این پدیده می‌باشند.

ب) انواع و اقسام ورزش و بازی: امروزه اقسام بازی و ورزش به قدری زیاد شده که دشوار است اسامی همه‌ی آن‌ها ذکر شود، خصوصاً که بیشتر ملت‌ها و جوامع، بازی‌ها و ورزش‌های خاص خود را داشته و مدام در حال تغییر و افزایش می‌باشند، اما می‌توانیم اشاره‌ای گذرا به رایج‌ترین آن‌ها داشته باشیم:

۱. سوارکاری: که قبلاً با اسب، شتر و استر بود و اکنون با

---

۱. المعجم الوسیط، ص ۳۸۲

۲. المعجم الوسیط، ص ۸۲۷

ماشین، موتور، دوچرخه، قایق و ... می‌باشد.

۲. شنا.

۳. دویدن و پریدن.

٤. کشتی.

٥. بوکس.

٦. شمشیربازی.

۷. تیراندازی.

۸. طناب کشی.

۹. اسکی روی برف.

۱۰. بازی‌های با توپ مانند فوتبال، والیبال، بسکتبال، بیلیارد، تنیس و ...

۱۱. ژیمناستیک.

۱۲. بازی‌های مبارزه‌ای: جودو، کاراته، کونگ‌فو، کیک‌بوکسینگ و...

۱۳. وزنه‌برداری.

۱٤. بدن‌سازی.

۱٥. بازی‌های ذهنی: شطرنج، بازی دامه[1]، بازی دومینه، نرد.

۱٦. بازی کردن با احشام و حیوانات پرورش یافته، مانند خرس، میمون، فیل، شیر، پلنگ، دولفین، خروس‌های جنگی، سگ‌های

۱. دامه: نوعی بازی مشهور و متعارف ذهنی در کردستان است که بازی تاکتیکی و همانند یک نوع جنگ چریکی است که بر روی صفحه‌ای مانند شطرنج انجام می‌گیرد.

جنگی، قوچ‌های جنگی، کبک‌های جنگی، گاوبازی.

١٧. بازی‌های کامپیوتری.

١٨. بازی‌های جادویی (الألعاب السحرية) و نیمه جادویی.

بخش دوم: حکم کلی ورزش و بازی

بر اساس این قاعده‌ی شرعی که علمای اسلام بر آن اتفاق‌نظر دارند (اصل در تعاملات و عادت اباحه و گشایش می‌باشد).[۱] می‌گوییم: ورزش و بازی به صورت کلی در ردیف عادات و تعاملات قرار گرفته و به همین خاطر اصل در آن‌ها اباحه می‌باشد مگر این که چیزی با نص صریح قرآن و با سنت در تعارض باشد، مانند بازی و ورزشی که در آن‌ها احتمال زیادی در تلف شدن و نقصان بشر وجود داشته باشد که بازی‌های جادویی، قمار و... از این قرارند. هم‌چنین در ضمن آن قاعده‌ی شرعی که مطرح شد، نصوص زیادی از قرآن و سنت به وضوح و قطع بر اباحه‌ی ورزش و بازی دلالت دارند، بنابراین سعی ما بر این است که تعدادی از این نصوص را به عنوان نمونه ذکر کرده، که هم به ادله‌ی اباحه‌ی این بازی‌ها به عموم و هم به تبیین بیشتر حکم خاص برخی از اقسام آن بازی‌ها و ورزش‌ها پرداخته باشیم.

۱. ﴿وَأَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ وَمِنْ رِبَاطِ الْخَيْلِ تُرْهِبُونَ بِهِ عَدُوَّ اللهِ وَعَدُوَّكُمْ﴾.[۲] «و تا می‌توانید در برابر آن‌ها نیرو و اسب‌های، آماده، بسیج کنید تا با آن، دشمن خدا و دشمن خودتان را بترسانید».

---

۱. الاصل فی المعاملات الآباحة و العفو.

۲. انفال/ ۶۰.

۲. ﴿قَالُوا يَا أَبَانَا مَا لَكَ لَا تَأْمَنَّا عَلَىٰ يُوسُفَ وَإِنَّا لَهُ لَنَاصِحُونَ * أَرْسِلْهُ مَعَنَا غَدًا يَرْتَعْ وَيَلْعَبْ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ﴾[1] «گفتند ای پدر! تو را چه شده است که ما را بر یوسف امین نمی‌دانی در حالی که ما قطعاً خیرخواه او هستیم؟ فردا او را با ما بفرست تا (در صحرا) بخورد و بازی کند و ما به خوبی نگهبان او خواهیم بود».

۳. ﴿اعْلَمُوا أَنَّمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا لَعِبٌ وَلَهْوٌ وَزِينَةٌ وَتَفَاخُرٌ بَيْنَكُمْ وَتَكَاثُرٌ فِي الْأَمْوَالِ وَالْأَوْلَادِ كَمَثَلِ غَيْثٍ أَعْجَبَ الْكُفَّارَ نَبَاتُهُ ثُمَّ يَهِيجُ فَتَرَاهُ مُصْفَرًّا ثُمَّ يَكُونُ حُطَامًا﴾[2] «بدانید که زندگی دنیا بازی و سرگرمی و فخرفروشی شما به یکدیگر و فزون‌خواهی در اموال و فرزندان است، (مثل آن‌ها) مثل بارانی است که گیاهان آن کشاورزان را به شگفت آورده، پس خشک و پژمرده شود و بینی که زرد گشته و آن‌گاه خاشاک شود».

۴. «... فَإِنَّ لِجَسَدِكَ عَلَيْكَ حَقًّا وَإِنَّ لِعَيْنِكَ عَلَيْكَ حَقًّا وَإِنَّ لِزَوْرِكَ عَلَيْكَ حَقًّا وَإِنَّ لِزَوْجِكَ عَلَيْكَ حَقًّا»[3] «زیرا بدون شک جسمت، چشمانت، مهمانت و هم‌چنین همسرت بر تو حقی دارند».

۵. «الْمُؤْمِنُ الْقَوِيُّ خَيْرٌ وَأَحَبُّ إِلَى اللهِ مِنَ الْمُؤْمِنِ الضَّعِيفِ وَفِي كُلٍّ

۱. یوسف/۱۲.
۲. حدید/۲۰.
۳. متفق علیه من عبدالله‌بن عمروبن العاص.

خَيرٌ».[۱] «مؤمن قوی و نیرومند نزد خداوند از مؤمن ضعیف بهتر و محبوب‌تر است اگر چه هر دو نیک می‌باشند».

۶. «كُلُّ شَيءٍ لَيسَ مِن ذِكرِ الله ـ عَزَّ وَجَلَّ ـ فَهُوَ لَهْوٌ أَو سَهْوٌ إلاَّ أَرْبَعُ خِصالٍ: مَشْيُ الرَجُل بين الغَرضَيْنِ و تأدِيبُه فَرَسَهُ وَ مُلاَعبَتُه أَهْلَهُ وَ تَعلِيمَهُ السَّبَاحَةَ».[۲] «هر چیزی که ذکر و یاد خداوند عزوجل در آن نباشد، سرگرمی یا غفلت است جز چهار صفت: رفت و آمد مرد در میان دو نشانه و هدف، تمرین کردن با اسبش، بازی و ملاعبت با همسرش و یاد دادن شنا ـ به غیر خودش ـ».

۷. «عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللهُ عَنْهَا قَالَتْ: خَرَجْتُ مَعَ النَّبِّي ﷺ فِي بَعضِ أَسْفَارِهِ وَ أَنَا جَارِيةٌ لَمْ أَحمِلِ اللَّحْمَ، و لَمْ أبْدُنْ فَقَال لِلنَّاس: تَقَدَّمُوا، فَتَقَدَّموا، ثُمَّ قَالَ لِي: تَعالِي أُسابِقُكِ، فَسَابَقْتُهُ فَسَبْقتُهُ فَسَكتَ عَنِّي، حَتَّي اذا حَمَلْتُ اللَّحْمَ و بَدُنْتُ و نَسيْتُ، خَرَجْتُ مَعَه فِي بَعْضِ أَسْفارِهِ، فَقَالَ لِلَّناسِ: تَقدَّموا، فَتَقَدَّمُوا، ثُمَّ قَالَ لِي، تَعَالِي أُسَابِقُكِ، فَسَابَقْتُهُ فَسَبَقَنِي، فَجَعَلَ يَضْحَكُ وَ هُوَ يَقُول: هَذِهِ بِتِلكَ».[۳] «عائشه‌رضی‌الله‌عنها می‌گوید: برای سفری همراه پیامبر ﷺ خارج شدم که در آن هنگام دختری لاغر اندام بوده و چاق نشده بودم، پس به آن مردم فرمود: شما پیش بروید، آن‌ها نیز به سوی جلو پیش رفتند تا این که به من

۱. رواه مسلم.

۲. رواه الطبرانی فی الأوسط و الکبیر و البزار و رجال الطبرانی رجال الصحیح.

۳. رواه ابوداود و احمد و ابن‌ماجه.

فرمود: بیا با هم مسابقه بدهیم! پس با هم مسابقه دادیم و از او پیش افتادم، مدتی چیز این موضوع سکوت کرد تا این که چاق شدم و آن موضوع از یادم رفته بود، برای سفری با او همراه شدم و به آن مردم فرمود: شماها بروید، آن‌ها هم به سوی جلو پیش رفتند، تا این که به من فرمود: بیا با هم مسابقه بدهیم، پس مسابقه دادیم و از من پیش افتاد و ایشان شروع به خندیدن کرد در حالی که می‌گفت: این در مقابل دفعه‌ی قبلی!!

۸. «مَرَّ رَسُولُ اللهِ ﷺ عَلَى نَفَرٍ مِنْ أَسْلَمَ يَنْتَضِلُونَ، فَقَالَ: إِرْمُوا بَنِي إِسْمَاعِيلَ فَإِنَّ أَبَاكُمْ كَانَ رَامِياً، إِرْمُوا وَ أَنَا مَعَ بَنِي فُلَانٍ ـ لِأَحَدِ الْفَرِيقَيْنِ ـ فَأَمْسَكُوا أَيْدِيَهُمْ، فَقَالَ: مَالَكُمْ لَا تَرْمُونَ؟! قَالُوا: وَ كَيْفَ نَرْمِي وَ أَنْتَ مَعَهُمْ! قَالَ: إِرْمُوا وَ أَنَا مَعَكُمْ كُلِّكُمْ».[1] «پیامبر خدا ﷺ بر افرادی از ـ قبیله‌ی ـ اسلم گذشت که تیراندازی می‌کردند، فرمودند: ای بنی‌اسماعیل تیر بیاندازید که پدرتان هم تیرانداز بوده است، بیاندازید و من هم با فلان دسته‌ام ـ به یکی از آن دو دسته اشاره فرمود ـ گروه دیگر دست کشیدند، پس فرمود: چرا نمی‌اندازید؟! گفتند: چطور بیاندازیم در حالی که با آن‌ها هستی! سپس فرمود: بیاندازید که من با همه‌ی شما هستم».

۹. «عَنْ أَنَسٍ ﷺ قَالَ: كَانَ لِلنَّبِيِّ ﷺ نَاقَةٌ تُسَمَّى الْعَضْبَاءَ لَا تُسْبَقُ ـ قَالَ حُمَيْدٌ: أَوْ لَا تَكَادُ تُسْبَقُ ـ فَجَاءَ أَعْرَابِيٌّ عَلَى قَعُودٍ فَسَبَقَهَا، فَشَقَّ ذَلِكَ

۱. رواه احمد والبخاری.

عَلَى الْمُسْلِمِينَ، حَتَّى عَرَفَهُ. فَقَالَ ﷺ: حَقٌّ عَلَى اللهِ أَنْ لاَ يَرْتَفِعَ شَيْءٌ فِي الدُّنْيَا إِلاَّ وَضَعَهُ».[۱] «پیامبر ﷺ شتری داشت که به آن (عضباء) گفته می‌شد و از او پیشی گرفته نمی‌شد ـ حمید گفته است: یا نزدیک بود که از او پیشی گرفته نشود ـ که یک بار مردی اعرابی با شتری چهار یا پنج ساله از او پیشی گرفت، این امر بر مسلمانان ناخوشایند آمد، تا این که ایشان فهمید و فرمود: خداوند بر خود واجب کرده که هیچ چیزی از دنیا بالا نرود، مگر این که آن را پایین بیاورد».

۱۰. «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ: بَيْنَا الْحَبَشَةُ يَلْعَبُونَ عِنْدَ النَّبِيِّ ﷺ بِحِرَابِهِمْ دَخَلَ عُمَرُ فَأَهْوَى إِلَى الْحَصَى فَحَصَبَهُمْ بِهَا، فَقَالَ دَعْهُمْ يَا عُمَرُ!».[۲] «هنگامی که حبشی‌ها نزد پیامبر ﷺ با نیزه‌هایشان بازی می‌کردند، عمر وارد شد پس خم شد تا سنگریزه‌ای را برداشته و به سوی آن‌ها پرتاب کند پیامبر ﷺ فرمود: ای عمر آن‌ها را رها کن!».

۱۱. «مَرَّ رَسُولُ اللهِ ﷺ بِقَومٍ يَرْبَعُونَ حَجَراً لَهُمْ: فَقَالَ: مَا هَذَا الْحَجَرُ؟! قَالُوا: هَذَا حَجَرُ الأَشِدَّاءِ، فَقَالَ لَهُمْ: أَلاَ أُقُولُ لَكُمْ مَا هُوَ أَشَدُّ مِنْهُ؟ قَالُوا: بَلَى قَالَ: الَّذِي يَمْتَلِيءُ غَضَباً ثُمَّ يَصْبِرُ».[۳] «پیامبر خدا ﷺ از کنار قومی گذر کرد که سنگی را بلند می‌کردند، فرمود: این سنگ چیست؟! گفتند: این سنگ پهلوانان است! فرمود: آیا چیزی را به

۱. رواه البخاري والنسائي.
۲. متفق علیه.
۳. رواه مالک.

شما بگویم که از آن سنگین‌تر باشد؟! گفتند: آری! فرمود: کسی که مملوء از خشم باشد، اما صبر پیشه کند ـ یعنی آن شخص پهلوان‌تر و نیرومندتر از کسی است که آن سنگ را بالا می‌برد ـ».

۱۲. «عَنْ سَعِيدِبْنِ جُبَيْرٍ رَحِمَهُاللهُ أَنَّ رَسُولَ‌اللهِ ﷺ كَانَ بِالبَطْحَاء، فَأَتَي عَلَيْه رُكَانَةُبنُ يَزِيدٍ وَ مَعَه قَطِيعٌ مِنَ الغَنَمِ فَقَالَ لَهُ: يَا مُحَمَّدُ! هَلْ لَكَ أَنْ تُصَارِعَني؟ فَقَالَ: مَا تُسبِّقُني؟![1] قَالَ شَاةً مِنْ غَنِمي، فَصارعَهُ فصرعَهُ النَّبِيُّ ﷺ، فَأَخَذَهُ شاةً مِنْ غَنمِهِ، قَالَ رُكَانَةُ: هَلْ لَكَ فِي العَوْدِ؟! قَالَ مَا تُسَبِّقُني؟! قَالَ: أُخْرَى، ذَكَر ذَلِك مِرَاراً وَ فِي كُلِّ مرَّةٍ كَانَ رَسُولُ اللهِ ﷺ يَصْرعُهُ، فَقَال رُكَانَةُ: يَا مُحَمَّد! وَالله مَا وَضَعَ أحدٌ جَنبي اِلي الأَرْض وَ مَا أَنْتَ بِالَّذِي تَصْرَعُني، فَأَسْلَمَ رُكانَةُ، فَرَدَّ عَليهِ رَسُولُ اللهِ ﷺ غَنَمَهُ».[2]

«یک بار پیامبر ﷺ در ـ صحرای ـ بطحاء بود که رکانه‌بن یزید با گله‌ای از گوسفندان از آن‌جا گذر کرد، گفت: ای محمد! آیا حاضری با من کشتی بگیری؟ او هم فرمود: پس اگر برنده شدم ـ چه چیزی در قبال آن به من می‌دهی؟- گفت: گوسفندی از گله‌ام! پس با هم کشتی گرفته و پیامبر ﷺ او را بر زمین زد و در قبال آن گوسفندی را از او گرفت، رکانه به او گفت: آیا تکرار نمی‌کنی؟ او هم فرمود: در قبال پیروزی چه چیزی به من می‌دهی؟ گفت: گوسفندی دیگر! سپس چندین بار همین درخواست را تکرار کرده

۱. السبق: ما يتراهَنُ عليه المتسابقون، سَبَّقَ: أخَذ السّبقَ (المعجم الوسيط)، ص۴۱۵ـ۴۱۴.
۲. رواه ابوداود و الحاکم.

و هر بار پیامبر ﷺ او را بر زمین می‌زد! پس رکانه گفت: ای محمد! به خدا سوگند، کسی تا به حال پشت من را بر زمین نزده است، تو هم با توان و نیروی خود نیست که من را بر زمین می‌زنی! سپس رکانه مسلمان شد و پیامبر ﷺ گوسفندهایش را به او پس داد».

اباحه‌ی ورزش و بازی در پرتو این آیات و احادیث بسیار صریح بود و چه بسا گاهی بعضی از آن‌ها از حد اباحه گذشته و در ردیف وجوب و استحباب قرار می‌گیرند، آن هم در زمانی که انجام امر واجب یا مستحبی به آن‌ها نیاز پیدا کند.

بخش سوم: حکم انواع و اقسام ورزش و بازی

ما برای این که موضع شریعت ـ در دیدگاه بنده ـ را برای انواع بازی و ورزش به صورت آسان و ساده بیان کنیم، آن‌ها را به هشت نوع تقسیم کرده‌ایم:

نوع اول: آن‌هایی که در عصر پیامبرﷺ انجام شده است و ایشان انتقادی نکرده‌اند مانند:

۱. «سوار کاری» که پیامبرﷺ خود در آن مشارکت داشته‌اند چنان‌چه در حدیث شماره‌ی۹ به آن اشاره شد.

۲. «دویدن» که این ورزش را نیز پیامبرﷺ با همسرش عائشه انجام داده‌اند، چنان‌چه در حدیث شماره‌ی ۷ بیان شد.

۳. «تیراندازی» که پیامبرﷺ مسلمانان را به آن تشویق نموده، چنان‌چه در حدیث شماره‌ی ۸ ذکر کردیم و حتی گاهی اتفاق می‌افتد که تمرین برای تیراندازی مستحب و چه بسا واجب هم می‌شود، زیرا عقبةبن عامرﷺ نقل می‌کند که از پیامبر خداﷺ بر روی منبر شنیدم که می‌فرمود: «وَ أَعِدُّوا لَهُمْ ماآسْتَطَعْتُمْ مِنْ قَوَّةٍ أَلَا إِنَّ القُوَّةَ الرَّمْيُ، أَلَا إِنَّ القُوَّة الرَّمْيُ، أَلاَ إِنَّ القُوَّةَ الرَّمْيُ».[1] «پیامبرﷺ تأمین نیرو را که خداوند عزوجل در آیه‌ی ٦۰ سوره‌ی انفال به آن امر می‌کند به تیراندازی تفسیر کرده، مشخص است که این امر، همه‌ی سلاح‌های سنگین و سبک را شامل می‌شود، البته به کار بردن سلاح

۱. رواه مسلم.

برای رسیدن به هدف، بدون تمرین و ممارست ممکن نیست و هر آن‌چه را که امر واجبی به آن نیاز پیدا کند، واجب می‌شود، و این بر اساس قاعده‌ی شرعی «مَا لَا يَتِمُّ الْوَاجِبُ إِلَّا بِهِ فَهُوَ وَاجِبٌ» می‌باشد.

٤. «کشتی» که این نیز در عصر پیامبر ﷺ رایج بوده و خود ایشان هم با (رکانه‌بن یزید) کشتی گرفته است، چنان‌چه در حدیث شماره‌ی ١٢ بیان گردید.

٥. «نیزه‌بازی» که این هم در عصر پیامبر ﷺ بوده رایج چنان‌چه در حدیث شماره‌ی ١٠ بیان شد و این‌گونه به نظر می‌رسد که شمشیربازی با نیزه‌بازی یکی باشند.

٦. «وزنه برداری»، که این هم آن‌گونه که در حدیث شماره‌ی ١١ ذکر شد، هنگامی که پیش چشمان پیامبر خدا ﷺ انجام شده آن را تأیید کرده‌اند، اما مردم را بر نیرومندسازی جانب معنوی و اخلاق نیز تشویق نموده‌اند.

٧. «شنا کردن» که پیامبر خدا ﷺ آن را ردیف بازی و ورزش‌هایی به شمار می‌آورد که پسندیده و نیک بوده و برای آن پاداش وجود دارد، چنان‌چه در حدیث شماره ٦ ذکر شد.[1]

نوع دوم: آن‌هایی که طبیعت مبارزه و جنگاورانه دارند و مفهوم تأمین نیرو آنها را شامل می‌شود.

١. مشت زنی (بوکس). ٢. جودو ٣. کاراته ٤. کونگ‌فو ٥.

---

١. شوکانی احادیث زیادی را در نیل‌الأوطار تحت عنوان «ابواب السَّبْق والرمی» در این باره روایت کرده است، ج٨، ص ٩٨-٨١.

کیگ‌بوکیسنگ.

اسامی این‌گونه بازی و ورزش‌ها اگر چه در نصوص سنت ذکر نشده است و آن هم بدین‌خاطر است که در عصر پیامبرﷺ و در جامعه‌ی ایشان وجود نداشته است اما بدون شک مفهوم: ﴿وَأَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ﴾.[1] و مفهوم «المؤمن القوي خيرو أحب الى الله من المؤمن الضَّعيفُ» که در حدیث شماره‌ی ۵ ذکر شد آن‌ها را شامل می‌شود. البته ضروریست که در این‌گونه بازی‌ها و ورزش‌ها با احتیاط بر خورد شود و بایستی از تلف شدن و نقص عضو ورزشکار، مراقبت و محافظت شود، زیرا به هر اندازه که خطر وجود داشته باشد، حکم این‌گونه بازی‌ها و ورزش‌ها نیز با ادله‌ی زیادی، از اباحه به کراهت و یا حرمت تغییر پیدا می‌کند، برای مثال:

الف) ﴿وَلا تَقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ إِنَّ اللهَ كَانَ بِكُمْ رَحِيمًا﴾[2] «و خود را مکشید، همانا خداوند با شما مهربان است».

ب) «لا ضَرَرَ وَ لا ضِرارَ وَ مَنْ ضَارَّ ضارَّه الله وَ مَنْ شَاقَّ شاقَّ اللهُ عَلَيْهِ».[3] «پیش دستی در ایجاد ضرر و یا مقابله به مثل در ضرر رساندن، جایز نیست و هر کس به مردم ضرر برساند، خداوند به او ضرر می‌رساند و هر کسی که مردم را در مشقت بیاندازد، خداوند او را در مشقت می‌اندازد».

---

۱. انفال/۶۰.

۲. نساء/۲۹.

۳. رواه الحاکم عن ابی‌سعید الخدری و قال هذا حدیث الصحیح الأسناد علی شرط الشیخین.

نوع سوم: آن دست از بازی و ورزشی که شـبیه بـه آن بـازی و ورزش‌هایی است که در سنت وارد شده‌اند:

۱. طناب کشی ۲. اسکی ۳. ژیمناستیک ٤. بدن‌سازی.

با این توضیح که برای ژیمناستیک و بدن‌سازی ـ مانند هر بـازی و ورزش دیگری ـ باید پوشیدن عورت در نظر گرفته شود، که بعداً از حدود عورت مرد و زن بحث خواهیم کرد.

نوع چهارم: بازی‌های با توپ

امروزه بازی‌های با توپ (ألعـاب الکـرة) بـسیار متنـوع و دارای طرفداران زیادی می‌باشد، مانند: ۱. فوتبال ۲. بسکتبال ۳. والیبـال ٤. بیلیارد ٥. تنیس.

در این‌گونه بازی‌ها نیز به ذات خود امر غیرشرعی وجود نـدارد، اما مهم این است که از طرفی دیگر امر غیر شرعی با آن‌هـا اخـتلاط پیدا نکند، مانند: اشتغال زیاد بـه آن‌هـا و در نتیجـه از دسـت رفـتن واجبات شرعی، داشتن تعصب برای تیمی یا کشوری خاص و بنیاد نهادن دوستی و یا دشمنی بر اساس آن!

نوع پنجم: بازی‌های فکری

۱. شطرنج ۲. دامه ۳. دومینه ٤. سوال و جواب ٥. نرد ٦. قمار ۷. انصاب.

علماء درباره‌ی این‌گونه بازی‌ها نیز بـه طـور کلـی اخـتلاف‌نظـر دارند، اما بنده بر اساس قاعده‌ی: (اصل در تعاملات و عادات اباحـه می‌باشد) و هم‌چنین عدم وجود نص قرآن و سنت بر تحریم آن‌هـا،

آن‌گونه که ابن‌کثیر درباره‌ی نصوصی که در رابطه با شطرنج روایت شده، گفته است: «وَالأَحَادِيثُ الْمَرْوِيَّةُ فِيهِ لاَيَصِحُّ مِنْهَا شَيْءٌ».[1] معتقدم که شطرنج، دامه، دومینه و امثال آن، مادامی که در قبال پول و یا چیزی نباشند، مباح و یا حداکثر مکروه می‌باشند، اما به شرطی که واجبات شرعی در قبال آن‌ها ضایع نشود. همه‌ی علماء بر اباحه‌ی «سوال و جواب» اتفاق‌نظر دارند و اکثر آن‌ها «نرد» را حتی اگر در قبال چیزی هم نباشد، باز حرام می‌دانند، زیرا پیامبر ﷺ فرموده است: «مَنْ لَعِبَ بِالنَّرْدِ شِيرٍ فَكَأَنَّمَا صَبَغَ يَدَهُ فِي لَحْمِ الْخِنْزِيرِ وَ دَمِهِ».[2] «کسی که با نرد بازی کند به سان این است که دست خود را در گوشت و خون خوک فرو برده باشد».[3] اگر چه چنین به نظر می‌رسد که تحریم آن به حالتی خاص اختصاص داشته به این صورت که در قبال پول و یا چیز دیگری باشد.

همه‌ی علما بر تحریم قمار و انصاب اتفاق‌نظر دارند، زیرا:

الف) خداوند عزوجل فرموده است: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّمَا الْخَمْرُ وَالْمَيْسِرُ وَالأَنصَابُ وَالأَزْلاَمُ رِجْسٌ مِنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ فَاجْتَنِبُوهُ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ﴾[4] «ای مؤمنان! حق این است که شراب، قمار، بت‌های نصب شده و تیرهای بخت‌آزما، پلیدی از عمل شیطان است، پس از

---

۱. نیل‌الاوطار، ج ۸، ص ۱۰۰.

۲. رواه مسلم.

۳. نیل‌الاوطار، ج ۸، ص ۹۸.

۴. مائده/ ۹۰.

آن‌ها دوری کنید تا رستگار شوید».

به همین خاطر واژه‌ی (أنصاب) را به صنم‌ها و (أزلام) را به تیرها تفسیرکردم، زیرا ابن‌کثیر از ابن‌عباس، مجاهد، عطاء، سعیدبن جُبَیر و حسن بصری نقل می‌کند که گفته‌اند: «الأَنْصَابُ: هِيَ حِجَارَةٌ كَانُوا يَذْبَحُونَ قَرابِينَهُمْ عِنْدَها وَ الأَزْلَامُ: هِيَ قِداحٌ كَانُوا يَسْتَقْسِمُونَ بِها».[1] «انصاب چند سنگی بودند که قربانی‌ها را در کنار آن‌ها ذبح می‌کردند و ازلام نیز تیرهای بدون نُک و پَر بودند که آن را برای بخت آزمایی به کار می‌بردند». انصاب جمع «نَصْب» است که به معنای بت و صنم می‌آید و أزلام جمع «زَلَم» و قِداح نیز جمع «قَدْح» می‌باشد که به معنای تیر بدون نُک و پَر می‌آید.

ب) پیامبرﷺ نیز فرموده است: «إنَّ رِجَالاً يَتَخوَّضُونَ فِي مَالِ الغَيْرِ بِغَيرِ حَقٍّ، فَلَهُمُ النَّارُ يَوْمَ القِيَامَةِ».[2] «افرادی هستند که اموال مردم را به ناحق می‌بلعند، که جزای آن‌ها در روز قیامت آتش است».

نوع ششم: بازی‌های کامپیوتری :

این‌گونه بازی‌ها نیز که بچه‌ها و نوجوانان بیشتر آن را به کار می‌برند، اگر در ذات خود امر ناروا و حرامی نداشته باشند، حرام نیستند، اما به شرطی که در آن‌ها زیاده‌روی نشده و به واسطه‌ی آن‌ها واجبات شرعی ـ برای افراد بالغ ـ ضایع نشود.

---

۱. المصباح المنیر فی تهذیب تفسیر ابن‌کثیر، ص۳۹۸.

۲. رواه البخاری.

نوع هفتم: بازی با حیوانات تربیت‌یافته و جانداران دیگر:

امروزه انواع و اقسام زیادی از حیوانات، درندگان و پرندگان تربیت یافته برای بازی و صرف اوقات به کار می‌روند، که برشمردن آن‌ها دشوار است، برای مثال: اسب، گاو، فیل، خرس، میمون، شیر، پلنگ، دولفین، سگ و تازی شکاری، خروس، شاهین، کبک، بلبل، کبوتر و ... حال برای بیان حکم بازی کردن و سرگرمی با این جانداران و صحت یا عدم صحت تعامل گوناگونی که با آن‌ها می‌شود، نظرات خود را ـ که برگرفته از نصوص قرآن و سنت و مطالعه‌ی دیدگاه‌ها و تفسیرهای علماء و تفکر و تحقیق خویش است، ـ مطرح می‌کنم:

الف) نگهداری حیوانات و طیور امری مباح می‌باشد، زیرا خداوند هر آن‌چه را که در هستی وجود دارد برای انسان خلق کرده، چنان‌چه فرموده است: ﴿وَسَخَّرَ لَكُم مَّا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا مِّنْهُ﴾[1] «و هر آن‌چه را که در آسمان‌ها و زمین وجود دارند خداوند همه‌ی آن‌ها را برای شما مسخر کرده است».

پس حیوانات و طیور به طور کلی بخشی از زیبایی و زینتی به شمار می‌آیند، که خداوند ممنوعیت و تحریم آن‌ها را نهی کرده است. چنان‌چه می‌فرماید: ﴿قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ اللَّهِ الَّتِي أَخْرَجَ لِعِبَادِهِ

۱. جاثیه/۱۳.

وَالطَّيِّبَاتِ مِنَ الرِّزْقِ﴾.[1] «بگو چه کسی زینت‌های الهی را که برای بندگانش آفریده است و هم‌چنین روزی‌هایی پاکیزه را تحریم کرده است».

و نووی در آن باره گفته است:[2] «اِتِّخَاذُ الحَمامِ للفَرْخِ وَ البِيضِ وَ الأُنس أَوْ حَمْلِ الكُتُبِ، جَائِزٌ بِلاَ كَراهةٍ وَ أَمَّا اللَّعِبُ بِهَا لِلتَّطَيُّر فَالصَّحِيحُ أَنَّهُ مَكْرُوهٌ، فَإِنْ انضَمَّ إِلِيه قِمارٌ وَ نَحْوُهُ رُدَّت الشَّهادةُ». «نگهداری کبوتر به قصد تولید بچه، تخم، مؤانست یا ارسال نامه، جایز بوده و کراهتی ندارد، اما در مورد بازی با آن برای فالگیری، رأی صحیح بر این است که کراهت دارد و اگر با آن قمار و امور مشابه همراه شود، مانع از شهادت می‌شود (یعنی صاحبش به وسیله‌ی آن فاسق می‌گردد)».[3] واژه‌ی تطیّر را به این خاطر به فالگیری تفسیرکردم، زیرا از (طِيَرَة) گرفته شده و آن هم به «الفَأْل الرَّدِيُء يُتَشاءَمُ بِه».[4] معنا شده است، یعنی فالگیری به گونه‌ای که سبب بدبینی شود.

ب) هم‌چنین نگهداری از حیوانات و پرندگان به طور کلی برای بازی و سرگرم شدن با آن‌ها، مانند آن‌هایی که با اسب، فیل، دلفین،

---

۱. اعراف/۳۲.

۲. عون المعبود شرح سنن ابی‌داود، ج۱۳، ص۱۹۴.

۳. به نظر فقها انسان فاسق گواهی دادنش بر هر چیزی باطل است و در هیچ چیزی از او گواهی پذیرفته نمی‌شود مگر در شرایط خاص. [ب. م]

۴. المعجم الوسیط، ص ۵۷۰.

خوک، میمون و ... تمرین می‌کنند، جایز می‌باشد، اما به شرطی که در آن‌ها آزار و اذیت صورت نگیرد، قابل تصور است که در ضمن هر دو آیه‌ی شماره ۱۳ سوره‌ی جاثیه و ۳۲ سوره‌ی اعراف که پیش‌تر به آن‌ها اشاره نمودیم، به این حدیث نیز استناد می‌کنیم: «عَنْ اَنَسِ بْنِ مَالِكٍ قَالَ: كَانَ النَّبِيُّ ﷺ لِيُخالِطُنا حَتَّى يَقُولُ لِأَخٍ لِي صغيرٍ: يَا أَبَا عُمَيْرُ! مَا فَعَل النُّغَيرُ؟!».[1] «پیامبر ﷺ ما را با هم مجالست می‌داد تا این که به برادر کوچک من فرمود: ای ابوعُمَیر! نُغَیر چه شد؟!». ابوعمیر پسر کوچکی بوده که گنجشک کوچک[2] یا بلبلی داشت، پس گنجشک او تلف شد همان‌گونه که در روایت دیگری آمده است، پیامبر ﷺ نیز بدین‌خاطر این‌گونه با او سخن گفته و او را ملاطفت نموده است.

ج) اما آن‌چه که به طور کلی در تعامل با حیوانات، پرندگان و جانداران جایز نیست و حداقل اگر حرام نباشند، مکروه هستند، انداختن آن‌ها به جان هم (جنگاندن آن‌ها) و نشانه قرار دادن آن‌هاست، چنان‌چه در احادیث زیر به وضوح دیده می‌شود: «عَنْ سَعِيدِبْنِ جُبَيْرٍ قَالَ: مَرَّ ابنُ عُمَرَ بِفِتيَانٍ مِنْ قُرَيشٍ قَد نَصَبوا طَيْراً وَ هُمْ يَرْمُونَهُ وَ قَدْ جَعَلُوا لِصَاحِبِ الطَّيرِ كُلَّ خَاطئَةٍ مِنْ نَبْلِهم: فَلَمَّا رَأَوْا ابنَ عُمَرَ تَفرَّقُوا، فَقَال ابنُ عمرٍ: مَنْ فَعَل هَذا؟! لَعَنَ اللهُ مَنْ فَعَلَ هَذَا، اِنَّ

---

۱. رواه البخاری.

۲. همان منبع، ص۹۳۶. که گفته است: النُّغَرُ: فَرْخُ العصفور و فَرْخُ البلبل ... و النُّغَیر تصغیر النغر».

رَسُولَ اللهِ ﷺ لَعَنَ مَنِ اتَّخَذَ شَيْئًا فِيهِ الرُّوحُ غَرَضًا».[1] «عبدالله بن عمر رضی الله عنه از کنار چند جوان قریشی گذشت که پرنده‌ای را نشانه قرار داده بودند، در قبال این که هر تیری که به هدف نخورد آن تیر را به صاحب پرنده بدهند، پس هنگامی که عبدالله بن عمر را دیدند پراکنده شدند، عبدالله هم گفت: چه کسی این کار را انجام داده است؟! نفرین خداوند بر کسی باشد که این کار را انجام داده است! همانا پیامبر ﷺ کسی را که جانداری را نشانه قرار دهد لعن و نفرین کرده است».

«عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ: نَهَى رَسُولُ اللهِ ﷺ عَنِ التَّحْرِيشِ بَيْنَ الْبَهَائِمِ».[2] «پیامبر ﷺ از به جان هم انداختن جانداران و به جنگ وا داشتن آن‌ها با هم نهی کرده است».

«دَخَلَتِ امْرَأَةٌ النَّارَ فِي هِرَّةٍ رَبَطَتْهَا فَلَمْ تُطْعِمْهَا وَلَمْ تَدَعْهَا تَأْكُلُ مِنْ خَشَاشِ الأَرْضِ».[3] «زنی به واسطه‌ی گربه‌ای داخل در آتش جهنم شد، به این صورت که آن را حبس کرده بود و نه به او غذا می‌داد و نه اجازه هم می‌داد که از جانداران زمین بخورد». واژه‌ی (خشاش) که با فتحه، ضمه و کسره آمده است، جمع (خشاشة) یا (خشاشه) است که به معنای جانداران زمین می‌آید.[4]

۱. متفق علیه.
۲. رواه الترمذی.
۳. متفق علیه.
۴. المعجم الوسیط، ص ۲۴۵

«من لا یَرْحَمْ لا یُرْحَمْ».[1] «کسی که ابراز رحم و شفقت نکند (از جانب خداوند مهربان) به او رحم و شفقت نمی‌شود».

نوع هشتم: بازی‌های جادویی

همه‌ی آن بازی‌هایی که به جادو و سحر مرتبط هستند بدون تردید حرام می‌باشند، زیرا جادوگری یکی از آن هفت گناه کبیره‌ی مُهلک و نابودکننده به شمار می‌آید، چنان‌چه در فرموده‌ای از پیامبر ﷺ آمده است: «اجتنبوا السَّبعَ الموبقات: الأشراك بالله ... و السحر...».[2] «خود را از هفت گناه مهلک و نابودکننده مصون دارید، شریک قائل شدن برای خدا و جادو کردن...».

بر اساس ظاهر قرآن نیز شخص جادوگر و کسی هم که جادو را ـ عملاً ـ یاد می‌گیرد، کافر می‌باشند، چنان‌چه خداوند عزوجل فرموده است: ﴿وَلَٰكِنَّ الشَّيَاطِينَ كَفَرُوا يُعَلِّمُونَ النَّاسَ السِّحْرَ وَمَا أُنزِلَ عَلَى الْمَلَكَيْنِ بِبَابِلَ هَارُوتَ وَمَارُوتَ وَمَا يُعَلِّمَانِ مِنْ أَحَدٍ حَتَّىٰ يَقُولَا إِنَّمَا نَحْنُ فِتْنَةٌ فَلَا تَكْفُرْ﴾.[3] «ولی شیاطین کافر شدند که به مردم سحر و جادو می‌آموختند و نیز از آن‌چه بر دو فرشته‌ی، هاروت و ماروت، در بابل نازل شده بود پیروی کردند، در حالی که فرشتگان به احدی (ابطال سحر) نمی‌آموختند مگر این که به او می‌گفتند ما وسیله‌ی امتحانیم، زنهار که کافر شوی ـ به واسطه‌ی یاد گرفتن جادو ـ».

۱. متفق علیه.
۲. متفق علیه.
۳. بقره/۱۰۲.

بازی‌هایی نیز که به جادو شباهت دارند و با سرعت و مهارت و تردستی (خِفة الید) انجام می‌شوند، مگر برای اهداف ناروا و یا به مانند جادو به نمایش گذاشته شوند وگرنه حرام نمی‌باشند، اما این‌گونه به نظر می‌رسد که به خاطر تشابه به جادو مکروه باشند.

در خاتمه‌ی مبحث ورزش و بازی ضروری می‌دانم که به صورت خلاصه دو مسأله را مطرح کنم:

اول: زن، ورزش و بازی: در همه‌ی انواع بازی و ورزش‌هایی که بیان شد زن و مرد مانند هم هستند، مگر این که با دلیل واضح و صریح از قرآن و سنت، چیزی به یکی از آن دو اختصاص یافته باشد. اما بدون شک عقل، فطرت و عرف اقتضاء می‌کنند که زنان و مردان بازی و ورزش‌هایی را انتخاب کنند که با طبیعت و قابلیت جسمی آن‌ها تناسب داشته باشد. سپس ضروری است که در بازی و ورزش زنان دو شرط دیگر در نظر گرفته شود:

الف) پوشاندن عورت: چنان‌چه قبلاً هم گفتیم، تمام بدن زن در مقابل مرد، جز صورت و دستان او تا مچ، عورت به شمار می‌آید.

ب) عدم اختلاط با مردان: زیرا بدون شک زنان به هر اندازه‌ای هم که پوشش داشته باشند، به هنگام بازی و ورزش سبب جلب توجه و تحریک غریزه‌ی مردان می‌شوند، به همین خاطر پیامبرﷺ در هر دو بار مسابقه‌ای که با عائشه داشت به آن مردم فرمود: شماها پیش بیفتید (تقدّموا!) اما ضروریست گفته شود در بازی‌هایی که

زنان تحرک زیادی ندارند، به گونه‌ای که سبب برجسته سازی اندام‌ها در جلوی دید مردان نمی‌شود، مانند: مسابقات فکری و علمی، در این حالت اشکالی ندارد که دو جنس مخالف با هم شراکت داشته باشند.

دوم: حدود عورت مرد و زن: قبلاً در بخش پنجم به تفصیل از حدود عورت زنان سخن گفتیم و در این‌جا به تکرار آن نمی‌پردازیم، اما بدانیم که حدود عورت مرد ـ یعنی آن‌چه که ضروری است یک مرد در مقابل مردان و زنان پوشش دهد ـ کجا و چگونه است؟!

علماء درباره‌ی حدود عورت مرد اختلاف‌نظر دارند: احمد و أهل الظاهر و ابن‌جریر و مالك در روایتی و الأصطخري الشافعي می‌گویند: عورت مرد فقط پس و پیش (القبل و الدُّبُر) او می‌باشد، اما ابوحنیفه و شافعی معتقدند که: ران هم جز عورت می‌باشد.[1]

قابل ذکر است طرفداران رأی اول به دلایلی استناد می‌کنند که حدیث زیر اگر متداول‌ترین آن‌ها نباشد، اما یکی از آن‌ها است: «عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللهُ عَنْهَا قَالَتْ: كَانَ رَسُولُ الله مُضْطَجِعاً فِي بَيْتِي كَاشِفاً عَنْ فَخِذَيْهِ أَوْ سَاقَيْهِ فَاسْتَأْذَنَ أَبُوبكرٍ فَأذِنَ لَهُ وَ هُوَ عَلَى تِلكَ الحَال، فَتَحَدَّثَ، ثُمَّ اسْتَأْذَنَ عُمَرُ فَأَذِنَ لَه وَ هُو كَذَلك فتحَدَّثَ، ثُمَّ اسْتَأْذَنَ عُثْمانُ فجَلَس وَ سَوَّى ثيابَهُ ... فَلَمَّا خَرَجَ قَالَتْ عَائِشَةُ: دَخَلَ

۱. احکام اللعب و الترفیه فی الفقه الاسلامی، نعمان عارف محمد.

أَبُوبَكرٍ فَلَمْ تَهْتَشَّ لَهُ وَ لَمْ تُبَالِهِ، ثُمَّ دَخَلَ عُمَرُ فلم تَهْتَشَّ لَهُ وَ لَمْ تُبَالِهِ، ثُمَّ دَخَلَ عُثْمَانُ فَجَلَسْتَ وَ سَوَّيْتَ ثِيَابَكَ؟ فَقَالَ: أَلاَ أَسْتَحِي مِنْ رَجُلٍ تَسْتَحِي مِنْهُ المَلاَئِكَةُ؟! وَ فِي رِوَايَةٍ: إِنَّ عُثْمَانَ رَجُلٌ حَيِيٌّ وَ إِنِّي خَشِيتُ إِنْ أَذِنْتُ لَهُ عَلَى تِلْكَ الحَالِ أَنْ لاَيَبْلُغَ إِلَيَّ فِي حَاجَتِهِ»[۱] «عائشه رضی الله عنها می‌گوید: پیامبر خدا ﷺ در خانه‌ی من دراز کشیده بود و هر دو ران یا هر دو ساق پایش را ظاهر کرده بود، پس ابوبکر از او رخصت خواست، او هم به همان حالت به او رخصت داد و سخن گفت، سپس عمر طلب رخصت کرد، به او هم اذن داده و با همان حالت سخن گفت، سپس عثمان طلب اذن کرد، پس نشسته و جامه‌اش را را مرتب کرد. و هنگامی که (عثمان) رفته عائشه به او گفت: چرا هنگامی که ابوبکر آمد حالت خود را تغییر نداده و هنگامی که عمر آمد حالت خود را تغییر نداده و توجهی نکردی، سپس که عثمان آمد، نشستی و جامه‌ات را مرتب کردی؟! او هم فرمود: آیا از مردی شرم نداشته باشم که فرشتگان از او شرم می‌کنند؟! و در روایتی فرمود: عثمان مرد شرمگینی است، ترسیدم که اگر به همان حالت به او اذن دهم، نتواند درد خود را برایم بیان کند».

هم‌چنین طرفداران رأی دوم به چند دلیلی استناد می‌کنند که این حدیث یکی از آن‌ها می‌باشد: «عَنْ عَلِيٍّ أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ قَالَ: لاَتُبْرِزْ

---

۱. رواه مسلم.

فَخِذَكَ وَ لاَ تَنْظُرَنَّ اِلَى فَخِذِ حَيٍّ وَ لاَ مَيِّتٍ».[1] «علیﷺ می‌گوید پیامبرﷺ فرمود: ران پایت را ظاهر مکن و به ران پای هیچ زنده و مرده‌ای هم نگاه مکن». هم‌چنین ترمذی از «زرعةبن مسلم بن جُرهد الأسلمي عن جدّة جرهد» نقل کرده است که پیامبرﷺ از کنار جرهد در مسجد گذر کرده که ران پایش ظاهر بود، او هم فرمود: «إِنَّ الفَخِذَ عَوْرَةٌ». «همانا ران پا عورت است».

من معتقدم که رأی اول از جهت دلیل و سند محکم‌تر می‌باشد اما رأی دوم محتاطانه‌تر و در شرایط عادی هم احتیاط بهتر است، اما اگر ضرورت و مشکلی وجود داشت، ظاهر شدن ران پا محل رخصت می‌باشد.

خلاصه‌ی بحث را درباره‌ی ورزش[2] و بازی در این چند سطر بیان می‌کنیم:

همه‌ی انواع و اقسام بازی و ورزش، جز آن‌هایی که با نص صریح قرآن و سنت حرام شده‌اند، مباح می‌باشند، اما می‌بایست:

۱. جایگزین واجبات شرعی عینی و کفایی نشوند.

۲. با پوشش و آداب شرعی انجام گیرند.

۳. در آنها زیاده‌روی صورت نگرفته و به آمال و اهداف تبدیل نشوند.

---

۱. رواه ابوداود و ضعّفه ابوحاتم.

۲. برای نوشتن این بخش تا اندازه‌ای از «الاسلام و الفن»، دکتر یوسف قرضاوی فصل، فن اللعب، ص۱۳۳ـ۱۲۶ و «احکام اللعب و الترفية في الفقه الاسلامي» نعمان عارف محمد سود گرفته‌ام.

فصل هفتم:
رقصیدن، کف زدن و سوت کشیدن

این فصل از دو بخش زیر تشکیل می‌شود:

بخش اول: رقصیدن

بخش دوم: کف زدن و سوت کشیدن.

بخش اول: رقصیدن

۱. تعریف رقص: رقص که در زبان عربی به آن «رَقْص» و «زَفْن» گفته می‌شود، پدیده‌ای جهانی بوده و در میان عموم ملت‌های جهان رایج می‌باشد، و اگر بخواهیم به صورت خلاصه به تعریف رقص بپردازیم، می‌گوییم: «عبارت است از حرکت دادن جسم به صورت منظم و مرتب بر اساس آواز و موسیقی یا آهنگی خاص».

«رَقَصَ يَرْقُصُ رَقْصاً، تَنَقَّلَ وَ حَرَّكَ جِسْمَهُ عَلى إيقَاعِ المُوسِيقى أَوِ الغِنَاءِ».[۱]

واضح است که رقص نیز انواع و گونه‌های بسیار زیادی دارد و می‌توان گفت هر جامعه‌ای نه تنها یک نوع بلکه انواع گوناگونی

---

۱. معجم‌الوسیط، ص ۳۶۴.

شادی و رقص دارند و این مسئله بخش مهم و تشکیل‌دهنده‌ای از فرهنگ هر ملت و هر جامعه‌ای می‌باشد.

۲. حکم شادی و رقص به خودی خود در دایره‌ی عادات و تعاملات جای گرفته و می‌دانیم که اصل در آن‌ها اباحه و گشایش می‌باشد. اما بدون تردید اباحه‌ی رقص مانند هر عادت و تعامل دیگری به صورت مطلق و بدون قید و شرط نیست، بلکه در نظر گرفتن شروطی ضروری می‌باشد، چنان‌چه بعداً اشاره خواهیم کرد. ضمن این که برای اثبات اباحه‌ی رقص و شادی، در ضمن آن قاعده‌ی شرعی که اشاره شد: می‌توان به نصوصی از سنت نیز استناد کرد، برای مثال:

۱. «عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللهُ عَنهَا قَالَتْ: جَاءَ حَبَشٌ يَزْفِنُونَ (و في رِوايةٍ: جَاءَ السُّودانُ يَلْعَبونَ بَيْنَ يَدِي رَسُولِ الله) (وَ في روايةٍ: كَانَ الحَبَشُ يَلعَبُونَ بِحِرَابٍ لَهُمْ)، (وَ فِي رِوَايَةٍ: إنَّ الحَبَشَ لَعِبُوا لِرَسُولِ اللهﷺ) فَدَعَانِي النَّبِيُّﷺ فَاطَّلَعْتُ مِن فوق عَاتِقِهِ، فَطَأْطَأَ رَسُولُ اللهﷺ مَنْكِبَيْهِ فَجَعَلْتُ أَنْظرُ اِلَى لَعِبِهِمْ مِن فوقِ عَاتِقِهِ، (وَ في رِوايَةٍ: بَين أُذنِهِ و عاتِقِهِ) حَتَّى كُنتُ أَنَا الَّتي أَنْصَرِفُ عَنِ النَّظَرِ اِلَيْهِم، (وَ في رِوَايَةٍ: حَتَّي شَبِعْتُ ثُمَّ انْصَرِفْتُ)».[1] «عائشه‌رضی‌الله‌عنها می گوید: افرادی از حبشه آمده و به شادی می‌پرداختند (و در روایتی: سیاه‌پوست‌هایی آمده و جلوی پیامبر خداﷺ بازی می‌کردند)، (و در روایتی: حبشی‌ها با

---

۱. رواه احمد و مسلم و النسایی و الحمیدی فی مسنده.

نیزه‌هایشان بازی می‌کردند)، (و در روایتی حبشی‌ها برای پیامبر خداﷺ بازی می‌کردند) که پیامبرﷺ من را صدا زد و من از بالای گردنش نگاه کردم، پیامبرخداﷺ هم شانه‌هایش را برایم پایین کشید، من هم سرم را روی شانه‌اش گذاشته و قسمت بالایی گردنش به بازی آن‌ها نگاه کردم، (و در روایتی در میان گوش و گردنش) تا این که خودم از نگاه کردن منصرف گشتم، (در روایتی تا این که سیر شدم و منصرف شدم)».

۲. «عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللهُ عَنْهَا: وَضَعَ رَسُولُ اللهِﷺ ذَقْنِي عَلَى مَنكِبَيْهِ لأَنْظُرَ إِلَى زَفْنِ الحَبَشَةِ، حَتَّى كُنتُ الَّتِي مَلِلْتُ فَانْصَرَفْتُ عَنْهُمْ، قَالَتْ: قَالَ رَسُولُ اللهِﷺ يومئذٍ: لِتَعْلَمْ يَهُودُ أَنَّ فِي دِينِنَا فُسْحَةً، إِنِّي أُرسِلْتُ بِحَنِيفِيَّةٍ سَمْحَةٍ».[1] «عائشه رضی‌الله‌عنها نقل کرده که پیامبر خداﷺ چانه‌ام را روی شانه‌اش گذاشت تا به رقص حبشی‌ها نگاه کنم، تا این که خودم خسته شده و از نگاه کردن به آن‌ها منصرف شدم، می‌گوید: آن روز نیز پیامبر خداﷺ فرمود: تا این که یهودیان بفهمند که در آیین ما عفو و گشایش هست و من با برنامه‌ای پاک و آسان فرستاده شده‌ام!».

بنابراین رقص نیز مانند نوعی از وزش و بازی یا نوعی از طرق ابراز شادی، امری مباح بوده و در عصر پیامبرﷺ نیز صورت گرفته است و واضح است که این مورد نیز مانند عموم تعاملات دیگر

۱. اخرجه احمد و اسناده حسن.

برای دو جنس مرد و زن مباح می‌باشد، و در عصر پیامبر ﷺ گاهی اتفاق افتاده آمده که زن رقاصی کرده باشد، آن‌گونه که این حدیث مطرح می‌سازد:

۳. «عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللهُ عَنْهَا قَالَتْ: كَانَ رَسُولُ اللهِ ﷺ جَالِساً فَسَمِعْنَا لَغَطاً وَ صَوْتَ صِبيَانٍ فَقَامَ رَسُولُ اللهِ ﷺ فَاذِا حبشَيَّةٌ تَزْفِنُ و الصِّبيانُ حَوْلَهَا، فَقَالَ: يَا عَائِشَةُ تَعَالِي فَانْظُرِي ...».[۱]

«عائشه رضی الله‌عنها می‌گوید: در حالی که پیامبرخدا ﷺ نشسته بود هیاهوی بچه‌ها را شنیدیم، پس پیامبر خدا ﷺ برخاست، سپس دید زنی حبشی رقاصی می‌کنند و کودکان نیز دور او جمع شده‌اند، فرمود: ای عائشه بیا نگاه کن ...».

اما بدون تردید رقص نیز مانند هر عادت و رفتار دیگری به صورت مطلق مباح نمی‌باشد، بلکه ضروریست که برای آن شروطی در نظر گرفته شود:

الف) با هم رقصیدن زنان و مردان امری حرام است، زیرا گناهان گوناگونی در آن روی می‌دهد، بنابراین جایز نیست مرد و زن با هم رقاصی کنند.

ب) هم‌چنین رقصیدن زنان نزد مردان ـ مگر در حالتی خاص مانند آن زن حبشی ـ جایز نمی‌باشد، زیرا چنین به نظر می‌رسد که آن زن حبشی هم نداشته پوشش مناسب داشته و هم حرکات آن

---

۱. رواه الترمذی.

چنانی نداشته که توجه و غریزه‌ی مردان را برانگیزانند. مانند آن حرکات، و نازو واداهایی زنان رقاص امروزه انجام می‌دهند، و یا با نمایش و برجسته سازی اندام‌هایی که توجه مردان به آن جلب می‌شد و تأثیر بسیار منفی و تحریک برانگیزی در آنان ایجاد می‌کند!

بنابراین می‌توان گفت: با استناد به این دو دلیل جایز نیست که زنان جلوی دید مردان به رقاصی بپردازند اگر چه تنها هم باشند:

اول: بدون شک کشف عورت زنان برای مردان حرام است چنان‌چه قبلاً بیان نمودیم حدود عورت زن در مقابل مردان تمام بدن او جز صورت و دستانش تا مچ می‌باشد، منکر این باشد که همه‌ی زنان رقاصه و شرکت کننده در رقص، به صورت زننده، زیبایی و عورت خود را ظاهر می‌کنند و مگر به ندرت وگرنه امروزه کسی از این قاعده مستثنا نیست!

هم‌چنین این حدیث از پیامبر ﷺ که می‌فرماید: «احْفَظْ عَوْرَتَكَ إِلاَّ مِنْ زَوْجَتِكَ أَوْ مَامَلَكَتْ يَمِينُكَ»[1] «از عورت خود محافظت کن ـ در کشف و ظاهر نمودن آن ـ مگر برای همسر و کنیزت».

آری! اگر چه مخاطب این حدیث مرد می‌باشد، اما بدون تردید زن را نیز شامل می‌شود.

دوم: قابل تصور نیست که زن رقاصی کند اما رقص سبب برجسته نمایی مواضع حساس او نشود، اگر چه عامرانه هم این

1. رواه احمد واصحاب السنن.

حرکات را انجام نداده باشد؛ چنان چه خداوند عزوجل زنان را از هر گونه حرکت تحریک‌برانگیز، کشف جمال و مواضع حساس برحذر داشته و آن را تحریم نموده است، چنان‌چه می‌فرماید: ﴿وَقُلْ لِلْمُؤْمِنَاتِ يَغْضُضْنَ مِنْ أَبْصَارِهِنَّ وَيَحْفَظْنَ فُرُوجَهُنَّ وَلا يُبْدِينَ زِينَتَهُنَّ إِلا مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَلْيَضْرِبْنَ بِخُمُرِهِنَّ عَلَى جُيُوبِهِنَّ ... وَلا يَضْرِبْنَ بِأَرْجُلِهِنَّ لِيُعْلَمَ مَا يُخْفِينَ مِنْ زِينَتِهِنَّ﴾.[1] «و به زنان با ایمان بگو: دیدگان خود را (از نامحرم) فرو بندند و دامان خویش را حفظ کنند و زینت خود را جز آن‌چه نمایان است (مانند دست و صورت) آشکار نسازند و باید روسری‌های خود را بر سینه‌های خویش فرو اندازند ... و پاهای خود را چنان بر زمین نکوبند تا آن زینتی که پنهان کرده‌اند دانسته شود».

البته منظور از جمله «مَا يُخْفِينَ مِنْ زِينَتِهِنَّ» آن‌گونه که متصور است النگو و دیگر اقسام زیورآلاتی باشد که به واسطه‌ی خرامیدن و پا بر زمین کوبیدن ایجاد صدا می‌کنند، هم‌چنین متصور است که منظور از آن جسم و اندام‌های زن باشد، که به واسطه‌ی کرشمه و عشوه راه رفتن به گونه‌ای برجسته و نمایان شوند!.

---

۱. نور/۳۱.

بخش دوم: کف زدن و سوت کشیدن

۱. تعریف کف زدن و سوت کشیدن: کف زدن (التصفیق) به هم زدن هر دو کف دست راست و چپ می‌باشد، «صَفَّق: مُبَالَغَةُ صَفَقَ بِيَدَيْهِ: ضَرَبَ بَاطِنَ إِحْدَاهُمَا عَلَى بَاطِنِ الأُخْرَى».[1] سوت کشیدن نیز (الصفیر) صدایی است که به واسطه‌ی دهان و هر دو لب جاری شود، «صَفَرَ: صَوَّتَ بِفَمِهِ وَ شَفَتَيْهِ».[2]

۲. حکم کف زدن و سوت کشیدن: مشخص است که کف زدن و سوت کشیدن در دایره‌ی عادات و تعاملات جای گرفته که اصل در آن‌ها اباحه می‌باشد، مگر چیزی که با دلیل صریح و صحیح از این قاعده‌ی عام استثناء شده باشد.

قابل ذکر است که برخی از علماء کف زدن و سوت کشیدن را حرام می‌شمارند و قوی‌ترین دلیل آن‌ها نیز این آیه‌ی قرآنی است که می‌فرماید: ﴿وَمَا كَانَ صَلَاتُهُمْ عِنْدَ الْبَيْتِ إِلَّا مُكَاءً وَتَصْدِيَةً﴾[3] «و نماز ایشان در کنار خانه‌ی خدا جز سوت کشیدن و کف زدن نبوده». در این‌جا خداوند عزوجل راجع به کسانی سخن می‌گوید که برای خداوند شریک قائل شدند و از آن‌ها انتقاد می‌کند که نمازهایشان در کنار کعبه تنها کف زدن و سوت کشیدن بود!! اما آیا این جمله‌ی

---

۱. المعجم الوسیط، ص ۵۱۷
۲. المعجم الوسیط، ص ۵۱۶
۳. انفال/ ۳۵

قرآنی می‌تواند دلیلی بر تحریم کف زدن و سوت کشیدن شود؟! در پاسخ می‌گوییم: خیر، زیرا خداوند عالم و مقتدر به خاطر ذات «کف» و «سوت» این عمل کافران را سرزنش نکرده، بلکه به این خاطر بوده است که آنان کف زدن و سوت کشیدن را نماز و پرستش به شمار می‌آوردند!

ابن‌عطیّة در این‌باره گفته است:[1] «وَالَّذِی مَرَّبِي مِن أمْرِ العَرَبِ فِي غَيْرِ مَا دِيوَان: أَنَّ المُكاءَ وَ التَّصدِيَةَ كَانَ مِنْ فعلِ العَرَبِ قَبلَ الأسلامِ عَلى جِهةِ التَّقرُّبِ بِهِ وَ التَّشَرُّعِ ... وَ عَلَى هَذَا يَسْتَقِيمُ تَعيِيرُهُمْ وَ تَنَقُّصَهُمْ بِأَنْ شَرَعَهُمْ وَ صَلاتَهُمْ وَ عِبَادَتَهُمْ لَمْ تَكُنْ رَهْبَةً وَ لا رغبةً إنَّما كَانَتْ مُكاءً وَ تَصْدِيَةً مِنْ نَوْعِ اللَّعِبِ وَ لكِنَّهُمْ كَانُوا يَتَزايدُونَ فِيها وَقْتَ النَّبِيِّ ﷺ لِيُشغِلوه و أُمَّتَهُ عن القراءة و الصلاة». «و آن‌چه که من بیشتر در دیوان شعر دیده‌ام آن است که سوت کشیدن و کف زدن در پیش از اسلام از افعال عرب‌ها بوده که آن را به عنوان تقرب به خدا و پرستش او انجام می‌دادند ... حال بر این اساس صحیح است که از آن‌ها ذم و عیب‌جویی شود، زیرا دینداری، نماز و پرستش آن‌ها به خاطر خشیت و محبت خداوند نبوده است، بلکه تنها سوت کشیدن و کف زدن از نوع بازی و سرگرمی بوده است! و هنگامی که پیامبر خداﷺ در کنار کعبه حضور می‌یافت به این کار خود می‌افزودند بلکه ایشان و امتش را از نماز و تلاوت قرآن غافل

---

۱. المحرر الوجیز فی تفسیر کتاب الله العزیز، ج۶، ص۲۹۴-۲۹۳.

سازند». همچنین برخی از علماء حدیث «التسبیح للرجال و التصفیق للنساء».[1] را دلیل تحریم کف زدن برای مردان به شمار می‌آورند و گفته‌اند: کف زدن از خصوصیات و ویژگی‌های زنان می‌باشد، اما این سخن صحت ندارد، زیرا:

الف) اگر کف زدن به زنان اختصاص می‌داشت، چگونه صحابه‌ﷺ به این مسأله علم نداشتند و برای مطلع ساختن پیامبرﷺ کف می‌زدند؟ چنان‌چه در حدیث آمده است: «... مالي أراكم أكثرتم من التصفيق؟ مَنْ رَابَه شيءٌ في صلاته فَلْيُسَبِّحْ فأنه إذا سبَّح التُفِتَ اليه و انما التصفيق للنساء».[2] «شما را چه شده است که می‌دیدم بسیار کف می‌زدید؟ هر کس که در نماز برایش مشکلی به وجود آمد (سبحان الله) بگوید، زیرا هرگاه (سبحان الله) گفت به او توجه می‌شود، اما کف زدن فقط برای زنان است».

ب) این عمل صحابه دلیل بر این است که چنین عادت داشته‌اند که کف زدن را برای مطلع ساختن پیامبر خداﷺ ـ که امام آن‌ها بوده است ـ به کار ببرند به این دلیل که در نماز مجالی برای سخن گفتن نداشته‌اند، آن‌چه که طبق عادت خود برای مطلع ساختن به کار برده‌اند کف زدن بوده است.

ج) حکمت و فلسفه‌ی تسبیح برای مردان و کف زدن (التصفیق)

---

۱. متفق علیه. «تسبیح برای مردان و کف زدن برای زنان» جهت آگاه ساختن امام از اشتباه در نماز.

۲. متفق علیه عن سهل‌بن سعد الساعدی.

برای زنان این است که اگر چه برای نماز (سبحان الله) شایسته‌تر است، اما به دلیل این که زن صدای آهسته و آرامی دارد، کف زدن بدیل و جانشین آن شده است.

د) پس اگر جمله‌ی «التصفیق للنساء» «کف زدن برای زنان است» دلیل بر اختصاص کف زدن برای زنان باشد، می‌بایست جمله‌ی «والتسبیح للرجال» «سبحان‌الله گفتن برای مردان» دلیل بر اختصاص تسبیح به مردان شود و دیگر زنان اجازه نداشته باشند سبحان الله بگویند!!

در این‌جا لازم است به این نکته نیز توجه داشته باشیم که عرف و عادت جامعه تأثیر زیادی بر روی خوب و یا قبیح جلوه دادن بسیاری از اعمال و رفتاری که در اصل مباح هستند می‌گذارد، برای مثال در جامعه‌ای که کف زدن و سوت کشیدن بیشتر برای زنان، کودکان، نوجوانان و یا جوانان باشد، شایسته نیست که چنین رفتاری از افراد پیر و سالخورده بروز کند، اگر چه کسی هم قادر نیست بدون دلیل صریح، امور مباح و حلال را از مردم حرام کند چون عرف و عادت مردم و جامعه ثابت نبوده و مدام در حال تغییر می‌باشد.

فصل هشتم:
لطیفه، شوخی، نکات خنده‌آور و خندیدن[1]

فصل هشتم و پایانی از سه بخش زیر تشکیل می‌شود.
بخش اول: خندیدن در قرآن و سنت.
بخش دوم: شوخی، نکات زیبا و خندیدن در زندگی پیامبر ﷺ و همسر و یارانش.
بخش سوم: حکم لطیفه، نکات زیبا و خندیدن و حدود و مرزهایی که نباید زیر پا گذاشته شوند.

بخش اول: خندیدن در قرآن و سنت

خنده امری عادی و از فطرت انسان است و چه بسا یکی از خصوصیاتی باشد که انسان را از دیگر جانداران زمین جدا و متمایز می‌سازد. و در بسیاری از نصوص قرآن و سنت از خندیدن سخن گفته شده است، برای مثال:

﴿وَأَنَّهُ هُوَ أَضْحَكَ وَأَبْكَىٰ﴾[2] «و هموست که می‌خنداند و می‌گریاند».

﴿فَتَبَسَّمَ ضَاحِكًا مِّن قَوْلِهَا﴾[3] «سلیمان ﷺ از گفتار او (یعنی سخن مورچه) تبسمی کرد و خندید».

---

۱. برای نوشتن این فصل از الأسلام والفن، دکتر یوسف القرضاوی، فنّ الفکاهة والمرح، ص۱۲۵ـ۱۰۵. ۱. سود جسته‌ام.
۲. نجم/۴۳
۳. نمل/۱۹.

﴿وَامْرَأَتُهُ قَائِمَةٌ فَضَحِكَتْ فَبَشَّرْنَاهَا بِإِسْحَاقَ وَمِن وَرَاءِ إِسْحَاقَ يَعْقُوبَ﴾[1] «و زن او (زن ابراهیم که سارا بود) ایستاده بود (از خوشحالی) خندید، ما وی را به اسحاق و از پس اسحاق به یعقوب مژده دادیم».

﴿فَلْيَضْحَكُوا قَلِيلًا وَلْيَبْكُوا كَثِيرًا جَزَاءً بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ﴾[2] «پس جاماندگان بی‌عذر جنگ تبوک ـ به سزای آن‌چه کسب کردند ـ از گناه و بدی باید کم بخندند و بسیار بگریند».

﴿فَلَمَّا جَاءَهُم بِآيَاتِنَا إِذَا هُم مِّنْهَا يَضْحَكُونَ﴾[3] «پس چون موسی ﷺ آیات ما را برای آن‌ها آورد، به ناگاه آن‌ها به آن (به تمسخر) می‌خندیدند».

این حدیث را نیز به عنوان نمونه‌ای از سنت ذکر می‌کنیم، زیرا در بخش دوم آن احادیثی را ذکر خواهیم کرد: «عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللهُ عَنْهَا قَالَتْ: بَيْنَا أَنَا وَ رَسُولُ اللهِ ﷺ جَالِسَانِ فِي الْبَيْتِ اسْتَأْذَنَتْ عَلَيْنَا امْرَأَةٌ كَانَتْ تُغَنِّي، فَلَمْ تَزَلْ بِهَا عَائِشَةُ حَتَّى غَنَّتْ فَلَمَّا غَنَّتْ اسْتَأْذَنَ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ فَلَمَّا اسْتَأْذَنَ عُمَرُ أَلْقَتِ الْمُغَنِّيَةُ مَا كَانَتْ فِي يَدِهَا وَ خَرَجَتْ وَاسْتَأْخَرَتْ عَائِشَةُ عَنْ مَجْلِسِهَا، فَأَذِنَ لَهُ رَسُولُ اللهِ ﷺ فَضَحِكَ، فَقَالَ: بِأَبِي وَ أُمِّي مِمَّ تَضْحَكُ؟ فَأَخْبَرَهُ مَا صَنَعَتِ الْقَيْنَةُ وَ عَائِشَةُ، فَقَالَ عُمَرُ: وَ أَمَا وَاللهِ لَا، اللهُ وَ رَسُولُهُ أَحَقُّ يَخْشَى يَا عَائِشَةُ!».[4]

در فصل سوم معنای این حدیث بیان شد.

۱. هود/ ۷۱
۲. توبه/ ۸۲
۳. زخرف/ ۴۷
۴. حدیث حسنٌ اخرجه الفاكهي في اخبار مكة رقم: ۱۷۴۰ واسناده قويٌ.

بخش دوم: شوخی، نکات زیبا و خندیدن در زندگی پیامبرﷺ و همسران و یارانش

پیامبر خداﷺ از هر جهتی جامع و کامل بوده و بدون تردید در قله‌ی جامعیت و کمال به سر برده و بسیار نیک گفتار، خوشروی و خوش‌سخن بوده است، که یاران گرامی، ایشان او را به خوش سخن‌ترین فرد «أَفْكَهِ النّاسِ»[1] وصف کرده‌اند و یکی از یاران او گفته است: «ما رأيتُ أحداً اكثر تبسُّماً من رسول اللهﷺ».[2] «کسی را ندیده‌ام که بیشتر از پیامبرﷺ تبسم بر لبانش جاری باشد». و در سیره و سنت پیامبرﷺ سخنان زیبا و نکات طنز آمیز از ایشان در تعامل با همسران و یارانش‌ رضی الله عنهم نقل شده که به نمونه‌هایی از آن اشاره می‌کنیم.

یک بار مردی نزد پیامبر خداﷺ آمد و از ایشان خواست که شتری به او بدهد، او هم فرمود: «لاَ أَحْمِلُكَ اِلاّ عَلَى وَلَدِ النَّاقَةِ! فقَالَ: يَا رَسُولَ الله وَ مَاذا أَصْنَعُ بِولَدِ النَّاقَةِ؟ قَالَ: وَ هَلْ تَلِدُ الأِبِلَ اِلاَّ النُّوقُ؟!».[3] «تو را سواری نمی‌دهم مگر این که بچه شتر ماده‌ای! او هم گفت: ای پیامبر خدا با بچه شتر ماده چه کار کنم؟! ایشان هم فرمود: مگر شتر نر هم از شتر ماده زاده نمی‌شود؟!».[4]

«عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللهُ عَنْهَا: أَنَّ نَبِيَّ اللهِﷺ أَتَتْهُ عَجُوزٌ مِنَ الأَنْصَارِ،

---

۱. کنزل العمال، رقم ۱۸۴۰۰.

۲. رواه احمد.

۳. رواه الترمذی و صححه و رواه ابوداود.

۴. منظور این است که بچه شتر ماده برای سوار کاری کاربرد آن چنانی ندارد. [ب. م]

فَقَالَتْ: يَا رَسُولَ الله! أُدعُ اللهَ أَنْ يُدْخِلَني الجَنَّةَ، فَقَالَ لَـهُ نَبِيُّ اللهﷺ إنَّ الجَنَّة لاَ يَدْخُلُها عَجُوزٌ! فَذَهَب نَبِيّ اللهﷺ فَصَلَّي، ثُمَّ رَجَعَ اِلي عَائِشَةَ فَقَالَتْ عَائِشَةُ: لَقَدْ لَقِيَتْ مِنْ كَلِمَتِك مَشَقَّةً وَ شِدَّةً! فَقَالَ نَبِيُّ الله: إِنَّ اللهَ إِذا أَدْخَلَهُنَّ الجَنَّةَ حَوَّلَهُنَّ أَبْكَاراً».[1] «عائشه‌رضی‌الله‌عنها نقل کرده که پیرزنی انصاری نزد پیامبرﷺ آمده و گفت: ای فرستاده‌ی خدا! از خدا برایم دعا کن که مرا در بهشت داخل کند! پیامبرخداﷺ فرموده: همانا پیرزن در بهشت داخل نمی‌شود! سپس پیامبرﷺ رفته که نماز را بگذارد سپس نزد عائشه باز گشت، عائشه گفت: آن پیرزن به واسطه‌ی سخن شما بسیار ناراحت و اندوهگین شد! پیامبر خداﷺ فرمود: همانا آن مسأله چنین است، زیرا خداوند هنگامی که آن‌ها را به بهشت داخل می‌کند، آن‌ها را به دختر باکره تغییر می‌دهد».

«قَالَ زَيْدبْنُ أَسْلَمْ اِنَّ امْرَأَةً يُقَالُ لَهَا: أُمُّ أَيْمَن جَاءَتْ اِلَى النَّبِيِّﷺ فَقَالَتْ: اِنَّ زَوْجِي يَدْعُوكَ قَالَ: وَ مَنْ هُوَ؟! أَهُوَالَّذِي بِعَيْنِهِ بَيَاضٌ؟ قَالَتْ: وَالله مَا بَعِينْهِ بِيَاضٌ! فَقَال: بَلَى إِنَّ بِعيْنِهِ بَيَاضاً، فَقَالَتْ: لاَ وَالله! فَقَالَ: مَا مِنْ اَحَدٍ اِلاَّ بِعَيْنِهِ بَيَاضٌ».[2] «زیدبن أسلم می‌گوید: زنی که به او أم‌ایمن گفته می‌شد نزد پیامبرﷺ آمد و گفت: همسرم شما را می‌خواهد، فرمود: همسرت کیست؟ همان شخصی که در چشمش سفیدی وجود دارد؟ گفت: نه به خدا، در چشم او سفیدی وجود ندارد! فرمود: چرا، در چشم او سفیدی وجود دارد، گفت: نه به خدا! فرمود هیچ شخصی نیست که در چشم او سفیدی وجود

---

۱. رواه الطبرانی و الترمذی فی الشمائل و ابن‌المنذر و البیهقی و غیرهم و حسنه الألبانی فی غایة المرام.

۲. اخرجه الزبیربن بکار فی کتاب الفکاهة و المَزَح و رواه ابن ابی‌الدنیا.

نداشته باشد!».

«عَنْ أَنَسٍ: كَانَ لِأَبِي طَلحَةَ ابنٌ يُقَالَ لَـهُ: أَبُـو عُمَـيْر وَ كَـانَ رَسُـولُ اللهﷺ يَأتِيهِمْ وَ يَقُول: يَا أَبَا عُمَيْر! مَا فَعَل النُّغَـيْرُ؟!».[1] «ابوطلحه پسری داشت که به او ابوعمیر گفته می‌شد، که پیامبر خداﷺ به آن‌هـا سـر می‌زد و می‌فرمود: هی اباعمیر (نُغَیْر) چه شد؟!». قبلاً هم بیان کردیم که نُغَیْر مخفف نُغَر می‌باشد و به جوجه‌ی گنجشک یا بلبل گفته می‌شود.

«قَالَتْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللهُ عَنْهَا: كَان عِندِي رَسُولُ اللهﷺ وَ سَودَةُ بنـتُ زَمْعَةَ فَصَنَعْتُ حَرِيَرةً وَ جِئتُ بِهِ فَقُلْتُ لِسَوْدة: كُلِـي فَقَالَـتْ: لاَ أُحِبُّـهُ، فقُلتُ: وَالله لَتَأكُلَنَّ أو لأَلَطِّخَنَّ بِـهِ وَجْهَـكِ! فَقَالَـتْ: مَـا أَنَـا بِذَائِقَتِـهِ، فأخذتُ بِيدَي من الصَّفحةِ شَيئاً منه فَلَطَخْتُ به وجْهَها وَ رَسُـولُ اللهﷺ جَالِسٌ بَيني و بَيْنَها، فَخَفَضَ لَهَا رسولُ الله رُكْبَتِيهِ لِتَسْتَقيدَ مِنِّي فَنَاوَلَـتْ مِنَ الصَّفْحَةِ شَيْئاً فَمَسَحَتْ بِهِ وَجْهِي، وَ جَعَـلَ رَسُـولُ الله يَـضْحَكُ».[2] «عائشه رضی الله‌عنها می‌گوید: یک بار پیـامبرﷺ و سـوده‌بنـت زمعـه (همسر پیـامبرﷺ) پـیش مـن بودنـد کـه اومـاجی[3] (آرد آب‌زده یـا روغن‌زده) پخته بودم، آن را آورده و به سوده گفـتم: بخـور! گفـت: به مزاقم نمی‌خورد، گفتم: به خدا سوگند یا می‌خـوری یـا آن را بـه سر و صورتت می‌مالم! گفت: از آن نمـی‌چـشم، مـن هـم از داخـل ظرف مقداری از آن را در دست گرفته و بـه صـورتش مالیـدم، کـه پیامبر خداﷺ در میان من و او نشسته بود، سپس پیـامبر خـداﷺ بـر

---

۱. متفق علیه.

۲. اخرجه الزبیر بن بکارفی کتاب الفکاهة و المرح و ابویعلی بأسناد جید.

۳. به این خاطر حریرة را به اوماجی تفسیرکرده‌ام زیرا به «دقیق يُطْبَخُ بِلَبَنٍ أو دَسَمٍ» تعریـف شده است، المعجم الوسیط،، ص۱۶۶.

زانوهایش تکیه داد و آن را جمع کرد تا سوده از من انتقام گیرد، او نیز مقداری از آن را برداشت و به سر و صورت من مالید، سپس پیامبر خداﷺ شروع به خندیدن کرد».

«رُوِيَ أَنَّ الضَّحاكَ‌بْن سُفْيَانَ الكَلابِي كَانَ رَجُلاً دَمِيماً قَبِيحاً فَلَمَّا بَايَعَهُ النَّبي ﷺ قَالَ: إِنَّ عِندِي امْرأَتَيْنِ أَحْسَنُ مِنْ هَذِه الحُمَيراء ـ وَ ذَلِك قَبْل أَنْ تَنْزِلَ آيةَ الحِجَابِ ـ افَلاَ أُنْزِلُ لَكَ عَنْ إِحداهُمَا فتتزوَّجُهَا؟ و عَائِشَةُ جَالِسَةٌ تَسْمَعُ! فَقَالَتْ: أَهِيَ أَحْسَنُ أم أنتَ؟! فَقَالَ: بَلْ أَنَا أَحْسَنُ مِنها وَ أكرمُ، فَضَحِكَ رَسُولُ الله ﷺ مِنْ سُؤَالِهَا إِيَّاهُ لأَنَّهُ كَانَ دَمِيماً».[1] «نقل شده است که ضحاک‌بن سفیان کلابی مردی زشت و بی‌ریخت بوده است، هنگامی که پیامبرﷺ با او بیعت کرد، گفت: من صاحب دو زن هستم که از این سفید فام زیباترند ـ این موضوع هم قبل از نزول آیه‌ی حجاب بوده است ـ حال آیا می‌توانم از یکی از آن دو بگذرم و شما آن را به همسری خودت برگزینی؟! عائشه نیز نشسته بود و گوش می‌داد! که به او گفت: آیا زنت زیباتر است یا خودت؟ او هم گفت: بلکه من زیباتر و گرامی‌تر از او هستم! سپس پیامبرﷺ به واسطه‌ی سؤالی که عائشه از او پرسید خندید، زیرا او بی‌ریخت بود!».

«كَانَ نُعَيمانُ بْنُ عُمَرَ الأَنصَارِيُّ لايدخلُ المدينةَ طُرفَةً اِلاَّ اشْتَرَى مِنْهَا، ثُمَّ جاءَ بِهَا اِلَى النَّبيِّ ﷺ فيَقُولُ: هَذَا أَهْدَيتُهُ لَكَ، فَاِذا جَاءَ صَاحِبُها يُطالِبُ نُعيمانُ بِثَمَنِهَا، أَحْضَرَهُ اِلَى النَّبيِّ ﷺ قائِلاً: إعْطِ هَذا ثَمنَ مَتاعِهِ،

---

۱. قال الحافظ العراقی: أخرجه الزبیر بن بکار فی الفکاهة و المرح و للدار قطنی نحو هذه القصة مح عیینة بن حِصْن الغزاری بعد نزول الحجاب من حدیث أبی هریرة.

فَيَقُولُ: أوَ لَمْ تُهْدِهِ لی؟! فَيَقُولُ: إنَّهُ وَاللهِ لَمْ يَكُنْ عِندي ثَمَنُهُ و لَقَدْ احْبَبْتُ أَنْ تَأكُلَهُ، فَيَضْحَكُ وَ يأمُرُ لِصاحِبِه بِثَمَنِهِ».[1] «نعمان‌بن عمر انصاری هر میوه‌ی نوبری که به مدینه می‌رسید، بایستی می‌خرید و برای پیامبر خداﷺ برده و می‌گفت: این هدیه‌ی من برای تو است! سپس هنگامی که صاحب آن می‌آمد و قیمت آن را از نعمان طلب می‌کرد، او را نزد پیامبرﷺ می‌برد و می‌گفت: پول کالای این را بده! او هم می‌فرمود: مگر آن را به عنوان هدیه نیاورده بودی؟ می‌گفت: به خدا پول آن را نداشتم خیلی هم دلم می‌خواست از آن بخوری! پس ایشان می‌خندید و دستور می‌داد که پول آن را به صاحبش بدهند!».

«عَنْ رَبيعةَبْنِ عُثْمانَ قَالَ: دَخَلَ أَعْرابِيٌّ عَلَى النَّبِيِّﷺ وَ أَنَاخَ نَاقَتَهُ بِفَنائِهِ، فَقَالَ بَعضُ الصَّحَابَة لِنُعيْمانِ الأنْصارِيِّ: لَوْ عَقَرْتَها فَأَكَلْنَاهَا فَأَنَّا قَدْ قَرِمْنَا اِلَي اللَّحْمِ! فَفَعَلَ، فَخَرَجَ الأَعْرَابِيُّ فَصاحَ: وَاعَقْرَاهُ يَا مُحَمَّدُ! فَخَرَجَ النَّبِيُّﷺ فَقَالَ: مَنْ فَعَلَ هَذَا؟ فَقَالُوا: النُّعيْمانُ، فَأَتْبَعَهُ يَسْأَلُ عَنْهُ حَتَّى وَجَدَه قَدْ دَخَلَ دَارَ ضُبَاعَةَ بِنْتَ الزُّبَيْرِبْن عَبدِالْمُطَّلِبَ وَ اخْتَفَى تحتَ سِرْبٍ لَهَا فَوْقَها جَرِيدٌ، فَأَشَارَ رَجُلٌ اِلَى النَّبِيِّ حَيْثُ هُوَ، فَأَخْرَجَهُ فَقَالَ لَهُ: مَا حَمَلَكَ عَلَى مَا صَنَعْتَ؟! قَالَ: الَّذِينَ دلُّوكَ عَلَيَّ يَا رَسُولَ اللهِ هُمُ الَّذِينَ أَمَرُونِي بِذَلِكَ، قَالَ: فَجَعَلَ يَمْسَحُ التُّرَابَ عَنْ وَجْهِهِ وَ يَضْحَكُ ثُمَّ غَرِمَها لِلأعرابِيِّ».[2] «ربیعه‌بن عثمان می‌گوید: فردی اعرابی نزد پیامبرﷺ آمده و شترش را در حیات رها گذاشت، برخی از صحابه هم به نعیمان انصاری گفتند: ای کاش آن را ذبح

۱. رواه الزبیربن بکار فی الفکاهة و المرح.

۲. رواه الزبیربن بکار فی الفکاهة و المرح.

می‌کردی و خورده بودیم، زیرا مشتاق گوشت هستیم! او هم آن را ذبح کرد، شخص اعرابی هم بیرون آمده و فریاد برآورد چه کسی این کار را کرده است: به دادم برس ای محمد، شترم را سر بریدند! سپس پیامبرﷺ بیرون آمده و فرمود: چه کسی این کار را کرده است؟! گفتند: نعیمان، او هم اشخاصی را به دنبالش فرستاده که او را پیدا کنند و سرانجام فهمید که به خانه‌ی ضباغه بنت‌زبیر بن عبدالمطلب رفته است و در آن‌جا خود را در چاله‌ای که ساق خرما بر روی آن گذاشته بودند پنهان کرد، سپس مردی مکان او را به پیامبرﷺ نشان داد، ایشان نیز وی را بیرون آورده و به او فرمود: چه چیزی تو را به این کار واداشت، گفت: ای پیامبر خداﷺ آن‌هایی که جای من را به تو نشان دادند همان‌هایی هستند که به من فرمان داده آن کار را انجام دهم! سپس پیامبرﷺ لبخندزنان گرد و خاک را از صورتش برداشته و سپس غرامت آن را به شخص اعرابی داد».

«وَ قَالَ الزُّبَير: حَدَّثنِي عَمِّي عَنْ جَدِّي قَالَ: كَانَ مَخرِمَةُبنُ نَوْفل قَدْ بَلَغَ مِائَةَ وَ خَمْسَ عَشَرةَ سَنَةً: فَقَامَ فِي المسجدِ يُرِيدُ أَنْ يَبُولَ فَصَاحَ بِهِ النَاسُ: المَسجِدَ المَسجِدَا! فَأخَذَ نُعَيْمَانُ بنُ عَمْرٍو بِيَدِهِ وَ تَنحَّى بِهِ ثُمَّ أَجْلَسَهُ فِي نَاحِيةٍ أُخرَى مِنَ المسجدِ، فقَالَ لَهُ: بُلْ هُنَا! قَالَ: فَصَاحَ بِهِ النَاسُ، فَقَالَ: فَمَنْ أَتَى بِي الِى هُنا؟ قَالُوا: نُعَيْمَانُ، قَالَ: أَمَا إنَّ لله عَلَيَّ إنْ ظَفَرْتُ بِه أَنْ أَضْرِبَهُ بِعَصَايَ هَذِهِ ضَرْبَةً تَبلُغُ مِنْه مَا بَلَغَتْ! فَبَلَغَ ذَلِك نُعَيْمَانَ فَمَكَثَ مَاشاءَالله، ثُمَّ أَتَاهُ يَوْماً وَ عُثْمَانُ قَائِمٌ يُصَلِّي فِي ناحيةِ المسجدِ، فَقَال لِمَخْرِمَةَ: هَل لكَ فِي نُعَيْمَانَ؟! قَالَ: نَعَم، قُلْ: فَأَخَذَ بِيدِهِ حَتَّى أوْقَفَهُ عَلَى عُثْمانَ‌ ؓ وَ كانَ اِذَا صلَّي لاَ يَلْتَفِتُ، فقَالَ: دُونَك هَذا نُعَيمانُ فَجَمَعَ يَدَهُ بِعَصَاهُ فَضَرَبَ عثمان فَشَجَّهُ، فصاحُوا بِهِ: ضَرَبْتَ

أَمِيرَالمُـؤمِنِينَ!». [۱] «زبیـر ـ زبیـربن بکـار ـ گفتـه اسـت: عمـویم از پدربزرگم برایم نقل کرده که مخرمه بن نوفل سنش به صد و پانزده سال رسیده بود، یک بار می‌خواهد در مسجد ادرار کند، مـردم هـم بر سر او فریاد می‌آورند که این‌جـا مـسجد اسـت، ایـن‌جـا مـسجد است! نعیمان‌بن عمر هم دست او را گرفته و او را از آن‌جـا فاصـله داد و به مکـان دیگـری از مـسجد مـی‌بـرد و او را نـشانده و بـه او می‌گوید: در این‌جا ادرار کن! مردم هم بـر سـر او فریـاد مـی‌زننـد، مخرمه می‌گوید: چـه کـسی مـن را ایـن‌جـا آورده اسـت؟! گفتنـد: نعیمان، گفت: با خداوند عهد مـی‌بنـدم کـه اگـر او را گیـر آورم بـا عصایم ضربه‌ای سخت به او وارد کنم! این خبر بـه نعیمـان رسـید، پس مدتی را که خدا بر آن اراده داشت زنده مـی‌مانـد، سـپس یـک روز در هنگامی که عثمانﷺ در گوشـه‌ای از مـسجد ایـستاده نمـاز می‌خواند، او پیش مخرمـه آمـده و بـه او مـی‌گویـد: آیـا از نعیمـان ناراحتی؟ او هم می‌گوید: آری! پس دستش را گرفته و او را تـا بـالا سر عثمان می‌برد و عثمـان چنـین عـادت داشـته کـه هرگـاه نمـاز می‌خواند به هیچ جایی توجه نمی‌کرد، سپس بـه او مـی‌گویـد: ایـن نعیمان است او را بزن! او هم بـا تمـام قـدرت عـصایی بـه عثمـان می‌زنـد و سـرش را مـی‌شـکافد، مـردم هـم بـر سـر او فریادزنـان می‌گویند: امیرالمؤمنین را زدی!!».

«رُوِيَ عَنْ أُمِّ سلمةرَضِيَ اللهُ عَنْهَا قَالَتْ: خَـرَجَ أَبُـوبكرٍ الـصِّدِّيقُ فِي تِجَارَة اِلَى بُصْرِيَ قَبْلَ مَوتِ النَّبِيِّ ﷺ بِعَـامٍ وَ مَعَـهُ نُعَـيْمانُ وَ سُـوَيطُ بـنُ حَرْمَلَةَ رضي اللهعَنْهُمَا وَ كانَا قَد شَهِدا بَدْراً وَ كان نُعَيْمانُ عَلَى الزَّادِ، فَقَالَ

۱. ذكره الحافظ ابن‌حجر فی الأصابة نقلاً عن الفكاهة و المَرَح.

لَهُ سُوَيبِطُ: وَ كَانَ رَجُلاً مَزَّاحاً ـ أَطْعِمْنِي! فَقَالَ: لاَ حَتَّي تَجِيءَ أَبُوبكرٍ، فَقَالَ: أَمَا وَالله لَأُغيظَنَّكَ! فَمَرُّوا بِقَومٍ، فَقَالَ لَهُمْ سَوَيبِطُ: تَشْتَرُوْن مِنِّي عَبداً؟! قَالُوا: نَعَمْ، قَالَ: انَّهُ عَبْدٌ لَهُ كَلاَمٌ وَ هُوَ قَائِلُ لَكُمْ: إِنِّي حُرٌّ، فَأَنْ كُنْتُمْ اِذَا قَالَ لَكُمْ هَذِه المَقَالَةَ تَرَكْتُمُوهُ، فَلاَ تُفْسِدُوا عَلِيَّ عَبْدِي، قَالُوا: بَلْ نَشْتَرِيه مِنْكَ قَالَ: فَاشْتَرَوْهُ مِنْهُ بِعَشرِ قَلاَئِص، قَالَ: فَجَاؤُا فَوَضَعُوا فِي عُنُقِهِ عِمَامَةً أَوْ حبْلاً، فَقَال نُعيمانُ: اِنَّ هَذِه يَستهزِيءُ بِكُمْ، وَ إِنِّي حُرٌّ لَسْتُ بِعَبدٍ، قَالُوا: قَدْ أَخْبَرَنَا خَبرَكَ، فَانْطَلَقُوا بِهِ فَجَاء أَبُوبكرٍ فَأَخْبَرَهُ سُوَيْبِطُ، فَأَتْبَعَهُمْ، فَرَدَّ عَلَيْهُم القَلاَئِص وَ أَخَذَهُ، فَلَمَّا قَدِمُوا عَلَي النَّبِيِّ ﷺ أَخْبَرُوه، قَالَ: فَضَحِك النَّبِيُّ وَ أَصْحَابُهُ مِنْهَا حَوْلاً».[1] «ام‌سلمه رضی‌الله‌عنها نقل کرده است که ابوبکر صدیق رضی‌الله‌عنه یک سال قبل از فوت پیامبر ﷺ به قصد بازرگانی به بصره می‌رفت، که نعیمان و سویبط‌بن حرمله هم رضی‌الله‌عنهما با او همراه بودند که هر دوی آن‌ها هم در جنگ بدر شرکت کرده بودند، پس نعیمان بر امر زاد و ذخیره گماشته شده بود، سویبط ـ که مردی شوخ‌طبع بود ـ به او گفت: مرا غذایی ده! او هم گفت: تا ابوبکر نیامده این امر ممکن نیست، گفت: به خدا سوگند که باید تو را به خشم آورم! سپس از کنار جمعی گذر می‌کردند که سویبط به آن‌ها گفت: آیا برده‌ای را از من می‌خرید؟ گفتند: آری، گفت: اما او برده‌ای است که سخنی دارد و به شما می‌گوید: من آزاده هستم! پس هرگاه این حرف را به شما زد او را رها کرده و برده‌ام را یاغی نکنید! گفتند: بلکه او را از شما

---

۱. اخرجه ابن‌ابی شیبة و ابن‌ماجه و ابوداود الطیالسی و الرویانی و لکنهما جعلا المازح هو النعیمان و المبتاع سویبطاً.

می‌خریم، پس او را در قبال ده شتر[1] خریدند، می‌گوید: سپس عمامه یا طنابی را در گردن او انداختند، نعیمان هم گفت: او شما را به سخره گرفته، من آزاده‌ام و برده نیستم! گفتند از تو به ما خبر داده است ـ که از این حرف‌ها می‌زنی! ـ سپس او را بردند، پس هنگامی که ابوبکر بازگشت سویبط به او خبر داد، او هم افرادی را به دنبالش فرستاده، شترهایشان را پس داد و او را بازگرداندند، پس هنگامی که پیش پیامبر خداﷺ رفتند و به او خبر دادند: می‌گوید: پیامبرﷺ و یارانش به مدت یکسال همچنان به این اتفاق می‌خندیدند.

مشخص است که از این سرگذشت‌ها، رویدادها و امور مشابه آن‌ها به وضوح فهم می‌شود که پیامبرخداﷺ و همسران و یارانش‌ در ضمن جدیتی که در حیات خود داشته‌اند، تا حدود بسیاری هم خوش سخن و خوش‌روی بوده و شوخی، نکات و سخنان زیبا نیز داشته‌اند و برخلاف دیدگاه برخی که با بهانه‌ی دین و تقوا توجیه می‌کنند، خشک طبع، بسته و بی‌ذوق نبوده‌اند!

۱. قلاص، جمع قلوص می‌باشد که به‌شتر باری گفته می‌شود و آن تا زمانی است که به سن نه سالگی می‌رسد. به المعجم الوسیط، ص۷۵۵.

بخش سوم: حکم لطیفه، نکات زیبا، خندیدن و حدودی که نباید زیر پا گذاشته شوند

در پرتو درخشان نصوصی که گذشت به وضوح می‌توان فهمید که لطیفه، نکات زیبا، خنده و شوخی مباح می‌باشند و چه بسا زندگی بدون داشتن اندازه‌ای از این موارد جمود و خشک بوده و تحمل آن دشوار می‌شود؛ هم‌چنین مشخص است پیامبر خداﷺ که الگوی همه‌ی ما مسلمانان می‌باشد در همه‌ی جهات و در رعایت حدود و مرزهای شرعی، جامع و کامل بوده است، چنان‌چه زیدبن ثابت‌رضی الله عنه نقل کرده و می‌گوید: «كُنتُ جَارَهُ فَكَانَ اِذَا نَزَلَ عَلَيهِ الوَحْيُ بَعَثَ اِلَيَّ فَكَتَبْتُهُ لَهُ، فَكَانَ اِذَا ذَكَرْنَا الدُّنيَا ذَكَرَهَا مَعَنَا وَ اِذَا ذَكَرْنَا الآخِرَةَ ذَكَرَهَا مَعَنَا وَ اِذَا ذَكَرْنَا الطَّعامَ ذَكَرَهُ مَعَنَا، قَالَ: فَكُلُّ هَذَا أُحَدِّثكُمْ عَنْ رَسُولِ اللهﷺ».[1] «همسایه‌ی ایشان بودم، چنین عادت داشت: هنگامی که برایش وحی نازل می‌شد، به دنبال من می‌فرستاد و آن را برایش مکتوب می‌کردم و اگر از دنیا سخن می‌گفتیم او هم با ما سخن می‌گفت اگر از آخرت سخن می‌گفتیم او هم با ما سخن می‌گفت و هنگامی که از طعام سخن می‌گفتیم او هم با ما هم‌سخن بود، همه‌ی مواردی که گفتیم در مورد پیامبر خداﷺ می‌باشد».

اما بدون شک هر آن‌چه را که از حدود فطری خود فراتر رود اگر چه در اصل مباح هم باشد، حکم آن به سوی کراهت و تحریم سوق داده می‌شود، به همین خاطر است که شوخی، لطیفه و نکات خنده‌آور نباید از حدود شریعت خارج شود، پس برای این که بر اباحه‌ی خود باقی بماند، در نظر گرفتن شروط زیر برای این هدف ضروری می‌باشد.

---

۱. رواه الطبرانی بأسنادٍ حسن.

۱. نباید دروغ به وسیله‌ای برای خنداندن مردم تبدیل شود.

پیامبر خدا ﷺ می‌فرماید: «وَيْلٌ لِلَّذِي يُحَدِّثُ فَيَكْذِبُ لِيُضْحِكَ الْقَوْمَ، وَيْلٌ لَهُ وَيْلٌ لَهُ وَيْلٌ لَهُ».[1] «مجازات سخت برای کسی که سخن می‌گوید اما به دروغ سخن می‌گوید آن هم برای این که مردم را به خنده آورد، مجازات سخت برای اوست، مجازات سخت برای اوست، مجازات سخت برای اوست».

«عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ قَالَ: قَالُوا: يَا رَسُولَ اللهِ ﷺ إِنَّكَ تُدَاعِبُنَا! قَالَ: إِنِّي لاَ أَقُولُ إِلاَّ حَقًّا».[2] «صحابه گفتند: ای پیامبر خدا آیا با ما شوخی می‌کنی! فرمود: آری! اما جز حق چیز دیگری نمی‌گویم!».

۲. نباید مسخره و تحقیر کردن مردم در آن وجود داشته باشد.

این هم شرطی دیگر از ابقای ماندن اباحه‌ی شوخی و نکات خنده‌آور است که در این باره نیز دلایل زیادی وجود دارد، برای مثال خداوند متعال می‌فرماید: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا يَسْخَرْ قَوْمٌ مِنْ قَوْمٍ﴾.[3] «ای کسانی که ایمان آورده‌اید! نباید قومی قوم دیگر را استهزاء کنند».

روشن است که (به سخره گرفتن یکدیگر) با (شوخی کردن با همدیگر) بسیار متفاوت بوده که اولی حرام و دومی مباح می‌باشد.

پیامبر ﷺ نیز می‌فرماید: «بِحَسْبِ امْرِئٍ مِنَ الشَّرِّ أَنْ يَحْقِرَ أَخَاهُ الْمُسْلِمَ».[4] «برای بشر همین حد از بدی کافی است که برادر مسلمان خود را تحقیر کند».

---

۱. رواه النسائي وابوداود والترمذي وحسنه عن بهزبن حكيم عن جده.
۲. رواه الترمذي وقال: حديث حسن صحيح ورواه البيهقي.
۳. حجرات/۱۱.
۴. رواه مسلم.

«عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللهُ عَنْهَا أَنَّهَا ذَكَرَتْ إِحْدَى ضَرَائِرِهَا فَوَصَفَتْهَا بِالْقِصَرِ تَعِيبُهَا بِهِ، فَقَالَ ﷺ: يَا عَائِشَةُ! لَقَدْ قُلْتِ كَلِمَةً لَوْ مُزِجَتْ بِمَاءِ الْبَحْرِ لَمَزَجَتْهُ»[1] «از عائشه رضی‌الله‌عنها نقل است که روزی در مورد یکی از هووهای خود سخن می‌گوید و او را با لحن عیب‌جویانه‌ای به کوتاه قد بودن توصیف می‌کند، پیامبر ﷺ فرمود: ای عائشه سخنی را گفته‌ای که اگر با آب دریا مخلوط شود، آن را تغییر می‌دهد».

۲. نباید سبب هراس و ترساندن کسی شود.

برای اثبات ضرورت این شرط، دلیل بسیاری وجود دارد، برای مثال پیامبر ﷺ فرموده است: «عَنْ عَبْدِالرَّحْمَنِ بْنِ أَبِي لَيْلَى قَالَ: حَدَّثَنَا أَصْحَابُ مُحَمَّدٍ ﷺ أَنَّهُمْ كَانُوا يَسِيرُونَ مَعَ النَّبِيِّ ﷺ فَقَامَ رَجُلٌ مِنْهُمْ، فَانْطَلَقَ بَعْضُهُمْ إِلَى حَبْلٍ مَعَهُ، فَأَخَذَهُ فَفَزِعَ، فَقَالَ رَسُولُ اللهِ ﷺ: لَا يَحِلُّ لِرَجُلٍ أَنْ يُرَوِّعَ مُسْلِماً»[2] «عبدالرحمن بن ابی لیلا می‌گوید: یاران محمد ﷺ برای ما بیان کردند که یک بار همراه پیامبر خدا ﷺ راه می‌رفتند و مردی از آن‌ها ـ برای انجام کاری ـ به پا خاسته سپس برخی از آن‌ها طنابی را که آن مرد با خود داشت برداشتند، او هم ـ هنگامی که برگشت و دید که طنابش نیست ـ ترسید، پیامبر خدا ﷺ هم فرمود: برای هیچ مردی شایسته نیست که مسلمانی را به خوف و ترس اندازد».

باز هم پیامبر ﷺ می‌فرماید: «لَا يَأْخُذُ أَحَدُكُمْ مَتَاعَ أَخِيهِ لَاعِباً وَ لَا جَادّاً»[3] «هیچ کس از شما متاع و وسایل برادر خود را نه با شوخی و نه با جد برندارد».

---

۱. رواه ابوداود والترمذی و قال: حسن صحیح.

۲. رواه ابوداود.

۳. رواه الترمذی و حسنه.

۴. ضروریست شوخی که در زمان شایسته‌ی خود بوده و بی‌جا نباشد.

این هم شرطی دیگر برای لقای باعه‌ی شوخی و نکات خنده‌آور می‌باشد؛ واضح است که عقل، منطق و ذوق سلیم این شرط را نیک و چه بسا ضروری قلمداد کنند، اینجاست که خداوند عزوجل کافران را ذم کرده که به جای گریه به هنگام شنیدن قرآن، خندیده‌اند: ﴿أَفَمِنْ هَٰذَا الْحَدِيثِ تَعْجَبُونَ * وَتَضْحَكُونَ وَلَا تَبْكُونَ﴾.[۱] «پس آیا از این سخن عجب دارید؛ و می‌خندید و گریه نمی‌کنید؟!».

آری! شخص عاقل و فهیم هر چیزی را در مکان شایسته‌ی خود گذاشته و آن‌ها را به هم نمی‌ریزد و هم‌چنین آن‌ها را متضاد و مخالف هم قرار نمی‌دهد، «اصمعی» در این رابطه این سخن کوتاه را برای ما نقل کرده و می‌گوید: زنی را دیدم که در بیابان با خضوع و خشوع هر چه بیشتر بر سجده‌گاه خود نماز می‌خواند، اما هنگامی که نمازش به اتمام رسید جلوی آینه رفته و شروع به خودآرایی کرد! می‌گوید: من هم به او گفتم: این کجا و آن کجا؟! او هم گفت:

وَللهِ مِنِّي جَانِبٌ لاأُضَيِّعُهُ   وَلِلَّهْوِ مِنِّي وَالْبَطَالَةِ جَانِبٌ

«برای خداوند در نزد من جانبی است که آن را ضایع نمی‌سازم و هم‌چنین برای من جانبی دیگر از صرف اوقات و سرگرمی نیز وجود دارد» می‌گوید: پس از آن پی بردم که آن زن مؤمن است و دارای شوهر بوده و خود را برای او می‌آراید».

۵. نباید از اندازه‌ی طبیعی و شایسته‌ی خود فراتر رود.

گفته شده است: «كل شيءٍ جاوز حَدَّهُ انقلب ضِدَّهُ». «هر چیزی که از حد خود فراتر رود، متضاد و مخالف خود می‌شود». قبلاً هم بیان نمودیم که اسراف و زیاده‌روی «الاسراف و الافراط» حکم امور

[۱] نجم/ ۶۰-۵۹.

مباح را به غیرمباح تغییر می‌دهد، اگر چه آن امر شرب آب هم باشد، چنان‌چه خداوند عزوجل فرموده است: ﴿وَكُلُوا وَاشْرَبُوا وَلَا تُسْرِفُوا إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُسْرِفِينَ﴾[1] «بخورید و بیاشامید و زیاده‌روی نکنید که او اسراف‌کاران را دوست ندارد».

علی‌بن ابی‌طالب ﷺ نیز در این رابطه گفته است: «أَعْطِ الْكَلَامَ مِنَ الْمَزْحِ بِمِقْدَارِ مَا تُعْطِي الطَّعَامَ مِنَ الْمِلْحِ». «به اندازه‌ی نمکی که در غذا می‌ریزید شوخی و نکات خنده‌آور را در سخنانتان جای دهید».

در پایان می‌گوییم: به نسبت توانایی و وسع خود سعی نمودم هر آن‌چه را که صحیح و حق یا أصح و أحق بوده است در همه‌ی آن موضوعاتی که در مجال پژوهش گذشت، به کتاب درآوردم و سعی نموده‌ام که به هیچ وجه به دیدگاههای قبل از تفکر و تحقق بسنده نکنم و به سان شاخه‌ای خود را به جریان رودخانه‌ی عقل و نقل نسپارم و به هر طرفی که من را سوق دادند راضی نباشم! بدون شک هیچ کسی جز پیامبران ﷺ از شر نفس و شیطان مصون نمی‌باشد و من هم هر آن‌چه را که به گفته‌ام نیکی و بخششی از خداوند مهربان بوده است و هر آن‌چه را که در آن به خطا رفته‌ام، وسوسه‌ی نفس و شیطان بوده و دین پاک خداوند را از آن بری می‌دانم.

سبحانك اللهم وبحمدك أشهد أن لا إله إلا أنت استغفرك وأتوب إليك.

۲ جمادی الثانیه ۱۴۲۹ هـ.ق
۲۴ حزیران ۲۰۰۸م – اربیل

۱. اعراف/۳۱.

فقه ۱

ameer.maktab@yahoo.com

/AliBapir /AliBapir /MediaAmeerOffice

www.alibapir.net

بررسی
چند مسئله‌ی هنری
از دیدگاه قرآن و سنّت

کتابی که پیش روی شما است مباحثی از مسائل هنری جامعه را بر اساس فقه اسلامی بررسی نموده که دقت و ژرف اندیشی مولف مزید بر اثر بخشی کتاب است .براستی که بررسی و تطبیق واقع گرایانه فقه اسلامی در جهان معاصر حلال بسیاری از مشکلات است . اسلام از بدو رسالت خویش نیازهای روحی و روانی و اجتماعی و سیاسی و... بشریت را تشخیص داده و در پی هدفمند کردن نیازها و خدمت به جامعه بشری و دوری از تزلزل و به بی راه بردن انسانها اقدام نموده و با تنظیم قواعد و قوانینی کلی و مفید تابلوهای راهنمای جاده زندگی را نسب کرده تامسافران سرای ابدی راه را از چاه باز شناسند و با سلامت و اطمینان خاطر به مقصد ابدی و سرمدی برسند و در نهایت جرعه سعادت و کامرانی را سر نوشند؛ این است هدف اصلی و رسالت واقعی اسلام .

ISBN 600951041-4